



مجلس شورای اسلامی
آستان قدس رضوی

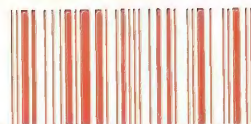
مجموعه دفتر

دفتر نهم

A COLLECTION OF PERSIAN TREATISES

Book9

Islamic Research Foundation
Astan Quds Razavi
Mashhad - IRAN



9 789649 713434



مجموعه سنفار

دفتر نهم

گروه نقد و تصحیح متون اسلامی

مجموعه رسائل فارسی / گروه تصحیح متون معارف اسلامی. - مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷.

ISBN Set 978 444-427-2 (شابک دوره)

ISBN 978 964-971-343-4 (شابک ج ۹)

ج. فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.
ص.ع. به انگلیسی:

A Collection of Persian Treatises.

فهرست‌نویسی بر اساس دفتر سوم: ۱۳۷۳.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. ادبیات فارسی - مجموعه‌ها. الف. گروه تصحیح متون معارف اسلامی. ب. بنیاد

پژوهشهای اسلامی. ج. عنوان.

۸ / ۸

۷۴-۶۶۰۷ م

م ۳ / م ۲ / ۴۰۰۳ PIR

کتابخانه ملی ایران



مجموعه رسائل فارسی

دفتر نهم

گروه نقد و تصحیح متون اسلامی

چاپ اول: ۱۳۸۸ / ۱۰۰۰ نسخه، وزیری / قیمت ۳۹۰۰۰ ریال

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۹۱۷۳۵-۳۶۶

مراکز توزیع:

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۲۲۳۰۸۰۳

فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۷۳۳۳۰۲۹

شرکت به‌نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷-۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

www.islamic-rf.ir

E-mail: info @islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است



فهرست مطالب

- ترجمه مناظره ابن ابی جمهور احسائی ۵
● جلال الدین کاشانی
● ابراهیم عرب پور
- رساله الدرّ الفرید ۷۷
● حافظ طاهر بن عرب اصفهانی
● سید محمد رضا رضا پور - رکیه دھشت
- نامه شاه طهماسب صفوی به عادل شاه ۱۳۶
● منصور ستایش - منصوره ستایش
- [رساله در تشابه اعضا و جوارح به جامعه] ۱۴۳
● غلامرضا پرندہ
- سفرنامه سوم ناصرالدین شاه به قم ۱۴۹
● سید محسن حسینی
- کتابچه باخرز از مجموعه ناصری ۱۷۲
● سید محسن حسینی - سوسن نیکجو
- وقف نامه یوسف سلطان خان الیچکی - حاکم ترشیز ۱۸۱
● ابراهیم عرب پور

۴ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر نهم

توبه نامه مهدی قلی بیگ جغتایی ۲۰۶

- ملا میرقاری گیلانی
- ابراهیم عرب پور

سواد توبه نامه مهدی قلی بیگ از منشآت ملا میرقاری [الگیلانی] ۲۱۰

- ابراهیم عرب پور

سواد پروانچه کلیدداری آستانه مقدسه امام الجنّ والانس علی بن موسی الرضا، علیه السلام، به اسم

سیادت پناه امیر نظام الدین عبدالکریم بایلکانی ۲۲۱

- ابراهیم عرب پور

تحدید مرز مریوان ۲۲۸

- نصرالله مهندس (۱۲۹۶ ه. ق)
- رضا نقدی

حکم شاه سلطان حسین صفوی در انتصاب مدرّس آستان قدس رضوی ۲۵۹

- رجبعلی یحیایی

هجویّه قاضی نورالله شوشتری ۲۶۸

- قاضی نورالله شوشتری (و: ۹۵۶ - د: ۱۰۱۹ ق)
- سید محسن ناجی نصرآبادی

نامه ای به ممتاز العلماء ۲۷۴

- بازنویسی: عبد الله غفرانی

التحفة فی تحدید الکّر ۲۸۰

- شیخ بهایی
- سیدرضا صداقت حسینی

● جلال‌الدین کاشانی

● ابراهیم عرب‌پور

ترجمه مناظره ابن ابی‌جمهور احسائی

شرح حال مؤلف

محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن^۱ بن ابی‌جمهور احسائی،^۲ زنده در ۹۰۶ هجری،^۳

۱. اندکی اختلاف در نام اجداد ابن ابی‌جمهور در منابع به چشم می‌خورد، اعیان‌الشیعه ۲/۲۶۳؛ همان‌جا

۴۳۴/۹؛ امل‌الآمل ۲/۲۵۳؛ ریاض‌العلماء ۵/۵۰ و ۱۱۵.

۲. احسا (= احساء، لحساء): ناحیه‌ای است در مغرب خلیج فارس و در مشرق شبه جزیره عربستان،

در گذشته از شهرهای بزرگ اسلامی بوده که به آن «هَجَرَ» می‌گفتند. دارای آثار باستانی از روزگارهای

بسیار گذشته (از زمان عیسی - علیه‌السلام) است. آب کافی دارد و خرمای آن مشهور است. بندر

احساء، قطیف است که مرکز تجاری می‌باشد. - انوار‌البدین ۳۸۲؛ مرصع‌الاطلاع ۱/۳۶-۳۷؛

معجم‌البلدان ۱/۱۳۷.

۳. ابن ابی‌جمهور تا نهم رجب ۹۰۶ زنده بوده؛ زیرا او در این تاریخ در حله اجازه‌ای برای شیخ علی بن

قاسم بن عذاقه صادر کرده است. البته در دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی در مدخل ابن ابی‌جمهور نوشته

شده: «سال دقیق وفات ابن ابی‌جمهور روشن نیست، اما از قرائن چنین برمی‌آید که شیخ تا ذی‌قعدة

سال ۹۰۴ ق زنده بوده است؛ زیرا در این تاریخ به درخواست دوستان و شاگردان خود شرحی به نام

معین‌الفکر بر کتاب باب‌حدادی عشر نوشته است»: نسخه پژوهی، دفتر یکم، کتابشناسی و نسخه‌شناسی تألیفات

ابن ابی‌جمهور، ۲۹۵؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی ۲/۶۳۴.

فقیهی دانا، متکلمی توانا، محدّثی خبیر و عارفی واصل بود.^۱ شهرت فضائلش در میان جمهور مشهور است و در شمار مجتهدان امامیه مذکور. مولد شریفش احسا و فنون و کمالاتش بیرون از حدّ احصاست.^۲ تاریخ ولادتش به درستی روشن نیست. برخی از محققان تولد او را ۸۳۸ هجری دانسته‌اند،^۳ اما آنچه از منابع معتبر برمی‌آید، وی در نیمه نخست سده نهم هجری در خانواده‌ای علمی - مذهبی دیده به جهان گشود.^۴ در احسا نشو و نما یافت و علوم و فنون آن روزگار را نزد پدر بزرگوارش و علمای آن دیار آموخت. در اندک زمانی گوی سبقت از همدرسان در ربود و برای تکمیل دانش خویش رهسپار نجف گردید. بساط تحصیل در مجلس شرف‌الدّین حسن بن عبدالکریم فتال و دیگر استادان آن سامان بگسترد. چندگاهی به کسب فضائل در خدمت وی گذرانید و از او اجازه روایت گرفت.^۵ در سال ۸۷۷ هجری به عزم طواف بیت‌الله الحرام و زیارت روضه سیّد انام و مشاهد ائمه هدی، علیهم‌السلام، از راه شام توجّه نموده^۶ در اثنای راه مدّت یک‌ماه در خدمت شیخ‌الاسلام علی بن هلال جزائری در کَرک نوح اقامت گزید. در آن یک‌ماه، گاه و بی‌گاه از محضر آن برگزیده‌الّه بهره برد و از او اجازه روایت گرفت.^۷

پس از زیارت بیت الله به دیار خویش باز گشت. چند روزی در آنجا بود و آهنگ زیارت مشاهد مشرفه ائمه عراق کرد. وی پس از فوز زیارت آن مشاهد متبرکه، راه خراسان در پیش گرفت.^۸ در راه به پیشنهاد یکی از همراهان، رساله زاد المسافرین را در اصول دین نگاشت. گرچه گرفتاریهای راه او را از اتمام آن باز داشت، اما پس از آسودگی

۱. لؤلؤة البحرين ۱۶۷؛ نامه دانشوران ۳/۳۷۸؛ ریاض العلماء ۵/۱۱۵ و ۵۰؛ ریحانة الادب ۷/۳۳۱.

۲. مجالس المؤمنین ۱/۵۸۱.

۳. تصوّف و تشیع (ترجمه) ۳۳۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی ذیل مدخل ابن ابی‌جمهور ۲/۶۳۴.

۴. انوار البدرین ۳۹۹. ۵. مجالس المؤمنین ۱/۵۸۲؛ روضات الجنات ۷/۳۲.

۶. مجالس المؤمنین ۱/۵۸۲. ۷. مجالس المؤمنین ۱/۵۸۲؛ ریحانة الادب ۷/۳۳۱.

۸. ریاض العلماء ۵/۱۱۵؛ نامه دانشوران ۳۷۸-۳۷۹؛ مجالس المؤمنین ۱/۵۸۲. جهت اطلاع از شرح حال

مشایخ ابن ابی‌جمهور - آغاز عوالی الالائی.

از رنج سفر، آن را در مشهد رضوی به انجام رساند.^۱

در مشهد رضوی سید جلیل‌القدر، میر محسن رضوی را که از اعیان و اشراف آنجا بود، دیدار کرد و در منزل وی رحل اقامت بگسترد. در سال ۸۷۸ هجری به خواهش سید محسن رضوی زادالمسافرین را شرح کرد و به کشف البراهین موسومش نمود.^۲ شیخ در مشهد حلقه درسی تشکیل داد و به تدریس فقه، اصول، کلام، و تألیف و تحقیق پرداخت.^۳

چون خبر قدوم شیخ به علمای اهل سنت و جماعت هرات رسید، یکی از ایشان که در تمامت فنون علم سرآمد همگنان بود و به‌ویژه در جدل و الزام مخالفان خود ید طولایی داشت، به عزم زیارت امام رضا - علیه السلام - و مناظره با شیخ از هرات به مشهد درآمد.^۴ ایشان را در باب حقیقت مذهب شیعه سه نوبت مناظرت در پیوست و در هر سه نوبت پیروزی شیخ را بود.^۵ شیخ در مناظرات توانست با براهین ساطعه و دلایل واضحه حقانیت مذهب شیعه را ثابت کند.^۶

ابن ابی جمهور را شاگردانی بوده که از او اجازه روایت گرفته‌اند، از آن جمله‌اند سید محسن رضوی قمی که شیخ اجازه قرائت و املای کتاب عوالی اللآلی^۷ را در تاریخ

۱. مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱. ۲. شجرة طیه ۹۸-۹۹؛ مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱.

۳. مناظرات فی الامامه، مناظره ابن ابی جمهور مع الهروی ۳۴۸-۳۴۹.

۴. نامه دانشوران ۳/۳۷۸؛ مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱.

۵. مناظرات فی الامامه، مناظره ابن ابی جمهور مع الهروی ۳۴۸-۳۴۹.

۶. مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱؛ نامه دانشوران ۳/۳۷۹.

۷. در نام این کتاب اختلاف است، در شماری از منابع از جمله امل الآمل ۲/۲۵۳، لؤلؤة البحرين ۱۶۷؛ روضات الجنات ۲۶/۷ و تنقیح المقال نام آن عوالی اللآلی و در شماری دیگر از جمله مستدرک الوسائل ۳/۳۶۵، عوالی اللآلی ضبط شده است. حاج شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه ۳۸۳ پس از ذکر اختلافات، با استناد به سخن استادش نوری و به گواهی شرح سید نعمت الله جزایری «العوالی» را ترجیح داده است و نیز آقا بزرگ در ذریعه ۷۱/۱۶ و ۳۵۸/۱۵ پس از ذکر اختلافات، هر دو عنوان را مدخل قرار داده است.

ذی القعدة الحرام ۸۹۷ هجری در مشهد مقدّس به وی داده است. مجلسی - علیه الرحمه - صورتِ اجازهٔ شیخ به سید محسن را در کتاب اجازات آورده است.^۱ شیخ ربیعۃ ابن جمع، شیخ شرف الدّین محمود طالقانی و شیخ شمس الدّین محمد صالح غروی از دیگر تلامذه شیخ اند.^۲

ابن ابی جمهور با آنکه فقیهی دانا و متکلمی توانا و محدّثی خیر بوده، همواره مورد طعن گروهی از محدّثان و فقیهان شیعه قرار گرفته است.^۳ یکی از فضلا در حقّ او گفته: «هو ذو فضائل جمّة، لكن التصوّف الغالی المفرط قد أبطل حقّه».^۴ و شاید هم سهل انگاری او در نقل اخبار و استفاده از روایات عامّه و مرسل سبب این اعتراض بوده است.^۵ محدّث بحرانی صاحب الحقائق گفته: «إنّ بعض مشایخنا لم یعتمد علیه لخلطه الغثّ بالسمین».^۶

فاضل بسطامی گفته: شیخ در کتاب مجلی میانهٔ کلام و تصوّف جمع نموده و در عوالی اللّثالی جملهٔ آن احادیث جمع ساخته، خوب و بد در آن آمیخته داشته است.^۷ البته در برابر این گروه، دسته‌ای دیگر از بزرگان امامیه مانند سید نعمت الله جزائری در الجواهر الغوالی فی شرح عوالی اللّثالی و علامه نوری در مستدرک الوسائل و علامه مرعشی نجفی در رسالهٔ الردود والنقود مطاعنی را که برای او نقل شده جواب گفته‌اند و با اوصافی چون، الحبر النبیل، المحدث المتکلم، العارف المتألّه، الزاهد الورع النقی و... او را ستوده‌اند.^۸

سالِ درگذشت شیخ روشن نیست، امّا او تا نهم رجب ۹۰۶ هجری زنده بوده؛ زیرا

۱. شجرة طیبه ۱۰۰-۱۰۱؛ بحار الانوار ۱۰۸/۴-۸.

۲. روضات الجنات ۳۴/۷؛ الکنی والالقب ۱/۱۹۳.

۳. از جمله شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه ۱۶۰/۳۰ کتاب غوالی اللّثالی او را غیر معتبر دانسته است.

۴. اعیان الشیعه ۴۳۴/۹.

۵. لؤلؤة البحرين ۱۶۷؛ تنقیح المقال ۱۵۱/۳.

۶. ذریعه ۷۱/۱۶-۷۲.

۷. فردوس التواریخ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گوهرشاد بدون ورق‌شمار.

۸. مستدرک الوسائل ۳۶۱/۳-۳۶۵؛ الردود والنقود ۲؛ هدیة الاحباب ۵۷.

چنان‌که گفتیم در این تاریخ در حله اجازه‌ای برای شیخ علی بن قاسم بن عذاقه صادر کرده است.^۱ از ابن ابی جمهور تألیفات فراوانی در فقه، اصول، حدیث، کلام و عرفان بر جای مانده است که در مقاله ارزشمند کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی تألیفات ابن ابی جمهور احسائی شمار پنجاه و دو کتاب، رساله و اجازه یاد شده است.^۲

از جمله تألیفات ابن ابی جمهور رساله المناظرات مع الفاضل الهروی است که با نامهای گوناگون در فهرستهای کتب خطی و دیگر منابع ضبط شده است، از جمله: المناظره بین العروی والهروی، رساله المناظره، المناظرات مع العالم الهروی، مناظره المأله الهروی، المباحثه بین الموحق والمبطل.^۳ این رساله گزارش سه مناظره ابن ابی جمهور در سال ۸۷۸ هجری در مشهد رضوی است با عالمی سنی اهل هرات. مناظره نخست در ضیافتی که سید محسن رضوی در منزلش ترتیب داده بود، در حضور سادات، فضلا و علما و اشراف و اعیان مشهد برگزار شد.^۴ مناظره دوم روز عید دهم ذی الحجه سنه ۸۷۸ هجری در مدرسه سلطان شاهرخ میرزا در حضور جماعتی از علما و مدرسان و عوام مشهد رضوی روی داد.^۵ مناظره سوم در روز جمعه‌ای در منزل سید محسن به وقوع پیوسته و مجلس خالی از مستمع بوده است.^۶

ابن ابی جمهور این رساله را در پاسخ پرسشگری که از مناظرات او با فاضل هروی پرسیده بود، تدوین کرد و صورت آن مناظرات را رساله‌ای ترتیب داد که متن آن چندین مرتبه چاپ شده است که آخرین بار به کوشش عبدالله حسن در کتاب مناظرات فی الإمامه، قم: دلیل ما، ۱۴۲۴ ه.ق، ۳۴۷-۴۰۸ منتشر شده است. در این چاپ بنا به دلایلی نامعلوم از آخر مجلس دوم حدود سه الی چهار صفحه حذف شده است که دلیل این حذف بر من روشن نشد.^۷ جهت اطلاع از نسخه‌های خطی و چاپی این رساله به مقاله کتاب‌شناسی و

۱. نسخه پژوهی، دفتر یکم، کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی تألیفات ابن ابی جمهور، ۲۹۵.

۲. نسخه پژوهی، دفتر یکم، ۲۹۳-۳۰۶. ۳. نسخه پژوهی، دفتر یکم ۳۰۴؛ ذریعه ۲۲/۲۸۵-۲۸۶.

۴. مناظرات فی الإمامه ۳۴۹. ۵. همان‌جا، ۳۶۳.

۶. همان‌جا، ۳۷۴. ۷. همان‌جا، ۳۷۴.

نسخه‌شناسی تألیفات ابن ابی‌جمهور احسایی، صفحه ۳۰۴-۳۰۵ شماره ۴۸ رجوع کنید.^۱

فاضل هروی

درباره شخصیت فاضل هروی که طرف مناظره شیخ محمد بن ابی‌جمهور احسایی بوده، آگاهی روشنی نداریم. نویسنده محترم مدخل ابن ابی‌جمهور احسایی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی نوشته است: «گرچه در متن مناظرات درباره فاضل هروی سخنی به میان نرفته است و این شخصیت بر ما پوشیده است، اما گمان می‌رود، مقصود از آن شخص شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن سعدالدین تفتازانی باشد که مدت سی سال سمت قضاوت و شیخ الاسلامی هرات را داشت و در ۹۱۶ هجری با جمعی از علمای هرات به دستور شاه اسماعیل صفوی کشته شد».^۲ به نظر می‌رسد فاضل محترم متن این مناظره را ملاحظه نفرموده‌اند و الا چنین اظهار نظری نمی‌کردند؛ چون در متن مناظره مطالبی - گرچه مختصر - درباره فاضل هروی آمده است که ادعای ایشان را رد می‌کند و نشان می‌دهد که به یقین مقصود از فاضل هروی احمد بن یحیی بن سعدالدین تفتازانی شیخ الاسلام هرات نیست؛ زیرا شیخ در آغاز رساله مناظرات نوشته است: «فأعلم أنني كنت في سنة ثمان و سبعين و ثمان مائة مجاوراً في مشهد الرضا - عليه السلام - و كان منزلي لمنزل... السيد محسن بن محمد الرضوي القمي... فأقمنا على ذلك مدة، فورد علينا من الهرة خال السيد محسن، و كان مهاجراً فيها لتحصيل العلم، فقال: إن السبب في ورودي عليكم ما ظهر عندنا بالهرة من اسم هذا الشيخ العربي المجاور بالمشهد، و ظهور فضله بالعلم و الأدب، فقدمت لأستفيد من فوائده شيئاً، و خلفي رجلاً من أهل كيج و

۱. نسخه پژوهی، دفتر یکم ۳۰۴-۳۰۵؛ مؤلفین کتب چاپی مشار ۶۰۷/۵؛ مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱-۵۸۹؛

نامه دانشوران ناصری ۳۷۹/۳-۴۱۶؛ فردوس التواریخ ۳۰۷ به بعد؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۶۳۷/۲؛

فهرستواره ۲۱۶/۹-۲۱۷؛ همان‌جا، ۵۵۳/۹.

۲. دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۶۳۷/۲.

مُکران^۱ و لکنه من قریب سنتین متوطن الهراة، مصاحب لعلماها یطلبون منه فنون العلم، و قد صار الآن مبرزاً فی کثیر من الفنون، مثل علم النحو، و الصرف، و المنطق، و الکلام، و المعانی، و البیان، و الأصول، و الفقه، و غیر ذلك، و هو عامی المذهب، و له مجادلات مع أهل المذاهب، و قوّة إلزام الخصوم فی الجدل، و قد سمع بذكر هذا الشیخ العربی فجاء لقصد زیارة الإمام الرضا علیه السلام - و قصد ملاقة هذا الشیخ و الجدل معه، و ها هو علی الأثر یقدم غداً أو بعد غدٍ، فما أنتم قائلون؟ فأشار إلی السید بما قال خاله مستطعماً لرأیی... فقلت: إني أستعین بالله علی جداله، و أرجو أن یقهره الحقّ بفالجه، و یغلبه بنوره، و قال السید: ذلك هو مراد الأصحاب، فلما کان بعد یوم من مجییء خال السید، قدم الهروی إلی مدرسة السلطان شاهرخ میرزا...»^۲

از این سخن شیخ در مقدمه رساله مناظرات روشن می شود که فاضل هروی اهل کِیج و مکران بوده، لیکن مدّت دو سال در هرات زیسته است. اما پرسشی که در اینجا مطرح می شود آن است که چگونه به کسی که اهل کِیج، و مکران بوده و فقط دو سال ساکن هرات بوده، نسبت هروی داده اند و منسوب به هرات کرده اند؛ زیرا بسیار بعید است به کسی که فقط دو سال در هرات زیسته باشد، نسبت هروی داده باشند. مگر آن که سخن خوانساری را بپذیریم که نوشته است: «... رجلٌ من أهل کِیج و مکران و لکنه قریب من ستین سنه متوطنٌ بالهرات...»^۳. این فرض نیز بسیار بعید است؛ زیرا اگر بپذیریم که این شخص دوران کودکی و نوجوانی را در دیار خویش زیسته باشد و در سنین ۱۵ تا ۲۰ سالگی جهت تکمیل دانش به هرات آمده و مدّت شصت سال در هرات زیسته باشد، باید این شخص زمان مناظره حدود ۷۵ تا ۸۰ سال سن داشته باشد. بسیار بعید است که در چنین سنی بتواند آن چنان حضور ذهنی داشته باشد که طرف مناظرت شیخ

۱. سرزمین وسیعی است شامل شهرها و روستاهای فراوان که از غرب به کرمان، از شمال به سجستان، از جنوب به دریا محدود است. معجم البلدان ۲۰۸-۲۰۹.

۲. مناظرات فی الإمامة، مناظره ابن ابی جمهور الأحسائی مع الفاضل الهروی، ۳۴۸-۳۴۹.

۳. روضات الجنات ۲۷/۷؛ «... مردی از مردم کِیج و مُکران که مدّت شصت سال است در هرات زیسته.»

واقع شود. مگر آنکه بپذیریم که این شخص در زمان کودکی همراه خانواده‌اش به هرات آمده یا این که قبل از تولد او، خانواده‌اش از دیار کیچ و مکران به هرات آمده باشند. نتیجه آن که به یقین این شخص شیخ الاسلام هرات احمد بن یحیی بن سعید تفتازانی نیست، بلکه شخص دیگری است.

جلال‌الدین کاشانی

شناخت ما از مترجم رساله مناظرات ابن ابی‌جمهور با فاضل هروی بسیار اندک است و محدود می‌شود به مقدمه این رساله. او در آغاز رساله خود را چنین معرفی کرده است: «محمد بن محمد الشهیر به جلال‌الدین کاشانی».^۱ جلال‌الدین از مهاجران ایرانی است که مدتی در هند زیسته است و به سال یک‌هزار و یک هجری قمری در یکی از بلاد هند به خدمت یکی از اخوان‌الصفاء و خلّان‌الوفا که کمر طاعت و انقیاد اهل بیت رسول - علیه‌السلام - بر میان جان استوار داشته، رسیده است. گویا در محفلی به مناسبتی سخن از مناظره ابن ابی‌جمهور احسائی با ملای هروی در میان آمده و وی جلال‌الدین کاشانی را بر آن داشته تا آن را به پارسی برگرداند. جلال‌الدین هم این کار را پذیرفته و به ترجمه زبده آن پرداخته است. جلال‌الدین در مقدمه ترجمه رساله حاضر نوشته: «با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت، در ترجمه زبده آن شروع کرده، به فاتحه و سه مبحث مرتب نمود».^۲ از این سخن مترجم و نیز از سنجش ترجمه رساله مذکور با متن عربی آن^۳ روشن می‌شود که جلال‌الدین کاشانی همه رساله مناظرات را ترجمه نکرده است، بلکه به ترجمه زبده آن پرداخته است.

۲. همان جا: ۳.

۱. رساله حاضر: ۲.

۳. خوشبختانه این رساله به کوشش عبدالله الحسن در کتاب مناظرات فی الامامه، قم: دلیل ما، ۱۴۲۴ ه.ق، صص ۳۴۷-۴۰۸ ف منتشر شده است.

ترجمه‌های رساله

ما از رساله مناظرات ابن ابی جمهور با فاضل هروی چهار ترجمه می‌شناسیم. نخست ترجمه‌ای است که قاضی نورالله شوشتری از این رساله انجام داده است و آن را در مجالس المؤمنین، ج ۱، صص ۵۸۲-۵۸۹ گنجانده است.^۱

قاضی شهید مجلس نخست این مناظرات را پارسی کرده و در این باره نوشته: «... چون رساله‌ای که [ابن ابی جمهور] مجالس [مناظرات] خود را با آن فاضل هروی نوشته‌اند کم به دست می‌آید، به ذکر حاصل یک مجلس از آن مبادرت می‌نماید...».^۲ ترجمه قاضی سعید، زیبا، روان و دلنشین است، البته همان‌گونه که خود قاضی نوشته، به ترجمه حاصل آن پرداخته است.

دوم، ترجمه‌ای است که به خاتم محمد اشرف بن علی نقی اقدس شریف حسینی مشهدی به نام شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) به سال ۱۰۹۰ ه. ق. انجام شده است.^۳ من نسخه این ترجمه را ندیده‌ام، اما بنا به گزارش آقابزرگ و فرزندشان احمد منزوی از این ترجمه یک نسخه در تهران در کتابخانه آقای دکتر مفتاح به شماره ۷۹، به خط نستعلیق و به تاریخ ۱۰۹۰ موجود است که با این عبارت آغاز می‌شود: «بهترین مقالی که مترجمان صحایف فرقان حق‌گوی به آن...».^۴

سوم، ترجمه‌ای است که در نامه دانشوران ناصری ۳/۳۷۹-۴۱۶ آمده است. این ترجمه به خلاف تصور برخی از محققان، از جلال‌الدین محمد کاشانی نیست، بلکه از مؤلف یا مؤلفان نامه دانشوران ناصری است.^۵ ترجمه‌ای که از این رساله در نامه دانشوران چاپ شده کامل، روان و دلنشین است. آقا بزرگ در ذریعه نوشته‌اند: «... و قد ترجمها جميعاً إلى

۱. مجالس المؤمنین ۱/۵۸۲-۵۸۹. ۲. همان جا ۱/۵۸۲.

۳. ذریعه ۲۲/۲۸۶.

۴. همان جا ۲۲/۲۸۶؛ منزوی، نسخه‌ها ۲/۹۲۳؛ همو فهرستواره ۹/۲۱۶-۲۱۷.

۵. پس از مقابله چند صفحه از ترجمه کاشانی با ترجمه‌ای که در نامه دانشوران ناصری چاپ شده، متوجه این موضوع شدم. برای صحت این ادعا این دو ترجمه را با هم بسنجید.

الفارسیة المولا نوروز علی البسطامی و أدرج الترجمة في كتابه فردوس التواریخ المطبوع سنة ۱۳۱۵هـ.^۱ آقای احمد منزوی نیز در فهرستواره نوشته‌اند: «گویا چند ترجمه از این مناظره در دست باشد، یکی از ملا نوروز علی بسطامی که در کتابش فردوس التواریخ آورده شده است».^۲

به یقین این ترجمه از نوروز علی بسطامی نیست؛ زیرا با مقابله و سنجش ترجمه‌ای که از این رساله در فردوس التواریخ، ص ۳۰۷ به بعد آمده با ترجمه‌ای که از این رساله در نامه دانشوران ناصری ۳/۳۷۹-۴۱۶ چاپ شده، روشن شد که فاضل بسطامی این ترجمه را عیناً و واژه به واژه از نامه دانشوران ناصری گرفته و در کتاب فردوس التواریخ خودش جای داده است.^۳

چهارم: ترجمه‌ای است که به خامه جلال‌الدین محمد بن محمد کاشانی انجام شده است. برخی از محققان گمان برده‌اند که کاشانی به ترجمه متن کامل مناظره ابن ابی‌جمهور با فاضل هروی پرداخته است.^۴ در حالی که وی به ترجمه زبده این رساله دست‌یازیده و در آغاز این رساله نوشته است: «... با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت در ترجمه زبده آن شروع کرده، به فاتحه و سه مبحث مرتب نمود».

سید محسن رضوی

گفتیم مناظرات ابن ابی‌جمهور با فاضل هروی به یمن حمایت سید محسن در مشهد رضوی برگزار شد. مناظره اول و سوم در منزل سید محسن و مناظره دوم در مدرسه شاه‌رخ‌میرزا و با حمایت او به وقوع پیوست. سید محسن در حلقه درس ابن ابی‌جمهور

۱. ذریعه ۲۲/۲۸۶.

۲. فهرستواره ۹/۵۵۳.

۳. برای دریافت درستی این ادعا، دو ترجمه یادشده را با هم بسنجید.

۴. نویسندۀ محترم مدخل ابن ابی‌جمهور در دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۶۳۷/۲ نوشته است: «و نیز جلال‌الدین محمد بن محمد کاشانی متن کامل آن را در ۱۰۱/ق / ۱۵۹۳م، در هند به فارسی ترجمه کرده است». در حالی که خود کاشانی در آغاز رساله نوشته به ترجمه زبده آن پرداخته است.

حضور داشته و از معارف و علوم شیخ بهره‌ها برد. شیخ زادالمسافرین را به نام او نگاشت و بعدها آن را به خواهرش سید محسن شرح کرده، به کشف البراهین موسومش نمود.^۱ نسب میرزا محسن رضوی قمی به موسی المبرقع می‌رسد.^۲

قاضی نورالله فرموده: سید محسن، سید فاضل عالی‌مقدار بود. والد بزرگوارش در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا از قم به مشهد مقدس انتقال نمود و او در آنجا به افاده علوم دینیّه و ترویج مذهب آبای طاهرین خود اشتغال می‌فرمود. شیخ محمد بن ابی جمهور به خدمت او رسیده و با او طریق معاشرت ورزیده و بعضی از تصانیف شریفه خود را به نام آن سید بزرگوار مزین ساخته و در مجاورت مشهد مقدس به یمن حمایت او با علمای مخالفین بحثهای متین پیش برده.^۳

ابن ابی جمهور در مقدمه شرح زادالمسافرین نوشته: «... ثم اتفق لي المصاحبة بالسيد النقيب الشريف الحسيب النسيب الطاهر العلوي الحسيني الرضوي، ذي الكمال و الإفضال ذاك شرف الإسلام تاج المسلمين بل ملك السادات و النقباء في العالمين السيد الأمير الذي لا مثل له في عصره ولا نظير...».^۴ سید محسن از جمله مشایخ بوده و جمعی از وی روایت کرده‌اند.^۵ ابن ابی جمهور اجازه روایت کتاب عوالی اللآلی را بدو داده است.^۶ شیخ یوسف بحرانی سند و طریق اجازات سید محسن را یاد کرده و او را بسیار ستوده است و گفته کتاب زادالمسافرین را به نام او تصنیف کرده و بعد آن را به درخواست وی شرح نموده است.^۷ خود شیخ در مقدمه رساله مناظره درباره سید محسن نوشته: «... و كان منزلي لمنزل السيد الأجل والكهف الأطل السيد محسن بن محمد الرضوي القمي، و كان من أعيان اهل المشهد و ساداتهم، بارزاً على أقرانه بالعلم والعمل، و كان هو و كثير من

۲. الفصول الفخریه ۱۳۴ و ۱۳۶.

۴. شجرة طيه ۹۸-۹۹.

۷. لؤلؤة البحرين ۱۶۶.

۱. مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱.

۳. مجالس المؤمنین ۵۱۸/۱.

۵. بحار الانوار ۱۰۸ / ۴-۸؛ مستدرک الوسائل ۳.

۶. بحار الانوار ۱۰۸ / ۴-۸.

أهل المشهد يشتغلون معي في علم الكلام والفقه، فأقمنا على ذلك مدة...»^۱
 ابن ابی جمهور در منتصف شهر ذی القعدة الحرام سنه سبع و تسعين و ثمان مائة
 (۸۹۷) در مشهد مقدس اجازه‌ای به سید محسن رضوی داده که صورت آن را
 مرحوم مجلسی آورده است. شیخ در آن از سید بسیار تجلیل کرده و او را ستوده و نوشته
 است: «فقد سمع مني مؤلفي هذا و هو كتاب عوالي اللثالي، السيد الحبيب النقيب الطاهر
 العلوي الحسيني الرضوي، خلاصة السادات والأشراف و مفخر آل عبد مناف، ذوالنسب
 الصريح العالي والحسب الكامل المتعالي... وقد روي له هذا الكتاب المذكور و جميع ما
 هو فيه مزبور و مسطور بطريق السماع مني حال قرائته عليّ و هو يسمعه عني الذي هو
 أعلى طرق الرواية و أحقّ ما يحصل به الدراية»^۲

بداونی در معرفی این بزرگوار نوشته: «میرزا محسن رضوی مشهدی گاهی به شعر
 طبع آزمایی می‌کرد و این چند بیت را به او نسبت داده‌اند:

ای زلف کجست رهزن جانها ز عذاب و ای درد تو مرهم نه دل‌های خراب
 عکسی ز لب تو گشته در آب عیان یا برگ گلی فتاده در جام شراب^۳
 در آتشکده آذر آمده که میرزا محمد محسن از سادات رضوی آن ارض اقدس است.
 این شعر از اوست:

حرف محبتم که جهانی از او پر است زآن نشنوی که گوش تو زآن داستان پر است

نخواهم مهربان با خویشان در بزم اغیارش که می‌ترسم که غیری بیند و گردد گرفتارش^۴
 میرمحسن در ایام تسلط اوزبکان، با فرزندش سید محمد مهدی از مشهد به قم رفت،
 اما بیشتر اوقات در رهق و مشهد نارک صف کاشان به تحقیق و مطالعه اشتغال داشت،
 سلیقه شعر نیز داشت و کتب بسیاری را تصحیح و تحشیه کرد. اشعار و غزلیات محققانه

۱. مناظره ابن ابی جمهور مع فاضل الهروی ۳۴۸. ۲. بحار الانوار ۱۰۸/۴-۸.

۳. منتخب التواریخ ۳/۳۲۳. ۴. آتشکده آذر ۸۴.

دارد. در سال نهصد و سی و یک وفات یافت. مزارش در صفة مزار متبرک امامزاده سلطان علی بن امام محمد باقر - علیه السلام - در مشهد نازک صف کاشان است. قصیده ذیل از اوست در مدح حضرت امیر - علیه السلام:

دلا گرت نبود با رضای دوست تحمل کجا رسد که کنی دعوی رضا و توکل؟
 تو مظهر کرم و رحمت و، خدای تو کرده گناه جمله امت شفاعت تو تکفل
 امیدوار چنانم که روز عرض محاسب ز روی لطف کنی اعتذار بنده تقبل
 به عاصیان چو رسانی شراب از لب کوثر به بنده هم ز کرم جرعه‌ای رسانی از آن مل^۱
 شاه طهماسب در تذکرة الاحوال و حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله تعالی علیه - در
 الفوائد الرضویه تاریخ وفاتش را ۹۳۱ هجری دانسته‌اند.^۲

معرفی نسخه‌ها

از رساله مناظرات ابن ابی جمهور احسائی با فاضل هروی نسخه‌های فراوانی موجود است. زابینه اشمیتکه،^۳ استاد دانشگاه برلین و پژوهشگر اسلام‌شناس و شیعه‌شناس، فقط چهار نسخه از ترجمه این رساله را بدین شرح معرفی کرده است: «ترجمه فارسی، از جلال‌الدین محمد کاشانی، تاریخ اتمام جمعه ۱۹ شعبان ۱۰۰۱ هـ / ۲۱ مه ۱۵۹۳ م؛ نسخه مفتاح ۶۱۲/۲ (فهرست ۲۴۸)؛ نوربخش (۱) ۲۷۹ (فهرست، ۲۴/۲)؛ رضوی ۴۰۱ (فهرست، ۴۶/۴)؛ >طبسی (۹) ۳۵۶».^۴

نسخه کتابخانه دکتر حسین مفتاح ترجمه کاشانی نیست، بلکه ترجمه محمد اشرف ابن علی نقی اقدس شریف حسینی مشهدی است که آن را به نام شاه سلیمان صفوی در شعبان ۱۰۸۹ پارسی کرده است. نسخه یاد شده به خط نستعلیق مترجم است به تاریخ

۱. خلاصة التواریخ ۱۶۱ و ۵۶۲؛ شجرة طیه ۴۳۲ و ۴۳۳.

۲. فوائد الرضویه ۲۷۶؛ شجرة طیه ۱۰۱. ۳. Sabine Schmidtke.

۴. نسخه پژوهی، دفتر یکم، مقاله کتابشناسی و نسخه‌شناسی تألیفات ابن ابی جمهور احسائی، ص ۳۰۴-۳۰۵، ش ۴۸.

ذی القعدة ۱۰۹۰ (به شماره ۶۱۲/۲).^۱ اما نسخه کتابخانه آیت الله طبسی حائری قم، روشن نیست که ترجمه جلال الدین کاشانی باشد؛ زیرا فهرستنگار این کتابخانه نوشته است: «ترجمه مناظره ابن ابی جمهور احسایی، مترجم گویا جلال الدین محمد کاشانی باشد».^۲ چون فهرستنویس آغاز و انجام نسخه را نوشته، معلوم نیست ترجمه به قلم چه کسی است، باید نسخه را مشاهده کرد، آن گاه قضاوت کرد. از نسخه کتابخانه نوربخش تهران اطلاع درستی ندارم، اما نسخه کتابخانه آستان قدس به یقین ترجمه جلال الدین محمد کاشانی است.^۳

آقای احمد منزوی نیز چهار نسخه از ترجمه کاشانی معرفی کرده اند، بدین شرح: «آستان قدس دو نسخه، [فهرست ۴۶/۴ فکرت ۵۵۳] تهران، نوربخش ۲۴/۲؛ سپهسالار ۵/۶۵۳ ش ۸۲۶۱».^۴ احتمال دارد از میان چهار نسخه ای که آقای منزوی برای ترجمه کاشانی معرفی کرده، نسخه سپهسالار متن عربی مناظره باشد؛ زیرا در فهرست این کتابخانه آمده است: «مناظره احسایی و هروی: گفتگویی است مذهبی میان ابن ابی جمهور... با دانشمندی سنی».^۵ از این نوشته به هیچ روی روشن نمی شود که این نسخه ترجمه است یا متن عربی و اگر ترجمه است از کاشانی است یا از مترجمی دیگر. از ترجمه کاشانی دو نسخه در کتابخانه مرکزی آستان قدس موجود است:

الف - نسخه ای است کامل به شماره ۳۷۵، نستعلیق شاه محمد همدانی به تاریخ رجب یک هزار و چهل و دو، در ۱۹ برگ ۲۲ سطری، به طول ۲۰ و عرض ۱۴، وقفی آقای فهرستی.

ب - نسخه شماره ۷۴۹۸ به خط نستعلیق زیبا، در ۱۶ ورق ۲۱ سطری، به طول ۲۴ و

۱. نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲۴۸/۷.

۲. نسخه پژوهی، دفتر یکم، فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله طبسی حائری، ص ۱۲۴.

۳. فهرست کتابخانه مرکزی آستان قدس، ۴۶/۴.

۴. فهرستواره ۲۱۶/۹-۲۱۷ و ۵۵۳: همو. نسخه ها ۹۲۳/۲.

۵. فهرست کتابخانه سپهسالار ۶۵۳/۵.

عرض ۱۵، بدون تاریخ، خریداری آستان قدس در مهرماه ۱۳۲۹. این نسخه ناقص است، از آخر نسخه حدود سه الی چهار برگ افتاده، اما مقدار موجود با دیگر نسخ این رساله مقابله شده است.

رساله حاضر بر اساس دو نسخه کتابخانه رضوی تصحیح شده است. نسخه شماره ۳۷۵ را با رمز «رض» اساس قرار دادم و از نسخه شماره ۷۴۹۸ به عنوان نسخه بدل استفاده کردم. احادیث را با توجه به منابع روایی شیعی و سنی مستند کرده، پاره‌ای از اجمالها و ابهامهای راه یافته در متن را با استفاده از کتابهایی که نام و نشان آنها را در تعلیقات و حواشی و پاورقی یاد کردم، روشن ساختم و ایرادهای متن را تا آنجا که مقدور بود، بر پایه منابع برطرف کردم.

از صاحب نظران چشم امید دارم تا با نقدهای ارزشمندشان خطاها و لغزشها را گوشزد فرمایند و ما را از افاضاتشان بهره‌مند گردانند.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

مشهد مقدس، ۱۳۸۶/۱۰/۲۲

ابراهیم عرب‌پور

امتن ترجمه مناظره ابن ابی جمهور

بسم الله الرحمن الرحيم

ثنا و محمدتی که زبانِ بیان به حکم «أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»^۱ به عجز و قصور معترف باشد، شایسته ذات مقدس قادری است که به قدرت کامله و حکمت بالغه ذرات کاینات را من حیث الذات در مراتب صفات جلوه گر ساخت، و ردای شرف و مکرمیت ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۲ را بر دوش بنی نوع انسان انداخت، و ضمیر مستنیر او را به نور عقل - که به نص «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»^۳ اول بلکه اشرف مخلوقات است - منور گردانید، و خلعت معرفت - که به دلالت التزامی^۴ آیه کریمه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۵ موجب آفرینش اهل بینش است - در وی پوشانید.

و تارک مبارک در یتیم سلسله نبوت را، یعنی خاتم انبیا و رسل، باعث ایجاد جزو و

۱. اصول کافی ۳/۳۲۴؛ عوالی اللآلی ۱/۳۸۹؛ مسند احمد حنبل ۱/۹۶، ۱۵۰؛ شرح الشعرف ۷۵، ۶۲۰...

روح الارواح ۴۸، ۳۴۵؛ مرصاد العباد ۶۲. ۲. اسراء (۱۷)/۷۰.

۳. نخستین چیزی که خدای بیافرید، عقل بود. - سعد السعود ابن طاووس ۲۰۲؛ الجواهر السنیة ۱۴۵؛ مرصاد

العباد ۴۶، ۵۲؛ مصباح الهدایه ۱۰۳؛ المصباح فی التصوف ۹۰؛ کشف الحقایق ۳۹، ۴۵، ۴۸.

۴. «دلالت الفاظ بر معانی سه نوع است: اول آن که به لفظ آن معنی خواهند که به وضع به ازاء او نهاده

باشند، چنان که انسان گویند و به آن حیوان ناطق خواهند و آن را دلالت مطابقه خوانند. دوم آن که به

لفظ آن معنی خواهند که داخل بود در آن معنی که لفظ به ازاء او نهاده اند، چنان که به انسان حیوان

خواهند، یا به انسان بعضی از اعضای انسان خواهند و آن را دلالت تضمن خوانند. سوم آن که به لفظ آن

معنی خواهند که لازم آن معنی باشد که لفظ به ازاء او نهاده اند، چنان که به انسان ضاحک خواهند و آن

را التزام خوانند». - اساس الاقتباس، ص ۷. ۵. ذاریات (۵۱)، ۵۶.

کُلْ، به تاج^۱ و هَاج ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ زینت بخشید؛ و بر جبین مبین اهل بیت طاهرین آن حضرت - که هادیان دین متین و سالکان مسالک یقین‌اند^۳ - رقم تطهیر کشید.

بدان که أَقَلَّ الخلیقه^۴ بل لا شیء فی الحقیقه، المحتاج إلى فیوضات وهابِ الأمانی، محمد بن محمد، الشهیر به جلال الدین الکاشانی، در سنه احدى و ألف، در بعضی از بلاد هند، به اقتضای «الأرواحِ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّخَذَ و ما تَنَاکَرَ مِنْهَا اِخْتَلَفَ»^۵ به خدمت یکی از اخوان الصفا و خلان الوفا که کمر طاعت و انقیاد اهل بیت رسول الله - علیه السلام - را بر میان جان استوار داشت، رسید. و به حسب اتفاق، روزی از روزهای سنه مزبوره، مناظره رساله ملای هروی و شیخ الشیوخ، شیخ محمد جمهور - که عن قریب بعضی از احوال ایشان مسطور خواهد شد، انشاء الله تعالی - در میان آمد؛^۶ و چون که رساله مسطور به لغت عربی بود، و این فقیر حقیر کثیرالتقصیر را به جهت تسهیل تفهیم و تفهم آن، به ترجمه آن مأمور گردانیدند، و به حکم «المأمور معذور» با وجود قَلْبِ بضاعت و عدم استطاعت، در ترجمه زبده آن شروع کرده، به فاتحه و سه مبحث مرتب نمود؛ والله المستعان.

[فاتحه]

از بعضی اعزّه معتمد الاقوال مستقیم الاحوال [1-a] مروی است که در سنه ثمان و سبعین و ثمان مائه، در مشهد مقدّس امام ثامن ضامن، علی بن موسی بن جعفر الملّقب

۱. رض: ۱: نهایج. ۲. انبیاء (۲۱)، ۱۰۷.

۳. رض: ۱: مالک یقین‌اند. ۴. آفریده خدا.

۵. روانها، [چونان] لشکریانی مجموع‌اند، آنها که با هم آشنایند، با یکدیگر انس گیرند و آنها که با هم غریب‌اند، اختلاف ورزند. - اصول کافی ۱۶۸/۲؛ من لا یحضره الفقیه ۳۸۰/۴؛ امالی شیخ صدوق ۲۰۹؛ اعتقادات شیخ مفید ۴۸؛ مسند احمد ۲۹۵/۲؛ صحیح بخاری ۱۰۴/۴؛ صحیح مسلم ۴۱/۸؛ شرح الشعرف ۱۵۲؛ کشف المحجوب ۳۳۵-۳۳۶؛ کیمیای سعادت ۵۷۵/۲؛ عیبر العاشقین ۲۳.

۶. رض: ۱: آید.

بالرضا^۱ - علیه السلام و علی آبائه و اولاده الطاهرین اشرف الصلوات و أكمل التحیات إلى يوم الدین - در منزل خلف اولاد نبی و ولی، سید محسن بن سید محمد رضوی قمی^۲، حضرت شیخ فاضل کامل عامل عالم، مشهور به شیخ محمد جمهور، نزول اجلال فرموده بودند و صبح و شام بلکه علی الدوام به افاده علوم دینیّه مثل فقه و کلام، به طریق مذهب معتبر امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق - علیهما التّحیة والسلام - اشتغال داشت و اکثر طلبه آن بلاد خصوصاً حضرت سید منزول به استفاذه می نمودند.

و چون که آوازه و فور دانش شیخ مشارّ الیه در اطراف و^۳ اکناف عالم انتشار یافته بود، از دارالسلطنه هرات شخصی در علوم دینیّه به طریق اهل سنت و جماعت ماهر و در فنون مناظره و مجادله باهر و به قصد مباحثه شیخ مومی الیه متوجّه مشهد مقدّس شد و چون به بلد مطلوب رسید، در مدرسه رخت اقامت انداخت. در آثنای این حال، حضرت سید محسن را بر احوال خدام مولانا و قوف حاصل شده، به خدمت شیخ عرض کردند که حال بر این منوال است. حضرت شیخ فرمودند که یا سید، این عین مدّعاست، باک مدار که به برکت دین مبین سید المرسلین، بر وی فایق خواهیم شد.

۱. رض^۱: به رضا.

۲. سیدی فاضل عالی مقدار بود. والد بزرگوار او در زمان سلطان حسین (بایقرا) از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال نمود و در آنجا به افاده علوم دین و ترویج مذهب آبای طاهرین اشتغال می فرمود. شیخ محمد بن ابی جمهور به خدمت او رسیده و با او طریقۀ معاشرت و رزیده و بعضی از تصانیف شریفه خود را به نام آن سید بزرگوار مزین ساخته، در ایام مجاورت مشهد مقدس به یمن حمایت او با علمای مخالفین بحثهای متین پیش برده - مجالس المؤمنین ۵۱۸/۱. از فضیله عصر بود، در ایام تسلط اوزبکان با پسرش امیر محمد مهدی از مشهد به قم رفت، اما بیشتر اوقات در رفق و مشهد نارک صف کاشان به مباحثه و مطالعه اشتغال داشت. وی سلیقه شعر نیز داشت، کتب بسیاری را تصحیح و تحشیه کرد. اشعار و غزلیات محققانه دارد. در ۹۳۱ وفات یافت و در مزار امام زاده سلطان علی کاشان مدفون است. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی - شجره طیبه ۹۸-۱۰۱؛ همانجا ۴۳۲-۴۳۳؛ خلاصه التواریخ سید احمد منشی؛ منتخب التواریخ بدائنی ۳/۳۲۲؛ مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱؛ اعیان الشیعه ۵۲/۹؛ فوائد الرضویه ۳۷۶؛ لؤلؤة البحرين ۱۶۶؛ بحار الانوار ۴/۱۰۸-۸؛ آتشکده آذر ۸۴.

۳. رض^۱: - و.

چون سید این مژده شنید، به غایت خوشحال شد و متوجه مدرسه شده، خدام مولوی را دعوت نموده، به منزل آوردند و جمعی از طلبه گرام و سادات عظام را در آن مجلس به رسم ضیافت حاضر ساخته، حضرت مولوی را با حضرت شیخ ملاقات دادند و در همین مجلس در مباحثه شروع شد، چنانکه به تفصیل مذکور می شود، بعون الله و حسن توفیقه.

[مبحث اول]^۱

حضرت مولوی از شیخ الطائفه سؤال کردند که یا شیخ، اسم شما چیست و مولود شریف از کدام بلاد است و از مذاهب کدام را اختیار کرده اید؟ حضرت شیخ فرمودند که یا مولانا، اسم فقیر «محمد» است و مولد «الحسا» است^۲ [b-1] که بلد علم و تقواست، و از مذهب، از اصول پرسیدی یا از فروع؟ مولوی فرمودند که هم از اصول و هم از فروع.^۳ شیخ در جواب فرمودند: یا مولانا، مذهب بنده در اصول آن است که به براهین و حجج عقلیه و نقلیه ثابت شده و هیچ احدی را از ارباب فطرت و فطنت در آن بحثی نیست، و اما در فروع تابع فقه منسوب به اهل بیت رسول الله ام. مولوی گفتند که چنان معلوم شد که امامی مذهبی. شیخ فرمودند که بلی یا مولانا،^۴ اگر در این مذهب دغدغه به

۱. در عکس هر دو نسخه به اندازه دو واژه بیاض است؛ چون مترجم در مقدمه رساله گفته است که این ترجمه را در فاتحه و سه مبحث مرتب کرده است، ما نیز عنوان را «مبحث» ثبت کردیم، در حالی که در اصل مناظره و مجالس المؤمنین و نامه دانشوران و فردوس التواریخ عنوان «مجلس اول» ضبط شده است ← مقدمه رساله حاضر: ۳؛ مناظرات فی الامامه ۳۴۹؛ مجالس المؤمنین ۵۸۲/۱؛ نامه دانشوران ۳۷۹/۲؛ فردوس التواریخ.

۲. «احسا = احساء» ناحیه ای است در مغرب خلیج فارس و در مشرق شبه جزیره عربستان، اراضی آن شن زار است، لکن چون آب کافی دارد، گندم، جو، ارزن و میوه در آنجا به عمل می آید و خرماي آن معروف است. بندر احسا، «قطیف» است و مرکز تجارت می باشد و در قدیم آنجا را «هَجَر» می گفته اند. ← فرهنگ فارسی معین؛ مراد الاطلاع ۳۶/۱-۳۷؛ معجم البلدان ۱/۱۳۷.

۳. رض: - مولوی فرمودند... فروع. ۴. رض: ۱. یا مولی تو را.

خاطر اشرف^۱ رسد، بیان فرمایید تا بعون الله تبارک و تعالی جواب با صواب گویم؛ چنانچه^۲ بر حاضران صحت قول بنده و فساد قول اهل خلاف ظاهر و مبین گردد.

مولوی فرمودند که امامیه می‌گویند که علی بن ابی طالب بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم -^۳ بلا فصل امام است. شیخ فرمودند که بلی چنین است و من نیز^۴ بر این اعتقادم. پس مولوی گفتند که یا شیخ، بر این مدعا دلیل اقامت کن.^۵ شیخ فرمودند که یا مولانا، بر این دعوا احتیاج اقامت دلیل نیست؛ زیرا که تو نیز با من در امامت علی بن ابی طالب - علیه السلام - بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - موافقت می‌نمایی؛ لکن تو دعوی فصل می‌کنی و بنده مانع فصلم. پس اقامت دلیل بر تو باشد، نه بر من. اما اگر تو منکر امامت آن حضرتی و خرق اجماع^۶ می‌کنی، بنده چندان دلیل بر امامت آن حضرت اقامت کنم که حقیقت آن بر جمیع منکران محقق گردد.^۷

پس مولوی گفتند که معاذ الله، که بنده منکر امامت و خلافت علی - کرم الله وجهه -^۸ باشم، لکن بنده می‌گویم که آن حضرت امام چهارم است بعد از ثلاثه. پس شیخ فرمودند که پس بر شما لازم شد که اقامت دلیل کنی بر این دعوا. مولوی^۹ فرمودند که مرا بر این دعوا، دلیل بسیار است و حجت بی شمار. شیخ فرمودند که بنده یک دلیل تمام^{۱۰} از شما می‌خواهم نه بیشتر.^{۱۱} پس مولوی گفتند که بر امامت ابی بکر بعد از رسول الله، اجماع امت است؛^{۱۲} و تو را نیز در آن که اجماع حجت می‌باشد خلافتی^{۱۳} نیست. پس چگونه

۱. رض: ۱ - اشرف.

۲. رض: ۱: چنانکه.

۳. رض: ۱: در همه موارد «ص».

۴. رض: ۱ - نیز.

۵. رض: ۱: کنی.

۶. برخلاف اجماع رفتن، مخالفت کردن با اجماع - ده خدا، لغت نامه، ذیل خرق.

۷. رض: ۱: تحقیق گردد.

۸. رض: ۱: علیه السلام.

۹. رض: ۱: مولانا.

۱۰. رض: ۱: دلیلی تمام.

۱۱. رض: ۱: - نه بیشتر.

۱۲. مبحث اجماع در فرائد الأصول شیخ انصاری ۸۰/۱ و کفایة الأصول آخوند خراسانی: ۳۳۱ مذکور است؛

برای اطلاع بیشتر از انواع اجماع و حجت و عدم حجیت آن به آنجا رجوع شود.

۱۳. رض: ۱: خلاف.

علی بن ابی طالب بلا فصل امام باشد؟

شیخ فرمودند که مراد شما از اجماع چیست؟ اگر مراد اجماعی است که از کثرت قایل حاصل می شود، چنان که [۲-۵] الیوم نیز جمعی کثیر به امامت ابی بکر قایل اند، مثل این اجماع در هیچ مذهبی حجت نمی باشد؛ زیرا که به نص قرآن ثابت است که کثرت موجب حقیقت نمی شود. مثل ^۱ قوله تعالی: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ ^۲ و کثرت در اکثر احوال مذموم است حتی در قتال، چنان که در کلام ملک علام وارد است که ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ^۳ و اگر مراد از اجماع آن است که بعد از رحلت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - از دار فنا، اهل حل و عقد از امت آن حضرت اجماع کرده باشند بر امامت ابی بکر، بنده را در ابطال آن دو طریق است: یکی از آن طریقین موافق مذهب بنده است و یکی مطابق مذهب شماست.

اما آن که ^۴ موافق مذهب بنده است، ^۵ آن است که اجماعی که در وی معصوم داخل نباشد، حجت نیست؛ زیرا که جایز است از غیر معصوم خطا صادر شود. پس جایز باشد که از ^۶ هر یک از اهل اجماع که در او معصوم نباشد، خطا صادر گردد. پس چنین اجماعی حجت نتواند بود و در اجماع امامت ابوبکر، معصوم داخل نبود؛ چنان که مخفی نیست. اما آن که مطابق مذهب شماست، آن است که اجماع عبارت است از اتفاق اهل حل و عقد از امت محمد - صلی الله علیه و آله - بر امری از امور، و این معنی در امامت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده ^۷ حاصل نبود، بلکه در آن روز فضیلتی صحابه و علما و امنا و صلحا

۲. سبأ (۳۴)، ۱۳.

۱. رض ۱ - مثل.

۴. رض ۱ - آن که.

۳. بقره (۲)، ۲۴۹.

۶. رض ۱ - از.

۵. رض ۱ - است.

۷. چون ماجرای سقیفه را به امام رساندند، پرسید: «انصار چه گفتند؟» گفتند سخن آنان این بود که «از ما امیری و از شما امیری.» فرمودند: «چرا بر آنان حجت نیاوردید که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سفارش فرمود با نیکوکاران انصار نیکی کنید، و از گناهکاران شان درگذرید؟» گفتند: «در این چه حجتی

و زهاد ایشان و اهل حلّ و عقد مثل علی بن ابی طالب - علیه السلام -^۱ و سلمان فارسی و زیر و مقداد اسود و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و جمعی از بنی هاشم و مانند ایشان به تجهیز و تکفین خیرالمرسلین مشغول بودند و به مصیبت آن حضرت گرفتار بودند که بعضی از بی‌دینان فرصت غنیمت دانسته، در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در امر خلافت مخاصمه نمودند در حضور ابوبکر و عمر و ابو عبیده، و کار خصومت به آن انجامید که انصار گفتند که ما از برای خود امیری اختیار می‌کنیم و مهاجر نیز از برای خود امیری اختیار کنند. بعد از آن ابوبکر گفت که [۲-b] من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ».^۲ پس انصار از آن قول ساکت گشتند و همچنین بشر بن سعد که مهتر قبیله اوس بود، دید که انصار می‌خواهند که به سعد بن عباد که مهتر قبیله خزرج است، بیعت کنند؛ حسد بر او غالب شده، به امارت قریش راضی شد و انصار را به تتبع مهاجرین ترغیب می‌نمود.^۳ آخر الامر ابوبکر گفت: یا^۴ قوم، این دو بزرگ، یعنی عمر و ابو عبیده از قبیله قریش، در این مجلس حاضرند، به هر یک از ایشان که می‌خواهید،^۵ بیعت کنید. بعد از آن عمر و ابو عبیده گفتند ما را نمی‌رسد یا ابابکر که در این امر امامت بر تو سبقت نمایم؛ زیرا که تو سابق‌الاسلامی و یارِ غارِ رسولِ خدایی، دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم. پس دست فراز کردند و دست ابوبکر گرفتند و گفتند: «السلام علیک یا خلیفه رسول الله». پس بشر بن سعد گفت که من ثالث شمایم در بیعت ابی‌بکر، دست

→ است؟» فرمود: اگر امارت از آن انصار می‌بود، سفارش آنان را کردن درست نمی‌نمود. سپس پرسید: «قریش چه گفتند؟» گفتند: «حجت آوردند که آنان درخت رسول‌اند». فرمودند: «حجت آوردند به درخت رسالت، اما میوه‌اش (خاندان رسول) را تباه کردند». ← خطبه ۶۷ نهج البلاغه؛ بحث سقیفه در بسیاری از منابع مذکور است از جمله در: الکامل فی التاریخ ۳۲۵/۲؛ ملل و نحل ۳۰/۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲/۲۱-۶۰؛ ۵۲-۵/۵ و....

۱. رض: + و حسنین و فصل.

۲. پیشوایان از [قبیله] قریش اند. ← الکافی ۳۴۳/۸؛ عیون اخبار الرضا ۶۹/۱؛ مسند احمد ۱۲۹/۳؛ ۴۲۱/۴.

۳. رض^۱: می‌نمودند.

۴. رض^۱: با.

۵. رض^۱: به هریک که می‌خواهند از ایشان.

دراز کرد و دست ابوبکر^۱ گرفت و با وی بیعت کرد. پس بعضی از حضار مجلس از روی اختیار و بعضی از روی اکراه و اجبار بیعت کردند، چنانکه سعد بن عبادۀ از بیعت امتناع نمود و بر آن امتناع ثابت بود تا بمرد. پس معلوم شد که اجماع به طریق مذهب شما نیز نشده؛ زیرا که جمیع اهل حلّ و عقد در آن امر اتفاق ننمودند. پس امامت ابوبکر در جمیع مذاهب به غیر حق باشد.

بعد از آن مولوی گفتند: یا شیخنا، آنچه شما فرمودید، مسلم می‌دارم، لکن بعد از آن هر یک از صحابه و غیرهم که حاضر نبودند، چون حاضر می‌شدند، بر ابوبکر بیعت می‌نمودند، تا آنکه همه بیعت کردند، و در اجماع اتفاق جمیع اهل حلّ و عقد به یکبار شرط نیست، پس اجماع محقق شده باشد به طریقین.

پس شیخ فرمودند که یا مولانا، اجماع به طریق شما آن است که جمیع اهل حلّ و عقد از روی اختیار بر امری از امور اتفاق نمایند، نه از روی تحکم و تعدی و اجبار و در بیعت ابوبکر اکثر صحابه کبار از روی اکراه و اجبار بیعت کردند، نه از روی رغبت و اختیار. چنانکه ابن ابی‌الحدید که از علمای اهل سنت و جماعت است، در شرح نهج‌البلاغه^۳ [۳-a] در باب فضیلت عمر آورده که او باعث امر خلافت ابوبکر شد و در آن باب سعی بلیغ نمود، چنانکه شمشیر زبیر را بشکست و سینه مقداد اسود را مجروح ساخت [و این نهایت اکراه است].^۴

و همچنین مروی است از براء بن عازب^۵ که چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از دنیا

۱. رض: ابوبکر. ۲. رض: که جمیع حلّ از.

۳. عبارت ابن ابی‌الحدید چنین است: «و عمر هو الَّذی شَیَّدَ بَیْعَةَ أَبِي بَكْرٍ، وَ رَقَمَ الْمُخَالَفِينَ فِيهَا فَكَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَرَّدَهُ، وَ دَفَعَ فِي صَدْرِ الْمُقَدَّادِ، وَ وَطِئَ فِي السَّقِيفَةِ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ، وَ قَالَ: أَقْتُلُوا سَعْدًا، قَتَلَ اللَّهُ سَعْدًا وَ حَطَّمْ أَنْفَ حَبَابِ بْنِ الْمُنْذَرِ الَّذِي قَالَ يَوْمَ السَّقِيفَةِ: أَنَا جُذَيْلُهَا الْمُحَكَّكُ وَ عَذِيقُهَا الْمَرْجَبُ. وَ تَوَعَّدَ مَنْ لَجَأَ إِلَى دَارِ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ، وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا. وَ لَوْلَاهُ لَمْ يَثْبُتْ لِأَبِي بَكْرٍ أَمْرٌ، وَ لَا قَامَتْ لَهُ قَائِمَةٌ». - شرح نهج‌البلاغه ۱/ ۱۷۴.

۴. افزوده از اصل مناظره ابن ابی‌جمهور، ۳۵۵.

۵. وی از اصحاب رسول خداست و در شماری از غزوه‌های پیامبر شرکت داشته، در سال ۲۴ هجری ری

رحلت کرد، مرا غمی بسیار و اندوهی بی شمار رو داده بود، چنانکه واله و حیران مانده بودم. در آن اثنا به خاطرم گذشت که بیرون روم و بینم که خلق در چه اندیشه‌اند. چون بیرون آمدم، دیدم که عمر و ابوبکر و ابوعبیده می‌آیند و جمعی کثیر با ایشان همراه‌اند و عمر شمشیری برهنه در دست دارد و هرکه را می‌بیند، قهراً و جبراً به بیعت ابوبکر در می‌آورد. پس رفتم به خدمت علی بن ابی طالب - علیه‌السلام، دیدم که حضرت قبر پیغمبر را - صلی الله علیه و آله - هموار می‌کند، صورت حال با آن حضرت گفتم. حضرت دست باز کشید و این آیه را بر زبان مبارک راند که ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱، یعنی منم خدای دانا، آیا ندارند مردمان که بگذارند ایشان را به آن‌که گویند که ما^۲ ایمان آوردیم به محمد و ایشان را نه آزمایشند.^۳ پس عباس گفت: یا بنی‌هاشم، آخر الامر امر خلافت را از دست شما گرفتند.

و دیگر چون سعد بن عبادۀ از بیعت ابوبکر ابا نمود، عمر گفت: بکشید سعد را که خدای تعالی او را هلاک کناد. پس قیس بن سعد برجست و ریش عمر گرفت و گفت: یا ملعون، اگر مویی از سر سعد کم شود، تو را زنده رها نکنم. پس ابوبکر گفت: یا عمر، مدارا کن که مدارا بهتر است از خشونت.^۴

و دیگر [از] جمعی از اصحاب ما که^۵ بر قول ایشان وثوقی تمام هست و در عدالت و

→ را فتح کرده و در جنگهای جمل، صفین و نهروان همراه حضرت امیر - علیه‌السلام - بوده است. در کوفه ساکن شده و در زمان امارت ابن زبیر درگذشته است. وی چندین حدیث از حضرت رسول روایت کرده است. - أسدالبلاغه ۱/۲۰۵؛ الإستیعاب ۱/۲۳۹؛ طبقات ابن سعد ۴/۳۶۴، ۶/۱۷؛ تاریخ الکبیر ۲/۱۱۷؛ المعارف ۳۲۶؛ الجرح والتعديل ۲/۳۹۹. ۱. عنکبوت (۲۹)، ۱ و ۲.

۲. رض^۱ - ما.

۳. امروزه این واژه به صورت «نیازماینده» نوشته می‌شود، اما حفظ این گونه زبانی بهتر است. داستان رفتن براء بن عازب نزد حضرت امیر - علیه‌السلام - در شرح نهج البلاغه ۱/۲۱۹؛ بحار الانوار ۲۸/۲۸۴ ح ۴۶ و... مذکور است.

۴. شرح نهج البلاغه ۱/۱۷۴؛ تاریخ طبری ۳/۲۲۲-۲۲۳؛ الکامل فی التاريخ ۲/۳۲۸.

۵. رض^۱؛ و دیگر از اصحاب ما جماعتی که.

صدق کلام اشتها مالاکلام دارند، مروی است که چون ابوبکر در جمعه اوّل خلافت به منبر برآمد تا خطبه خواند، دوازده کس از حضّار مجلس بر پای خاستند، شش کس ایشان از مهاجر بودند: اوّل ایشان خالد بن سعید بن عاص که از بنی امیه بود، دوم سلمان فارسی، سیوم ابوذر غفاری، چهارم مقداد بن اسود الکندی، پنجم عمار بن یاسر، ششم بُریده الأسلمی؛ و شش کس از انصار بودند: اوّل ابوهیثم بن تیّهان،^۱ [۳-b] دوم سهل،^۲ سیوم عثمان بن حنیف، چهارم خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، پنجم اُبَی بن کعب، ششم ابویوب انصاری و هریک از ایشان به ابوبکر گفتند که تو را نمی رسد که به جای رسول خدای باشی. و در این باب سخن به طول انجامید، چنانکه ابوبکر از جواب ایشان عاجز فروماند و گفت که «أقيلوني أقيلوني و أنا لستُ بخيرٍ منكم»،^۳ یعنی واگذارید مرا واگذارید که من بهتر از شما نیستم. پس عمر بر پای خاست^۴ و گفت: از منبر به زیر آی ای خسیس دون، تو را که قدرت جواب خلقان نبود، چرا این امر را اختیار کردی؟^۵ به خدا که تو را از خلافت عزل می کنم و به جای تو سالم، غلام ابی حذیفه را نصب می کنم. پس دستِ ابابکر گرفته او را از منبر به زیر آورد.^۶

پس چون جمعه دوم^۷ در رسید، خالد بن ولید با صد نفر شمشیرها کشیده ایستادند و علی بن ابی طالب با اصحاب و احباب خود در مسجد حاضر بودند. پس عمر گفت: ای اصحاب علی، اگر یک کس از شما امروز سخن کند، چنانچه در آن جمعه سخن کرد، او را به این شمشیر هلاک گردانم.^۸

پس سلمان فارسی - رضی الله عنه -^۹ گفت: «الله اکبر، الله اکبر، به خدا که شنیدم که پیغمبر خدا فرمود که روزی بیاید که برادر من و پسر عمّ من در مسجد نشسته باشد با

۱. رض، رض: ۱: ابوهاشم بن تیّهان؛ با توجّه به منابع از جمله بحارالانوار ۱۸۹/۲۸ اصلاح شد.

۲. مقصود «سهل بن حنیف است».

۳. در منابع «بخیرکم» آمده است.

۴. رض، رض: ۱: خواست.

۵. رض، رض: ۱: اختیار می کردی.

۶. الاحتجاج طبرسی ۱۰۴/۱.

۷. رض: ۱: دویم.

۸. رض: ۱: - رضی الله عنه.

جمعی از یاران خود، که طایفه‌ای از سگان جهنم قصد قتل ایشان کنند. هیچ شک نیست که آن سگان جهنم شما را بکشند.» پس عمر تیغی حواله سلمان کرد و خواست که بر سلمان زند، که در آن اثنا علی بن ابی طالب - علیه السلام - برخاست و گریبان عمر را گرفته، درهم پیچید و او را بر زمین زد و گفت: یا ملعون، شما ما را به شمشیرها و به کثرت اهل ضلال تخویف می‌نمایید! به خدا سوگند که اگر کتاب خدا و عهد رسول او مرا مانع نبودی، با این قلت انصار دمار از روزگار این جمعی فجار برآورد می. پس علی - علیه السلام - رو به یاران خود کرد که متفرق شوید که مبادا فتنه بالا گیرد و مخالف عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله - نعوذ بالله، صادر گردد.^۱ پس یا مولانا، اجماعی که به این طریق متحقق شود، یقین است که در هیچ مذهب حجّت نتواند بود.

بعد از آن مولوی گفت: یا شیخ، این روایات [۴-ا] از طرق شماسست، بر ما حجّت نمی‌شود. شیخ فرمودند که بعضی از این روایات به طریق شما نیز مذکور شده، مثل روایت ابن ابی الحدید،^۲ پس یا به بطلان مذهب خود قایل شو، یا دلیلی قاطع و حجّتی ساطع بیا.

پس مولوی گفتند که حجّت قاطع آن‌که پیغمبر امر کرد در مرض موت که ابابکر امامت کند و مردم به او اقتدا کرده، نماز کنند. پس او^۳ مقدّم باشد بر^۴ سایر اصحاب؛ زیرا که مقدّم در نماز، مقدّم خواهد بود در غیر نماز نیز.^۵ پس شیخ فرمودند که این حجّتی است در غایت ضعف؛ زیرا که اگر مثل این چیزی از رسول الله صادر شده بودی، بایستی که ایشان در سقیفه بنی ساعده این را حجّت می‌ساختند و به خلق اظهار می‌کردند و ایشان را احتیاج به کشیدن شمشیرها و ارتکاب مجادله و مخاصمه نمی‌بود؛ زیرا که هیچ

۱. الاحتجاج ۱/۱۰۴-۱۰۵؛ نهج الایمان ۵۸۶؛ الصوامر المهرقه ۵۸-۵۹؛ الدرجات الرفیعه ۲۱۴؛ بحار الانوار

۲۸/۱۸۱-۲۰۲؛ کتاب الاربعین محمد طاهر شیرازی ۲۴۲-۲۴۳.

۲. روایت ابن ابی الحدید در چند صفحه قبل گذشت.

۳. رض: ۱. اگر. ۴. رض: ۱. به.

۵. فضائل الصحابه احمد بن حنبل ۱/۱۰۶ حدیث ۷۸.

عاقلی کاری را که به آسانی تواند کرد، به دشواری اختیار نکند.

و دیگر آنکه بر تقدیر تسلیم، امامت در نماز، دلالت بر امامت عام^۱ نمی‌کند؛ از برای آنکه ظاهر است که خاص دلالت بر عام نمی‌کند، خصوصاً در مذهب شما که در امامت در نماز، عدالت شرط نیست، و در امامت عام به اجماع امت عدالت شرط است. و در آنکه در مذهب شما هرگاه که از امام فسقی صادر شود، عزل او واجب است، پس چگونه حجت می‌سازید چیزی [را] که در مذهب شما محتاج به عدالت نیست در چیزی که محتاج است به عدالت؟ پس این حجت نیز باطل و عاطل باشد و هرکه را از عقل بهره باشد، بطلان این حجت بر او پوشیده نیست.

دیگر آنکه تقدیم ابوبکر در نماز بر سایر صحابه، چنانکه شما حجت خود ساخته‌اید، نزد همه کس ثابت است^۲ که غیر واقع^۳ و محض غلط، بلکه غلط محض است؛ زیرا که نزد علمای امامیه بر این نهج مشهور است که چون وقت نماز درآمد، بلال درآمد، پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - مریض بود و علی - علیه السلام - به خدمت آن حضرت مشغول بود. عایشه با بلال گفت که یا^۴ بلال، بگو به ابوبکر^۵ که با مردمان نماز کند. بلال پنداشت که عایشه این سخن را از پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - نقل می‌کند، بنابراین آمد و به زبان مبارک آن حضرت [۴-ب] به ابوبکر نقل کرد که با جماعت نماز کن. پس چون ابوبکر به مسجد درآمد و مقدم بایستاد که امامت خلقتان کند، آواز تکبیر به گوش پیغمبر رسید. پرسیدند که کیست که با جماعت نماز می‌کند؟ گفتند که ابوبکر است. آن حضرت با وجود آن حالت فرمودند که مرا به مسجد برید که به تحقیق که حادث شد در اسلام فتنه‌ای عظیم.^۶ پس یک‌دست مبارک خود بر دوش

۱. رض: ۱. تمام.

۲. رض: ۱. - که غیر واقع.

۳. رض: ۱. ابوبکر.

۴. رض: ۱. + که سست نیست؛ این عبارت بعد از واژه عظیم در بین سطور ثبت شده است.

علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - گذاشت^۱ و دستی دیگر بر دوش فضل بن عباس تا به مسجد درآمد و ابوبکر را دور کرد و با مردم نماز گزارد.

اما نزد علمای اهل سنت که مشهور است که ابوبکر به امر رسول خدا خواست که نماز کند نیز ظاهرالبطالان است؛ زیرا که اگر پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - ابوبکر را به امامت خلقان مأمور ساخته بودی، با وجود ضعف و استیلای مرض بر وجود مبارک آن حضرت، به مسجد در نیامدی و ابوبکر را از آن منع نفرمودی. و مثل این تناقض اسناد به آن حضرت کردن،^۲ با آنکه حق - عز و علا - در شأن آن حضرت فرموده^۳ که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ خطای صریح است، و حال آنکه علمای اهل سنت در جمیع مصنفات خود ذکر کرده‌اند که ابوبکر هنوز نماز را تمام نکرده بود که - پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم - در رسید، او را منع کرد و خود با مردمان نماز گزارد.^۴

و بر تقدیری که مسلم داریم که پیغمبر او را به امامت خلقان مأمور ساخته بود و به اجماع شیعه و سنی ثابت است که او را^۵ عزل کرد، چنانکه مذکور شد، بلکه پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به سبب آن، او را از نماز منع فرمود تا به مردم ظاهر شود که او را قابلیت آن امر نیست. پس کسی را که پیغمبر قابل امامت نماز ندانسته باشد و او را از آن امر منع کرده باشد، چگونه قابل امامت عام باشد و کجا صلاحیت آن داشته باشد که بر سایر صحابه کبار و غیرهم امیر باشد؟!

و هم از این قبیل بود عزل او در سوره براءت که چون نازل شد، پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به ابوبکر داد که ببرد و بر کفار خواند به جهت تخویف، که هنوز به نصف راه مدینه نرسیده بود که او را از آن منصب عزل کرد و امر فرمود که علی بن ابی‌طالب

۱. رض: ۱؛ نهاد: در نسخه «رض» بالای این واژه «نهاد - ل» ثبت شده است که گویا این نسخه با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و نسخه بدل آن «نهاد» بوده است.

۲. رض: ۱؛ کردند.

۳. رض: ۱؛ فرمودند.

۴. تاریخ طبری ۱۹۷/۳؛ فضائل الصحابه ۱۰۹/۱ ح ۸۰ و ۱۱۸ ح ۸۸؛ الکامل فی التاریخ ۳۲۲/۲؛ طبقات

۵. رض: ۱؛ - را.

ابن سعد ۱۷۸/۳-۱۸۱.

- علیه السلام - برود و سوره را از او گرفته، بر کفار خواند.^۱ و اینها [۵-ا] همه دلیلی است روشن بر عدم قابلیت او در امر امامت. هرکه را دیده بصیرت نه بسته باشد، به این نوع مزخرفات باطل را بر حق اختیار نکند.

یا مولانا، اگر غرض شما تتبع راه حق باشد و به رنج و عناء گرفتار نباشید، چرا بر امامت علی بن ابی طالب بلافضل استدلال نکنید به مثل آنکه چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به غزای تبوک [عزیمت] فرمودند، علی بن ابی طالب را در مدینه به خلافت نصب کردند و بعد از آن به اتفاق امت آن حضرت را عزل نکردند، و خلافت آن حضرت در مدینه که دار هجرت است و عدم عزل آن حضرت بعد از آن، دلیلی است ظاهر بر امامت آن حضرت بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بلافضل. اما سبب چیست که از امثال این مسائل نظر می‌پوشید و در مزخرفات می‌کوشید؟

پس چون مجادله در این مجلس به این جا رسید، طعام حاضر کردند. چون به طعام خوردن مشغول گشتند، بعد از اندک زمانی شیخ فرمودند که یا مولانا، اگر رخصت باشد، سؤالی دارم. مولوی گفتند: بیان فرمایید. حضرت شیخ فرمودند که چه می‌گویید در این حدیث که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؟^۲ آیا صحیح است یا غیر صحیح؟ مولوی گفتند که بلاخلاف صحیح است. شیخ فرمودند که در این هنگام امام زمان شما کیست؟ مولوی گفتند که مراد از امام در^۳ حدیث مذکور، قرآن است نه امام

۱. خصائص امیرالمؤمنین نسائی، ۹۰؛ سنن الکبریٰ ۱۲۹/۵؛ علل الشرائع ۱۸۹/۱-۱۹۰؛ مناقب امیرالمؤمنین محمد بن سلیمان کوفی ۴۷۱/۱-۴۷۴؛ شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ۹۴/۱-۹۵؛ امالی طوسی ۵۴۷-۵۸۴؛ صحیح مسلم ۱۸۷۰/۵ ح ۳۰-۳۲؛ صحیح بخاری ۲۴/۵؛ مجمع البیان ۸/۵؛ شواهد التنزیل حسانی ۳۰۸/۱؛ تفسیر قمی ۲۸۲/۱؛ تفسیر عیاشی ۷۴/۲؛ شرح نهج البلاغه ۱۹۴/۱۷؛ جامع البیان جریب طبری ۸۴/۱۰؛ تفسیر فرائد الکوفی ۱۵۹؛ مناظرات فی الإمامة ۳۶۰.

۲. اصول کافی ۳۷۷/۱ ح ۳؛ رسائل شیخ مفید: ۳۸۴؛ الغیة نعمانی: ۱۲۹ ح ۶؛ مسند احمد ۹۶/۴؛ معجم الکبیر ۳۸۸/۱۹ ح ۹۱۰؛ کنز العمال ۱۰۳/۱ ح ۴۶۴؛ بحارالانوار ۷۸/۲۳ ح ۹.

۳. رض: ۱ + این.

معلوم. شیخ فرمودند که بنابراین قول، لازم می‌آید که دانستن قرآن بر هر مکلفی واجب عینی باشد و حال آنکه^۱ هیچ کس از علمای مخالف و مؤالف بر این نرفته‌اند. مولوی فرمودند که مراد فاتحه‌الکتاب است و سوره‌ای که در نماز واجب است و^۲ دانستن آن بر هر مکلفی واجب عینی است به اجماع امت. بعد از آن شیخ فرمودند که اضافه امام به زمان در حدیث دالّ است بر آن‌که بر هر اهل زمانی واجب باشد^۳ شناختن امامی که مخصوص باشد به آن زمان و فاتحه‌الکتاب و سوره مخصوص زمانی دون زمانی نیستند. پس این تأویل به مقتضای حدیث [۵-b] نباشد. پس مجموع طلبه و حضار قول شیخ را تصدیق کردند.

بعد از آن مولوی فرمودند که در این زمان، در این امر میان ما و شما مساوات است. شیخ فرمودند: حاشا لله یا مولانا که میان ما و شما در این امر^۴ مساوات باشد؛^۵ زیرا که اعتقاد ما آن است که امام بحق محمد بن الحسن - علیه التحية والسلام - الیوم موجود است و موجود خواهد بود تا انقراض عالم و به نور ظهور عالم را منور خواهد ساخت و ما را بر این مدّعا دلایل و براهین کثیره هست، به خلاف اعتقاد شما که می‌گویید که زمان خالی است از امام. پس چگونه در این امر میانه^۶ ما و شما مساوات باشد؟

پس مولوی گفتند: یا شیخ، امامی که تو از فتاوی او مستفید نباشی و اخذ علوم از او نتوانی کرد، خواه موجود باشد الیوم^۷ و خواه نباشد، نفع و ضرر او مساوی خواهد بود. شیخ فرمودند که یا مولانا، مضمون حدیث دلالت بر رؤیت و استفاده از امام زمان نمی‌کند تا بر ما واجب باشد رؤیت و استفاده از او، بلکه معرفت او واجب است و معرفت ما را حاصل است نه شما را. پس ما و شما مساوی نباشیم در این امر.

بعد از آن مولوی گفتند که من طالب امامم و به تحصیل معرفت او مشغولم و شنیده‌ام

۱. رض: ۱ - آن‌که.

۲. رض: ۱ - و.

۳. رض: ۱ - است.

۴. رض: ۱ - در این امر.

۵. رض: ۱ - است.

۶. رض: ۱ - میان.

۷. رض: ۱ - الیوم.

که در یمن شخصی دعوی امامت می‌کند، اراده داریم که ادراک صحبت او کنم و چون صحّت دعوی او بر من ظاهر شود، تابع او گردم.

شیخ فرمودند که یا مولانا، معلوم شد که شما را اطلاعی تمام بر مذهب خود نیز نیست؛ زیرا که آنچه شما می‌گویید، موافق مذهب زیدیان است، نه مطابق مذهب اهل سنت و جماعت؛ زیرا که اهل سنت و جماعت قایل نیستند به وجود امام در هیچ وقتی از اوقات و وجود امام را در هیچ زمانی از ازمنه واجب نمی‌دانند. در این هنگام مولوی از جواب عاجز شده و اهل مجلس از اکل طعام فارغ شده، متفرّق شدند و مولوی نیز فرصت غیمت دانسته، با ایشان بیرون رفت؛ والسلام.

[مبحث دوم]^۱

[مجلس دوم] در روز عید اضحی واقع شد، چنانکه حضرت [a-۶] سیّد محسن با حضرت شیخ به قصد زیارت حضرت امام رضا - علیه^۲ اکمل التّحیات و أفضل الثّنا -^۳ بیرون رفتند و بعد از فراغ از زیارت، به قصد زیارت علما به مدرسه سلطان شاه رخ درآمدند. اتّفاقاً^۴ مولوی نیز در آن مجلس حاضر بودند. بعد از زمانی، مولوی از حضرت شیخ سؤال کردند که یا شیخ، چه می‌گویی در ولدالزّنا، آیا ملحق به ابوین می‌شود یا نمی‌شود؟ شیخ در جواب فرمودند که آنچه از اهل البیت به علماء امامیه رسیده است، آن است که ملحق نمی‌شود؛ زیرا که شرعاً ولد نیست؛ از جهت آن که ولد شرعاً آن است که از نکاح صحیح و مانند آن حاصل شود نه از زنا. مولوی گفتند: بنابراین قول، لازم می‌آید که او را وطی مادر و خواهر خود جایز باشد و پدرش را حلال باشد و طی دختر او، و هیچ کس از اهل اسلام به مثل این قایل نیست الا شافعی که به مذهب او جایز است و طی خواهر پدری بدون خواهر مادری. پس شیخ در جواب فرمودند: ولدالزّنا

۱. رض: دیگر.

۲. رض: ۱ + والسلام.

۳. رض: ۱. اتفاق.

۴. رض: ۱ - و افضل الثّنا.

اگر چه شرعاً ولد نیست، لکن لغۀ ولد است و حرمت محرّمات بر او از حیثیت لغت است و باقی احکام او به حسب شرع است. مولوی گفتند که این خلط مبحث است؛ زیرا که یک بار او را ولد می دانید و احکام ولد بر او جاری می سازید و دیگر بار^۱ او را اجنبی می گوید و بر او به طریق اجنبی حکم می کنید. شیخ فرمودند هیچ منافاتی^۲ نمی باشد در نقیضین^۳ به دو حیثیت و ما حکم اولاد بر او جاری می سازیم از حیثیت لغت و حکم به اجنبیت او می کنیم به حیثیت شرع. مولوی فرمودند: یا شیخ، به چه دلیل این تکلفات را روا می دارید و در جمیع احکام او متابعت لغت نمی کنید^۴ و حال آنکه شرع تابع لغت می باشد؟

پس شیخ فرمودند که مسلم نیست که شرع در جمیع امور تابع لغت باشد؛^۵ زیرا که بعضی از الفاظ هستند که در اصل لغت به معنی دیگر و در اصطلاح اهل شرع به معنی دیگر مستعمل اند، مثل «صلاة» که در اصل لغت به معنی دعاست و «زکاة» که به معنی نمو است به خلاف شرع که در^۶ اصطلاح اهل شرع به معنی نماز است و صدقه واجب. و دیگر آنکه بنای مذهب ما بر احتیاط است و احتیاط آن است^۷ که وطی محرّمات ولد الزنا را جایز نباشد، [b-۶] از آن سبب که اهل لغت او را^۸ ولد می گویند و ملحق به ابوین نباشد به حکم شارع، چنانکه فرموده که «الولد للفرّاش وللعاهر الحجر»،^۹ یعنی فرزند آن است که از نکاح صحیح و مانند آن حاصل شود و آنچه از زنا حاصل شود فرزند نیست، پس ولد الزنا ملحق به ابوین نباشد.

۱. رض: ۱ بار دیگر. ۲. رض: ۱ منافی.

۳. رض: ۱ نقیضین ۴. رض: ۱ نمی کند.

۵. رض: ۱ - پس شیخ فرمودند که مسلم نیست که شرع در جمیع امور تابع لغت باشد.

۶. رض: ۱ نمو است و در. ۷. رض: ۱ - و احتیاط آن است.

۸. رض: ۱ - او را.

۹. فقه الرضا ۲۶۲؛ المتنع ۴۰۱؛ رسائل مرقزی ۱/۲۸۸؛ ۳/۱۲۴؛ الخلاف شیخ طوسی ۴/۲۹۹؛ المبسوط

۲۱۰/۵؛ صحیح بخاری ۵/۱۹۲؛ سنن ابی داود ۲/۲۸۲؛ مسند احمد ۱/۵۹ و ۶۵؛ الموطأ ۲/۳۹۷؛

السنن الکبری ۶/۸۶.

بعد از آن مولوی از این بحث ساکت گشتند، نظر کردند در دست شیخ کتابی دیدند، گفتند: یا شیخ، این چه کتابی است که در دست داری؟ شیخ فرمودند که این کتاب را نهج الحق و کشف الصدق می‌گویند، از مصنفات جمال الملة والدین مطهر الحلی است و در او بحث از اختلافاتی می‌کند که در میان شیعه و سنی واقع است و در این کتاب حضرت شیخ مذکور حدیثی از صحیح مسلم نقل می‌کند، آیا شما در احادیثی^۱ که در صحیح مسلم است، چه اعتقاد دارید؟ مولوی گفتند که اعتقاد ما آن است که جمیع احادیثی که در صحیح مسلم‌اند، صحیح‌اند و هیچ یک از علمای ما را در او بحثی نیست. آن حدیث کدام است؟ بیان فرمایید.

شیخ فرمود که آن حدیث، آن است که مروی است از عبدالله بن عباس که چون پیغمبر را - صلی الله علیه و آله وسلم - مرض اشتداد یافت، فرمود که دوات و قلم بیارید تا از برای امت و وصیتی بنویسم که بعد از من چون به آن وصیت عمل نمایند، گمراه نگردند. عمر خطاب منع کرد و گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ»، یعنی که به تحقیق که بر^۲ پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - درد غالب شده و به درستی که این مرد هذیان می‌گوید. چون این قول ناصواب از آن کذاب صادر شد، حضار مجلس را در آن سخن اختلاف شد. بعضی گفتند که عمر خطا کرد^۳ و بعضی گفتند که صواب کرد. چون در این باب نزاع بسیار شد، پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود^۴ که ای قوم، برخیزید و از پیش من دور شوید که سزاوار نیست شما را نزد من نزاع کردن.^۵

مولوی گفتند که یا شیخ، این حدیث صحیح است، لیکن به موجب این حدیث بر

۱. رض: احادیث. ۲. رض: - بر.

۳. رض: کرده. ۴. رض: فرمودند.

۵. مسند احمد ۱/۳۳۶؛ صحیح مسلم ۵/۷۶؛ السنن الکبریٰ ۳/۴۳۳؛ ۴/۳۶۰؛ صحیح ابن حیان ۱۴/۵۶۲؛ ارشاد مفید ۹۸، ۴۷۲؛ إعلام الوری ۱۴۱؛ مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۳۵، ۴۷۴؛ امالی مفید ۳۶، ۴۹۸؛ کتاب سلیم بن قیس ۲۱۰؛ صحیح مسلم ۳/۱۲۵۹؛ مسند احمد بن حنبل ۲۹۳ و ۳۵۵؛ صحیح بخاری ۱/۳۹، ۸۵/۴ و ۱۲۱؛ شرح نهج البلاغه ۲/۵۵؛ ملل و نحل شهرستانی ۱/۲۹؛ مسند حمیدی ۱/۲۴۱؛ معجم الکبیر طبرانی ۱۱/۴۴۵؛ طبقات ابن سعد ۲/۳۶ و ۳۷.

عمر چه طعن لازم می آید؟ شیخ فرمودند: سبحان الله، ملعونی^۱ که پیغمبر خدا را از مراد خود منع کند و حال آن که نص صریح قرآن مجید و [۷-ا] فرقان حمید است که ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۲، یعنی روا نیست هیچ مردی مؤمن و زن مؤمنه را که چون خدا و رسول خدا حکمی کنند، ایشان اگر خواهند متابعت کنند و اگر نخواهند ترک کنند.

دیگر قول خدای تعالی است که ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳، یعنی به آنچه امر کند پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم^۴ - شما را، به آن عمل کنید و از آنچه باز دارد شما را، باز ایستید. پس چگونه عمر را جایز باشد مخالفت حکم رسول خدا و منع قوم از متابعت آن حکم، خصوصاً در چنان حکمی که به جهت رفع غی و ضلالت امت باشد.

و دیگر آن که پیغمبر خدا را شتم کرده و ناسزا گفته، مع هذا بر او طعن لازم نیاید! لهذا چون عبدالله عباس این حدیث را نقل کردی، چندان بگریستی که زمین از آب چشم او تر شدی و گفتی که «یوم الخميس و ما یوم الخميس»^۵، یعنی آیا آن روز پنجشنبه که عمر خطاب پیغمبر را از نوشتن وصیت نامه منع کرد، چه روز پنجشنبه [ای] بود؟ و همیشه گفתי مصیبت بر مصیبت بود، مانع شدن عمر کتابت^۶ رسول خدا را.^۷

پس مولوی گفتند: یا شیخ، «لیهجر» را مسلم نمی داریم که شتم و ناسزا باشد؛ زیرا که لایق نیست که اگر به واسطه خشونت طبیعی از عمر حرفی صادر شده باشد، حمل بر ظاهر معنی کردن با وجود علو شأن او؛ زیرا که او به خشونت طبع موصوف بود، بلکه

۱. رض^۱: ملعون.

۲. احزاب (۳۳) / ۳۶.

۳. حشر (۵۹) / ۷.

۴. رض^۱: - صلی الله علیه و آله.

۵. شرح نهج البلاغه ۵۴/۲؛ صحیح مسلم ۱۲۵۷/۲-۱۲۵۸.

۶. رض، رض^۱: کتاب؛ با توجه به سیاق عبارت اصلاح شد.

۷. مسند احمد بن حنبل ۲۲۲/۱؛ شرح نهج البلاغه ۵۵/۲؛ ۵۱/۶؛ صحیح بخاری ۱۵۳/۷-۱۵۴؛ صحیح مسلم

مراد او از لفظ «لیهجر»، مهاجرت بوده، یعنی پیغمبر شما مهاجرت خواهد کرد. و دیگر آنکه منع کردن عمر وصیت پیغمبر را - صلی الله علیه و آله وسلم - از اجتهاد بود، بلکه ترک وصیت اصلح بوده از برای مردمان، و بر تقدیری که در اجتهاد خطا کرده باشد، معاقب نباشد. چنانکه مقرر است مجتهدی که در اجتهاد خطا کند، مستوجب عذاب نمی شود.

پس شیخ فرمودند که این جواب نزد کسی که او را فی الجمله ادراکی باشد، خطاست؛ زیرا [آن] که [او را] به لغت عرب و اصطلاحات ایشان ادنی معرفتی^۱ باشد، می داند که «لیهجر» نزد ایشان شتم است و ناسزا و به سبب مثل این سخن و کمتر نیز در میان ایشان مخاصمات و مقاتلات واقع می شود. [v-b]

و دیگر آنکه فرمودید^۲ که عمر به خشونت طبع موصوف بود و به اقتضای طبیعت عمل نمود، پس او را گناهی نباشد، لازم می آید که بر کسی تکلیف نباشد و هر خطایی که از انسان صادر شود، معاقب نشود؛ زیرا که از هر کس که خطایی صادر می شود به مقتضای طبع آن کس می باشد، به دلیل آنکه نفس انسانی را به شهوات نفسانی که عین خطا است، میل تمام می باشد. پس معلوم شد که عمر را یا علم به تکلیف نبوده، یا معتقد حکم خدا و رسول نبوده.

اما آنکه فرمودید که «لیهجر» مشتق است از یهجر [و] مهاجرت و مراد از آن است که پیغمبر شما مهاجرت خواهد نمود نیز به حسب لفظ و معنی مردود است. اما به حسب لفظ به واسطه آنکه هیچ کس از اهل لغت بر این نرفته، اما به حسب معنی به سبب آنکه مهاجرت در آن حالت از پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - متصور نبوده؛^۳ زیرا که آن حضرت در مرض موت بود و مهاجرت منقطع شده بود، پس این^۴ سخن به مقتضای حال نبوده باشد.

۲. رض^۱: فرمودند.

۴. رض^۱: آن.

۱. رض^۱: معرفت.

۳. رض^۱: نبود.

اما آنکه فرمودید^۱ که منع رسول خدا، از اجتهاد عمر بود، قولی است به غایت ضعیف؛ زیرا که اجتهاد با وجود صاحب شریعت جایز نباشد؛ زیرا که خدای تعالی فرموده که ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۲ چنانکه گذشت؛ و همچنین اجتهاد با اصول معارضه نکند، چنانکه در علم اصول مقرر است و سخن رسول خدای نص است و مقتضای وجوب متابعت است؛ زیرا که نص افاده یقین می‌کند، و اجتهاد افاده ظن، و ظن با یقین معارضه نتواند کرد. پس چون جایز باشد که کسی یقین قطعی را ترک کند و عمل به اجتهاد خود کند؟! پس معلوم شد که مثل این عمل شنیع که از آن ملعون صادر شده، به جهت هتک حرمت شرع و صاحب شرع بوده.

و آنکه فرمودید که بلکه ترک وصیت رسول خدا اصلح بوده باشد، یکی از دو چیز لازم می‌آید: اول آنکه لازم می‌آید عمر اعلم باشد از رسول خدا، دوم لازم می‌آید^۳ که شفقت عمر نسبت به امت بیشتر باشد از شفقت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - نسبت به حال امت. و این هر دو بدیهی البطلان است؛ زیرا که حال خالی از آن نیست که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - علم داشت [۸-۸] به آن ترک وصیت اصلح است به حال امت و^۴ مع هذا ترک نمی‌کرد و عمر به جهت کثرت اشفاق بر امت منع کرد، یا آنکه علم نداشت که ترک آن اصلح است و عمر علم داشت. هرکه را با خرد نسبت آشنایی باشد، به امثال این مزخرفات دین را بر باد فنا^۵ ندهد.

و عجب‌تر از این آنکه ظاهر بعضی آیات قرآنی که در او عتاب انبیا واقع است به جهت ترک اولی، شما در او حکم به عصیان و خطا می‌کنید و ترک اولی قابل نمی‌شوید و انبیا را که عقل دلالت بر وجوب تنزیه ایشان می‌کند، به خطا و عصیان منسوب می‌سازید و قول عمر را که بدترین خلق است، با وجود آنکه صریح است در شتم و ناسزا نسبت به اشرف ما خلق الله، می‌گویید که ترک ادب است، به ظاهر معنی حمل

۱. رض: فرموده‌اند. ۲. حشر (۵۹) / ۷.

۳. رض: - عمر اعلم باشد از رسول خدا دوم لازم می‌آید.

۴. رض: - و. ۵. رض: - فنا.

کردن و در مقام توجیهات ناموجه درآمده‌اید.

پس مولوی گفت: یا شیخ، آنچه فرمودید که عمر را در صورت نص، اجتهاد جایز نبود، حق است و صدق، لیکن در آن وقت بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - مرض مستولی شده بود، چنانکه گاهی بی‌هوش می‌شد و باز به هوش می‌آمد. پس محتمل است که قول پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - در آن حالت حکم نص صریح نداشته باشد.

پس شیخ فرمودند که چگونه روا باشد که در شأن کسی که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۱ نازل شده باشد، قول^۲ او را در یک وقت صحیح دانستن و در وقت دیگر غیر صحیح، با وجود آنکه در آیت تخصیص نیست. پس در جمیع احوال و اقوال امثال امر آن حضرت واجب باشد و تارک او کافر و مستحق عذاب و عقاب الهی.

عجب‌تر از این آنکه شما بر امامت ابوبکر استدلال می‌کنید به آنکه پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - او را در مرض موت امر به امامت نماز کرد و قول آن حضرت را در مرض موت در این مقام معتبر می‌دانید، و در طلبیدن دوات و قلم به جهت نوشتن وصیت، اجتهاد عمر را بر او مقدم می‌دارید و سخن آن حضرت را به واسطه تقویت قول عمر بی‌اختیار می‌شمارید.

و عجب‌تر از این نیز آنکه به قول ابابکر در حالت مرض موت استدلال می‌کنید بر خلافت عمر و سخن او را در آن حالت حمل بر هذیان [b-8] و هذر^۳ نمی‌کنید و معتمد می‌شناسید و سخن اشرف اولاد آدم را که منصوص به نص ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۴ است، در آن حالت معتبر نمی‌دارید. این چه^۵ قلّت انصاف و عدم ادراک است؟ چرا بر حال خود رحم نکنید و از عذاب روز جزا اندیشه ننمایید و از تعصّب و نفاق باز نیایید و حق را بر باطل اختیار نکنید؟

۱. نجم (۵۳) / ۳. ۲. رض: ۱: که اقوال.

۳. رض: ۱: حذر، رض: هذر؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۴. نجم (۵۳) / ۳. ۵. رض: ۱: - چه.

پس چون مولوی این سخنان استماع نمود، به غایت برآشفته و گفت: یا شیخ، امثال این سخنان از قَلت ادب است و شما عربان به قَلت ادب موصوف‌اید، بلکه ترک ادب سنت شماست.

پس شیخ فرمودند که الحمد لله که اعتراف کردید که مقتدای شما، یعنی عمر تارک ادب بوده؛ زیرا که او نیز عرب بوده، بلکه ترک ادب شعار و دثار او بوده و او به این صفت اختصاص داشته، با وجود آن‌که مدّت بیست سال در صحبت رسول خدا بوده و آن حضرت در نهایت خُلق و ادب شرعی و عقلیه بوده، چنان‌که کلام ملک علام به آن ناطق است «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ و به زبان مبارک خود فرموده که «أَنَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۲.

و دیگر آن‌که آن حضرت همیشه به امر خدا و نصّ قرآن که «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ»^۳ است، امت را به ادب و اخلاق حسنه و عبادت و اطاعت حق، جلّ و علا، امر می‌کرده و از مناهیه و سوء خلق و امثال آن باز می‌داشته و در هیچ یک از اینها اثر نکرده و به همان غلظت و تعصّب جاهلیّت باقی بوده. پس معلوم شد که غرض او از تتبع رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - حبّ جاه و اغراض دنیوی بوده، نه متابعت دین و ملت و آداب.

باز مولوی گفتند که غلظت و تعصّب او از اجتهاد بود،^۴ نه از سوء ادب. در این هنگام شیخ برآشفته و گفت که غلظت و تعصّب او نه از اجتهاد بود، بلکه محض کفر بود. مولوی گفتند که کفر او را ثابت کن. شیخ فرمودند که آن ملعون به پیغمبر خدا شتم و ناسزاگفت از روی عمد و هر کس که پیغمبر خدا را عمدأ شتم کند، کافر باشد، چنان‌که

۱. قلم (۶۸) / ۴.

۲. من برانگیخته شدم تا اخلاق کریمه را کامل کنم. بنگرید به مسند الرضا (ع) داود بن سلیمان غازی ۱۳۱؛ السنن الکبری ۱۰/۱۹۲؛ مکارم الاخلاق ابن ابی الدنيا ۶؛ السیر الکبیر شیبانی ۱/۹۷؛ مسند الشهاب ۲/۱۹۲؛ مکارم الاخلاق طبرسی ۳؛ مجمع البیان ۱۰/۸۶.

۳. رض: ۱ بوده.

۴. اعراف (۷) / ۱۹۹.

پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرموده [a-9] که «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ كَبَّهُ»^۱ اللهُ عَلَى مَنَحَرِّهِ فِي النَّارِ»^۲، یعنی هر^۳ که ناسزا گوید علی را - عَلَيْهِ السَّلَام، چنان باشد که مرا ناسزا گفته باشد و هر کس که مرا ناسزا گوید، چنان باشد که حق تعالی را ناسزا گفته باشد و در اندازد او را خدای تعالی بر روی^۵ در آتش، چنان که هر دو سوراخ بینی او به آتش متصل گردند.

پس در این اثنا حضرت سید محسن برخاست^۶ و دست شیخ را گرفته از مدرسه بیرون رفتند از خوف فتنه؛ زیرا که در آن مجلس اهل سنت بسیار بودند. پس اهل مجلس متفرق گشتند. وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَإِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَآبِ.

امبحث سوم^۷

آن است که حضرت مولوی به واسطه امری از امور به منزل حضرت سید محسن تشریف بردند. خدام شیخ را در آنجا ملازمت کردند و به ایشان ثالثی نبود. حضرت مولوی فرمودند که یا شیخ، امروز خلوت است، اراده دارم که با شما بحثی کنم. حضرت شیخ فرمودند که یا مولانا، آنچه به خاطر اشرف رسد، بیان فرمایید. مولوی گفتند: یا شیخ، اراده دارم که با من در احوال و صفات خلفا^۸ و در اعتقادی که تورااست در حق ایشان، بحث کنی تا من بر تو مناظره کنم.

شیخ گفت: یا مولانا، اما خلیفه اول احوال او ظاهر است که بعد از رسول خدا به مکر و حيله و تغلب و خدیعه، خلافت را به غیر حق گرفت. و در بی دینتی و بی دینی او همین

۱. رض: ۱ - و من سبَّ الله. ۲. رض: ۱؛ کتبه.

۳. الفضائل ابن شاذان ۹۶، نظم در السمتین زرنندی حنفی: ۱۰۶، منابع الموده ۲۵؛ ذخائر العقبی ۶۶؛ مناقب خوارزمی ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة ۷۴؛ کفایة الطالب ۸۳.

۴. رض: ۱؛ + کس. ۵. رض: رو.

۶. رض: ۱؛ برخواست. ۷. رض: ۱؛ دیگر.

۸. رض: ۱؛ صفا.

طعن بس است که چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - از دار فنا به دار بقا ارتحال کرد، به غسل و کفن و دفن آن حضرت مشغول نشد و بر آن حضرت نماز نکرد و فرصت غنیمت دانسته که بنی هاشم به مصیبت آن حضرت مشغول‌اند، با جمعی منافقان به سقیفه بنی ساعده رفت و در امر خلافت سعی می نمود و موت آن حضرت بر خاطر نامبارکش به هیچ وجه گران نیامد، بلکه از آن امر خوشحال و شادمان بود. و این عمل دلیلی است قوی بر آنکه ایشان به جهت امور دنیوی متابعت آن حضرت می نموده‌اند، نه از برای امور دینی و آن حضرت را به دل دوست نمی داشته‌اند و در اسلام ثابت قدم نبوده‌اند، بلکه به جهت [b-۹] اغراض فاسده خود اظهار اسلام می کرده‌اند و هرکه حال او بر این منوال باشد، او را مسلمان نتوان گفت، فکیف که او را بلافاصله خلیفه رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - دانند. یا مولانا، اگر^۱ تو ترک تعصب و عناد کنی و به عین انصاف در این امور نظر کنی، بر تو معلوم گردد که کسی که پیغمبر خدا را در آن حال^۲ بگذارد^۳ و به امور او^۴ که بر جمیع مسلمانان واجب بود، قیام ننماید و حرمت آن حضرت ندارد - و حال آنکه حرمت میّت مثل حرمت حیّ است - او را نرسد که خلیفه و قایم مقام آن حضرت باشد.

و مع هذا بعد از غصب خلافت شروع در ظلم نمود و اوّل ظلمی که کرد، بر بتول عذرا فاطمه زهرا کرد، و حال آنکه پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - در حق او فرموده بود که «فاطمه بضعة منی، مَنْ آذاها فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»،^۵ یعنی فاطمه پاره‌ای است از من، هرکه او را آزار کند، چنان است که مرا آزار کرده، و هرکه مرا آزار کند، چنان است که خدا را آزار کرده. و منع ارث آن حضرت نمود، چنانکه شیعه و سنی در این خبر متفق‌اند. و حدیثی وضع کرد که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود که «لَنَحْنُ

۱. رض: ۱ + آن که.

۲. رض: ۱: وقت.

۳. رض: ۱: نگذارد.

۴. رض: ۱: آن.

۵. دنباله حدیث چنین است: «... وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ» - فضائل الصحابه احمد بن حنبل ۷۵۵/۲ ح ۱۳۲۴: کشف الغمّه ۴۶۶/۱: شرح نهج البلاغه ۲۷۳/۱۶.

مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ، لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ^۱ صدقه^۲، یعنی پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود که ما گروه پیغمبرانیم، کسی از ما میراث نمی برد و آنچه از ما باز ماند، صدقه است نه میراث. و این حدیث موضوع را سند ساخت و آن سیده را از فدک منع کرد و حال آنکه خدای تعالی در کلام مجید، در چند موضع ذکر میراث پیغمبران کرده است. مثل: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُودَ﴾^۳، یعنی میراث گرفت سلیمان از داوود، و زکریا - عَلِي نَبِيْنَا^۴ و عَلَيْهِ السَّلَام - گفت که ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۵، یعنی ای خداوند من، مرا فرزندی بخش که وارث من باشد، و اخذ میراث از آل یعقوب کند. و هیچ شک نیست که در این آیه مراد [از] میراث، مال است نه نبوت؛ زیرا که بعد از این می گوید ﴿وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^۶، پس اگر میراث، نبوت می بود، احتیاج به طلب راضی گردانیدن او نبود؛ چنانکه ظاهر است.

و دیگر خدای تعالی فرموده که ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾^۷، یعنی امر کرده خدای تعالی در اولاد شما^۸ آنکه [a-۱۰] مذکر را دو مثل مؤنث بدهد از میراث، و این آیه عام است، شامل اولاد انبیا و غیر ایشان نیز هست. پس معلوم شد که حدیث ابوبکر موضوع بوده و این ظلم صریح بوده، و حال آنکه پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در حین حیات، در وقتی که این آیه نازل شد که ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾^۹ فدک را به فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - بخشید و آن سیده در حال حیات آن حضرت در تصرف داشت، بعد از فوت آن حضرت، آن را داخل میراث ساخته و به حدیث موضوع، از سیده النسا به عنف و تعدی گرفت و از آن سیده گواه طلبید بر طبق

۱. فاترکناه.

۲. کشف الغمہ ۱/ ۴۷۸؛ شرح نهج البلاغہ ۱۶/ ۲۲۷؛ تاریخ طبری ۳/ ۲۰۸؛ روح الأرواح ۴۹۲.

۳. نمل (۲۷) / ۱۶.

۴. مریم (۱۹) / ۵ و ۶.

۵. نساء (۴) / ۱۱.

۶. مریم (۱۹) / ۶.

۷. اِسْرَاء (۱۷) / ۲۶.

۸. رض ا: - شما.

۹. رض ا: - علی نبیْنَا و.

این دعوا که فدک حق فاطمه است - علیها السلام - و حال آن‌که فدک در تصرف فاطمه - علیها السلام - بود و قابض منکر می‌باشد و بین بر مدعی می‌باشد و مدعی در این مبحث ابوبکر بود. و با وجود اینها، آن سیده، علی بن ابی‌طالب و حسنین را آورد و نزد آن ملعون گواهی دادند. گواهی ایشان را از روی عناد و بغضی که به اهل البیت داشت، رد کرد. و این همه نزد شیعه و سنی ثابت است و هیچ‌کس را در این انکار نیست.

و لهذا آن سیده از ابوبکر و عمر در غضب بود تا آن‌که از دار فنا به دار بقا رحلت نمود و قسم یاد کرده بود که با ایشان سخن نکند و حال آن‌که^۱ حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به او خطاب کرده بود که «یا فاطمه، إِنَّ اللَّهَ يَسْخَطُ بِسَخَطِكَ»^۲ و یراضی لیرضائی^۳ یعنی ای فاطمه، خدای تعالی خشمناک می‌گردد از برای خشمناک شدن تو و خشنود می‌گردد به خشنود بودن تو. یا مولانا، امثال این قبایح از او بسیار صادر شده که تو را طاقت شنیدن آن نیست. پس چگونه روا باشد متابعت این چنین کسی در امور دینی و چون جایز باشد مانند این کسی را در میان خود و پروردگار خود واسطه ساختن! پس به عین انصاف نظر کن و در عواقب امور فکری کن.

اما خلیفه ثانی، بعضی از افعال ناشایسته از او سبق ذکر یافت، بعضی دیگر آن‌که چون به ناحق متصدی امر خلافت شد، بدعتی چند در دین نهاد و حرام کرد چیزی چند که خدا و رسول خدا او را در اسلام حلال کرده بودند.^۴ یکی از آن جمله متعه نسا بود که در حال حیات پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - [b-۱۰] شایع بود و همچنین در زمان خلافت ابوبکر، و در بعضی از زمان خلافت خودش نیز روا داشت، بعد از آن به خلاف

۱. رض ا: - آن‌که. ۲. در برخی منابع «السخطك» آمده است.

۳. مواقف الشيعة ۴۵۸/۳؛ المناظرات فی الإمامه ۳۷۸؛ این حدیث با اندکی تفاوت در مآخذ ذیل نیز آمده: مناقب آل ابی‌طالب ابن شهر آشوب ۱۳۴/۳؛ عوالی اللئالی ۹۳/۴؛ بحار الانوار ۳۴۷/۳۰؛ تهذیب الکمال ۲۵۰/۳۵؛ تهذیب التهذیب ۳۹۲/۱۲؛ الإصابه ۲۶۵/۸؛ بتایع الموده ۵۸/۲.

۴. رض ا: + آن را.

حکم خدا و رسول منع کرد.^۱

و همچنین از برای بیعت ابوبکر آتش و هیزم جمع کرد که در خانه فاطمه زهرا - علیها السلام - آتش زند و به آواز بلند گفت که ای علی، اگر از خانه بیرون نیایی و با ابوبکر بیعت نکنی، به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت اوست که آتش در این خانه زنم و خانه را با اهل خانه بسوزم. و در بر شکم سیده النساء زد، چنانکه^۲ جنین از شکم آن سیده افتاد و آن سیده را به تازیانه چنان زد که وقتی که از دنیا رحلت نمود، هنوز اثر تازیانه بر بدن مبارکش ظاهر بود. و مانند این قبايح عجيبه، از آن ملعون بسیار صادر شد. بعد از آن مولوی گفتند که اینها را که ذکر کردید به طریق شماست، بر ما حجت نمی شود. شیخ فرمودند: اما حدیث فدک نزد شما نیز معروف و مشهور است،^۳ اما حدیث قصد سوختن خانه فاطمه - علیها السلام - به طریق شما نیز از طبری و واقدی که راویان مذهب شمااند، منقول است.^۴

اما خلیفه ثالث، از افعال قبیحه و آثار شنیعه او بی نهایت مشهور است و در کتب مسطور، از آن جمله است. زدن ابن مسعود چنانکه به همان ضرب از دنیا رحلت نمود و سوختن مصحف او را،^۵ و اخراج اباذر غفاری از مدینه،^۶ و آوردن و تعظیم کردن و نواختن حکم بن العاص که عم عثمان بود و پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - او را

۱. به تواتر از عمر خطاب نقل شده که گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله ص» محللتین، انا أنهی عنهما متعة الحج و متعة النساء». بنگرید - شرایع الاسلام ۵۲۸/۲؛ خلاصة الایجاز شیخ مفید ۲۲؛ الانتصار شریف مرتضی ۲۷۰۱؛ سنن بیهقی ۲۰۶/۷؛ غنیة النزوع ابن زهره ۳۵۹؛ المبسوط سرخی ۲۷؛ المحلی ابن حزم ۱۰۷/۷؛ جامع الخلاف قمی ۴۶۰؛ الايضاح فضل بن شاذان ۴۴۳؛ الکافی ۶۱/۸؛ تیان شیخ طوسی ۱۶۶/۳؛ الاعلام مفید ۳۶. ۲. رض ۱ - چنان.

۳. السقیفة و فدک جوهری ۱۰۰-۱۰۳؛ الاقتصاد شیخ طوسی ۲۱۴؛ رسائل شریف مرتضی ۱۴۱/۳.

۴. عقد الفزید ۲۰۵/۲؛ الحمل شیخ مفید ۵۸؛ مستدرک سفینه البحار ۴۰۵/۸؛ المسترشد محمد بن جریر طبری شیعی ۲۲۴-۳۷۸-۳۷۹، ۴۹۹؛ کشف الغطاء ۱/۱۸.

۵. شرح نهج البلاغه ۴۰/۳-۴۱.

۶. همانجا ۱۹۹/۱ و ۵۲/۳ و ۵۴-۵۵؛ ۲۵۶/۸ و ۲۵۸.

مردود ساخته بود و اخراج نموده بود و فرموده بود که «لاتجاورنی حیاً و لا میتاً»، یعنی نزدیک من مباش نه در حال حیات و نه در حال ممات.^۱ و چون عثمان او را به مدینه درآورد به رغم رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - تعظیم تمام کرد و به او گفت که تو را از مدینه بیرون نکرده‌اند، مگر از روی ظلم و عداوت و هرکس که مخالفت آن حضرت کند عمداً،^۲ در دنیا و آخرت ملعون و مردود باشد.

و دیگر آن‌که بنی امیه که از جمله فساق عرب بودند و ظاهراً شرب خمر می‌کردند، اکثر ایشان را والی بلاد گردانید.^۳ یا مولانا، تو را در بطلان حقیقت او این دلیل کافی نیست که مسلمانان بر قتل او اجماع نمودند به جهت آن‌که در دین بدعت بسیار پیدا کرد و مخالفت امر خدا و رسول می‌نمود و او را در خانه او کشتند و هیچ‌یک از صحابه مانع^۴ نشدند و حال آن‌که^۵ علی بن ابی طالب در مدینه در آن وقت حاضر بود، پس اگر قتل او واجب نبود، بر علی - علیه السلام - منع آن قضیه^۶ واجب بودی؛ و هرکه واجب القتل باشد به غیر قصاص، مسلمان نباشد.^۷ پس ثابت شد که آن ملعون مسلمان نبوده در آن هنگام.

مولوی گفتند که شاید که علی - علیه السلام - ترک دفع قتل عثمان به زبان و دست نکرده باشد، اما به دل منکر قتل او بوده باشد.

شیخ فرمودند که این جواب ناصواب است؛ زیرا که در آن وقت اکثر صحابه و غیرهم تابع علی - علیه السلام - بودند و آن حضرت قدرت بر دفع آن واقعه داشت.^۸

۱. همان جا ۱/۱۹۸ و ۳/۳۳۵ و ۲۹/۳. ۲. رض ۱: + او.

۳. امام علیه السلام در خطبه شششنبه فرموده: «و خویشاوندان پدری عثمان از بنی امیه به پا خاستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند». ← نهج البلاغه، خطبه ۳.

۴. رض ۱: تابع. ۵. رض ۱: + حضرت.

۶. رض ۱: واقعه. ۷. رض ۱: تغیر قصاص مسلمانان نباشد.

۸. استدلال شیخ درست نیست؛ زیرا حضرت امیر - علیه السلام - فرموده‌اند: «به خدا سوگند آن قدر از او (عثمان) دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم». [نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰] همچنین امام - علیه السلام - در

دلیل دیگر آنکه بعد از قتل سه روز افتاده بود و آن حضرت امر به کفن و دفن او نمی‌کرد. پس معلوم شد که مستحق کفن و دفن نیز نبوده.^۱

دیگر آنکه علی - علیه السلام - بعد از او خلیفه بود، اگر آن ملعون واجب القتل نبود، چرا آن حضرت قاتل او را به وارث ندادی؟^۲

→ نامه‌ای که به مردم کوفه نوشته آورده است: «مردم بر عثمان عیب گرفتند و من تنها کسی از مهاجران بودم که او را به جلب رضایت مردم و داشتنم و کم‌تر به سرزنش او زبان گشودم. [نهج البلاغه، نامه ۱] و نیز حضرت امیر علیه السلام در جای دیگر می‌فرمایند: «اگر به کشتن او (عثمان) فرمان داده بودم، قاتل بودم و اگر از آن باز می‌داشتیم از یاران او به‌شمار می‌آمدم... جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم: عثمان استبداد و خودکامگی پیشه کرد، و شما بی‌تابی کرده، از حد گذرانیدید؛ و خدا را در خودکامگی و ستمکاری و در بی‌تابی و تندروی حکمی است که تحقق خواهد یافت. [نهج البلاغه، خطبه ۳۰]. امام - علیه السلام - در این باره به معاویه نوشته‌اند: «... به راستی کدام‌یک از من و تو دشمنی‌اش با عثمان بیشتر بود و راه را برای کشتن‌گانش فراهم آورد؟ آنکه به او یاری رساند و از او خواست به جایش بنشیند و به کار مردم پردازد و یا آن کسی که از او یاری خواست و دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد!» [نهج البلاغه، نامه ۲۸]. از مجموع سخنان حضرت امیر - علیه السلام - روشن می‌شود که حضرت راضی به قتل عثمان نبوده‌اند و بسیار تلاش کرده‌اند تا وی را به راه راست آرند و مردم را آرام کنند.

۱. حضرت امیر - علیه السلام - در کفن و دفن عثمان هیچ کوتاهی نکردند، بلکه دیگران مانع این کار بودند. طلحه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن کنند، افرادی را گمارده بود تا با سنگ‌باران کردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، که سرانجام با دخالت امام - علیه السلام - او را دفن کردند. طلحه در کشتن عثمان از همه مهاجمان حریص‌تر بود. همه این حقیقت را می‌دانستند که مروان بن حکم در جنگ جمل او را با تیری هدف قرار داد و کشت و بارها می‌گفت من انتقام عثمان را گرفتم ← [تاریخ طبری ۴/۴۱۲-۴۱۳].

۲. و اما در مورد این سخن شیخ که فرموده‌اند: «چرا آن حضرت قاتل او (= عثمان) را به وارث ندادی؟» سخنان حضرت در این موضوع بسیار روشن‌گر است. پس از بیعت مردم با امام، گروهی از صحابه گفتند: ای کاش شورشیان بر ضد عثمان را کیفر می‌دادی؟ پاسخ امام شنیدنی است: «ای برادران، از آنچه شما می‌دانید، آگاهم، اما قدرت اجرای آن را ندارم. آنان با ساز و برگ و نیرو به راه افتاده‌اند، بر ما تسلط دارند و ما بر آن‌ها قدرتی نداریم. هم‌اکنون بردگان شما با آن‌ها می‌جوشند و بادیه‌نشینان اطراف شما به آن‌ها پیوسته‌اند. آن‌ها در میان شما زندگی می‌کنند و هر مشکلی را که بخواهند بر شما تحمیل

پس مولوی گفتند: یاشیخ، التماس دارم که عنان بحث از خلفای ثلاثه بگردانی و از باقی خلفا سخن گویی.

شیخ فرمودند: یا مولانا، مادهٔ جمیع مفاصد ایشان بوده‌اند. پس سزاوار آن است که از ایشان سخن کوتاه نکنم^۱ تا حقیقت حال ایشان بر تو معلوم گردد، اگر چه به همین اوصاف ناشایسته ایشان که ذکر کردم، اگر تو را^۲ دیده بصیرت نه‌بسته باشد، کافی است، بلکه هر که را به سرمنزله انصاف گذری افتاده باشد، به یکی از این سخنان اکتفا نموده، از ایشان و از احوال و اوضاع ایشان تبراً خواهد نمود. اما چون اراده استماع اوصاف باقی خلفا داری، مجملی بیان کنم. آیا تو را در حق علی بن ابی طالب این اعتقاد هست که در آن حضرت جمیع اوصاف حمیده موجود بوده و سخنان آن حضرت حق بوده‌اند^۳ یا نه؟ و هیچ کس را از حیثیت افعال و آثار [b-۱۱] بر آن حضرت طعنی نبوده؟ مولوی فرمودند که بلی یاشیخنا، هر چه در باب آن حضرت از اوصاف جمیله و آثار حمیده و افعال پسندیده گویند، حق و صدق است.

پس شیخ فرمودند که چه گویی در شکایت آن حضرت از [خلفای] ثلاثه در باب غضب حق او و تغلب ایشان بر آن حضرت،^۴ آیا این شکایت موجب بطلان خلافت ایشان می‌شود یا نمی‌شود؟ مولوی گفتند که آن شکایت کدام است؟ شیخ فرمودند از آن جمله خطبهٔ شقشقیه^۵ است که به تواتر از آن حضرت مذکور است و در نهج البلاغه مسطور، و

→ می‌کنند. آیا برای خواسته‌های خود توانائید؟» ← [نهج البلاغه خطبهٔ ۱۶۸]. همچنین حضرت در این مورد در جواب معاویه نوشت: «این که از من خواستی تا قاتلان عثمان را به تو بسپارم، پیرامون آن فکر کردم، دیدم که توان سپردن آن‌ها را به تو یا غیر تو ندارم.» ← [نهج البلاغه، نامهٔ شمارهٔ ۹]. روزی امام علیه‌السلام بالای منبر فرمودند: کشندگان عثمان از جای برخیزند» بیش از دوهزار نفر از مهاجر و انصار به پا خاستند. [نهج البلاغه ترجمه محمد دشتی: ۴۸۹، پانوش شمارهٔ ۴].

۱. رض: نکتی. ۲. رض: - تو را.

۳. رض: حق حقیق بوده‌اند؛ رض: بوده. ۴. شرح نهج البلاغه ۲۸۶/۱۰.

۵. در این خطبه درد دل‌های امام - علیه‌السلام - از ماجرای سقیفه و غضب خلافت مطرح شده است. ← شرح ابن ابی‌الحدید ۲۰۶/۱.

مشمول است بر شکوه بسیار و تظلم بی شمار از ایشان. مولوی گفتند که آن خطبه را بیان فرمایید.

شیخ فرمودند که در نهج البلاغه مسطور است و از مولانا و سیدنا سید مرتضی علم الهدی و برادر او سید رضی الدین^۱ - رحمهما الله -^۲ منقول است به روایت ابن عباس که گفت که با علی - علیه السلام - در مسجد جامع کوفه بودیم، ناگاه سخن از خلافت مذکور شد. آن حضرت آهی کشید و گفت: «به خدا سوگند که پسر ابی قحافه چشم از حق پوشید و خلافت را به غیر حق تصرف نمود، و حال آنکه می دانست که آن حق من بود. و همچنین مضمون خطبه مذکوره من اولها إلى آخرها بیان فرمود».

مولوی گفتند: یا شیخ، از کجا معلوم کنیم که این خطبه از آن حضرت واقع شده؟ شیخ فرمودند: عبدالحمید ابن ابی الحدید که از علمای شماسست، بر نهج البلاغه شرح نوشته و در آن شرح صریحاً^۳ این خطبه را منسوب به آن حضرت کرده و باز در آن شرح آورده که بعضی گفته اند که این خطبه کلام سید رضی الدین است و حال آنکه این فصاحت در غیر علی - علیه السلام - موجود نبوده و دیگر آورده که مشایخ ما از معتزله و غیر ایشان این خطبه از علی - علیه السلام - نقل کرده اند، پیش از آنکه سید رضی الدین موجود شود، در مصنفات خود ذکر کرده اند.^۴

پس مولوی را قدرت انکار نماند و به صحت این قول معترف شد، لیکن در جواب گفت که شکایت آن حضرت از ایشان به واسطه ترک اولی بوده، نه به واسطه غضب حق؛ به جهت آنکه علی - علیه السلام - در خلافت از ایشان [a-۱۲] احق بودند نه آنکه امر خلافت مخصوص آن حضرت بوده باشد.

پس شیخ فرمودند که چون چنین تواند بود؟ و حال آنکه ابن ابی الحدید در شرح

۱. رضی - رضی الدین. ۲. رضی - رحمه الله.

۳. رضی - صریحاً.

۴. ابن خثاب می گوید: به خدا سوگند این خطبه را در کتابهایی مطالعه کردم که دوست سال قبل از تولد

سید رضی - قدس سره - نوشته شده بود. - شرح ابن ابی الحدید ۲۰۶/۱؛ الغدیر ۸۲/۷.

خطبه مذکوره آورده که خلافت از جانب پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به میراث به آن حضرت رسیده بود و میراث مخصوص وارث می‌باشد نه غیر. و دیگر آن‌که اگر ایشان ترک اولی کرده باشند از برای مصالح خلق، جایز نباشد که علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - از ایشان در این باب شکایت کند. پس یکی از دو چیز لازم می‌آید: خطای ایشان در غصب خلافتی که حق علی - علیه‌السلام - بود، یا خطای^۱ آن حضرت در شکایت ایشان در امری که مصلحت مسلمانان در آن بوده باشد، ثانی باطل است؛ پس اول ثابت باشد. بعد از آن مولوی گفتند که ابن ابی‌الحدید از اهل سنت و جماعت نبود، بلکه شیعه بود. شیخ فرمودند که این قول دلیل است بر آن‌که بر احوال رجال مطلع نیستی؛ زیرا که ابن ابی‌الحدید به اعتزال شهرتی تمام دارد و از مشایخ و مشاهیر معتزله است و او را در مذهب معتزله مصنفات است.

پس مولوی به اعتزال ابن ابی‌الحدید معترف شد و گفت: یا شیخ، مرا بگذار تا در این خطبه نظری کنم. حضرت شیخ نهج‌البلاغه را برداشتند و این خطبه را به مولوی نمودند، چون در آن ساعتی تأمل کردند، گفتند که من به مجرد این الفاظ از خلفای ثلاث فسخ اعتقاد نکنم.

شیخ فرمودند که معلوم شد که در حق مکابره می‌کنید و غرض شما تعصب و عناد است نه اظهار حق.

پس مولوی گفتند که یا شیخ، آیا مثل شیخ فخرالدین رازی، و امین الدین ابهری،^۲ و جارالله علامه زمخشری، و سعدالدین تفتازانی، و سمرقندی و اصفهانی، و مانند ایشان که در علوم متبحر بوده‌اند و مصنفات ایشان در عالم مشهور است و ذکر ایشان در جمیع امصار و اقطار مشهور، همه گمراه بوده‌اند و ایشان را دلایل و براهین واضحه نبوده و مع هذا در آن مذهب ثابت و راسخ بوده‌اند؟!

۱. رض: خطائی.

۲. اثیرالدین ابهری (متوفی ۵۶۳ ق.) صحیح است. - الوافی بالوفیات ۵۵/۲۶؛ کشف‌الظنون ۹۷، ۲۰۶، ۲۹۴ و...؛ مناظرات فی الإمامة ۳۸۳.

شیخ فرمودند [b-۱۲] که یا مولانا، در مذهب و ملت تقلید کافی نیست، بلکه به دلایل و حجج می باید دانست. چنانچه^۱ کلام ملک علّام به آن ناطق است که ﴿أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ و تقلید مذموم است به حکم نص صریح قرآن مجید و فرقان حمید مثل ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾^۳.

مولوی گفتند که تقلید در این مسأله جایز است؛ زیرا که مسائل امامیه نزد ما از اصول نیستند، بلکه داخل فروع اند.

پس^۴ شیخ فرمودند که این قول صحیح نیست؛ زیرا که امامت قایم مقام نبوت است در حفظ شریعت و بقای نوع انسانی و مصالح معاش و معاد ایشان. لهذا پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده^۵ که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۶. و نبوت از اصول است به اتفاق ائمت؛ پس قایم مقام او نیز از اصول باشد و بر تقدیری که مسلم داریم که نزد شما امامت از فروع باشد، تو را جایز نیست که در این مسأله تقلید کنی؛ زیرا که تقلید در فروع نیز کسی را جایز است که قدرت بر استدلال نداشته باشد و با قدرت و تمکّن به هیچ وجه من الوجوه تقلید جایز نیست و بر تقدیری که مسلم داریم که تقلید مطلقاً جایز باشد، اما بعد از آنکه بطلان خلافت ثلاثه به براهین و حجج بر تو ثابت کردم، بعد از آن تقلید به چه کار آید؟ و هیچ عاقلی این چنین تقلیدی را مستحسن نشمارد.

و دیگر آن که چون تجویز تقلید می کنی، چرا تقلید علمای مذکوره اختیار می کنی و تقلید دیگر علماء متبحرین که در فضل و علم و عدد نیز از علمای مذکوره بیشترند، [نمی کنی] چنان که در مذهب امامیه از علما و مصنفین و مدرسین و مجتهدین هستند که عالم از مصنفات ایشان پر است و ذکر ایشان در آفاق منتشر، مثل نصیرالدین محمد

۱. رض ا: که. ۲. یونس (۱۰) / ۱۰۱.

۳. الزخرف (۲۳) / ۲۲. ۴. رض ا: - پس.

۵. رض ا: فرموده اند.

۶. اسنادسازی حدیث در صفحه ۲۲ پاورقی شماره یکم گذشت.

طوسی که مشهور است به محقق، و سید مرتضی علم‌الهدی، و شیخ‌الشیوخ شیخ مفید محمد^۱ بن نعمان البغدادی که او را به جهت کثرت افاده در علوم و استفادة خلق از او، به شیخ مفید مسمی ساختند، و شیخ ابوالفضایل طبرسی که احیای علوم فرقانی کرده در جمیع [۱۳-۸] بلاد، و شیخ ابوجعفر طوسی، و شیخ جمال‌الملّة والدّین والدّین مطهر الحلی که مصنّفات او در تمام عالم منتشر^۲ است، و سید شریف‌الدّین الحسینی الجرجانی که مدرّس جمیع بلاد عجم بوده، و سید رکن‌الدین الجرجانی، و نصیرالدین کاشی و مانند ایشان^۳ از عرب و عجم که مصنّفات ایشان در اطراف و اکناف عالم مشهور و معروف است و در مصنّفات خود به حجج و براهین ابطال مذهب علمای شما که مذکور ساختی و غیر ایشان نموده‌اند و ایشان را در بسیاری از مواضع ساکت ساخته‌اند و در تقویت مذهب معتبر اثناعشر دلایل واضحه و براهین لایحه دارند و در امامت علی بن ابی‌طالب بلافصل و ابطال امامت [خلفای] ثلاثه دلایل کثیره دارند. چنان‌چه^۴ شیخ الأجل الأعظم الأکرم جمال‌الملّة والدّین مطهر الحلی کتابی تصنیف کرده و او را به الفین^۵ مسمی ساخته و او^۶ هزار^۷ دلیل بر اثبات امامت علی بن ابی‌طالب ذکر کرده بلافصل، و هزار دلیل دیگر بر ابطال^۸ امامت [خلفای] ثلاثه. پس یا مولانا، اگر تو را جایز است که تقلید کنی، چرا تقلید این طایفه علما نکنی؟ حقیقت ایشان از نور آفتاب روشن‌تر است. پس در این هنگام مولوی از جواب ساکت شدند و گفتند: یا شیخنا، با من در سیرت

۱. نسخه‌ها: عمید؛ متن بر اساس رجال النجاشی ۳۹۹ ش ۱۰۶۷؛ الفهرست شیخ طوسی ۳۱۴ ش ۶۸۵؛

خلاصة الأقوال ۳۹۸ ش ۲۰۷. ۲. رض^۱: مشهور.

۳. اینها. ۴. رض^۱: چنانکه.

۵. در حاشیه «رض» آمده: نسخه الفین تمام نیست، بلکه در او تقریباً هزار و سی و چهار دلیل ذکر فرموده‌اند. بر هر تقدیر شیعه را کافی است. حرّره عفی عنه. علامه حلی این کتاب را به درخواست فرزندش فخرالمحققین نوشته است. وی جزء اوّل را در سال ۷۰۹ و جزء دوم را در ۷۱۲ به اتمام رسانده است. ذریعه ۲/۲۹۸. ۶. رض^۱: مخدوش است.

۷. رض: دو هزار، متن بر پایه رض^۱ و اصل مناظره ابن ابی‌جمهور: ۳۸۶ و نامه دانشوران ۳/۴۰ تصحیح شد. ۸. رض^۱: ردّ.

باقی خلفا بعد از علی بن ابی طالب بحث کن و از بحث متقدمین درگذر. شیخ فرمودند اوّل با تو در حقّ^۱ معاویه بحث می‌کنم. با من بگو که تو را در حقّ او چه اعتقاد است؟ مولوی گفتند که مرا در حقّ او اعتقاد آن است که او مسلمان موحد بوده، و خلیفه سادس^۲ بوده در اسلام، و خال المؤمنین^۳ است و به هیچ وجه بر او طعن روا نیست.

شیخ فرمودند که این اعتقاد به کسی که با علی بن ابی طالب محاربه کند و خلاف در میان مسلمانان اندازد و جمعی کثیر از مسلمانان به سبب مخالفت او کشته شوند، چون توان داشت؟ و حال آن که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده: ^۴ «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی»،^۵ یعنی ای علی، جنگ با تو، جنگ با من است و صلح با تو، صلح با من است. و در صحّت این حدیث از شیعه و سنی کسی خلاف نکرده. پس کسی که با علی حرب کرده باشد، چنان باشد که با پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - [13-b] جنگ کرده باشد و هر که با پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - جنگ کرده باشد، به اجماع امت کافر است. پس کسی که کافر باشد، چگونه خال المسلمین باشد و طعن بر او روا نباشد؟

پس مولوی گفتند که حرب کردن او با علی - علیه السلام - از اجتهاد بود و عمل به اجتهاد جایز است، بلکه واجب و بر تقدیری که در اجتهاد خطا کرده باشد، مستوجب عذاب الهی و طعن خلقان نخواهد بود.

و بعد از آن شیخ فرمودند که یا مولانا، آیا علی بن ابی طالب در مذهب شما بعد از عثمان به اجماع اهل حلّ و عقد امام بود یا نه؟ مولوی گفتند: بلی. شیخ فرمودند: پس

۱. رض ۱: - حق.

۲. رض ۱: خاص.

۳. رض ۱: خال المسلمین.

۴. رض ۱: فرموده.

۵. امالی صدوق ۶۵۶؛ امالی طوسی ۳۶۴؛ تفسیر فرائد الکوفی ۲۶۶؛ شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی ۳۰۶/۱؛

۳۹۷/۲؛ شواهد التزیل ۴۱۶/۱؛ بشاره المصطفی ۲۷۸؛ مناقب آل ابی طالب ۱۸/۳.

۶. رض ۱: حرب.

۷. رض ۱: + که.

معاویه مخالفت اجماع کرده باشد و هر^۱ که مخالفت اجماع کند، کافر است. و بعد از حصول اجماع اجتهاد کجا رواست، چنان‌که در علم اصول مقرر است.^۲ پس چگونه- اجتهاد معاویه در این امر روا باشد که با امام زمان حرب کند و اختلاف و فساد عظیم در میان مسلمانان پیدا کند و به سبب او در میان اهل اسلام قتل و غارت بسیار واقع شود، چنان‌که در آن حرب عمار بن یاسر کشته شود که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده که «عمار جلده بین عینی یقتله^۳ الفئه الباغیه»،^۴ یعنی^۵ عمار پوستی است در میان دو چشم من و خواهند کشت او را گروهی ظالمان. و در صحت این حدیث جمیع امت متفق‌اند. و چون عمار کشته شد، اهل شام گفتند که ماییم گروه ظالمان که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - خبر داده بود و بر آن کار تأسف می‌خوردند. در آن حال معاویه ملعون به جهت تسلی ایشان و پوشیدن حق گفت که کشندگان عمار اهل عراق‌اند؛ زیرا که ایشان عمار را آوردند به این حرب تا آن‌که کشته شد. پس کشنده عمار فی الحقیقه ایشان باشند. و به این شبهه، ایشان را تسلی داد. پس چون ابن عباس این سخن شنید، گفت که خدا هلاک کناد معاویه را که به قول ناصواب او لازم می‌آید که کشنده حمزه و شهدای بدر و احد نیز رسول خدا بوده باشد؛ زیرا که آن حضرت ایشان را به حرب کفار برده بود.

دیگر به چه دلیل و به کدام اجتهاد سب علی بن ابی‌طالب روا می‌داشت و به آن امر می‌کرد، چنان‌که در میان عامه شایع شد و در زمان خلافت بنی‌امیه مستمر بود تا زمان مخالفت عمر بن عبدالعزیز که او به تدبیر و حیل بسیار رفع آن نمود؛ و حال آن‌که پیغمبر -

۱. رض^۱ - مخالفت اجماع کرده باشد و هر.

۲. رض^۱: اجتهاد معاویه چنان‌که در علم اصول مقرر است، باطل است.

۳. رض^۱: یقتله.

۴. المسترشد ۶۵۷؛ اخبار معرفة الرجال ۱/۱۲۹؛ عوالی اللثالی ۱/۱۱۳؛ نهج الایمان ۵۸۸؛ کشف الیقین ۱۶۰؛

وسائل الشیعه ۲۰/۲۷۶؛ الجمیل شیخ مفید ۵۰؛ تاریخ بغداد ۱۱/۲۸۹؛ ۱۳/۱۸۷؛ کشف النعمه ۱/۲۵۸؛

شرح نهج البلاغه ۱۸/۲۴؛ فرائد السمطین ۱/۱۲۰ و ۲۸۷.

۵. رض^۱ - : یعنی.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرموده که ^۱ «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ [14-a] سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ». ^۲ و دیگر فرموده که «عَلَيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»، ^۳ یعنی علی - علیه السلام - با حق است و حق با اوست، هر جا که می رود حق با او نیز می رود. و در این حدیث مخالف و مؤلف متفق اند.

و دیگر سعدالدین تفتازانی با جمعی کثیر از مشایخ شما که به ایشان اقتدا می نمایند، چون بر افعال شنیعه معاویه ملعون مطلع شدند، از او تبرّا نمودند و بر او لعن کردند، چنانکه لعن آن ملعون در جمیع بلاد خراسان و ماوراءالنهر مشهور شد. پس چگونه تو او را ^۴ مدح می گویی و در تبرّا از او توقّف می نمایی؟ مولوی از جواب عاجز شد. ^۵

باز شیخ فرمودند که یا مولانا، چه گویی در حقّ یزید؟ مولوی گفتند، هیچ شک نیست که او ملعون است و بر جمیع مسلمانان تبرّا از او واجب است، به جهت قتل حسین - علیه السلام. بعد از آن شیخ فرمودند: یا مولانا، چون شما را در لعن و طعن یزید به جهت قتل امام حسین - علیه السلام - شکی نیست، سبب چیست که در لعن و طعن معاویه که امام حسن را - علیه السلام - به زهر هلاهل هلاک کرد، توقّف می کنی؟ مولوی از قصّه هلاک کردن آن ملعون، امام حسن را - علیه السلام - تعجّب نمود. شیخ آن قصّه را به تفصیل بیان کرد و گفت که این قصّه نزد اهل احادیث و سیرا شتهاری تمام دارد و کسی در این خلاف نکرده. پس چون مولوی این قصّه را شنید ^۷، بر معاویه لعن و طعن کرد از روی اخلاص.

۱. رض: فرمودند که.

۲. مناقب امیرالمؤمنین ۵۹۸/۲؛ الغدير ۱۹۵/۷؛ مسند احمد ۳۲۳/۶؛ مستدرک حاکم نیشابوری ۱۲۱/۳؛ سنن کبری نسائی ۱۳۳؛ خصائص امیرالمؤمنین نسائی ۹۹.

۳. صحیح ترمذی ۱۶۶/۳؛ تاریخ بغداد ۳۲۱/۱۴؛ الخصال صدوق ۵۵۹؛ شرح الاخبار ۶۴/۲؛ احتجاج ۱۲۶/۲؛

۴. رض: - تو او را. کفاية الأثر ۱۸۱.

۵. رض: شده.

۶. رض: - «بعد از آن... قتل امام حسین علیه السلام».

۷. رض: شنیدند.

بعد از آن شیخ فرمودند که یا مولانا سبب خلافت معاویه عثمان بود؛ به جهت آن که او معاویه را والی شام ساخت^۱ و او را در آن جا مدتی بازگذاشت تا چنان غالب شد که با علی - علیه السلام - مخالفت کرد و موجب چندین فساد شد و اسلام و مسلمانان را خراب کرد و فرزند رسول خدا را به زهر هلاهل^۲ هلاک کرد. و همچنین سبب قتل حسین - علیه السلام - نیز عمر بن خطاب شد؛ زیرا که اگر عمر بدعت شورا در میان نمی آورد، خلافت بر عثمان قرار نمی گرفت، [b-۱۴] و خلق در خلافت علی - علیه السلام - اتفاق می کردند و معاویه صاحب قدرت نمی شد و یزید - علیه اللعنه - به حکومت نمی رسید و باعث قتل^۳ حسین نمی شد. پس سبب حرب با علی - علیه السلام - و هلاک امام حسن - علیه السلام - عثمان باشد و سبب قتل امام حسین - علیه السلام - عمر؛ زیرا که سبب^۴ سبب چیزی، سبب آن چیز می باشد. مولوی فرمودند^۵ که یا شیخ، عثمان و عمر سبب تام^۶ نبودند، پس چگونه مؤاخذ باشند؟ شیخ فرمود که الحمد لله که اعتراف کردی که ایشان جزء علت بوده اند و جزء^۷ علت، علت^۸ می باشد؛ به جهت آن که تأثیر علت در معلول، موقوف است بر جزء علت. و عثمان و عمر به اعتراف شما، جزء علت تامه اند در قتل حسنین - علیهما السلام^۹، پس ایشان سبب قتل حسنین - علیهما السلام - باشند.^{۱۰}

پس مولوی سکوت اختیار کردند، بعد از آن گفتند: یا شیخ، با من در باب خلفای عباسیه بحث کن. شیخ فرمودند: یا مولانا، بحث از خلفاء اصل می باید، تا فضاویح اعمال ایشان بر شما ظاهر شود و موجب نفرت شما گردد از ایشان، لکن چون التماس نمودی، بعضی از قبایح افعال ایشان نیز بر شما ظاهر سازم. چه می گویی^{۱۱} در حق این امامی که

۱. عمر معاویه را والی شام ساخت و عثمان او را ابقا کرد.

۲. رض: ۱ - هلاهل.

۳. رض: ۱ + امام.

۴. رض: ۱ - سبب.

۵. رض: ۱: گفتند.

۶. رض: ۱: تما وا.

۷. رض: ۱: جزو.

۸. رض: ۱ - علت.

۹. رض: ۱: امام حسین علیه السلام.

۱۰. رض: ۱: قتل امام حسین باشند.

۱۱. در این جا نسخه «رض» به پایان رسید. باقیمانده متن بر اساس نسخه «رض» تصحیح شد.

در زمین خراسان مدفون است؛ یعنی علی بن موسی الرضا - علیه التَّحِیة والتَّنا - که تو صبح و شام زیارت او می‌کنی؟ مولوی گفتند: آن حضرت از عترت و ذریه رسول خداست و دوستی او بر جمیع اهل اسلام واجب است و از اهل الله است و حق سبحانه او را به علم و عمل و زهد و فضل و شرف برگزیده. پس گفت: چه می‌گویی در حق پدرش موسی بن جعفر؟ گفت: می‌گویم آنچه در حق پسر گفتم. پس فرمودند که یا مولانا، چه می‌گوئید در حق قاتلان ایشان؟ مولوی گفتند که قاتلان ایشان از کدام طایفه‌اند؟ شیخ فرمودند که اَمَّا قاتل موسی بن جعفر - علیه السَّلام - هارون الرَّشید بود که آن حضرت را مدتی مدید محبوس ساخت و آخر الامر هم او را در آن حبس به سمِّ هلاهل هلاک کرد، اَمَّا قاتل [۱۵-۸] علی بن موسی الرضا - علیه السَّلام - پسر او مأمون رشید بود که اوّل آن حضرت را تفضیل داد و می‌خواست که امر خلافت با او گذارد و در آخر او را به زهر هلاک ساخت و این نزد اکثر اهل علم ثابت است و در او خلاف نکرده‌اند مگر قلیلی. پس مولوی گفتند که می‌خواهم که این دو قضیه را در مصَنَّفات علما به من بنمایید. شیخ فرمودند که می‌خواهید که در مصَنَّفات علمای شما بنمایم یا در مصَنَّفات علمای خود؟ مولوی گفت: در مصَنَّفات فریقین. شیخ فرمودند: اَمَّا از طرق ما بسیار است، مثل ارشاد مفید^۱ و عیون الأخبار ابن بابویه^۲ و کشف الغمّه اربیلی^۳ و مانند آن. اتَّفاقاً در منزل سیّد محسن عیون الأخبار بود و قصّه حضرت امام موسی - علیه السَّلام - با هارون الرَّشید ملعون در او مسطور بود، با بعضی دیگر از افعال شنیعه آن ملعون، مثل قتل سادات و اشراف و حبس ایشان تا آن‌که هلاک شدند و قلیلی که باقی مانده بودند، از خوف آن بی‌دین در اطراف و اکناف عالم پراکنده و حیران و سرگردان گردیده بودند. چون مولوی بر این احوال اطلاع یافت، بگریست و به صَحّت قول شیخ اعتراف نمود. پس شیخ گفت: یا مولانا، اَمَّا از مصَنَّفات شما در این باب، الحال نزد من کتابی نیست.

۲. عیون الاخبار ۲/۲۳۷-۲۴۱.

۱. ارشاد مفید ۲۹۸-۳۰۲ و ۳۱۵.

۳. کشف الغمّه ۲/۲۳۰-۲۳۵ و ۲۸۰-۲۸۳.

در این اثنا سید محسن فرمودند که یا شیخ نزد من کتابی از مصنّفات بعضی از علمای شافعی هست، مسمّی به کتاب العاقبه،^۱ دور نباشد که در آن جا چیزی از این سخنان باشد. پس فرمودند که آن کتاب را حاضر کردند. چون گشودند در آن جا فصلی یافتند در ذکر خلفای عبّاسیه که بعضی از ایشان مخمور مردند و بعضی از ایشان با رباب و طنبور و مانند آن میل تمام داشتند و بعضی پیش یکی از پسران عاشق شده، در آن عشق هلاک شدند و مانند این. چون مولوی بر این قبایح اطلاع یافتند، فرمودند که یا شیخنا، گواه باش که من بیزار شدم از جمیع خلفای بنی امیه و عبّاسیه و از تابعان ایشان و بر ایشان باد لعنت خدا و نفرین [b-۱۵] ملایکه. بعد از آن، هم در آن کتاب حدیثی یافتند مسند به حضرت علی - علیه السلام - که روزی با یاران خود نشسته بوده، فرموده که اوّل آن کسی که در روز قیامت در پیش حق تعالی از [خلفاء] ثلاثه شکوه کند و با ایشان خصومت کند، من خواهم بود.^۲ شیخ فرمودند که یا مولانا، این حدیث بر شما حجت است. مولوی گفتند که مراد از ثلاثه در این حدیث عتبه است و شیبه و ولید که در روز بدر با آن حضرت و با حمزه حرب کردند. پس شیخ فرمودند که این حمل مسموع نیست؛ زیرا که آن حضرت را همیشه از آن ثلاثه شکوه بود که حقّ او را غصب کردند و بر آن حضرت و یاران آن حضرت ظلم کردند و الاّ آن کسان که با آن حضرت حرب کردند، بسیار بودند، منحصر در ثلاثه نبودند.

دیگر چه می گویی یا مولانا، در این حدیث که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - با علی - علیه السلام - گفته که «یا أبا الحسن، إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - افترقت إحدی و سبعین فرقة، فرقة ناجية و الباقون فی النار؛ و إِنَّ أُمَّةَ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - افترقت اثنتین و سبعین فرقة، فرقة ناجية و الباقون فی النار؛ و إِنَّ أُمَّتِي ستفترق علی ثلاث و سبعین فرقة،

۱. رض: العاقبه، متن بر اساس المناظرات فی الامامة: ۳۹۴. شاید مقصود کتاب العاقبه فی البعث از امام ابو محمد عبدالحق ابن عبدالرحمان اشبیلی از دی «متوفی ۵۸۲» باشد. - کشف الظنون ۱۴۳۷/۲.

۲. تاریخ ابن عساکر ۲۲۴/۳؛ شرح ابن ابی الحدید ۱۷۰/۶.

فرقة ناجية والباقيون في النار».^۱

پس مولوی گفتند که این حدیث صحیح است و در او خلاف نیست. شیخ فرمودند که یا مولانا، فرقه ناجیه آیا غیر آن فرقه می تواند بود که تابع اهل بیت اند که خدای تعالی به طهارت ایشان گواهی داده که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ و به اتفاق جمیع ائمت این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - نازل شده در وقتی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - ایشان را در جامه خود درآورده بود و می گفت که «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا».^۳

و دیگر خدای تعالی بر پیغمبر امر کرد که از ایشان یاری طلب در دعا، وقت مباهله با نصارا، چنانچه نص قرآن است: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَتَّلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۴ [۱۶-a] پس چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به مباهله بیرون رفت، کسی به غیر از ایشان با پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - همراه نبود پس معلوم شد که مراد در آیه ایشان بوده اند، نه غیر ایشان.^۵

و دیگر پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده که «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ (غرق)».^۶

۱. الخصال ۵۸۵؛ امالی طوسی ۱۳۷/۲؛ الاحتجاج ۲۶۳؛ احقاق الحق ۱۸۵/۷؛ فتحات الالهوت ۱۱۴-۱۱۵؛

مسند احمد ۳۳۲/۲؛ سنن ابن ماجه ۱۳۳۲/۲؛ المعجم الكبير ۵۱/۱۸؛ مناقب خوارزمی ۳۳۱؛ مجمع الزوائد

۳۲۳/۷؛ كنز العمال ۶۳۷/۱. ۲. احزاب (۳۳) / ۳۳.

۳. الشرح الكبير ابن قدامة ۲۳۰/۶؛ الثيان شيخ طوسی ۳۳۹/۸.

۴. آل عمران (۳) / ۶۱.

۵. صحيح مسلم ۱۸۸۳/۴؛ صحيح ترمذی ۲۹۳/۴؛ مسند احمد حنبل ۹۷/۳؛ تفسير طبری ۲۹۹/۳؛ مستدرک حاکم

نیشابوری ۱۵۰/۳؛ اسباب النزول نیشابوری ۶۷؛ شوهد التنزيل ۱۲۰/۱-۱۲۹؛ ذخائر العقبی ۲۵؛ شرح

نهج البلاغه ۲۹۱/۱۶.

۶. مناقب الامام امیرالمؤمنین ۱۴۸/۲؛ منابع المودة ۱۱۸/۲؛ المسترشد ۵۷۸؛ الاحتجاج ۱۴۷/۲.

و دیگر روایت احمد بن حنبل که به طریق شماس، وارد شده به اسناد جابر که گفت که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود که «یا علی، خلقت أنت و أنا من شجرة واحدة أنا أصلها، و أنت فرعها، و الحسن و الحسین أغصانها، فمن تعلّق بغصن من أغصانها أدخله الله تعالی الجنة».^۱

و همچنین مروی است از سعید بن زید که از پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - شنیدم که فرمود که «إني قد تركت فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلّوا أبداً، كتاب الله تعالی حبل ممدود من السماء إلى الأرض، و عترتي أهل بيتي، و إنيهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض».^۲

و همچنین در صحیح مسلم به روایت موفق بن احمد مکی وارد است که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود که «لا يزال الدّين قائماً حتّى تقوم الساعة و يكون عليهم إثنا عشر إماماً كلّهم من قریش».^۳

آیا این طایفه به متابعت سزاوار باشند یا جماعتی که هیچ‌یک از اینها در حق ایشان وارد نشده باشد؟ پس معلوم شد که مذهب حق، مذهب امامیه است که متابعت جماعتی می‌کنند که در شأن ایشان آنچه مذکور شد و مانند آن، بسیار صادر شده و خصم نیز به فضل و علم و عدالت و زهد و شرف ایشان معترف است. چنان‌که در کتاب ابن طلحه^۴ و در غایة السؤل فی مناقب آل الرسول از ابن مغازلی^۵ و کتاب ابی بکر محمد مؤمن

۱. شرح الاخبار ۵۷۸/۲؛ شواهد التنزیل ۲/۲۰۳؛ لسان المیزان ۴/۴۳۴؛ منابع المودة ۱/۲۷۰؛ مجمع البیان ۴۸/۹.
۲. سنن ترمذی ۵/۶۲۲ ح ۳۷۸۸.

۳. صحیح مسلم ۳/۱۴۵۳ ح ۱۰.

۴. ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحه بن محمد قرشی عدوی نصیبی شافعی به سال ۵۸۲ در یکی از روستاهای نصیبین متولد و در ۱۷ رجب سال ۶۵۲ وفات یافت. کتابش مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول است که در نجف و ایران چاپ شده است. - مقدمه مطالب السؤل؛ ریحانة الادب ۵/۸۸.

۵. عبارت اشکال دارد؛ زیرا در منابع چنین اثری برای ابن مغازلی ذکر نشده است، شاید به اشتباه به جای مطالب السؤل غایة السؤل ضبط شده است. نام کتاب ابن مغازلی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام است. این اشتباه در متن عربی مناظره ابن ابی جمهور نیز مذکور است - مناظرات فی الامامة ۳۹۷. برای

شیرازی^۱ که از تفاسیر اثنا عشر بیرون آورده^۲ و کتاب موفق بن احمد مکی^۳ و مانند ایشان از کتب خصم که مشتمل اند بر ذکر اوصاف و احوال حمیده ایشان و اعتقاد این جماعت در امامت ایشان، پس مانند ایشان به متابعت اولی باشند که غیر ایشان [b-۱۶] که در اوضاع و احوال ایشان اختلاف باشد، بعضی بر ایشان طعنه کنند و بعضی معتقد باشند و بعضی در اوضاع و احوال ایشان متردد باشند.

و دیگر آن که مذهب امامیه از حیثیت اصول و فروع بهترین مذاهب است و هر که را بر اصول و فروع این مذهب اطلاع باشد، به آسانی بر وی ظاهر گردد. اما در اصول ایشان به جهت آن که ایشان حق سبحانه و تعالی را از جمیع نقایص و از تشبیه و رؤیت و اتحاد و حلول و خلق افعال عباد و رضا به کفر و فسوق و تکلیف مالایطاق و مانند آن منزّه می دانند و همچنین انبیا را از صغایر و کبایر و خطا و نسیان از اوّل عمر تا آخر عمر مبرا می دانند و ایشان را اشرف و اعلم و افضل خلق می شناسند و مذهب اهل سنت به خلاف این است؛ زیرا که ایشان تشبیه و اتحاد و حلول و در جهت بودن و رؤیت بر خدای تعالی روا می دارند و می گویند جمیع افعال قبیحه و شرور و فساد را خدای تعالی در بندگان خلق می کند و بندگان مجبورند و به کفر و عصیان بندگان راضی است و بر بندگان تکلیف مالایطاق می کند و تجویز کفر و عصیان و نسیان و افعال قبیحه بر انبیا - علیهم السّلام -

→ شرح حال و آثار وی ← سیر اعلام النبلاء ۲۰/۱۷۱-۱۷۳؛ لسان المیزان ۵/۲۹۳؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی ذیل مدخل ابن مغازی.

۱. نامه داشودان ۳/۴۱۴: ابوبکر بن محمد بن مؤمن شیرازی؛ المناظرات فی الامامة: أبی بکر محمد بن مؤمن الشیرازی.

۲. ابوبکر محمد بن مؤمن (= محمد مؤمن) شیرازی، از اعیان ثقات و از علمای چهارمذهب است. از آثار او کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین که آن را از دوازده تفسیر برگزیده است و کتاب الاعتقاد است. ← فهرست منتخب الدین ۱۶۵ ش ۳۹۲؛ معالم العلماء ۱۱۸ ش ۷۸۴؛ طرائف ۹۳؛ ریاض العلماء ۵/۱۵۴-۱۵۵.

۳. مناظرات فی الامامة: ۳۹۷. محمد مکی؛ ابوالمؤید موفق بن احمد بن محمد بن مکی حنفی فقیهی فاضل و خطیبی بلیغ و از شاگردان زمخشری بود که در ۵۶۸ هجری وفات کرده است. کتابش به نام مناقب خوارزمی بارها چاپ شده است.

می‌کنند^۱ و بر ائمه به طریق اولی کفر و عصیان و نسیان و قبیاح روا می‌دارند و می‌گویند که ائمه عالم نیستند به مایحتاج امت و به مصالح ایشان، بل ایشان را در این امور و در فتاوی به امت احتیاج است و لازم نیست که ایشان افضل و اشرف خلق باشند.

و اما در فروع، امامیه عمل به قیاس و رأی و استحسان نمی‌کنند و تکفیر یکدیگر نمی‌کنند و حرام نیست نزد ایشان به یکدیگر اقتدا کردن؛ زیرا که ایشان احکام و فتاوی از ائمه اثناعشر می‌گیرند و هریک از ائمه از یکدیگر علوم گرفته‌اند تا به پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم. پس اصل احکام ایشان یکی است، به خلاف دیگران که به قیاس و استحسان و رأی عمل می‌کنند و به قول فسقه و کذب استدلال می‌کنند و چهار فرقه شده‌اند و هریک از ایشان تکفیر و تکذیب یکدیگر می‌کنند و از یکدیگر تبرّا می‌کنند و بر یکدیگر طعن می‌کنند و احکام و فتاوی از پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم [۱۷-ا] نمی‌گیرند؛ زیرا که روایت از ائمه اثناعشر نمی‌گیرند و قول ایشان را ترک کرده‌اند و از فسقه و فجره روایت می‌کنند و به اخبار و اقوال ایشان اعتماد می‌کنند و در مذهب و ملت زیاده و نقصان می‌کنند و آنچه خدا و رسول خدا حرام کرده‌اند، حلال می‌کنند و آنچه حلال کرده‌اند، حرام می‌کنند. و ما می‌یابیم در فتاوی ایشان چیزها که نه موافق عقل است و نه مطابق نقل. پس معلوم شد که فرقه ناجیه امامیه‌اند نه غیر، و مذهب حق، مذهب ایشان است نه مذهب اهل سنت و جماعت.

بعد از آن مولوی فرمودند که یا شیخ، چندان مدحی که شما کردید مذهب امامیه را و مذمتی که کردید مذهب اهل سنت و جماعت را، ایشان نیز مثل این و بیشتر نیز تعریف مذهب خود می‌کنند و مذمت مذهب غیر، و خدای تعالی در کلام مجید فرموده که ﴿كُلُّ جَزَبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرَحُونَ﴾^۲، یعنی هر گروهی به آنچه نزد ایشان است شادمان‌اند. و در مثل آمده که «كُلُّ رَيْقَةٍ فِي فَمِهِ حُلُوٌّ»^۳، یعنی آب دهان هر کس در دهن آن‌کس شیرین

۱. رض: می‌کنند؛ با توجه به قرینه فعل بعد اصلاح شد.

۲. الروم (۳۰) / ۳۲.

۳. مثل مشهوری است به معنی «آب دهان هر کسی در دهان خودش شیرین و گواراست».

است.

پس شیخ فرمودند که آنچه می‌گویم در این باب از روی تحقیق و تدقیق است نه از روی تعصب و عناد، و به روایات صریحه صحیحیه که نزد هر دو طایفه ثابت است، اثبات مذهب می‌کنم، چنان‌که مذکور شد که هر دو طایفه به امامت ائمه اثناعشر قایل‌اند و به حقیقت ایشان و تتبع ایشان بلاخلاف موجب وصول به درجات عالیه و نجات از درکات مهلکه می‌گردد، به‌خلاف جماعتی که تتبع غیر ایشان را اختیار کرده‌اند و در امامت و عدالت و اوضاع و احوال ایشان خلاف است. پس به یقین از آن تتبع نجات حاصل نگردد. و مع‌هذا ما را امروز بر این مدعا برهانی واضح و لایح موجود است که در جمیع اطراف و اکناف عالم مشهور است.

مولوی فرمودند که آن کدام است؟ شیخ فرمودند که آن، آن است که در هریک سال یک شبی است که جمعی کثیر از اطراف و اکناف عالم، بیشتر از باقی ایام و لیالی [۱۷-b] در مشهد حسین - علیه‌السلام - جمع می‌شوند از امامیه و اهل سنت و جماعت و غیر ایشان و آن شب اول ماه رجب است و جمعی از اهل سنت و جماعت از اعمی و اصم و اعرج و کسانی که به امراض مزمنه مبتلا شده‌اند، می‌آورند و در گوشه‌ای می‌نشانند، هریک از ایشان که از دین اهل سنت و جماعت [و] اعتقاد فاسد برگردند و از روی اعتقاد در دل به مذهب اثناعشر اقرار کردند، به امر ربّ العالمین در ساعت از آن مرض خلاص می‌گردند، چنان‌که بر جمیع حضار معلوم و مشخص می‌گردد و اگر به همان اعتقاد فاسد خود باقی می‌باشند، به همان بلا مبتلا مانده، مأیوس باز می‌گردند.

یا مولانا، آیا از برای حقیقت مذهب اثناعشر و بطلان مذهب اهل سنت این دلیل که اظهر من الشمس است، کافی است یا نه؟ مولوی فرمودند که اگر این دلیل ظاهر شود، بر همه کس لازم است که مذهب اثناعشر اختیار کنند، لکن مثل آنچه فرمودید یا شیخنا، آن‌کس که مشاهده کرده کیست؟ سید محسن فرمودند که یا مولانا، اگر اراده داری که بشنوی، پنجاه کس از اهل صلاح بیاورم که این معنی را مشاهده کرده‌باشند تا شما از ایشان استماع فرمایید. در این اثنا، مؤذن بانگ نماز جمعه گفت. یاران برخاستند به جهت

نماز جمعه و متفرّق گشتند.

شیخ محمد فرمودند که بعد از این معلوم نیست که مولوی را توانیم که ملازمت کنیم. بعد از آن دیگر مولوی به خدمت شیخ نرسیدند، لیکن سید محسن را یکبار دیگر ملاقات مولوی میسر شد و تفحص مذهب نمودند. از فحوای کلام مولوی چنان معلوم شد که از مذهب مطلقاً عاری شده و هنوز به هیچ مذهبی اعتقاد ثابت جازم نیاورده و فرموده که اراده دارم به زیارت مشهد مقدّس حضرت حسین - علیه السلام - روم. چون حقیقت حالِ صحّت اعمی و اصمّ و امثال آن بر بنده ظاهر شود، از روی اعتقاد و اخلاص ترک مذهب اهل سنت کرده، اختیار مذهب اثناعشر کنم و [a-۱۸] بعد از آن حقیقت احوال او معلوم نشده، الحمد لله علی ظهور الحقّ و بطلان الباطل و نستغفر الله علی الزیادة و النقصان.

تمّت بالخیر فی لیلة الجمعة تسعة عشر شهر شعبان من شهور سنة إحدى و ألف، علی ید الفقیر إلى الملك المعین، ابن محمد جلال الدین.

هذه صورة خطّ المصنّف و نقلت منه و فرغت من تسویدها يوم الأربعاء شهر رجب المرجب من العشر الثالثة فی السنة الثانیة بعد الأربعین و ألف و أنا أضعف عباد الله الملك الأحد، شاه محمد الهمدانی - غفر الله له و لوالديه و أحسن إليهما و إليه - حامداً مصلیاً مسلماً.

فهرست منابع

الإصابة فی تیز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

الاربعین فی امامة الائمة الطاهرین، محمد طاهر قمی شیرازی، تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

الارشاد، شیخ مفید، تحقیق آل البيت، قم، دارالمفید، ۲ج.

الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تصحیح محمد باقر خراسانی، دارالنعمان، ۲ج.

احقاق الحق، نورالله شوشتری، تصحيح مرعشی نجفی، قم، کتابخانه مرعشی.
اخبار معرفة الرجال، شیخ طوسی، تحقیق میرداماد و دیگران، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۴ق.

اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحيح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ سوم، آذر ۱۳۶۱.
الاعتقادات شیخ مفید، تحقیق عصام عبدالسید.

الاعلام، شیخ مفید، تحقیق محمد الحسون، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
إعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ اول ۱۴۱۷ق.

ایان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

الاقتصاد، شیخ طوسی، تحقیق حسن سعید، قم، مکتبة جهلستون، ۱۴۰۰ق.
الامالی شیخ صدوق، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ق.
الامالی شیخ مفید، حسین استادولی و علی اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسين.
امل الآمل، شیخ حرّ عاملی، بغداد، ۱۳۸۵ق.

الانتصار، شریف مرتضی، تحقیق مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
انوارالبدرین، علی بن حسن بحرانی، به کوشش محمدعلی طبسی، نجف، ۱۳۷۷ق.
الایضاح، فضل بن شاذان نیشابوری، تحقیق محدث ارموی.
بحارالانوار، مجلسی، بیروت، ۱۳۹۸ق.

بشارة المصطفى، عمادالدین طبری، تحقیق جواد القیومی اصفهانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

تاریخ ابن عساکر، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

ترجمة مناظرة ابن أبي جمهور □ ٦٩

تاريخ طبري، (تاريخ الرسل والملوك)، محمد بن جرير طبري، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر، دارالمعارف، ١٩٦٢م.

التيان في تفسير القرآن، شيخ طوسي، تحقيق احمد حبيب فصير العاملي، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٩ق.

تشيع و تصوف، الشيبني كامل مصطفى، ترجمه علي رضا ذكاوتي قراگزلو، تهران، ١٣٥٩ش.

تفسير طبري، صدقي جميل عطار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.

تفسير فرات الكوفي، ابوالقاسم فرات بن ابراهيم الكوفي، تحقيق محمد الكاظم، وزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، چاپ اول، ١٤١٠ق.

تمهيدات، عين القضاة همداني، تصحيح عفيف عسيران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤١ش.

تقيق المقال، عبدالله مامقاني، نجف، ١٣٥٢ق.

تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ق.

تهذيب الكمال، ابوالحجاج يوسف المزي، تحقيق الدكتور بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرسالة، ١٤٠٦ق.

جامع الخلاف، شيخ علي بن محمد قمي سبزواري، تحقيق حسين حسني بيرجندی، پاسدار اسلام، چاپ اول.

الجمال، شيخ مفيد، قم، مكتبة الداوري.

جواهر السنيه، شيخ حر عاملي، قم، مكتبة المفيد.

الخصال، شيخ صدوق، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، جماعة المدرسين.

خصائص أمير المؤمنين، نسائي، تحقيق محمد هادي اميني، مكتبة نينوى الحديثه.

خلاصة التواريخ، قاضي احمد قمي، تصحيح دكتور احسان اشراقي، انتشارات دانشگاه تهران، اردیبهشت ١٣٦٣.

خلاصة الايجاز، شيخ مفيد، تحقيق علي اكبر زمانی نژاد، قم، المؤتمر العالمي لألفية

۷۰ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر نهم

الشیخ المفید.

الخلاف، شیخ طوسی، تحقیق سید علی خراسانی و سید جواد شهرستانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوم، زیر نظر موسوی بجنوردی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.

الدرجات الرفیعه، سید علیخان مدنی، تصحیح سید محمدصادق بحرالعلوم، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ ق.

ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ناشر: مکتبه القدسی، ۱۳۵۶ ق.

ذریعه، آقا بزرگ، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم.

الرسائل فی الغیبه، شیخ مفید، تحقیق علاء آل جعفر، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق، ۴ ج.

رسائل مرتضی (شریف مرتضی)، تحقیق سید احمد حسینی، قم، دارالقرآن، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

روح الارواح، شهاب الدین ابوالقاسم احمد سمعانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

الرود والنقود، شهاب الدین مرعشی، ضمیمه عوالی اللثالی، قم، ۱۴۰۳ ق.

روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، تهران، ۱۳۹۰ ق.

ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، تحقیق سید احمد حسینی، قم، کتابخانه مرعشی.

ریحانة الادب، مدرس تبریزی، تبریز، چاپخانه شفق، چاپ دوم.

سعد السعود، ابن طاووس، نجف، المطبعة الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

السقیفه و فذک، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، تحقیق محمدهادی امینی، بیروت، شركة الکتبی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.

سنن ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

سنن ترمذی، تحقیق عبدالرحمان محمد عثمان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
السنن الکبری، نسائی، تحقیق دکتور عبدالغفار سلیمان البنداری و سید کسروی حسن،
بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

السنن الکبری، بیهقی، بیروت، دارالفکر.
شجره طیبه، میرزا محمدباقر رضوی، تکمله و تصحیح و مشجرات از سید محمدتقی
مدرس رضوی، بازنگری و ویرایش مهدی سیدی، مشهد، آهنگ قلم، چاپ اول،
۱۳۸۴ش.

شرايع الاسلام، محقق حلی، تحقیق سید صادق شیرازی، تهران، انتشارات استقلال،
چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.

شرح التعرف، مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر،
۱۳۶۱-۵ش.

شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسه
النشر الاسلامی.

الشرح الکبیر، ابن قدمه، بیروت، دارالکتب العربی.
شرح کتاب السیر الکبیر، محمد بن الحسن الشیبانی، تحقیق صلاح الدین محمد، مصر،
شرکت مساهمة مصریه.

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دار احیاء الکتب
العربیه.

شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، مجمع احیاء الثقافه
الاسلامیه تابعه لوزارة الثقافه والارشاد الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، افست از چاپ دارالطباعة العامرة استانبول،
۱۴۰۱ق، ۸ج.

صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ۸ج.
الصوارم المهرقه، قاضی نورالله شوشتری، تصحیح محدث ارموی، تهران، چاپخانه

نهضت، ۱۳۶۷.

الصواعق المحرقة، ابن حجر، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة القاهرة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.

الطبقات الكبرى، ابن سعد، بيروت، دار صادر، ۸ج.

الطرائف، ابن طاوس، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۰هـ.

عبر العاشقين، روزبهان بقلی شیرازی، تصحيح جواد نوربخش، تهران، خاتقاه نعمت اللهی، ۱۳۴۹ش.

العلل الواردة فی الاحادیث النبویه، دار قطنی، تحقيق محفوظ الرحمان زين الله السلفی، ریاض، دار طیبه، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور احسائی، به کوشش مجتبی عراقی، قم، ۱۴۰۳ق.
عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، تحقيق حسین الأعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

الغدیر، علامه امینی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۲ج.
غنیة الزروع، ابن زهرة الحلبي، تحقيق ابراهيم بهادری، قم، مؤسسه الامام الصادق، چاپ اول، محرم ۱۴۱۷.
فرائد السمطين

فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، تحقيق لجنة تراث الشيخ الأعظم، قم، مجمع الفكر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

فردوس التواریخ، نسخه خطی کتابخانه مسجد جامع گوهرشاد مشهد.
فصول الفخریه، جمال الدین احمد بن عتبّه، به اهتمام محدث ارموی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ش.

فضائل الصحابة، احمد حنبل، بیروت، دارالکتب العلمیه.
فقه الرضا، علی بن بابویه قمی، تحقيق مؤسسة آل البيت، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا.

ترجمه مناظره ابن ابی جمهور □ ۷۳

- فوائد الرضویه، حاج شیخ عباس قمی، تهران، بهمن، ۱۳۲۷.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، مهر ۱۳۴۹.
- فهرستواره، احمد منزوی، تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- کافی، کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ م.
- الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م.
- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق شیخ محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی.
- کشف الحقایق، شیخ عبدالعزيز نسفی، به اهتمام مهدوی دامغانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ش.
- کشف الظنون، حاجی خلیفه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- کشف الغطاء، شیخ جعفر کاشف الغطاء، اصفهان، مهدوی، چاپ سنگی، ۲ ج.
- کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
- کشف المحجوب، هجویری، تصحیح والتین ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۸ ش.
- کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق حسین درگاهی، ۱۴۱۱ ق.
- کفایة الأصول، آخوند خراسانی، مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
- کنز العمال، متقی هندی، تصحیح شیخ بکری حیانی و شیخ صفوة السقا، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۶ ج.
- الکنى والألقاب، حاج شیخ عباس قمی، تهران، ۱۳۹۷ ق.
- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، تصحیح حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۶ ش.
- لؤلؤة البحرين، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق سیّد محمدصادق بحر العلوم، نجف، مطبعة النعمان.
- المبسوط، شمس الدین سرخسی، بیروت، دارالمعرفه.

٧٤ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر نهم

- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ش.
- مجلی مرآة المنجی، ابن ابی جمهور احسائی، تهران، ۱۳۲۴ق.
- مجمع الزوائد، هيثمی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- مجمع الزوائد، هيثمی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
- المحلّی، ابن حزم اندلسی، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالفکر.
- مرصاد العباد، نجم رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ش.
- مستدرک حاکم النیشابوری، تحقیق یوسف المرعشی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
- مستدرک سفینه البحار، نمازی شاهرودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
- مستدرک الوسائل، نوری، تهران، ۱۳۱۸-۱۳۲۱ق.
- المسترشد، محمد بن جریر طبری شیعی، تحقیق شیخ احمد المحمودی، قم، مؤسسه الثقافة الاسلامیة لکوشانپور، چاپ اول.
- مسند احمد حنبل، بیروت، دار صادر، ۶ج.
- المسند الحمیدی، ابوبکر عبدالله بن الزبیر الحمیدی، تحقیق حبیب الرحمان العظمی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- مسند الرضا، داود بن سلیمان بن یوسف الغازی، تحقیق محمد جواد حسینی جلالی، ناشر: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الأسامي، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- مسند الشهاب، محمد بن سلامة القضاعی، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر.
- المصباح فی التّصوّف، سعدالدین حمویه، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۲ش.
- مصباح الهدایة، عزالدین محمود کاشانی، تصحیح جلال همایی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.

ترجمة مناظرة ابن ابي جمهور □ ٧٥

مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعي، تحقيق ماجد بن احمد العطية.

معالم العلماء، ابن شهر آشوب، نجف: مكتبة الحيدريه، ١٣٨٠ق.
معجم البلدان، ياقوت حموي، تحقيق فريد عبدالعزيز الجندى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م.

المعجم الكبير، طبراني، تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفي، قاهره، مكتبة ابن تيميه، چاپ دوم، ٢٥ج.

المقنع في الغيبة، شريف مرتضى، تحقيق سيد محمد علي حكيم، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ اول، ١٤١٦ق.

مكارم الاخلاق، ابن ابي الدنيا، تحقيق مجدي سيد ابراهيم، مكتبة القرآن.
مكارم الاخلاق، طبرسي، قم، منشورات شريف رضى، چاپ ششم، ١٣٩٢ق.
الملل و نحل، محمد بن عبدالكريم شهرستاني، تحقيق محمد سيد كيلاني، بيروت، دارالمعرفة.

مناظرات في الامامة، عبدالله الحسن، قم، انوار الهدى، چاپ اول، ١٤١٥ق.
مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، تحقيق لجنة من أساتيد النجف، نجف، محمد كاظم الحيدري، ١٣٧٦ق، ٣ج.

مناقب خوارزمي، تحقيق الشيخ مالك المحمودي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١١ق.

مناقب الامام أمير المؤمنين، محمد بن سليمان الكوفي القاضي، تحقيق شيخ محمد باقر المحمودي، مجمع احياء الثقافة الاسلامي، ١٤١٢ق.

منتخب التواريخ، عبد القادر بداوني، تصحيح مولوى احمد على صاحب، با مقدمه و اضافات توفيق سبحاني، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، چاپ اول، ١٣٧٩ش.

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تصحيح علي اكبر غفاري، قم، جامعة مدرسين، چاپ دوم، ١٤٠٤ق، ٤ج.

مواقف الشیعه، احمد میانجی، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
الموطأ، مالک بن انس، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث
العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خانبابا مشار، تهران، ۱۳۴۳.
نامه دانشوران ناصری، جمعی از دانشمندان دوره قاجار، قم، مؤسسه مطبوعاتی
دارالفکر.

نسخه پژوهی، دفتر یکم، حافظیان بابلی، قم، مؤسسه اطلاع رسانی اسلامی مرجع،
پاییز ۱۳۸۳.

نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دانش پژوه و علینقی منزوی، تهران، دانشگاه،
۱۳۵۶.

نظم در السمطین، زرنندی حنفی، چاپ اول، ۱۳۷۷ق - ۱۹۵۸م، ج.
نهج الایمان، ابن جبر، تحقیق سید احمد حسینی، مشهد، مجتمع امام هادی، ۱۴۱۸ق.
نهج الایمان، زین الدین علی بن یوسف بن جبر، تحقیق سید احمد حسینی، مشهد،
مجتمع امام هادی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
هدیه الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، قم، انتشارات نسیم کوثر، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
ینایع الموده، قندوزی، تحقیق سید علی الحسینی، دارالأسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

● حافظ طاهر بن عرب اصفهانی

● سید محمد رضا رضاپور - زکيه دهشت

رساله الدرّ الفريد

رساله «الدرّ الفريد في معرفة التجويد» تأليف حافظ طاهر بن عرب اصفهانی (متولد هفتم محرم ۷۸۶ق و زنده تا ۸۷۵ق)،^۱ شاگرد ابن الجزری (درگذشته ۸۳۳ق) است. این رساله در نسخه‌های خطی و فهرست‌ها به نام‌های: الدرّ الفريد في قواعد التجويد، رساله در تجويد، و تجويد القرآن معرفی شده، و گاهی با «التجريد» محمد طاهر بن محمد مؤمن قزوینی (قرن ۱۱ و ۱۲ق)، و یا با «عين الترتيل» محمد بن محمود سمرقندی (درگذشته ۷۸۰ق) خلط شده است.^۲

۱. گذشته از اشتباه حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا (رک: کشف الظنون ج ۲/۱۳۴۳ و هدیه العارفين، ج ۱، ص ۴۳۱) در خصوص ضبط سال تولّد حافظ طاهر اصفهانی (۷۸۶ق) به جای سال وفات او، و حدس خطای مرحوم آقا بزرگ تهرانی در (الذریعه ج ۹/۲۲۰) که آن را علی‌الظاهر تصحیف (۸۸۶) دانسته است، برخی منابع تاکنون از مؤلف رساله با وصف «زنده در ۸۵۷» یاد کرده‌اند؛ زیرا به نقل الذریعه (ج ۸، ص ۶۸)، او در آن سال با خط خود اجازه‌ای برای ابوالمعارف نجم‌الدین محمد السعدي الحموي نوشته است. لکن به قرینه قابل اعتماد این جمله دعائیه کاتب نسخه مورخ ۸۷۵ق: «تمت الرسالة الموسومة بالدرّ الفريد في معرفة التجويد للشيخ الإمام... طاهر الحافظ الاصبهاني متعنا الله بطول حياته ولا خرمنا من بركاته» می‌توان ظنّ قریب به یقین برد که مؤلف تا آن تاریخ نیز حیات داشته است؛ زیرا بسیار بعید است که این عبارت عیناً از نسخه متقدّم‌تر رونویس شده باشد.

۲. رک: فهرست نسخه‌های فارسی. احمد منزوی ۷۱/۱ و فرهنگ‌نامه بزرگ قرآنی، ج و فهرست

ولی با استناد به دو نسخه قدیم مورّخ ۸۷۲ق و ۸۷۵ق و نیز برخی قراین معتبر دیگر نام صحیح رساله «الدرّ الفرید فی معرفة التجوید» است. مؤلف رساله را با تکیه بر روایت حفص از عاصم نوشته، ولی در بسیاری از موارد به ذکر اختلافات روایات و قراآت نیز پرداخته است.

برخی از امتیازات رساله عبارتند از:

جامعیت محتوا، حُسن دسته‌بندی مطالب، ذکر مثال‌های کافی (و غالباً کامل) برای هر قاعده، اشاره به مواضع مورد اتفاق یا اختلافِ قراء، و به‌ویژه ژرف‌نگری زبان‌شناسانه مؤلف در باب مخارج حروف، که به خوبی مواضع لغزش در تلفظ حروف و راه‌گریز از آن را به قاری می‌نمایاند.

این رساله با استفاده از چهار نسخه به شرح ذیل تصحیح شده است:

۱- نسخه اساس: کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره ۲۳۲۳۹، و تاریخ

تحریر: ۸۷۲ق

۲- نسخه (م): کتابخانه ملی ملک، به شماره ۲۹۴، و تاریخ تحریر: ۸۷۵ق (زمان

حیات مؤلف)

۳- نسخه (رض): کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره ۳۰۴۲، و تاریخ

تحریر: ۱۰۱۸ق

۴- نسخه (آ): کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره ۳۰۸۰، و تاریخ تحریر:

۹۶۷ق

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين^۱

الحمد لله ربّ العالمین والصلوة^۲ علی نبیّه و خیر خلقه محمد المصطفیٰ و آله أجمعین و بعد چنین گوید فقیر جانی طاهر حافظ اصفهانی - عفا الله عنه - که این مختصر مشتمل است بر قاعده و ضابطه‌ی چند در تجوید و تصحیح قرآن عظیم که جمع کرده شد به التماس یکی از دوستان عزیز؛ امید به حقّ تعالی چنان است که هر که این را مطالعه کند و در ربقه فهم در آورد و کار بندد از جمله مجودان پسندیده باشد و قرائت او از کسی که این قواعد نداند ممتاز باشد^۳ - و بالله التوفیق.

باب الاستعاذه:

أعوذ بالله گفتن در اوّل تلاوت قرآن، پیش از شروع، سنّت است. و به جهر باید گفتن اگر به حضور قاری مستمعی باشد. و صیغه وی أعوذ بالله من الشیطان الرجیم است. و جایز است وقف بر آن؛ و جایز است وصل آن به مابعد خود از قرآن؛ خواه که بسمله باشد و خواه غیر بسمله. و اگر در حضور قاری مستمعی نباشد آهسته گفتن اولی باشد.

باب البسملة:

بدان که «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتن در ابتدای هر سورتی از سور قرآن ناچار است؛ [الف ۱] مگر سورة توبه که در ابتدای آن بسمله نباید گفت. و اگر ابتدا به حزبی یا جزئی یا بعضی از قرآن عظیم کند مخیر است - اگر خواهد بگوید و اگر خواهد نه - و در اجزای سورة برائت اولی آن است که نگوید.

و در میان دو سورة چهار صورت ممکن است، یکی از آن ممنوع و سه جایز. اوّل:

۱. آ: - و به نستعين.

۲. آ: + والسلام علی نبیّه محمد المصطفیٰ الامین و آله أجمعین. م: + والسلام علی نبیّه محمد المصطفیٰ الامین و آله و أصحابه أجمعین.

۳. آ: + و نام نهادم این مختصر را در الفرید فی علم التجوید.

وصل طرفین، یعنی پیوستنِ بسمله به آخرِ سوره ماضیه و اوّل آتیه. دوم: قطعِ طرفین. سیّم: قطع بر آخرِ سوره ماضیه و وصل بسمله به اوّل سوره آتیه؛ و این اوّل و جوه سه گانه است.

و اما وجه ممنوع: آن است که بسمله را به آخرِ سوره ماضیه وصل کند و بر بسمله وقف کند. و اگر آعوذ بالله را با بسمله گوید این جوه چهارگانه روا باشد - بی شبهه.

باب المدّ والقصر:

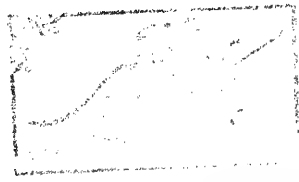
بدان که حروف مدّ سه است «الف»، و «واو»^۱ ساکن که مسبوق به ضمّه باشد، و «یاء» ساکن که مسبوق به کسره باشد؛^۲ مثل: «قیل»، یا «نوح»؛ و اینها را «حروف لین» نیز خوانند. و اگر پیش از «واو» و «یا» فتح باشد مثل: تَرَوَا، کَیْفَ، آن را «حرف لین» خوانند نه مدّ. و امتداد این حروف سه گانه به قدر یک الف باشد. و آن را در عُرْف قُرْا و اهل آدا قصر خوانند. و مدّ اصلی [ب ۱] و ذاتی نیز خوانند. و گاه باشد که امتداد ایشان زیاده شود تا به مرتبه چهار مقدار و پنج مقدارِ مدّ اصلی برسد و حينئذِ آن را مدّ فرعی گویند. و وقتی این زیاده متصوّر شود که سببی پیدا شود زیادتی را؛ و سبب یا لفظی باشد یا معنوی؛ و سبب لفظی دو چیز خواهد بود یکی «همزه» و یکی «ساکن».

اما همزه از دو حال بیرون نیست: یا متّصل باشد به حروف مدّ در یک کلمه، یا منفصل، و اگر متّصل باشد خالی از آن نیست که همزه سابق باشد یا حروف مدّ؛ اگر همزه سابق باشد، مثل: «ادم» و «اوتی» و «ایمان»، به مذهبِ عاصم غیر از قصر نباشد. بل که مدّ این نوع، از منفرداتِ نافع است، به روایت وِرش، از طریق ازرق.

و اگر حرفِ مدّ سابق باشد، مثل: «جاءکم» و «عن سوء» و «هیتاً»، آن را مدّ متّصل و واجب گویند. و اگر همزه از حروف مدّ جدا باشد، مثل: «بما أنزل» و «قُوا أنفسکم» و «فی أنفسکم»، آن را مدّ منفصل خوانند و جایز نیز گویند.

۲. آ: + و الف خود ماقبل مفتوح خواهد بود.

۱. آ: + و یاء واو.



و در این هردو قسم عاصم را مدّی تمام به مقدارِ چهار اَلِف بیاید کشید. و این مقدار را به حَسّ حوالت است. و همین حکم دارد حرفِ مدّی که از اشباعِ ضَمّه [الف ۲]، یا کسره متولّد شود - در لفظ - و اگر چه در خط صورت نداشته باشد مثل: «و امره الى الله» و «تُرزقانه إلا».

و اگر سببِ مدّ، «ساکن» باشد خالی از آن نیست که آن ساکن لازم باشد یا نه؛ اگر لازم باشد جمیع قُرّاء متفق اند بر مدّ آن (مدّی مُشَبَّع). خواه که آن ساکنِ مُدَعَّم باشد، مثلِ «وَلَا الضَّالِّينَ» و «لَا آمِينَ» و «أَتَحَا جُورِي» و «ءَ اللَّهُ خَيْرٌ» و «ءَ الذَّكْرَيْنِ»، و خواه مُظْهَر، مانند «ءَ آلَانْ وَ قَدْ» در یونس، و «کاف»، «ص»، «ق»، «ن»، «الم».

و در «عین» فاتحهٔ مریم و شوری دو وجه باشد: مدّی مطوّل، و مدّی متوسط. به واسطهٔ آن که ماقبلِ «یاء»^۱ از حالِ مدّیه به حالِ لینی آمده و قصر نیز جایز است. امّا در طریق شاطبیّه و تیسیر، عمل بر آن نیست.

و ساکنِ لازم، آن است که هرگز از حالِ سکون متغیّر نشود همچون امثلهٔ مذکوره؛ و در «الم الله»^۲ هرگاه وصل کنند میم را به کلمهٔ جلالت، آن میم از حال سکون به حالِ حرکت خواهد آمد و مفتوح خواهد شد و حیثیّ سببِ مدّ نماند. پس مجموعِ قُرّاء را در آن دو وجه روا باشد: یکی همان مدّ مطوّل (بنا بر الغای عارض)، و یکی قصر (بنابر اعتبار). و این اولی است. و توسطی که بعضی در این محلّ [ب۲] گفته اند معتبر نیست؛ و التفات - اصلاً - بدان نباید کند.

و حاصل آن است که اگر سببِ مدّ متغیّر شود از حال خود، دو وجه روا باشد: مدّ و قصر (بنا بر الغای عارض، و اعتبار آن). اگر عارض را اعتبار کند قصر؛ و اگر نکند مدّ؛ پس توسط را مدّخلی نباشد.

و اگر ساکن عارض باشد، و آن در حالتِ وقف خواهد بود، مثلِ «یوم الدّین» و «نستعین» و «یوقنون» و «المفلحون» و «سریع الحساب» و «شدید العقاب»، همهٔ قُرّاء را

سه وجه جایز باشد؛ مدّ مطوّل، و مدّ متوسّط، و قصیر.^۱ و طولِ اُولی است؛ و بعد از آن توسّط، و بعد از آن قصر.

و اگر حرف لین باشد، مثل «خَوْف» و «يَرَوْنَ» و «رَأَى الْعَيْن» و «الْحُسَيْنَيْن»، همین سه وجه جایز باشد. امّا در اَوَلَوَيْت، امر به عکس باشد. یعنی^۲ قصر اُولی باشد، پس توسّط، پس طول. مگر آن که بعد از حرفِ لین همزه باشد، مثل «شَيْءٍ» و «سَوْءٍ»، که حیثنّ منعکس گردد.^۳

و بعضی گفته اند که اگر ساکن لازم مُدْغَم باشد مدّ آن زیاده ترک باشد بر مُظْهَر. پس بر این قول، در «الم» مدّ لام بر مدّ میم آزید باشد؛ و در «يَسَّ وَالْقُرْآن» و «نَّ وَالْقَلَم» نزد مُدْغَم، مدّ بیشترک باشد. و جمهور بر آنند که تفاوت بین الحالّین نیست و الله اعلم [الف ۳]. پس حاصل آن که مدّ بر سه قسم است: لازم و واجب و جایز. «لازم» آن است که سبب وی ساکن لازم باشد و در وی تفاوتی نیست میان قُرَاء؛ بلکه همه را یک قدر باشد. و «واجب» آن است که سبب وی همزه مؤخّر باشد متّصل به حرفِ مدّ در یک کلمه. و «جایز» آن است که سبب همزه منفصل باشد، یا ساکنِ عارض.^۴

و امّا سببِ معنوی، زیادتى مبالغه است. و آن در کلام منفى باشد؛^۵ مثل «الْجَرَم» و «الْزَيْب» در قرائت حمزه (از بعضی طُرُق)،^۶ و از این جمله است مدّ تعظیم در کلمه توحید که قاصرانِ مدّ منفصل را می باشد و عاصم را در مدّ آن دخلی نیست مگر در مدّ تعظیم از حفص به روایت قصرِ منفصل؛ و آن در طریق شاطبیّه و تیسیر نیست.

باب الادغام:

ادغام بر دو قسم است: کبیر و صغیر. ادغام کبیر آن است که مُدْغَم متحرّک باشد و آن را ساکن کنند و در مدْغَم فیه درج کنند؛ و عاصم از این قسم دو کلمه دارد: «قال ما مَكْنَى»

۱. آ، م، رض: قصر.
 ۲. آ، م، رض: از «پس حاصل...» تا اینجا را ندارد.
 ۳. آ، رض: - مگر... تا منعکس گردد.
 ۴. آ، م، رض: - در قرائت حمزه از بعضی طرق.
 ۵. آ: + به لای نفی جنس.
 ۶. آ، م، رض: - یعنی.

و «لا تَأْمَنَّا» و در «تَأْمَنَّا» البتّه اشمام نیز با ادغام می‌باید. و آن ضمّ شفّین است تا دلالت کند بر آنکه حرف مُدْغَم مضموم بوده؛ و اعمیٰ این را ادراک نتواند کرد و اگر چه ادراک رَوَم می‌کند. از برای آنکه رَوَم [ب۳] به حاسّه سمع تعلّق می‌دارد و این به بَصَر.

و ادغام صغیر آن است که حرف مُدْغَم ساکن باشد و آن را در مدغم‌فیه درج کند. و در هر دو قسم باید که لسان به یک دفعه مرتفع شود و توقّفی نباشد.

و ادغام صغیر بر دو قسم است:

قسم اوّل، آنکه همه قُرّاء متّفق باشند بر آن و اختلاف اصلاً واقع نشود و آن ادغام ذالِ «اذ» است در (ذال و ظا) مانند: «اذْ ذَهَبَ» و «اذْ ظَلَمُوا»؛ و دالِ «قد» در (دال و تا) مانند: «و قد دخلوا» و «قد تبین»؛ و تائِث ساکنه در (تا و دال و طا) مثل: «كانت تأتیهم» و «اثقلت دعوا الله» و «قالت طائفة»؛ و لامِ «هل و بل و قل» در (لام و را)، مانند: «قل لو» و «قل ربّی» و «بل لما یذوقوا» و «بل ربکم» و «هل لک»، و این لفظ در قرآن عظیم به حرف «را» نرسیده.

و همچنین ادغام واجب است - به اتفاق - هرگاه که دومثل به هم رسند و اوّل ساکن باشد، خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه، مانند: «یدرککم» و «اینما یوجّه» و «فاضرب به» به شرط آنکه اوّل حرف مدّ نباشد، مثل: «ءامنوا و عملوا» و «فی یوسف» که حینئذ ادغام نشاید. و اگر حرف لین باشد هم ادغام واجب باشد، مثل: «عَصُوا و کانوا» و مثل «یا»^۱ در قرآن نیامده و در کلام عرب [الف۴] مثل: «تعالیٰ یا امرأة». و در «مالیه هَلْکَ» همه را دو وجه روا^۲ باشد: اظهار و ادغام.^۳

ادغام قسم دوم از ادغام صغیر، آن است که نزد قُرّاء اختلاف باشد در ادغام و اظهار آن. و آن منحصر است در پنج فصل: ذالِ «اذ»، و دالِ «قد»، و تاء تائِث ساکنه، و لامِ «هل و بل»، و حروف قُرْبَتِ مَخَارِجُهَا.

۲. م: جایز.

۱. آ: مثالی یای لینی؛ رض: مثالی یاء.

۳. آ، رض: + والله أعلم.

اَمَّا ذَالِ «اذ»، هرگاه که به شش حرف برسد: تا و جیم و دال و زا و س و صاد، مانند: «اذ تَبَرَّأ» و «اذ جَعَلَ» و «اذ دَخَلُوا» و «اذ زَيْنَ» و «اذ سَمِعْتُمُوهُ» و «اذ صَرَفْنَا».

و دالِ «قد»، هرگاه که به هشت حرف رسد: جیم و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و ظا، مانند: «ولقد جعلنا»، «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا»، «وَلَقَدْ زَيَّنَّا»، و «قد سَمِعَ الله» و «قد شَغَفَهَا» و «لقد صَرَفْنَا» و «لَقَدْ ضَلَّ» و «لقد ظَلَمَكَ».

و تاء تأنیث ساکنه، چون به شش حرف رسد: تا و جیم و زا و سین و صاد و ظا، مثل: «كَذَبْتَ ثَمُودَ» و «وَجَبْتَ جُنُوبَهَا» و «خَبْتَ زِدْنَاهُمْ» و «أَبَيْتَ سَبْعَ» و «حَصَرْتَ صُدُورَهُمْ» و «كَانَتْ ظَالِمَةً».

و لام «هل»، نزدِ تا، همچون: «هَلْ تُؤْبَ»، و به غیر از این لفظ نیست؛ و نزدِ نون، مثل: «هل نَدْلُكُمْ» و نزدِ تا، مثل: «هَلْ تَنْقُمُونَ».

و لامِ «بل» نزدِ هفت حرف: تا و زا و سین و ضاد و طا و ظا و نون [ب]، مانند: «بَلْ تُؤْثِرُونَ» و «بَلْ زَيْنَ» و «بَلْ سَوَّلَتْ» و «بَلْ صَلُّوا» و «بَلْ طَبَعَ الله» و «بَلْ نَحْنُ» و «بَلْ طَنَنْتُمْ». و عاصم در این چهار فصل غیر از اظهار ندارد.

اما فصل حروف قربت مخارجها: منحصر است در هفده حرف: اَوَّل: باء ساکنه که به «فا» برسد و آن پنج موضع است: «يَغْلِبُ فَسُوفَ تُؤْتِيهِ»، و «إِنْ تَعَجَّبَ - فَعَجَبَ»، و «قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ»، و «فَإِذْهَبَ فَإِنَّ»، و «لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ»؛ دوم: «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» در آخرِ «البقره»، در قرائت غیر عاصم و ابن عامر؛ سیم: «ارْكَبْ مَعَنَا»؛ چهارم: «يَخْسِفُ بِهِمْ»؛ پنجم: راء ساکنه نزدِ «لام»، مثل: «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ»، و «يَغْفِرْ لَكُمْ»؛ ششم: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» هر جا که باشد؛ هفتم: «يُرِدُّ ثَوَابَ» هر دو؛ هشتم: «يُلْهَثُ ذَلِكَ»؛ نهم: «فَتَبَدَّلَهَا» در «طه»؛ دهم: «عَذْتُ» در «غافر» و «دخان»؛ یازدهم: ذالِ ساکنه که به «تا» رسد، مثل: «أَخَذْتُمْ» و «أَتَّخَذْتُمْ» و «أَخَذْتُ» و «أَتَّخَذْتُ»؛ دوازدهم: «لَبِثْتُ» و «لَبِثْتُمْ»؛ سیزدهم: «أُورِثْتُمُوهَا»؛^۲

۱. آ: - چهار.

۲. م، آ، رض: + هر دو (یعنی آیه ۴۳ اعراف و ۷۲ زخرف).

چهاردهم: «کَهِیَعَصْ ذَکَر»؛ پانزدهم: «یَسَّ وَالْقُرْآن»؛ شانزدهم: «نُون وَالْقَلَم»؛ هفدهم: طسم دوگانه.

از این جمله، عاصم (به هر دو روایت) ادغام دارد در «یَلْهَثُ ذَلِكَ» در حالت وصل،^۱ و «ارکب مَعَنَا» و «طسم» دوگانه؛ و به روایت ابوبکر در «یَسَّ وَالْقُرْآن» در حالت وصل،^۲ و «نُون وَالْقَلَم»، و بابِ اخذ و اتّخاذ؛ و در باقی (به هر دو روایت) اظهار دارد.

باب النّون الساکنه: ۳

نون ساکن و تنوین را نزد حروف هجا چهار حکم است: اظهار و ادغام و قلب و اخفا. اما اظهار، وقتی است که به حروف حلق رسد، و آن شش است: (همزه وها و عین و حا و غین و خا)،^۳ مثل: «یَنْتَوْنَ» و «مَنْ أَمَنَ» و «عَذَابُ الیم» و «یَنْهَوْنَ» و «مِنْ هَادٍ» و «جُرْفِ هَار» و «أَنْعَمْتَ» و «مَنْ عَمِلَ» و «حَکیم عَلیم» و «تَنْجُتُونَ» و «مِنْ حَکیم حَمید» و «فَسَیَنْفِضُونَ» و «مِنْ غَلٍّ» و «لَعَفُوْ غَفُوْر» و «الْمُنْخَنِقَةُ» و «مِنْ خَلْقٍ» و «عَلیم خبیر». و اظهار نون و تنوین نزد «ها» و «عین» و «خا» ضروری است و نزد «همزه» و «غین» و «خا» تعمّلی، یعنی صنعت و عمل^۴ را دخیلی در اظهار هست بنابر آن که اگر تعمّل نکنند حرکت همزه منقول شود (مثل قرائتِ وَرَش)، و نون نزد «غین» و «خا» مخفی شود (مثل قرائت ابوجعفر و مسیبی از نافع).

و اما ادغام، گاهی باشد که به حروف «یرملون» رسند (در «لام» و «را» بی غنه و در چهار دگر با غنه)؛ [هب] مثل: «مَنْ یَشَاء» و «لُجْیَ یَغْشِیْهِ» و «مِنْ رَبِّهِمْ» و «غَفوراً رَحیماً» و «مِنْ مَاءٍ مَّهِین» و «مِنْ لَدُنْهُ» و «هَدًیً لِّلْمُتَّقِین» و «مِنْ وَرَائِهِمْ» و «شَهِیقاً وَ هًی» و «إِنْ نَحْنُ» و «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ».

۱. آ، رض: - در حالت وصل. ۲. م، آ، رض: - در حالت وصل.

۳. م، رض: + و التّوین.

۴. آ: + و ملاقات نون ساکن به این‌ها در یک کلمه و دوکلمه تواند بود اما ملاقات تنوین البته در دوکلمه

۵. آ: + و احتیاط. باشد.

و حافظ ابوعمر و نون را از این حروف ششگانه اخراج کرده بنا بر آنکه داخل قسم اول است. یعنی در ادغام آن اصلاً اختلاف نیست مثل «إِذْ ذَّهَبَ»، و فی الواقع سخن سخن وی است. و در مثل «مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ» اختلاف است در آنکه غنّه از آن (نون) است یا از آن (میم)، و اول مذهب ابن کیسان^۱ است و ثانی مذهب جمهور، و میل حافظ ابوعمر و به این است از برای آنکه چون ادغام کردند (نون) به (میم) منقلب شد پس غنّه از آن (میم) باشد.^۲ و اگر نون ساکن با (واو) و (یا) در یک کلمه جمع شوند اظهار واجب باشد و آن در قرآن عظیم چهار لفظ است: قَتَوْنَا و صَنَوْنَا و بُنِیْنَا و الدُّنْیَا.

و اما قلب، آنگاه باشد که هردو به حرف (با) رسند مثل: «أَنْبِئْهُمْ» و «أَنْ بُورِكَ»^۳ و «بَابٌ بَاطِلٌ» و غنّه لازم باشد.^۴ و قلب به میم از آن جهت است که (میم) مواخی (نون) است در غنّه و مشارک (با) است در مخرج.

و اما اخفا، نزد باقی [الف] حروف است. و آن پانزده حرف است: تا و ثا و جیم و دال و ذال و ز و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا و فا و قاف و کاف، مثل: «انت»، «مَنْ تَابَ»، «جَنَابٌ تَجَرَّى»، «طَسَّ تَلْكُ»، و «مَنْ ثَوْرًا»، «مِنْ ثَمَرَةٍ»، «قَوْلًا ثَقِيلًا»، «أَنْجَيْنَا»، «مَنْ جَاءَ»، «خَلَقَ جَدِيدًا»، و «أَنْدَادًا»، «مِنْ دَابَّةٍ»، «كَأَسَاءَ دِهَاقًا»، «أَنْذَرْتَهُمْ»، «مَنْ ذَا الَّذِي»، «وَكَيْلًا ذُرِّيَّةً» و «تَنْزِيلًا»، «مِنْ زَوَالٍ»، «صَعِيدًا زَلَقًا»، و «الْإِنْسَانُ»، «مِنْ سَوَاءٍ»، «وَرَجُلًا سَلَمًا»، «عَسَقَ»، و «أَنْشَرْنَا»، «مَنْ شَاءَ»، «غَفُورٌ شَكُورٌ»، و «الْأَنْصَارُ»، «أَنْ صَدُّوكُمْ»، «جِمَالَتٌ صُفْرٌ»، و «مَنْصُودٌ»، «بِمَنْ ضَلَّ»، «وَكُلًّا ضَرَبْنَا»، و «إِنْطَلَقَ»، «مِنْ طِينٍ»، «صَعِيدًا طَبِيبًا»؛ و «يَنْظُرُونَ»، «مِنْ ظَهِيرٍ»، «ظِلًّا ظَلِيلًا»، [و] «فَانْفَلَقَ»، «مِنْ فَضْلِهِ»، «خَالِدًا فِيهَا»، و «انْقَلَبُوا»، «مِنْ قَرَارٍ»، «سَمِيعٌ قَرِيبٌ»، «حَمَّ عَسَقَ»، و «الْمَنْكَرُ»، «مِنْ كِتَابٍ»، «كِتَابٌ كَرِيمٌ»، و عَلَتْ اخفا نزد این حروف آن است که نون ساکن و تنوین به نسبت با این حروف نه آنچنان بعیداند که حروف حلق، تا اظهار واجب باشد و نه چنان قریب که یرملون، تا

۲. آ، رض: + والله اعلم.

۴. آ، رض: - و غنّه لازم باشد.

۱. آ: + نحوی.

۳. آ: + و اُندأ بعیداً.

ادغام باشد. پس حالِ این هردو نزد این حروف میانِ اظهار و ادغام باشد و آن إخفا است. و غُنه لازم باشد. [ب ۶] و مخرج هردو از خیشوم است و لسان را در ایشان عملی نیست و اخفای ایشان به قدر قُرب و بُعد باشد. پس به هر حرف که اقرب باشند اخفی باشند. و فرق میان ادغام و اخفا آن است که در ادغام تشدید است^۱ و در اخفا نیست.

باب الزّآت:

بدان که هر (را) که مفتوح باشد یا مضموم، آن را تفخیم باید کرد، خواه در اوّل کلمه باشد، مثل: «رَزَقْنَاهُمْ» و «رَزَقُوا»، و خواه در میان، مثل: «عَرَفُوا» و «كَفَرُوا»، و خواه در آخر، مثل: «وَلَا أَصْغَرَ»، «وَلَا أَكْبَرَ». و در این قسم اخیر در حالت وقف تفصیلی هست و گفته شود در آخر باب - إن شاء الله تعالی.

و اگر مکسور باشد ترقیق باید کرد البته؛ خواه در اوّل کلمه، خواه در وسط، خواه در آخر مثل: «رِزْقَهُ» و «وَرِثَ» و «بِالْذُّرِّ». و در قسم اخیر در حالت وقف تفصیلی هست و گفته آید.^۲

و اگر ساکن باشد نظر کنند به ماقبلش، اگر فتحه باشد یا ضمّه، هم تفخیم باید کرد؛ مثل: «مَرْجِعُكُمْ» و «كُرْسِيَّهِ» و «وَأَنْخَرُ» و «فَاهَجُرُ» و «مَسَّ سَقَرُ» و «يُولُونَ الذُّبُرَ» در وقف؛ و اگر پیش از او کسره باشد ببیند که آن کسره لازمی است یا عارضی؛ اگر لازمی [الف ۷] باشد، مثل: «ثُرَى فِرْعَوْنَ» و «لَشِرْذِمَةً» و «أُولَى الْأَرْبَةِ»، ترقیق باید کرد البته؛ مگر آن که بعد از وی (قاف) یا (طا) یا (صاد) باشد در یک کلمه،^۳ مثل: «فِرْقَةٌ» و «قِرْطَاسٌ» و «مِرْصَادٌ»؛ و در «كُلُّ فِرْقٍ» دو وجه باشد: تفخیم از جهت قاف، و ترقیق از جهت کسرتین.

و اگر کسره عارضی باشد مثل: «ارْجِعُوا» و «ارْحَمُهُمَا»، تفخیم باید کرد. به جهت آن که همزه اصلی نیست.^۴ و کسره عارضی آن است که در بعضی احوال موجود می شود

۱. م: هست. ۲. رض: - و در قسم... تا گفته آید.
۳. م، آ، رض: + مِرْیَةٍ و. ۴. م، آ، رض: - در یک کلمه.
۵. آ: + ارجعی. ۶. م، آ، رض: - به جهت... نیست.

مانند این مثالین که نموده شد؛ که در حالت ابتدا (الف وصل) مکسور می‌شود و اگر ماقبل ایشان را به ایشان پیوسته کنی (الف) بیفتد و کسره نماند. و همچنین^۱ اگر کسره از کلمه (را) جدا باشد^۲ مثل: «أَمِ ارْتَابُوا» و «الَّذِي ارْتَضَى».

و اگر وقف کنند^۳ بر (راء طرفی)، نظر به ماقبلش کنند اگر (یاء ساکن) باشد یا (کسره) البته ترقیق باید کرد، خواه که (را) مفتوح باشد، خواه مضموم، خواه مکسور، مانند: «لَا ضَيْرَ» و «تَأْكُلُ الطَّيْرُ» و «خَيْرٌ لَكُمْ» و «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ» و «مِنْ خَيْرٍ» و «زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ» و «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ»^۴ و «بِمُصْطَظِرٍ»^۵.

و اگر میان کسره و (را) حرفی ساکن واقع شود همچنان ترقیق باید کرد مثل: «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» [ب ۷] و «إِنَّهُ لَذِكْرٌ»، و در «مُلْكٌ مِصْرَ» و «عَيْنَ الْقَطْرِ» دو وجه روا باشد: تفخیم^۶ و ترقیق؛ و در «مِصْرَ» تفخیم اولی باشد و در «القطر» ترقیق.

و در این امثله آنچه (راء) مضموم باشد اگر وقف به روم کنند حکم وصل دارد، یعنی تفخیم باید کرد، مگر در مذهب و رَش. و وقف به اشمام حکم وقف به اسکان دارد. و اگر (راء مکسور) باشد و پیش از وی مضموم یا مفتوح، مثل: «عَلَى سُرُرٍ»^۷ و «لَا تَنْفَرُوا فِي الْحَرِّ» و «تَرْمِي بِشَرَرٍ»، اگر وقف به اسکان کند تفخیم باید کرد و اگر به روم کند ترقیق. و در کلمه سِیم و رَش را در وقف به اسکان نیز ترقیق باشد.

و اگر پیش از (راء مکسور) (الف) باشد، مثل: «كِتَابَ الْأَبْرَارِ»، و «مِنْ أَنْصَارٍ»، اگر وقف به اسکان کند تفخیم باید کرد و اگر به روم کند ترقیق. و از برای هرکه این (الف) را اِماله کند در همه حال ترقیق مقرر است - والله اعلم.

۱. آ: است؛ رض: + تفخیم باید کرد. ۲. آ: شود.

۳. م: کرده شود. ۴. آ، رض: + و «عَلَى الْمُقْتَرِ» و «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ».

۵. اساس: بِمُصْطَظِرٍ. ۶. رض: + «را».

۷. آ: + «وَأُولَى الضَّرَرِ».

باب الوقف علی اواخر الکلم:

کلمه‌ای که بر آن وقف کنند به سه نوع وقف توان کرد: ^۱اَوَّل: اسکان، اصل این است. دوم: رَؤْم، و آن اظهار کردن بعضی از حرکت موقوف علیه است به آواز نرم، چنان‌که اگر کسی نزدیک باشد [الف ۸] بشنود - و اگر چه اعمی باشد - و این در مضموم و مرفوع و مجرور و مکسور رُود. سیم: اِشمام، و آن ضَمّ شفتین است بعد از اسکانِ حرف، بی آوازی، بل که به مجرد حرکت لب باشد. و از این جهت آن را اعمی در نیابد. و اِشمام در مرفوع و مضموم رُود خاصّه، و در منصوب و مفتوح و مکسور و مجرور ^۲هیچ‌کدام نرُود.

و در باب مدّ و قصر گذشت که اگر قبل از سکونِ وقفی حروفِ مدّ و لین باشد، مدّ و توسّط و قصر جایز باشد. پس اگر حروفِ ^۳موقوف علیه ساکن باشد در وصل نیز، خود، نه رَؤْم را مدخلی در آن باشد و نه اِشمام را و اگر متحرّک باشد و وقف به اسکان کنند و حروفِ ^۴مدّ و لین پیش از موقوف علیه باشد، اگر آن موقوف علیه در وصل مفتوح باشد یا منصوب، مثل: «کیف» و «فَلَا قُوَّةَ» و «العین» و «إِنَّ فرعونَ» و «حیل» و «إِنَّ الذّین» و «یَعُوذُ» و «حَتّٰی یَقُولُ» و «ان کان» و «آتٰی المالَ»، سه وجه روا باشد: مدّ و توسّط و قصر. و اگر مکسور باشد یا مجرور، مانند: «هاتین» و «بالعین» و «یا قوم» و «إِلٰی الحَوْلِ» و «لِیَعْبُدُونَ» و «عَلٰی هٰؤُن» و «قَدْ هَدٰی» و «عَنِ الْاَنفَالِ»، چهار وجه جایز باشد: مدّ و توسّط و قصر به ^۵اسکان و قصر با رَؤْم. و اگر مضموم باشد یا مرفوع، مثل: «حیثُ» و «بِیَدِکَ الخیرُ» و «قال فرعونُ» و «الله یقولُ»، [ب ۸] هفت وجه جایز باشد: مدّ و توسّط و قصر به اسکان و همچنین با اِشمام و قصر با رَؤْم. ^۶

و اگر پیش از موقوف علیه حرفِ ^۷مدّ و لین نباشد مانند: «ضرب» و «ان یضرب» و

۲. آ، رض: - و مکسور و مجرور.

۴. رض: حرف.

۶. آ، رض: - و اگر مضموم... قصر با روم.

۱. + و.

۳. آ، رض: حرف.

۵. آ، رض: با.

۷. م، رض: حروف.

«رَدَّ» و «تُمِدُّ» و «مِنْ قَبْلُ» و «مِنْ بَعْدُ» و «يَأْمُرُ» و «الْأَمْرُ» و «أُفٍّ» و «مِنْ الْأَمْنِ» و «بِالْأَمْسِ»، در هرچه مفتوح یا منصوب باشد اسکان باشد و بس؛ و در مکسور و مجرور اسکان و رَوم، و در مضموم و مرفوع اسکان و رَوم و اشمام؛

و در (هَاء) تَأْنِث - که در وصل (تا) باشد^۱ وقف بر آن به (ها) کنند^۲ - رَوم و اشمام جایز نیست. و همچنین در حرکت عارضه، و آن دو قسم است: یکی آنکه از جهتِ التَّجَاوُزِ ساکنین باشد مثل: «قَالَتْ اخْرُجْ» و «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ» و «اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ» و «أَنْذِرِ النَّاسَ»؛ دوم، حرکتِ منقوله مثل: «قُلْ أَوْحَى» و «مِنْ اسْتَبْرَقَ» (در قرائت وَرَش)، و در (میم جمع) نیز نزد آنان که به ضم می خوانند و صِلَه می کنند - مثلِ ابنِ کثیر - رَوم و اشمام نمی رود.^۳ و در (هَاء ضمیر) سه مذهب است: یکی جواز رَوم و اشمام مطلقاً، و یکی عدم جواز مطلقاً، و یکی تفصیل (یعنی در صورتی چند جایز باشد دخولِ هر دو، و در صورتی چند ممتنع). و مجموع از ثَمَّة صورت بیرون نیست؛ از برای آنکه پیش از (هَاء ضمیر) یا ساکن باشد یا متحرک؛ اگر متحرک باشد، [الف ۹] آن حرکت یا فتحه، یا ضمه، یا کسره؛ و اگر ساکن باشد، آن ساکن یا صحیح باشد یا غیر صحیح، و ثانی یا (الف) باشد، یا (واو) مدّی یا لینی، یا (یاء) مدّی یا لینی،^۴ مثل: «لَهُ» و «يَرْضَهُ» و «يَعْلَمُهُ» و «أَمْرُهُ» و «بِهِ» و «بِأَمْرِهِ» و «مِنْهُ» و «عَنْهُ» و «اجْتَبَيْهِ» و «هَدِيَهُ» و «عَقْلُوهُ» و «صَرَبُوهُ» و «شَرَوْهُ» و «لِيَرْضَوْهُ» و «فِيهِ» و «تَشْتَهِيَهُ» و «إِلَيْهِ» و «بَيْنَ يَدَيْهِ»؛

مذهب تفصیل آن است که اگر پیش از (هَاء ضمیر) فتحه باشد یا ساکن صحیح یا الف، رَوم و اشمام در آن جایز نباشد^۵ و در شش صورت دیگر جایز باشد.^۶

۱. رض: - و.
 ۲. اساس: + و.
 ۳. آ: + اما در هاء تأنیث در مصاحف عثمانیه به تاء مطوّله نوشته باشد نزد آنکس که وقف به (تا) کنند رَوم و اشمام جایز باشد.
 ۴. رض: - یا (یاء) مدّی یا لینی.
 ۵. آ، م، رض: باشد.
 ۶. آ، م، رض: نباشد.

باب در ذکر مخارج حروف:

(و صفات آن و ذکر حرفی چند که لازم است تجوید آن را به عمل آوردن و آن را خالص گردانیدن از حروفی که در مخرج یا در صفت شریک آن باشند):

بدان که هر حرفی را از حروف قرآن واجب است که تمکین کنند در حالت ادا، و حقّ وی تمام بگذارند^۱ از مخرجی و صفتی که به وی مخصوص باشد و نقصان^۲ در آن نیاورند که حیثی از صورت و صفت خود بگردد و از صیغه خود زایل شود. و این نزد علمای این فنّ در کراهت و قُبْح به منزله اعراب است که چون حرکات آن [۹ب] متغیّر شود معانی آن منقلب گردد.

و علمای فنّ گفته‌اند که لحن در قرآن دو قسم است: جلی و خفی (یعنی آشکار و پنهان). جلی لحنِ اعراب است. و خفی ترکِ حقوقِ حروف در ادا.

چنانچه روایت کند شیخ صنعت و استادِ استادان حافظ ابو عمرو دانی رحمه الله علیه، به اسناد از شیخ شیخ خود احمد بن نصر که مشهور بوده به ابی بکر الشّدّابی،^۳ که او گفت که شیخ ما ابن مجاهد تلامذه خود را محکم باز می داشت در تلفّظ به قوله تعالی «قَمَطَرِیْراً» و مانند آن از برای آن که بعضی از ایشان در تلفّظ آن، (میم) را به (نون) بدّل می کردند و غنّه (نون) و (میم) نزد (با) به یکدیگر مشتبه می شود و کسی که عارف نباشد کم تواند فرق بینهما کردن در مانند «أَنْبَأُكَ» و «كُنْتُمْ بِهِ».

و نزدیک است به این، «أَلْنَا» و «أَسَلْنَا» و «زَيَّلْنَا» و «زَيَّنَّا» که در «أَلْنَا» و «زَيَّنَّا» نون مشدّد است و در «أَسَلْنَا» و «زَيَّلْنَا»^۴ مخفّف. و فرق بینهما آن است که لام الفعل در «أَلْنَا» و «زَيَّلْنَا» (نون) است و در «أَسَلْنَا» و «زَيَّلْنَا» (لام)؛ و پیش از اتّصالِ ضمیر که آن (نون و الف) است به ایشان، متحرّک بودند؛ از برای آن که اصلِ ایشان «أَلَّانَ» و «زَيَّنَّ» بود و «أَسَالَ» و «زَيَّلَ»؛ و چون به ضمیر متصل شدند لام الفعل ساکن شد و (الف) «أَلَّانَ» و «أَسَالَ» به التقای

۲. آ: + و زیادتى.

۱. م: بگذارند.

۴. رض: + نون.

۳. ابی الشّدّاء؛ رض: ابی بکر الشّدّابی.

ساکنین افتاد. [الف ۱۰].

پس در «الآن» و «زین» (نون) ساکن به مثل رسید، ادغام واجب بود - چنانکه در «لَعْنَا» و «امْنَا» و «لُکِنَّا» - و در «اسأل» و «زَّیْل» چون (لام) و (نون) مختلف بودند و سکون (لام) عارضی بود مُظْهَر ماند - مثل: «جَعَلْنَا» و «قُلْنَا» و «بَدَّلْنَا» - پس بنابراین ضرورت است بیان جمله‌یی چند از الفاظ قرآنی و کیفیت ادای آن و تمیز حروفی که آن جمل مرکب‌اند از آن (از مماثلات و مجانسات و مقاریات) یگان‌یگان، به ترتیب حروف تهجی تا قاری را فایده باشد و از تجوید بهره‌مند گردد.^۱ و ما^۲ اَوَّلًا بیانِ مخارج حروف و صفاتِ آن بکنیم؛ پس کیفیت تلاوت و ادای حروف عند التَّریب.

اما عدد مخارج حروف^۳ مختلف فیہ است؛ و صحیح و مختار نزد ما و ائمّه ما و متقدّمان مثل خلیل بن احمد و مکّی بن ابی طالب و ابی القاسم هذلی و ابی الحسن شریح، هفده مخرج است. و این وجه ظاهر^۴ است در اختبار و ابوعلی بن سینا در تصنیفی که کرده است در مخارج حروف و صفات، همین وجه گفته (یعنی هفده مخرج گرفته)؛ و بسیاری از نُحاة و قُرّاء برآنند که شانزده مخرج است و مخرج حروف جوف را که آن (الف) [ب ۱۰] و (واو) و (یا)ی مدّیین است اسقاط کرده‌اند و (الف) را از اقصای حلق گرفته‌اند و (واو) و (یا)ی مدّیین را از مخرج متحرّکین. و قُطْرُب و جَرْمی و فَرّاء و ابن دُرّید برآنند که مخارج چهارده است و مخرج (نون) و (لام) و (را) را یکی گرفته‌اند.

و اختیار نزد ما قولِ اوّل است از برای آن‌که عندالِاختبار ظاهر است و معنی مخرج موضعی است که حرف از آنجا بیرون می‌آید و اختبارِ مخرج حرف، محققاً آن است که تلفظ کنی به همزه وصل و بعد از آن اِتیانِ نمایی به آن حرف که می‌خواهی که مخرجش بدانی در حالتی که ساکن باشد یا مشدّد؛ و ثانی اَظْهَر است. و چون چنین کردی البتّه آن حرف به موضعی از لب یا دهان و زبان و حلق و غیرها قرار یافت و آن مخرجِ وی شد.

۲. رض: امّا.

۴. آ: جائز.

۱. م، آ، رض: + ان شاء الله تعالی.

۳. آ: - حروف.

مخرج اوّل، جوف است از برای (الف) و (واوِ مدّی) و (یایِ مدّی)، یعنی واوی که ساکن باشد و پیش از وی ضمه‌یی، و یایی که ساکن باشد و پیش از وی کسره‌یی، مانند: «أَوْذِیْنَا» و این هر سه را حروف مدّ و لین خوانند و هوایی و جوفی نیز خوانند. و سبب تسمیه اینها به هوایی و جوفی آن است که انقطاع مخرج ایشان جوف است و ایشان مجرّد صوت اند [الف ۱۱] و زبان را در ایشان بر موضعی از اجزای دهان اعتماد نیست.

مخرج دوم، اقصای حلق است از برای (همزه) و (ها) و اختلاف است در آن که هر دو به یک مرتبه‌اند یا (همزه) اوّل است یا (ها).^۱

مخرج سیم، وسط حلق است، از برای (عین) و (حاء) مُهمَلَتین. و اختلاف است در آن که (حا) مقدّم است یا (عین).

مخرج چهارم، اوّل حلق است. یعنی نزدیکتر به دهان، از برای (غین) و (خا) به اختلافی که گذشت. و این هر شش را حروف حلق خوانند و ایشان را سه مخرج باشد. مخرج پنجم، اقصای لسان، متّصل به حلق با آنچه برابر او است از حنک بالا، از برای (قاف).

مخرج ششم، فروترک از این، یعنی کام، به ترتیبی که در قاف مذکور شد، از برای (کاف)؛ و این هر دو را «لَهوی» می‌گویند، منسوب به «لَهَاء»، یعنی آن گوشت پاره‌یی که میان حلق و دهان است که آن را ملازه^۲ گویند.^۳

مخرج هفتم، از برای (جیم) و (شین) مُعْجَمه، و (یای غیر مدّی)، از وسط لسان، میان او و میان^۴ حَنک.^۵ و اختلاف است در آن که (جیم) مقدّم است و نزدیک به (کاف)، یا (شین). و این هر سه حروف را «شجری» می‌گویند. و «شجر» محلّ گشادنِ دهان است نزدیکِ خلیل، و مجمعِ لَحِیْن^۶ است با^۷ عنققه به نزد^۸ دیگران.^۹

۱. اساس: - از برای همزه... یا ها. ۲. آ: + کُذه.

۳. م: می خوانند. ۴. م: - میان.

۵. آ: + اعلا. ۶. آ: لَحِیْتین.

۷. آ: یا؛ رض: و. ۸. آ: نزدیک.

مخرج هشتم، از اوّلِ کنارهٔ زبان و آنچه نزدیکِ او است [۱۱ب] از دندان‌های آس، از برای (ضاد) معجمه، و خروجِ او از هر دو جانب می‌باشد لیکن از جانب چپ آسان‌تر است. و نزد خلیل این حروف نیز شجری است و جمهور برآنند که شجری همان سه حرف‌اند.

مخرج نهم، از برای (لام) است از آدنایِ کنارهٔ زبان تا منتهایِ آن کناره از سر زبان، چنانچه مشتمل باشد بر ضاحک و ناب و رباعیه و ثنیّه بالا.

مخرج دهم، از برای نون است میان طرف لسان و ثنیّه بالا فروترک از مخرج (لام). مخرج یازدهم، از برای (را) مانند مخرج (نون) و قریب به آن، الا آنکه (را) در پشتِ زبان داخل‌تر است و این هر سه حرف را «ذلقیه» گویند، منسوب به مخرجِ خود که آن طرف زبان است. از برای آنکه معنی «ذلق» کناره است.

مخرج دوازدهم، از برای (طا) و (دال) مهملتین است و (تا) که دو نقطه بر بالا دارد از طرف لسان و اصولِ ثنایایِ علیا (یعنی بیخ دندان‌های پیشین از بالا)؛ و این هر سه ^{۱۰} را «نطعیه» گویند، منسوب‌اند به «نطع»: غارِ اعلی (یعنی سقف دهان).

مخرج سیزدهم، از برای (ظا) و (ذال) و (ثاء مثله)، از طرف لسان و اطراف ثنایایِ علیا، نه از اصولِ آن، و این هر سه [الف ۱۲] را حروف «الثوی» گویند، نسبت به «لثه» و آن گوشتی است که دندان‌ها در آن نشسته است.

مخرج چهاردهم، از برای (صاد) و (سین) و (زا)، ^{۱۱} از میان طرف لسان و بالاترک از ثنایایِ زیرین، چنانچه از بین‌الثنایا باشد، به نُه‌جی که در شاطیبه است. ^{۱۲} و این هر سه حروف صغیراند و ایشان را اسلیّه گویند، نسبت به اسلهٔ لسان که مخرج ایشان است. و آن مستَدَقّ وی است (یعنی جای باریکی سرِ زبان).

۹. م: تا عنقه به نزدیک آن. ۱۰. م، آ، رض: + حرف.

۱۱. آ: + است.

۱۲. رض: «چنانچه از... شاطیبه است» را ندارد و در نسخهٔ م نیز این عبارت به صورت افزوده در حاشیه است.

مخرج پانزدهم، از برای (فا)، از باطن لب زیرین و اطراف ثنایای بالا.
مخرج شانزدهم، از برای (واو) غیر مدّی، و (با) و (میم) از میانِ شفتین، این قدر هست که شفتین در تلفّظ به (میم) و (با) منطبق می شوند (اعنی^۱ برهم نهاده می شوند) و در (واو) نه. و این هر سه حروف را «شفوی» می گویند؛ و اگر خواهی «شفهی» منسوب به موضع^۲ خود که آن شفتین است.

مخرج هفدهم، خیشوم، و آن از برای غُنه است. و غُنه در (نون) و (میم) ساکنین می باشد، در حالتی که مخفی باشند یا مُدغم، چه در این هر دو حال، این هر دو حرف از مخرج اصلی خود متحوّل^۳ می شوند (بر قول صحیح)، همچنان که حروفِ مدّ از مخرج خود متحوّل می شوند به جوف [ب ۱۲] (بر قولِ صواب). و مراد سیبویه از آن سخن که گفته است که مخرج (نون ساکنه) از مخرجِ متحرّکه است، نون ساکنی است که مُظهر باشد نه مُدغم باشد و مخفی - والله اعلم.

و بعضی از این حروف را فرعی چند هست که صحیح است قرائت به آن؛ از آن جمله: «همزه بین بین»، یعنی تسهیل کرده شده (کالآلف، یا کالواو، و یا کالیاء)، و آن فرعِ «همزه محقّقه» است.

و بعضی دیگر از آن: «الف مُمالّه و مُفخّمه»، فرع اند از «الف منتصبه»؛ و بعضی دیگر: «صاد مُشَمّه»^۴ یعنی اشمام کرده شده به «زای»، فرع است از «صادِ خالصه» یا «زایِ خالصه»؛

و بعضی از آن: «لام مُفخّمه»، فرع است از مُرقّقه؛ و «لام مُفخّمه» در اسمِ «الله» باشد در حالتی که مسبوق به فتحه باشد یا ضمّه، مثل: «قَالَ اللهُ» و «رَسُلُ اللهِ»، و در آنچه روایت صحیح است از وَرش، بعد از حروفِ مُطبقه، مثل: «صَلَوَةُ» و «طَلّاق» و «ظَلّام».
و اَمّا صفات حروف: بعضی از آن «مجهوره اند» و ضدّ ایشان «مهموسه» باشد. و

۲. م: + خروج.

۱. آ: + لبها.

۴. اساس: مُشَمّه.

۳. آ: متحرّک.

هَمَس از صفاتِ ضعیف است، و جهر از صفاتِ قوّت. و جملهٔ مهموسه ده حرف است مجتمع در این سه کلمه: (سکت فحّثه شخص)؛ و معنی هَمَس آوازِ نرم دادن است. و هرگاه که حرف را ساکن کردی و نَفَس با آن جاری شد به سببِ [الف ۱۳] ضعیفِ اعتماد، آن حرف مهموس باشد و در تجربه ظاهر می‌شود و این حروفِ دهگانه از این قبیل‌اند. و هرگاه که حرفِ ساکن از جهتِ قوّتِ اعتماد بر وی جریانِ نفس را منع کند آن را مجهوره خوانند مثلِ باقی حروفِ نوزده‌گانه. پس این دو صفت را «جهر و همس» خوانند.

و بعضی دیگر از حروف، «رخوه»‌اند و ضِدِّ ایشان «شدیده»، و میانِ این هر دو «متوسطه». اما «شدیده»، هشت حرف است مجتمع در این^۱ کلمات: (اجد قط بکت)؛ و معنی شدّت امتناع صوت است از جریان در حروف، و آن از صفاتِ قوّت است. و «متوسطه» میانِ شدّت و رخاوت پنج حرف است مجتمع در این دو کلمه: (لن عمر)، و این حروف پنج‌گانه را نوعی از رخاوت هست و نوعی از شدّت، یعنی جریانِ صوت و عدم جریان؛ به آن معنی که هرگاه که تسکین کنی این حروف را بعد از همزه، لازم موضع و مخرجِ خود می‌شوند و مستحکم می‌گردند لیکن زبان ایشان را از مکانِ خود دور می‌اندازد و بدین سبب صوت در ایشان جاری می‌شود. مثل آن‌که در (عین) صوت جاری می‌شود از جهتِ مشابهتِ او به (حا)؛ و در (را) از جهتِ تکریر صوت جاری می‌شود؛ و در [ب ۱۳] (لام) از جهتِ انحراف؛ و در (نون) و (میم) لسان ایشان را به مخرجِ غُنه می‌اندازد و صوت در آن جاری می‌شود بدین سبب.

و همهٔ حروفِ مهموسه غیر از (تا) و (کاف) رخوه‌اند. و مجهورهٔ رخوه پنج‌اند: (غین و ضاد و ظا و ذال^۲) معجمات، و (را). و مجهورهٔ شدیده شش‌اند مجتمع در این دو کلمه: (طبق اجد). پس شانزده حرفِ رخوهٔ خالصه باشند.^۳

و بعضی دیگر از حروف، «مستقله‌اند» و ضِدِّ ایشان «مستعلیه»؛ و استعلا از صفاتِ

۱. م، آ، رض: - این. ۲. م: + زای (به صورت افزوده در حاشیه).

۳. رض: + ث ح خ ذ ز س ش ص ض ظ غ ف و ه لای.

قوّت است و آن هفت^۱ است مجموع در این سه کلمه: (قظ خص ضغط). و معنی استعلا در اینها آن است که در تلفّظ به اینها زبان به جهت خنک مرتفع می شود و از این جهت مانع اماله اند. و چهار حرف از اینها با وجود استعلا اطباق نیز دارند چنانچه خواهد آمد اکنون. و اینها را حروف تفخیم نیز می گویند به سبب منع اماله و اعلای آن (طا) است همچنانکه آسفل مستفله (یا) است. پس بیست و دو حرف دیگر مستفله باشند.

و بعضی دیگر از حروف، «مُفتحه» اند و ضدّ ایشان «منطبقه» و «مطبقه^۲» و انطباق از صفات قوّت است و آن چهار حرف است: (صاد و ضاد و طا و ظا)، و معنی اطباق برهم نهادن^۳ است و انطباق برهم نهاده [الف ۱۴] شدن؛ و از این جهت این چهار را مطبقه می گویند که در تلفّظ به ایشان لسان بر خنک نهاده می شود و در غیر ایشان که مفتحه اند نه. پس بیست و پنج حرف دیگر مفتحه باشند.

و بعضی دیگر،^۴ حرف «مُصمته» اند و ضدّ ایشان «مُذلقه»، یعنی «متطرّفه»؛ و آن شش است. مجتمع در دو کلمه (مر بفل^۵)، سه از طرف لسان و سه از طرف شفّتین. و یافت نشود کلمه رباعی^۶ و بالاتر که بناء تمام آن از مصمته باشد الا نادرا؛ و ناچار باشد در آن از حروف مذلقه. پس بیست و سه حرف دیگر^۷ مصمته باشند. (یعنی خاموش اند از آن که بناء رباعی یا زیاده از ایشان تنها کنند بی آن که یکی از مذلقه در آن باشد).

و این ده صفت که مذکور شد اضداد یکدیگرند. دو ضدّ با هم جمع نشوند، امّا صفات متعدّده غیر مضادّه با هم جمع توانند شد مثل: مجهوره شدیده، و مجهوره رخوه، و مهموسه رخوه، و مهموسه شدیده؛

و حروف صفیر سه اند: (صاد) و (سین) و (زای)؛

و حروف قلقله یا لقلقه پنج اند مجموع در دو کلمه (قطب جد)؛ و بعضی همزه را

۲. آ، رض: - و مطبقه.

۴. آ، رض: + از.

۶. آ: + و خماسی.

۱. آ: + حرف.

۳. آ: لب.

۵. اساس، م: بنفد.

۷. م: + از.

اضافه به اینها کرده‌اند از برای جهر و شدتی که دارد اما جمهور آن را طرح کرده‌اند از جهت تخفیفی و اعلالی که [۱۴ ب] او را عارض می‌شود. و این حروف را از آن جهت قلقله می‌خوانند که چون ساکن می‌باشند در وقف و غیره ضعیفی به ایشان راه می‌یابد و مشتبه به غیر خود می‌شوند پس محتاج می‌شوند به ظهور صوتی که ممیز شود ایشان را، و آن صوت در حالت سکون ایشان ظاهرتر است از حالت حرکت. و متأخران ائمه ما بر آن رفته‌اند که قلقله مخصوص است به وقف، بنابر آنکه در عبارت متقدمان دیده‌اند که قلقله در این حروف در حالت وقف ظاهر می‌شود و گمان برده‌اند که مراد متقدمان به وقف ضید وصل است و حال آنکه مراد سکون است اعم از آنکه در وقف باشد یا وصل، از برای آنکه متقدمان بسیار اطلاق کرده‌اند وقف را بر سکون. و شبهه^۱ متأخران را قوی ساخته است آنکه قلقله در وقف عرفی أظهر است و آنکه پنداشته‌اند که قلقله حرکت است^۲ و نه چنین است. بل که خلیل گفته است که قلقله شدت صیاح است و قلقله شدت صوت؛ و دلیل بر آنکه قلقله مخصوص به وقف نیست آن است که استاد ماهر ابوالحسن شریح بن الامام ابی عبدالله [الف / ۱۵] محمد بن شریح، صاحب کافی^۳ در کتاب تجوید خود که مسمی است به «نهایة الإیتقان»، گفته است بعد از ذکر حروف قلقله پنج‌گانه، که اینها متوسط می‌باشند همچون (باء) «ابواب» و (جیم) «التجدین» و (دال) «مددنا» و (قاف) «خلقنا» و (طاء) «أطواراً»، و متطرف می‌باشند همچون (باء) «لم یثب» و (جیم) «یخرج» و (دال) «لقد» و (قاف) «من یشاقق» و (طاء) «و لا تُشطِط».

و حروف مدّ سه‌اند (حروف هوائیه)^۴ و مذکور شدند و آمکن ایشان (الف) است و جمهور بر آنند که فتحه از (الف) است، و ضمّه از (واو)، و کسره از (یا)؛ پس بر این قول، حروف قبل از حرکات باشند.

و حروف خفیه چهاراند: (ها) و حروف مدّ؛ و خفای ایشان ظاهر است. و (ها) را از

۱. اساس: + که.

۲. اساس: - است.

۳. م، رض: - صاحب کافی.

۴. آ: + یعنی الف و واو و یا.

جهتِ خَفا به «صله»^۱ تقویت کرده‌اند و حروفِ مَد را قبل از همزه و سکون به «امتداد» زاید.

و حروفِ «لین» همین‌اند^۲ به شرطی که قبل از (واو) و (یا)، مفتوح باشد و مذکور شدند.

و حروفِ «انحراف» (لام) است و (را)؛ و معنی انحراف کژشدن است. و سبب تسمیهٔ ایشان به «انحراف» آن است که ایشان هر دو از مخرج خود منحرف شده‌اند و به مخرجِ غیر خود پیوسته.

و حروفِ غُنه [۱۵ ب] دواند: (نون) و (میم). و ایشان را اَعْتَنان گویند از جهتِ آن‌که در ایشان آوازی هست متّصل به سوراخِ بینی.

و حرفِ مکرّر (را) است؛ و اگر مکرّر نبودی صوت در او جاری نشدی. و از این جهت مشتمل است بر شدّت و رخاوت، چنانچه گذشت. و معنی تکریرِ او ربوّ و سَمَن او است در لفظ، نه اعادتِ او بعد از قطع. و تحفّظ واجب است از اظهار تکریرِ او، خاصّه که مشدّد باشد.

و حرفِ^۳ تَفشّی (شین) است، به اتفاق؛ از جهتِ آن‌که در مخرج خود و بعضی از صفت که آن «رخاوت» است فُشوّ و ظهوری تمام دارد تا غایتی که متّصل می‌شود به مخرج (ظا). و نزد بعضی (فا) نیز متفشّی است، از جهت فشو در صفت و مخرج تا غایتی که متّصل می‌شود به مخرج (ثا)، و از این جهت (فا) را به (ثا) بدّل می‌کنند در مثل «جدث» و «جدف».

و حرفِ مستطیل (ضاد) است، از جهتِ آن‌که در حالت نطق به وی چندان استطالت پیدا می‌شود که متّصل می‌شود به مخرج (لام)، به سبب قوّتی که دارد به جهر و اطباق و استعلا.

۱. اشباع کسره یا ضمهٔ هاء ضمیر را صله می‌گویند.

۲. «همین» اشاره به حروفِ مَد است و مقصود از آن حرفِ واو و یاء است.

۳. اساس: حروف.

و اما تلاوت قرآن عظیم بعد از اتقان آنچه ذکر کردیم بر سه کیفیت می باشد: تحقیق و حذر و تدویر. [الف / ۱۶] و در هر سه حال، ترتیل و تجرید و لحون عرب شرط است. و معنی «تحقیق» مبالغه است در اتیان به شیء - کما هو حقّه - بی زیادت و نقصان در وی و از وی، یعنی رسیدن به حقیقت آن چیز، و وقوف بر کُنْه آن، و وصول به نهایت شأن آن.

و نزد علمای این فن عبارت است از آنکه هر حرفی را حقّ خود بدهند، از تحقیق همزات و اتمام حرکات، و اعتماد اظهار و تشدیدات، و توفیه غُنّات، و تفکیک حروف، یعنی بیان آن و اخراج بعضی از بعضی به سکت و ترسل و یسر و تَوَدّه، یعنی آسانی و آهستگی و ملاحظه وقوف جایزه و در این نوع از تلاوت غالباً قصر و اختلاس و اسکان محرّک و ادغام آن نباشد.

پس قرائت تحقیق از برای ریاضت السنه و تقویم الفاظ و غایت ترتیل باشد؛^۱ اخذ بدین نوع به غایت مستحسن است، سیما بر متعلّمان. و باید که به حدّ افراط نرسانند (به تحریک سواکن و تولید حروف از حرکات و تکریر راآت و تطنین نونات به مبالغه در غُنّات).

و این نوع از قرائت مذهب حمزه است و ورش از غیر طریق [ب / ۱۶] اصبهانی و قتیبه از کسایی و اعشی از ابوبکر و بعضی از طریق اُشنانی از حفص^۲ و بعضی مصریان از حلوانی هشام و اکثر عراقیان از ابن ذکوان، چنانچه در کتب خلاف مقرر است.

و اما «حذر»، به سرعت خواندن است و غالباً با تخفیف همزات و قصر منفصل و تسکین و اختلاس و بدل و ادغام کبیر باشد و مراعات تقوّم لفظ و تمکّن حروف البتّه بیاید کرد و این نوع ضدّ تحقیق است و از برای تکثیر حسنات خوانند و در این نوع احتراز واجب است از بتر حروف مدّ و ذهاب صوت غُنه و اختلاس اکثر حرکات و از تفریط به غایتی که قرائت به آن صحیح نباشد.

و این نوع مذهب ابن کثیر است و ابو جعفر و دیگر قاصرانِ منفصل مثل ابی عمرو و یعقوب و قالون و اصبهانی از ورش، و ولی از حفص^۱ و اکثر عراقیان از حُلوانی هشام. و اما «تدویر»، عبارت است از توسط میانِ حَدر و تحقیق. و اکثر بدین نوع اند، و نزد اهلِ ادا مختار این است. و حدیث ابن مسعود - رضی الله عنه - دلالت بر این نوع دارد. و اما «ترتیل» [الف / ۱۷]، آن است که کلام از پی یکدیگر در آورند بر مکث و تائنی و تفهّم (بی شتاب و عجله)؛ و قرآن بدین نوع ناطق است، چنانچه حق تعالی فرموده: «و رَتِّلْهُ تَرْتِیلاً». و در صحیح ابن خُزیمه مروی است به روایت زید بن ثابت - رضی الله عنه - از رسول^۲ - صلی الله علیه و سلّم - که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُقْرَأَ الْقُرْآنُ كَمَا أُنْزِلَ». و حق تعالی - جلّ و علا^۳ - رسول خود را - صلی الله علیه و سلّم - بدین نوع امر^۴ فرمود آنجا که گفت «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً»؛ یعنی روشن گردان او را و تائنی کن در وی؛ و در قرائتِ وی درنگ کن و حرف حرف از یکدیگر جدا ساز. و حقّ - جلّ و علا - اقتصار بر فعلِ مجرّد نفرمود بل که آن را مؤکّد گردانید به مصدر، از جهتِ اهتمام به شأنِ او و تعظیم او تا مشتمل باشد بر تدبّر در آن و فهم معانی آن. چنانچه از عایشه^۵ - رضی الله عنها - روایت است که رسول - صلی الله علیه و سلّم - سورتی از قرآن چنان می خواند که درازتر می نمود از سورتی که درازتر از وی است، و این از جهتِ ترتیل بود.

و اختلاف است در آن که ترتیل با قَلْبِ قرائتِ افضل است [۱۷ ب]، یا حَدر با کثرت؟ بعضی بر آنند که کثرتِ قرائتِ افضل است. و احتجاج به حدیثِ ابن مسعود - رضی الله عنه - کرده اند که هر که حرفی از کتاب الله^۶ بخواند او را ده حسنه است «وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا». و آثار بسیار هست در آن که سَلَف در نماز و غیره کثرتِ قرائت داشته اند. حتّی که

۱. آ: حفص.

۲. آ، رض: + و آله.

۳. آ: - جلّ و علا... امر.

۴. م: رض: فاطمه رضی الله عنها.

۵. آ، رض: + و آله.

۶. م: + تعالی.

از عثمان بن عفّان روایت است که تمام قرآن را در یک رکعت خوانده.^۱
و صحیح و صواب آن است که ترتیل و تدبّر با قَلّتِ قرائت افضل است از سرعت و کثرت. از برای آن که مقصود از قرآن فهم و فقه آن است و عمل به آن و تلاوت و حفظ آن وسیله معانی اند. و این معنی از ابن عباس و ابن مسعود - رضی الله عنهم - وارد شده؛ و سؤال کردند مجاهد را از شأنِ دو مرد که یکی از ایشان سورة البقره در نماز خوانده و یکی البقره و آل عمران، و رکوع و سجود هر دو برابر بوده، گفت: آن که البقره تنها خواند افضل است. و از این جهت بسیاری از سلف در نماز شب یک آیت را تکرار می کردند تا صبح. همچنانکه پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - می کرد.

و بعضی^۲ ائمه ما نکته نیک گفته اند^۳ که [۱۸ / الف] ثوابِ قرائت ترتیل و تدبّر بزرگتر است و قدر آن رفیع تر، و ثواب کثرتِ قرائت عددش بیشتر. پس اوّل همچون کسی است که صدقه کند به جوهری عظیم، یا آزاد کند بنده یی نفیس پُر قیمت؛ و دوم مثل کسی است که صدقه کند به عدد^۴ بسیار از درهم، یا آزاد کند بندگان بسیار کم قیمت.

و حقّ آن است که ترتیل مستحبّ است - با قطع نظر از تدبّر - از برای آن که عجمی که فهم معنی قرآن نکند او را نیز ترتیل و تائی در قرائت مستحبّ است؛ از برای آن که ترتیل اقرب است به توقیر و احترام و تأثیر او اشدّ است در قلب از هذَرَمَه و استعجال.

و بعضی فرق کرده اند میان ترتیل و تحقیق به آن که، اوّل از برای تدبّر و تفکر و استنباط است، و ثانی از برای ریاضت و تعلیم و تمرین. پس هر تحقیقی ترتیل باشد لا بالعکس. و از امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - سؤال کردند از ترتیل، جواب داد که ترتیل تجویدِ حروف است و معرفت و رعایت^۵ و قوف.

و معنی تجوید نیکوگردانیدن است، یعنی الفاظِ قرآن را نیکو ادا کردن و حقوق حروف دادن از مخارج [۱۸ / ب] و صفات؛ و هر یک را در مرتبه خود فرو آوردن

۱. رض: - حتی ... خوانده.

۲. م: + از.

۳. م: گفته است.

۴. م: عددی.

۵. آ، رض: - و رعایت.

-بی اسراف و تعسف و افراط و تکلف - و شک نیست که امت همچنانکه متعبداند به فهم معانی قرآن و اقامت حدود آن، متعبداند به تصحیح الفاظ و اقامت حروف آن بر صفتی که از حضرت رسالت - صلی الله علیه و سلم - به ائمه رسید؛^۱ و از ایشان به ما به لسان و لهجه عرب، چنانچه پیش از این گذشت. و مردم در این امر دو گروهند: مُحسِن مأجور، یا مُسِيئِ اَثم (یا معذور)؛ پس هرکه قادر باشد بر تصحیح قرآن به لفظ صحیح عربی فصیح و از آن عدول کند به لفظ فاسد عجمی قبیح، از جهت استغنا به نفس، و^۲ استبداد به رأی و حدس، و اتکال و اعتماد بر مألوف و محفوظ خود و استکبار کند از رجوع به عالمی که او را واقف گرداند بر لفظ صحیح، لا شک آن شخص مقصر باشد و اَثم و غاش.^۳ اما کسی که زبان او را مطاوعت نکند، یا استادی نیابد که او را بر صواب دلالت کند، او معذور باشد.

و اجماع کرده اند علما بر آن که اقتدا [ی] قاری به اُمّی در صلوة صحیح نیست. و اُمّی آن است که قرائت نیکو نتواند کرد. [۱۹ / الف] و اختلاف کرده اند در صحت نماز آن که بدل کند حرفی به حرفی، خواه متجانسین، خواه متقاربین؛ و اصح قولین عدم صحت است. همچون کسی که (حاء) الحمد به (عین) خواند، و (دال) الدّین به (تا) خواند، و (غین) مغضوب به (خا) خواند، یا (ضا) اش به ظا. و از این جهت رعایت تجوید و حُسن آدا بر قاری قرآن فرض است. و آنکه نگذارد که لحن و تغییر به وی راه یابد. و لحن بر دو قسم است: جلی خفی، چنانچه مذکور شدند^۴ در صدر باب مخارج حروف، و از برای بلوغ نهایت اتقان و تجوید و وصول به غایت تصحیح و تسدید، هیچ چیز مثل ریاضت السنه و تکرار بر لفظی که از دهان استاد مجود گرفته باشند نیست.

نمی بینی که سطری که کاتب آن را از خطِ یاقوت^۵ مکرراً مشق می کند چگونه خوب

۱. م: رسیده. ۲. آ: + استغلا؛ رض: + استقلال.

۳. اساس: غاشی. ۴. م: شد.

۵. یاقوت مستعصمی (متوفای ۶۹۸ق) خطاط و نسخ نویس مشهور قرن هفتم قمری.

و دلپذیر می باشد؛ اما امروز این باب مغلق^۱ است و این طریق مسدود. کسی که به این فن دانایتر افتاده مهجورتر است و مندبورتر^۲؛ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ قُصُورِ الْهَمَمِ^۳ و من نفاقِ سوقِ الْجَهْلِ فِي الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ.

و حق تعالی، [۱۹/ب] حافظ ابو عمرو دانی را جزای خیر دهد، آنجا که گفته است: «نیست میان تجوید و ترکِ آن الا ریاضتِ مَرَد به فکِّ خود یا فکِّ آن». حق آن است که خوش سخنی موجز مفید گفته است که «تجوید نه به تمضیغ لسان است و نه به تغییر دهان و نه به تعویج لَحَیْن و نه به ترعید صوت و نه به تمطیط شَدَات و نه به تقطیع مَدَات و نه به تطنین غُنَات و نه به حصرمه راآت، قرائتی که طباع از آن متنفر باشد و قلوب و آسماع آن را مستبشع و مکروه و ناخوش شمرند؛ بل که قرائت^۴ عَذْبَةُ حُلُوْهُ لطیفه که در آن نه مضغ باشد و نه لُوک و نه تعسّف و نه تکلف و نه تصنع و نه تنطع، و خارج نباشد از طباع عرب و کلام فصحا به وجهی از وجوه قراآت و ادا و اکنون ما اشاره^۵ می کنیم به جمله یی چند به حسب تفصیل، و مقدّم می داریم [ال]أَهْمُ فَالْأَهَمُّ را و می گوییم:

اوّل چیزی که واجب است بر مرید اتقان قرائت قرآن، تصحیح اخراج هر حرفی است از مخرجی که مخصوص به وی باشد (تصحیحی که ممتاز شود به آن از مقاربِ خود)، و توفیه صفتی که هر حرفی^۶ معروف است به وی، توفیه یی که آن حرف را از مجانس خود [۲۰/الف] جدا سازد و اخراج کند و لسان و دهان خود را در آن ریاضت فرماید به حیثیتی که آن تصحیح و توفیه طبع و سلیقه وی شود.

چه، هر حرف که مشارک غیر خود است در مخرج، آن حرف از آن غیر ممتاز نشود الاّ به صفات؛ و هر حرف که مشارک غیر خود است در صفات، آن حرف از آن غیر ممتاز نشود الاّ به مخارج، همچون (همزه) و (ها) که مشترکند در مخرج و استفال^۷ و انفتاح

۱. م: منغلق.

۲. م: مانده بورتر؛ رض: منده بورتر.

۳. آ: الهمیم.

۴. م: قرائتی.

۵. م: اشارت.

۶. آ: توفیه هر حرف را صفتی که.

۷. اساس: انسفال (در همه موارد مشابه).

منفرد است همزه به جَهر و شدّت؛ و (عین) و (حا) که مشترکند در مخرج و استفال و انفتاح، و منفرد است (حا) به هَمَس و رخاوت خالصه؛ و (غین) و (خا) که مشترکند در مخرج و رخاوت و استعلا و انفتاح و منفرد است (غین) به جَهر؛ و (جیم) و (شین) و (یا) که مشترکند در مخرج و انفتاح و استفال و منفرد است (جیم) به شدّت و مشترک است با (یا) در جَهر و منفرد است (شین) به هَمَس و تفشّی و مشترک است با (یا) در رخاوت؛ و (ضاد) و (ظا) که مشترکند در صفت جَهر و رخاوت و استعلا و اطباق و مفترقند در مخرج^۱ و منفرد است (ضاد) به استطاله؛ و (طا) و (دال) و (تا) که مشترکند در مخرج و شدّت و منفرد است (طا) [ب/۲۰] به اطباق و استعلا و مشترک است با (دال) در جَهر و منفرد است (تا) به هَمَس، و مشترک است با (دال) در انفتاح و استفال؛ و (ظا) و (ذال) و (ثا) که مشترکند در مخرج و رخاوت و منفرد است (ظا) به استعلا و اطباق، و مشترک است با (ذال) در جَهر، و منفرد است (ثا) به هَمَس، و مشترک است با (ذال) در استفال و انفتاح؛ و (صاد) و (سین) و (زا) که مشترکند در مخرج و رخاوت و صغیر، و منفرد است (صاد) به اطباق و استعلا، و مشترک است با (سین) در همس، و منفرد است (زا) به جَهر، و مشترک است با (سین) در انفتاح و استفال؛ و همه این ظاهر است از ماتقدّم.

پس هرگاه که قاری احکام کرد نطق را به هر حرفی - علی حدة - و توفیه حتّی آن حرف کرد در حالِ افراد، باید که اِعمال کند نفیس خود را به احکامِ آن حرف در حالتِ ترکیب از برای آنکه از ترکیب چیزی چند ناشی می‌رود^۲ که در حالتِ افراد نبود و ای بسا کسی که تلفّظ به حرف مفرد^۳ نیکو تواند کرد و اگر آن حرف با غیر خود از مجانس و مقارب و قوی و ضعیف و مفخّم و مرّق مجاور شود و مرکّب گردد آن را نیکو نتواند گفت؛ [۲۱/الف] بنابر آنکه شاید که قوی ضعیف را جذب کند و مفخّم بر مرّق غالب آید و نطق به آن بر لسان صعب باشد مگر به ریاضتی شدیده در حالت ترکیب. پس هرکه صحت

۲. آ، رض: می‌شود.

۱. م: + و شدة.

۳. آ: حروف مفرد.

تلفّظ را در حالتِ ترکیبِ احکام کند حقیقت تجوید را به اتقان و تدریب حاصل سازد. و ما ایراد کنیم از این جمله آنچه کافی باشد - ان شاء الله تعالی - بعد از قاعده‌ای که آن را تمهید کنیم.

و قاعده آن است که، بیاید دانست که اصل خَلَلی که وارد است بر السنّه قرّاء در این بلاد و توابع و ملحقات، از اطلاق تفخیمات و تغلیظات است بر طریقه‌ای که مألوف طباع ایشان شده، برعکس بلادِ عرب، و بعضی از عرب نیز اکتسابِ این طبیعت و طریقه کرده‌اند از آن‌جا که از^۱ عالمی مرجوعُ الیه موثوقُ به، واقف بر صواب نشده‌اند و چون حال بدین منتهی شد، لابدّ باشد از قانونی صحیح مرجوعُ الیه و میزانی مستقیم معوّل علیه؛ و قانون این است که مذکور می‌شود:

بدان که، همه حروف مستفله مرفّقاءند و تفخیم هیچ‌یک از آن روا نیست [۲۱] (لام) اسمِ الله بعد از فتح و ضمّه، به اجماع؛ و (لامی که بعد از حروفِ مطبّقه واقع است، در روایت وِرش، به طریق ازرق؛ و^۲ الّا) (راء) مضمومه یا مفتوحه، مطلقاً، در اکثر روایات؛ و ساکنه، در بعضی احوال، چنانچه در این فنّ مقرر است.

و حروف مستعلیه، مجموع، مفخّم اند (بی استثناء چیزی از آن). و قولِ صحیح در (الف) آن است که موصوف به ترقیق و تفخیم نمی‌شود بل که تابع ماقبل خود است. اگر پیش از وی حرفی مرفّق باشد او نیز مرفّق باشد و اگر مفخّم باشد مفخّم.

پس (همزه) حرفی مجهور شدید بعید المخرج است و او را صورتی نمی‌باشد^۳ در اکثر احوال؛ و از جهت ثقلی که دارد تخفیف در وی جاری است، گاه به بین بین، و گاه به ابدال، و گاه به حذف؛^۴ و هیچ حرف^۵ دیگر را از^۶ اینها نیست. و هرگاه که قاری به آن ابتدا کند از کلمه باید که تلطّف کند در تلفّظ به آن، چنانچه سلیس و روان باشد در نطق، و

۱. آ: نزد. ۲. عطف به الّا (لام)...

۳. رض: نمی‌شاید.

۴. آ: تخفیف و بین بین و ابدال و حذف در وی جاری است.

۵. م: حرفی. ۶. م: - از.

سهل و آسان باشد در ذوق، بی لکزی و ابتهاری (یعنی بی نقصانی و زیادتى)؛ و باید که تحفّظ کند از تغلیظ در نطق به آن، مثل: «الحمد»، «الذین»، «أَنذَرْتَهُمْ»، و لا سیّما که بعد از وی اَلْفی باشد [الف / ۲۲] مثل: «أَتَى»، و «أَمِینَ»، و «آیات»، و اگر بعد از وی حرف مُغْلَظ بیاید باید که تحفّظِ وی آکَد و اکثر باشد مثل: «الله» و «اللّهم»، یا حرفی مفخّم باشد مثل: «الطّلاق»، «أَصْطَفَى»، و «أَصْلَحَ»؛ و اگر بعد از وی حرفی مجانس یا مقارب باشد تحفّظ به سهولتِ آن اشدّ، و به ترقیقِ آن آوِکد باشد مثل: «أَهْدَانَا»، «أَعُوذُ»، «أَعْطَى»، «أَحْطَتُ»، «أَحَقَّ»؛ و بسیاری از مردمان تلفّظ به این می کنند مثل متهوِّع (یعنی کسی که درصددِ قی کردن باشد).

و همچنین (با)، حرفی مجهور است.^۱ هرگاه ساکن باشد و به مثلِ خود ملتی شود ادغامی کامل بیاید کرد مثل: «فاضرب به»؛ و اگر ملاقی به (میم) یا (فا) شود مثل: «ارکَب مَعَنَا»، «أَوْ یَغْلِبُ فَسَوْفَ»، و «إِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ»، ادغام و اظهارش جایز است - چنانچه گذشت - و عاصم در لفظِ اوّل ادغام دارد - و اظهار نیز از طریق غیر شاطبیّه - و در باقیین اظهار؛ و هرگاه که ملاقی (واو) شود روشن باید گفت مانند: «فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِلْ»، و «فَانْصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ»؛ و هرگاه که بعد از وی حرفی مفخّم باشد مانند: «بطل»، و «بَغَى»، و «بَصَلَهَا»، ترقیق باید کرد، و اگر اَلْفی میان ایشان حایل شود باید که تحفّظ به ترقیقِ آن [ب / ۲۲] اَبْلَغ باشد مانند: «باطل»، و «غَيْرِ بَاغٍ»، و «الأسباط»، فکیف که در یلی وی دو حرف مفخّم باشد مانند: «بَرَقَ»، و «البقرة»، و «بل طبع»، نزدِ مُدْغَم؛ در ترقیقِ آن باید که حذّر کند از ذهابِ شدّتِ وی همچنانکه بسیاری از مغاربه می کنند، خاصّه که بعد از وی حرفی خفی باشد مانند: «بهم» و «به» و «بها» و «بالغ» و «باسط» و «بارئکم»، یا حرفی ضعیف باشد مانند: «بَثَلَتْ»، و «بَذَى»، و «بَسَّاحَتِهِمْ». و هرگاه که ساکن باشد تحفّظ به جهر و شدّتى که در وی است باید که اشدّ باشد مانند: «رَبْوَةٌ»، و «يُخْرِجُ الْخَبَاءَ»، و «قبل»، و «الصّبر»، و «فانصب»، و «فارغب».

و همچنین است حکم در سایر حروف قلقله از جهت اجتماع جهر و شدت در ایشان، مانند: «یجعلون»، و «الفجر»، و «الحجر»، و «وجهک»، و «النجدین»، و «مَنْ یُخْرِجُ»؛ و مانند: «یدرؤن»، و «العدل»، و «القدر»، و «عدوا»، و «قَدْ نَرَى»، و «اقصِدْ»؛ و مانند: «یطعمون» و «البطشه»^۲ و «مطلع» و «اطعام» و «بما لم تحط»؛ و مانند: «یَقْطَعُونَ» و «اَفْرَأْ» و «بَقْلَهَا» و «ان یسرق».

و (تا) حرفی مهموس شدید است. هرگاه که ساکن باشد و ملاقی (طا) یا (دال) شود ادغامی باید کرد بی عنف، مثل «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ»، و «أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا»؛ [۲۳ / الف] و هرگاه که مجتمع شود با حروف اطباق در یک کلمه‌یی، جدّ و اجتهاد در بیان و تلخیص آن از لفظ (طا) بیاید کرد و الاّ به طا منقلب شود، مانند «فَاخْتَلَطَ»، و «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ»، و «أَفْطَمَعُونَ»، و «لَا تَطْرُدِ»، و «یَتَطَهَّرُونَ»، و «مُسْتَطِیراً» و «تصدیه»^۳؛ و اگر (طا) سابق باشد صوت آن را ملحقّ دارند و الاّ با (تا) شود مانند: «فَرَطْتَ»، و «احاطت»، و «كُشِطَتْ».

و هرگاه که ملاقی (قاف) شود هر دو را خالص باید گفت و الاّ هر یک از صورت^۵ خود زایل شوند و به غیر خود منقلب گردند مانند: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ»، و «لَا تَقْرَبُوا»، و «لِتَقْرَأْ»، و «أَذَنْتَنَّا»، و «تقدیراً»؛ و همچنین اگر ساکن واقع شود قبل از (قاف)،^۶ و الاّ به (طا) منقلب شود از برای اشتراکی که میان (قاف) و (طا) است در جهر و استعلا مانند «رَتَقًا»، و «أَتَقِیْکُمْ»، و «أَتَقَنَّ کُلَّ شَیْءٍ»؛

و همچنین هرگاه که پیش از وی (سین) باشد و بعد از وی حرفی مجهور، تا به (طا) نشود^۷ مثل «مستقیم»، و «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ»، و «أَنْ لَوْ اسْتَقاموا»؛ و تحفّظ کند^۸ به شدتی که

-
- | | |
|--|--|
| ۱. رض: + طاء. | ۲. رض: نبطش. |
| ۳. رض: + قاف. | ۴. اساس: تصدیه. |
| ۵. رض: + صفت. | ۶. در این حالت نیز هر دو را خالص باید گفت. |
| ۷. یعنی سعی کند که (تاء) را خالص اداء کند و الاّ تبدیل به (طاء) می‌شود. نسخه آ این گونه است: (تاء) | ۸. آ، رض: کنند. |

در وی است تا منقلب به رخو^۱ نشود^۲ چنانچه بعضی از مردم به آن نطق می‌کنند و با (سین) گردد، خاصه که ساکن^۳ باشد مانند: «فتنه»، [۲۳ب] و «فتره»، و «یتلون»، و «اثلّ علیهم» - و از این جهت سیبویه او را داخل حروف قلقله کرده است - لکن تحفّظ به آن هرگاه که مکرّر باشد^۴ آکد است مثل: «تَتَوَفَّيْهِمْ»، و «تَتَوَلَّوْا»، و «كِدَتْ تَرْكُنْ»، و «الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا»؛

و همچنین هرچه مکرّر شود از مثلین مانند «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»، و «حَاجَجْتُمْ»، و «لَا أَبْرَحُ حَتَّى»، و «يَرْتَدِّدُ»، و «أَخَى أَشْدُّدُ»، و «صَدَدْنَاكُمْ»، و «عَدَّدَهُ»، و «مُمَدَّدَهُ»، و «ذِي الذِّكْرِ»، و «مُحَرَّرًا»، و «تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»، و «بَشَرَرٍ»، و «فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ»، و «شَطَطًا»، و «نَطَبَعَ عَلَى»، و «يُخَفِّفُ»، و «لَيْسَتْ عَفِيفٌ»، و «تَعْرِفُ فِی»، و «حَقَّ قَدْرِهِ»، و «الْحَقُّ قَالُوا»، و «مَنَاسِكُكُمْ»، و «إِنَّكَ كُنْتَ»، و «لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ»، و «جَبَاهُمْ»، و «وَجُوهُهُمْ»، و «فِيهِ هُدًى»، و «اعْبُدُوهُ هَذَا»، و «وَوَرِيٍّ»، و «يَسْتَحِبُّ»، و «يُحْيِيكُمْ»، و «الْبَغْيُ يَعْظُمُكُمْ»، و «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ»، و «حَيِّيتُمْ»، از جهت صعوبت تلفّظ به مکرّر بر لسان، چنانچه گفته‌اند تلفّظ به مکرّر به منزله کسی است که در قید باشد پای خود را برمی‌دارد دو بار یا سه بار، و باز به آن موضعی که از آن جا برداشته بود باز می‌گرداند. و از این جهت ابو عمرو بن العلاء ادغام را ایثار کرده است^۵ در کبیر.

و (ثا)، حرفی مهموس ضعیف است، هرگاه که ساکن باشد [۲۴/الف] تحفّظ باید کرد در بیان او؛ خاصه که بعد از وی حرفی باشد مقارب^۶ او^۷ و به اظهار خوانند^۸ مثل: «يَلْهَثُ ذَلِكَ»،^۹ و «لَبِثْتُ»، و «لَبِثْتُ»؛ و همچنین هر جا که بعد از وی حرف استعلا باشد واجب

۱. م: رض: رخوه.

۲. م: + و.

۳. رض: + شدیده.

۴. اساس: - باشد.

۵. یعنی ترجیح داده است.

۶. رض: + یا مجانس.

۷. م: خواندن.

۸. در این جا مؤلف در صدد بیان ظرافت تلفّظ حرف (ثاء) در نزد حروف قریب المخرج آن بوده، و در مقام بیان اختلاف قرائت نبوده است. بنابراین مراد از این که گفته است «به اظهار خوانند» قرائت حفص

باشد تحرّز در بیان آن از جهت ضعف وی و قوّت حرف استعلا مانند: «أَتَحْتَمُوهُمْ»، و «ان يَتَّقُواكُمْ»؛ و بسیاری از عجم تحفّظ در بیان آن نمی‌توانند کرد و اخراج می‌کنند آن را به (سین) خالصه.

و (جیم)، حرفی مجهور شدید است و واجب است تحفّظ به اخراج آن از مخرج خود؛ و الاّ از غیر مخرج خود بیرون آید و لسان به آن منتشر شود و ممزوج به (شین) گردد چنانچه بسیاری از اهل شام و مصر می‌کنند. و بسیار باشد که زبان در تلفّظ به آن واپس جهد و آن را ممزوج به کاف اخراج کند، همچنانکه بعضی از مردم آن را می‌کنند و این در بوادی یمن بسیار است. و هرگاه که ساکن باشد و بعد از وی حرف مهموس بیاید مانند: «اجْتَمَعُوا»، و «اجْتَبُوا»، و «خرجت»، و «رجساً»، و «اجسامهم»، احتراز به سبب جهر و شدّت آن باید^۱ که ابلّغ باشد؛ و همچنین اگر بعد از وی (زای) باشد مثل: «تَجَرِي»، و «تَجَزُون» [۲۴/ب]، و «رَجْزاً»، اگر چه (جیم) از مجهوره است؛ به سبب آن که اُخت (سین) است در صغیر^۲ تا ضعیف نشود و ممزوج به (شین) نگردد و همچنین تعمل در بیان او بیاید کرد نزد (تا) و (حا) و (دال)، و الاّ با (شین) شود از برای آن که میان (تا) و (حا) و (شین) اشتراک است در همس؛ و (تا) با (دال) مؤاخی است در مخرج مثل: «تَجَحَّدُون»، و «مِنَ الْأَجْدَاثِ»، و «أَجْدَر»؛ و همچنین در مانند: «تَجَرِي تحتها»، و «زَجْرَةً واحدة»، و «أَجَرُمُوا»، و «لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ»، و «علی وجه»، و «مَجْدُود»، و مانند اینها؛ و همچنین هرگاه که مشدّد باشد مانند «الحجّ» و «أَتَحَاجُّونِي»، و «حَاجَّةً»، و خاصّه در مانند: «لُجِّي»، و «يُوجِّهَةٌ»، و از جهت مجانست (یا) و خفاء (ها).

و (حا)، حرفی مهموس است. واجب است عنایت به اظهار آن، هرگاه که بعد از وی

→ نیست بلکه این است که بنا بر قول به عدم ادغام، در این جا بایستی در تلفّظ آشکار و صحیح (ثاء) دقت بیشتری نسبت به جای دیگر داشت. ولی عاصم، به هردو روایت، در «يلهت ذلك» (ثاء) را در (ذال) ادغام کرده است. ۱. رض: + کرد.

۲. یعنی (زاء) اُخت سین است و اگر دقت لازم انجام نشود خصوصیت حرف (زاء) (جیم) را ضعیف و ممزوج به (شین) می‌کند.

مجانس یا مقاربِ وی واقع شود، خاصّه که ساکن باشد مانند: «فَاصْفَحَ عَنْهُمْ»، و «سَبَّحَهُ»، و «فَأَصْبَحَ هَشِيمًا»، و «زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ» نزد مظهر؛ که بسیاری از آن هستند که در مثالِ اوّل آن را به (عین) قلب می‌کنند و ادغام،^۱ و در مثال دوم^۲ به (حا)، از جهت آن‌که (ها) ضعیف است و (حا) قوی [۲۵/الف] و قوّتِ (حا)، (ها) را جذب می‌کند؛ پس تلفّظ به (حا)ی مشدّد واقع می‌شود. و به اجماع اینها روا نیست.

و همچنین اهتمام واجب است به ترقیقِ آن هرگاه که مجاور حرف استعلا شود مانند: «احطت» و «الحق»؛ و هرگاه که در میان دو حرفِ استعلا واقع شود تحفّظ واجب‌تر باشد مانند: «حَصَّحَصَّ»؛ و حروفِ حَلَق در غیر مثل خود مدغم نشود.

و (خا)، حرفی مهموس مُستعلی است و حکمِ وی در انعام و تلخیص و بیان، حکمِ (غین) است. پس هرگاه که ملاقی (شین) یا (تا) شود تعمّل در بیانِ آن نباید کرد و الاّ منقلب به (غین) شود مثل: «ولا یخشی»، و «یخشون»، و «مختلف»، و «اختار موسی»، و «ما اِختَلَطَ»، و «یَحْتِمُ»، و واجب است تفخیمِ وی و همچنین تفخیمِ باقی حروفِ استعلا؛ و هرگاه که مفتوح باشند تفخیمِ ایشان ابلغ باشد و هرگاه که بعد از ایشان الف واقع شود تفخیمِ ایشان،^۳ امکن باشد مانند: «خَلَقَ»، و «عَلَبْتُ»، و «طَغَى»، و «صَعَدَأَ»، و «ضرب»، و «خالق»، و «صادق»، و «ضالّین»، و «طائف»، و «ظالم»؛

و ابن طحان^۴ اندلسی در کتاب تجوید خود [۲۵/ب] گفته است که مفخّمات بر سه قسم‌اند: یکی آن است که تفخیم در آن متمکّن باشد و آن وقتی است که حرف استعلا مفتوح باشد و در آنچه مضموم باشد فروتر و در مکسور فروتر.^۵

و (دال)، حرفی مجهور شدید است. هرگاه که ساکن باشد و ملاقی (تا) شود در یک‌کلمه ادغامش واجب باشد (بی عسری)؛ مثل: «حَصَدْتُم»، و «عَبَدْتُم»، و «رَاوَدْتُه»، و

۱. م. آ: + می‌کنند، رض: + می‌نمایند.

۲. آ: + ها. مقصود هم همین است که اگر دقت نشود (هائ) به (حاء) قلب می‌شود.

۳. رض: + کردن.

۴. م: ابن طحان.

۵. رض: فروترتر.

«رَاوَدُتْنِ»، و «مِهْدَتْ و همچنین هرگاه که از دو کلمه باشد مانند: «قَد تَبَيَّنَ» و «لَقَدْ تَابَ»، و «قَدْ تَعْلَمُونَ»، و «لَقَدْ تَرَكَهَا»؛^۱ و^۲ هرگاه ملاقی (لام) یا (را) شود نیکو ظاهر کنند و الّا مدغم گردد مانند: «لَقَدْ لَقِينَا»، و «لَقَدْ لَبِثْنَا»، و «لَقَدْ رَاوَدْتَهُ» و «لَقَدْ رَأَى» و همچنین هرگاه که ملاقی (نون) شود مانند: «قَدْ نَرَى»، و «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ»؛ و همچنین هرگاه که ملاقی (حا) و (خا) و (را) و (فا) و (قاف) و غیر اینها شود اهتمام در جهرِ آن بیاید نمود و اگر نه با (تا) گردد مانند: «كَدْحًا»، و «الْمُدْحِضِينَ»، و «يَدْخُلُونَ»، و «يُدْخِلُهُمْ»، و «لَا تَذَرِي»، و «الْوَدْقَ»، و «يَدْمَعُهُ»، و «إِدْفَعْ»؛ و هرگاه که بَدَل باشد^۳ از (تا)، واجب باشد بیانِ آن، تا زبان در تَلَفُظِ^۴ آن میل به اصلش نکند [۲۶ / الف] مانند: «مُزْدَجَر»، و «تَزْدَرِي»، و «لِيَزْدَادُوا»؛

و (ذال)، حرفی مجهور^۵ است و رِخو،^۶ و هرگاه که ملاقی (ظا) شود ادغامی تمام بیاید کرد مانند: «إِذْ ظَلَمُوا»، و «إِذْ ظَلَمْتُمْ»، و به غیر از این دو لفظ در قرآن نیامده. و هرگاه که ملاقی (را) شود نیکو بیان باید کرد و تَلَفُظْ به وی رقیق، و به (راء) بعد از وی مَفْخَمْ باید کرد و تساهل در آن نباید نمود و الّا بسیار باشد که (ذال) با (ظا) شود هرگاه که تفخیم (را) کنند، و (را) مَرَقَّقْ شود هرگاه که (ذال) را خالص گردانند و از اطباق و استعلا دور سازند چنانچه واجب است؛ و هر دو امر لحن است^۷ مانند: «أَنْذَرْتُكُمْ»، و «أَنْذَرُ قَوْمَهُ»، و «أَنْذَرُ مَاكَانَ»، و «نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ»، و «دَزَأْتُكُمْ»، و «يَذَرُوكُمْ»، و «ذَرَعُهَا»، و «حَذَرُ الْمَوْتِ»، و «دَزَنَّا نَكْنَ»؛ و اهتمام به اظهارِ آن باید کرد هرگاه که ساکن باشد و بعد از وی (نون) بیاید مانند: «فَتَبَدَّنَاهُ»، و «إِذْ تَتَقْنَا»؛ و همچنین اهتمام به ترقیقِ آن و بیانِ انفتاح و استفعالِ آن

۱. م: از «و راودته» تا اینجا را ندارد. ۲. م: + همچنین.

۳. اساس: - باشد. ۴. م: + به.

۵. آ، رَض: مجهوره. ۶. آ، رَض: رخوه.

۷. مقصود این است که: نباید ترقیق (ذال) به (را) هم سرایت کند و بالعکس نباید تفخیم (را) به (ذال) هم اثر گذارد بلکه سعی شود (ذال) رقیق و (را) مَفْخَمْ ادا شود. (البته اگر مانند مثالهای مذکور شرایط تفخیم برای (را) فراهم باشد).

واجب است هرگاه که حرفی مفحّم مجاور او شود و الاّ به (ظا) منقلب گردد مانند: «ذَرَّهُمْ»، و «ذَرَوْه»، و «أَنْذَرْتَهُمْ»، و «الْأَذْقَانِ»، و خاصّه در مانند: «الْمُنْذِرِينَ»، و «مَحْذُوراً» [۲۶ / ب]، و «ذَلَّلْنَا»، تا مشتبه نگردند به «مُنْظَرِينَ»، و «مَحْظُوراً»، و «ظَلَّلْنَا»؛ و بعضی از تَبَطُّ تَلَفُّظٌ^۱ می کنند به (دال) مُهمله و بعضی از عجم به (زای)؛ از^۲ این نوع احتراز واجب است.

و (را) حرفی^۳ مجهور است میان رخو و شدید، و منفرد است به تکریر و این صفت لازم اوست از جهت غلطی که در جوهر وی است و حرکت وی مقدّر به دو حرکت است و سیوییه گفته که هرگاه که تلفّظ به (را) می کنی گویا که دوبار بیرون می آید و در وقف و روشنی آن زیادت می شود پس هرگاه که مشدّد باشد توصل کنند در تلفّظ به آن به یسر و آسانی (بی تکریر و دشواری)، مانند: «ضَرَاءَ»، و «مَرَّكَأَ»، و «خَرَّ مُوسَى»، و «السَّرَاءَ»، و «أَشَدُّ حَرّاً»، و «لَمَنْ ضَرُّهُ»؛ و هرگاه که ملایمی (نون) شود نیکو بیان کنند و الاّ با نونی^۴ مدغم شود مانند: «فَبَشِّرْنَاهُ»، و «فَعَفَرْنَا لَهُ»، و «أَمَرْنَا»، و «أَعَثَرْنَا»، و «أَصْبِرْ نَفْسَكَ»، و «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ»، و «اذْكُرْنِي»، و «فَأَتَرْنَ بِهِ»؛ و همچنین نزد (لام) مانند: «يَغْفِرْ لَكُمْ»، و «يَنْشُرْ لَكُمْ»، با وجود آنکه ابوعمر و ادغام کرده است آن را از جهت تقارب یا تجانس و همچنین لازم است تلخیص و بیان او هرگاه که ملایمی (ضاد) شود مانند: «قَرْضاً»، و «عَرْضاً»، و «عَرَضُهَا»، و «عُرْضَةً»، [۲۷ / الف] و «أَرْضاً»، و «تَرْضِيهَا»، و «أَرْضَعْنَكُمْ»؛

و (زای)، حرفی صغیر مجهور است و تحفّظ به بیان جهر او لازم، خاصّه که ساکن باشد و بعد از او حرف مهموس^۵ تا با (سین) نشود مانند: «أَعَجَزْتُ»، و «مَا كُنَزْتُمْ»، و «أَزْكِي»؛ و همچنین اگر بعد از وی حرفی مجهور باشد مانند: «تَزْدَرِي»، و «لِيَزِدَادُوا»، و «مُزْجِيَةً»، و «يُزْجِي سَحَاباً»، و «مُزْدَجَر»؛ و همچنین مثل: «أَزْلَفْنَا»، و «لِيَزْلِقُونَكَ»، و

۱. م. آ، رض: + به آن.

۲. م: - از.

۳. م. آ، رض: حرف را.

۴. گر چه همه نسخه ها (نونی) ضبط کرده اند ولی ظاهراً (نون) صحیح تر است و بهتر است که (نون) اوّل

۵. م: + باشد.

با (یاء) نکره بیاید.

«وَزَرَكَ»، و «وزراً»؛^۱

و (سین)، حرفی صغیر مهموس است و اهتمام به بیانِ افتتاح و استفالِ وی نباید نمود؛ خاصه هرگاه که بعد از وی حرفِ اطباق باشد تا قوَّتِ اطباق جذب نکند او را و با (صاد) گرداند مانند: «بَسْطَة»، و «مَسْطُوراً»، و «تَسْطِيع»، و «اَقْسَط»، و «يَبْسُط»، و «لَوْ بَسَطَ اللهُ»؛ و همچنین «لَسَلَّطَهُمْ»، و «سُلْطَان»؛ و همچنین هرگاه که پس از وی یا پیش از وی (قاف) بیاید تلفّظ کند وی را به رَقْط و رَفَق، خواه ساکن باشد و خواه متحرک، مانند: «بِالْقِسْطِ»، و «الْمُقْسِطِينَ»، و «لَا أَقْسِمُ»، و «لَقَسَمُ»، و «فِي سَقَرٍ»، و «سَقِيَهُمْ»، و «نُسْقِيهِ»، و «تُسَاقِطُ»؛ و تحفّظ کنند به بیانِ هَمِيسِ وی هرگاه که بعد از وی غیر از این حروف باشد مثل: «مُسْتَقِيم»^۲، و «مَسْجِد»، و «مَنْ الْمَسْجُونِينَ»، و الّا به (زای) و (جیم) مضارع^۳ (یا) [ب/۲۷] منقلب شود.^۴ از برای آنکه (زای) و (جیم) مشترک‌اند در جهر؛ و هرگاه که متصل شود به (را) همچنین به رَقْط و رَفَق تلفّظ به آن باید کرد و تفخیم (را) خالص باید کرد و الّا به (صاد) میل کند مثل: «سَرْمَداً»، و «فِي السَّرْدِ»، و «مَنْ أَسْرَفَ»، و «أَسْرَهُمْ»، و «فَاسْرَهَا»، و «اسرائيل»، و «سِرَاجاً»، و «سَرَاخاً»، و «أَسْرَزْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً»، و «فِي السَّرَّاءِ»، و «سِرَّهُمْ»؛ و همچنین: «سَحَرٌ»، و «مُسَحَّرَاتٌ»، و «سَارَ بِأَهْلِهِ»، و «فَمَا اسْتَيْسَرَ»، و «مَا تَيْسَرَ»؛ و همچنین: «أَسْرُوا»، و «يُسَحَّبُونَ»، و «عَسَى»، و «قَسَمْنَا»، تا مشتبه نشود به «أَصْرُوا»، و «يُصْحَبُونَ»، و «عَصَى»، و «فَصَمْنَا».

و (شین)، حرفی مهموس است و منفرد به تفشّی (نزد جمهور). هرگاه که ساکن باشد بیان تلخیص و تفشّی او لازم است مانند: «لَمَنِ اشْتَرَيْتُهُ»، و «لَا تَشْتَرُوا»، و «لَا تُنْشِطُ»^۵، و «يَشْرَبُونَ»، و «فِي مَشْيِكَ»، و «اشدّد»، و «الرُّشْد»؛ و همچنین هرگاه که مشدّد باشد اشباع

۱. م - - وزراً.

۲. مثال «مستقیم» در این جا مناسب به نظر نمی‌رسد زیرا در این کلمه پس از حرف (س) حرفی غیر مهموس نیست بلکه (تا) هم مانند (س) مهموس است. مگر این که مراد از «غیر این حروف»،

حروف دارای صغیر باشد. ۳. رض: + مشابه.

۴. آ: مضارع مشتبه شود یا منقلب. ۵. آ: + و لیشتروا.

تَفْشَى آن بکند مثل: «فَبَشِّرْنَاهُ»، و «يُبَشِّرُكَ»، و «بَشِّرُوهُ»؛ و در مانند: «شَجَرَ بَيْنَهُمْ»، و «شَجَرَةً تَخْرُجُ» باید که بیان اوکد^۱ باشد از جهتِ تجانس؛ و حروفِ مهموسه هرگاه که به مجهوره رسند و بالعکس نیز در تلخیص و بیان هر یک تعمل باید کرد و الاً به یکدیگر منقلب شوند و الفاظ تلاوت به آن مختل گردد و معانی متغیر. [۲۸/الف]

و (صاد)، حرفی صغیر مهموس مُستعلی مطبق است. هرگاه که به (طا) رسد انعام در تخلیص و بیان، و اعطاء حقّ وی از اطباق و استعلا بیاید کرد و الاً به (سین) یا (زای) قریب یا منقلب گردد مانند: «اضْطَفَى»، و «اصْطَفَيْتُكَ»،^۲ و «فَاضْطَادُوا»، و «اضْطَبَّرَ»، و «تَصْطَلُّونَ»، و «يَصْطَرِّخُونَ»؛ و همچنین اگر بعد از وی (تا) باشد مثل «ولو حَرَضْتَ»، و «لو حَرَضْتُمْ»؛ و اگر بعد از وی (دال) واقع شود احتراز کند از تشریب و اشمام نزد کسی که مجوّز نیست مانند: «اصدق»، و «تَصْدِيقٌ»، و «يَصْدُرُ»؛ و همچنین احتراز کند از قلب به (سین) در کلماتی که در (سین) مذکور شدند مثل: «قَسَمْنَا»، و «عسى»، و «يُسْحَبُونَ»^۳، و «أَسْرُوا»؛ و همچنین در مانند: «حين تُصْحَبُونَ»^۴، و «فى فَلَكَ يَسْحَبُونَ»^۵، و «مِمَّا تُحْصِنُونَ»، و «أَنَّهُمْ يُحْصِنُونَ»، و «تَنْكِصُونَ»، و «ثُمَّ نَكِسُوا»، و «فِيهَا صِرٌّ»، و «سَرّاً و جهراً»، و «كَانُوا يُصِرُّونَ»، و «مَا يُصِرُّونَ»، و «صَوَاعُ الْمَلِكِ»، و «لَا سُوعاً»، و «الْمُحْصَنَاتِ»، و «مُحْصِنِينَ»، و «لِلْمُحْسِنَاتِ»، و «الْمُحْسِنِينَ»، و «نَصراً عَزِيزاً»، و «نَسراً»، و «قَدْ أَضْلَوْا»، و «هَذَا نَصَبٌ»، و «بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَباً»، و «ابْنِ لِي صَرْحاً»، و «سَرِاحاً جَمِلاً»، و «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً»، و «فى النَّهَارِ سَبْحاً»، و «فى آيِ صُورَةٍ»، و «بِسُورَةٍ»، و «نُفِخَ فى الصُّورِ»، و «بِسُورٍ لَهُ بَابٌ»، [۲۸/ب] و «فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ»، و «مَلُوماً مُحْشُوراً»، و «لَوْ حَرَضْتُمْ»، و «حَرَساً شَدِيداً»، و «لَا وَصِيلَةَ»، و «إِلَيْهِ الْوَسِيلَةُ»، و «لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً»، و «هُوَ حَسِيرٌ»، و «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ»، و «عَبَسَ وَبَسَرَ»، و «تَصِيرُ الْأُمُورَ»، و «تَسِيرُ الْجِبَالُ»؛ و (ضاد)، حرفی مستطیل مجهور مطبق مستعلی است. و از میان حروف هیچ حرف

۱. رض: بیان آن آکد، م: بیان او آکد. ۲. م، آ، رض: اضْطَعْنَكَ.

۳. آ: مثل قسمنّا و قسمنا، و عسى و عصى، و يُسْحَبُونَ و يُصْحَبُونَ.

۴. م، آ، ض: تصحبون. ۵. م، آ، رض: يسحبون.

بر لسان دشوارتر از وی نیست از برای آنکه السنه ناس در آن مختلف است و کم کسی او را نیکو می تواند گفتن.^۱ بعضی او را از مخرج (ظا) اخراج می کنند و بعضی او را به (ذال) می آمیزند و بعضی او را (لامی) مفحّمه سازند و بعضی او را به صریح (زا) یا به اشمام نطق می کنند. پس اعمال ریاضت در احکام لفظ وی بیاید کرد؛ خصوصاً وقتی که (ظا) در جوارِ وی باشد مانند: «أَنْقَضَ ظَهْرُكَ»، و «بَعْضُ الظَّالِمِ»، و «بَعْضُ الظَّنِّ»؛ یا حرفی مفحّم در جوارِ وی باشد مثل: «وَأَرْضُ اللَّهِ»؛ یا حرفی که با مشابه وی مجانس باشد^۲ همچون «الَارِضِ ذَهَبًا»، و «الَارِضِ ذُلُولًا»؛ و هرگاه که ساکن باشد و ملاقی (تا) شود توصل باید کرد از برای اظهارِ وی به آسانی و آهستگی، مانند: «أَفْضُتُمْ»، و «خُضْتُمْ»، و «عَرَّضْتُمْ»، و «إِذَا مَرَّضْتُمْ»، و «فَرَّضْتُمْ»؛ [۲۹ / الف] و همچنین اگر ملاقات کند با (طا)، یا (جیم)، یا (نون)، یا (لام)، یا (را)، مانند: «فَمَنْ اضْطَرَّ»، و «تُمْ اضْطَرُّهُ»، و «اخْفِضْ جَنَاحَكَ»، و «فَرَّضْنَاهَا»، و «عَرَّضْنَا»، و «بَغَضُضْنِ»، و «لَمْ يَحْضَنْ»، و «يَقْبِضَنَّ»، و «لِيَضْرِبَنَّ»، و «فَاضْرِبُوهُنَّ»، و «خَضِرَ»، و «نَضْرَةً»، و «اخْفِضْ لَهْمًا»، و «تُقَيِّضْ لَهُ»، و «فِي تَضْلِيلٍ»، و «أَضْلَلْتُمْ»، و «ذِي فَضْلٍ»، و «فَضَّلَ اللَّهُ»، و «أَقْرَضُوا اللَّهَ»؛ و اگر محافظت نمایند بر آنچه گفتیم از بیان و تلخیص، مُدَعَّم شود. و از جمله آنچه سزاوارتر است بر قُرّاء آن است که او را از (ظا) خالص سازند به آنکه او را از مخرج خود بیرون آرند و حق استطالِبِ وی بگذارند سیما در لفظی که به وی مشتبه شوند مانند: «وَلَا الضَّالِّينَ»، و «الظَّالِمِينَ»، و «ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ»، و «ظَلَّ وَجْهَهُ»، و «غِيَضَ الْمَاءِ»، و «مَا تَغِيضُ الْإِرْحَامَ»، و «الكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»، و «أَضْلَلْنَ كَثِيرًا»، و «فَيُظْلَلْنَ رَوَاكِدَ»، و «لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامٍ»، و «مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيِّينَ»، و «طَلَعَهَا هَهِيمًا»، [و] «فَهُوَ كَظِيمٍ»، و «كُلَّ شَرْبٍ مُحْتَضَرٍ»، و «كَهَشِيمٍ الْمُحْتَظِرِ»، و «نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»؛

و (طا)، حرفی مجهور^۳ مستعلی مطبق است. و اقویٰ حروفِ مفحّمه است. لازم است

۱. م: گفت.

۲. رض: یا حرفی که مشابه مجانس وی باشد.

۳. آ: + شدید.

توفیه حقّ او و بسطِ لسان [۲۹/ب] به او مانند: «یَلْتَقِطُهُ»، و «مَنْ تُطْفَعُ»، و «قَطْرًا»، و «لِطَغَى»، و «نَطْمَعُ»، و «بَطْشًا»؛ و خاصّه که مشدّد باشد مانند: «أَنْ يَطْوَفَ»، و «أَطِيرْنَا»؛ و همچنین سایر حروفِ اطباق. و اگر نه به سببِ اطباق بودی منقلب به (دال) شدی و در (ذال)، اگر نه جَهر بودی با (تا) شدی. و هرگاه که ساکن باشد و بعد از وی (تا) بیاید ادغام باید کرد، به سهولت، و اطباقِ (طا) را رعایت کردن؛ و حیثیّ ادغام کامل نباشد و اگر نه به سببِ مجانست بودی ادغامِ (طا) در (تا) روا نبودی از جهتِ قوّتِ (طا)، مثل: «بَسَطْتُ»، و «أَحَطْتُ»، و «فَرَّطْتُ»، و به قولِ حافظ ابو عمرو ادغامِ تمام^۱ (بی ابقاء اطباق) نیز توان کرد و لیکن به آن نخوانده ایم.

و (ظا) حرفی مجهور مستعلی مطبق است. هرگاه که به (تا) رسد روشن باید کرد او را و حقّ اطباق و استعلاء او دادن مانند: «أَوْعَظْتُ»، و غیر این کلمه نیست و در اظهارش خلاف نیست میان ائمه عشره؛ بلی به ادغامش خوانده ایم با ابقاء صفتِ تفخیم به قرائت ابنِ مُحِیصِن^۲؛ و همچنین هرگاه که به (فا) رسد روشن بیاید گفت، مانند: «أَطْفَرَكُم»، و الّا به (ثا) منقلب گردد [۳۰/الف] از جهتِ اشتراکی که میانِ (فا) و (ثا) هست در همس؛ و همچنین است حکمِ وی در بیان و تلخیص و تخلیص، هرگاه که ملاقی (نون) شود و الّا مدغم گردد مانند: «وَحَفِظْنَاهَا»، و «يَحْفَظُنْ»؛ و همچنین در همه جا بیان و تخلیص^۳ بیاید کرد خواه ساکن باشد و خواه متحرّک.

و (عین)، حرفی مجهور است پس هرگاه ساکن باشد یا متحرّک در بیانِ آن امعان باید کرد (بی تکلف)، مانند: «يَعْمَهُمُونَ»، و «رَفَعْنَاهُ»، و «الْأَعْمَى»، و «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»؛ و همچنین هرگاه که ملاقی حرفی از حروفِ حلق شود مانند: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»، و «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ»، و «دَعِ أَذْيَهُمْ»، و «فَاتَّبِعْهَا»، و «فَلَا تُطِغْهُمَا»، و «لَا تُطِغْهُ»، و «الْمِ اعْهَدْ»، و «مَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ»، و «مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ»، و «اسْمَعْ غَيْرَ»؛ و همچنین هرگاه که ملتی به حروف

۲. اساس: ابنِ مُحِیصِن.

۱. م: تام.

۳. رض: تلخیص.

مهموسه شود، مثل: (ثا) و (فا) و (تا) و (شین) و (صاد)، و (ح) منقلب شود از برای آن‌که (حا) مهموسه است مانند: «يَوْمَ الْبَيْعِ»، و «لَا تَعْتَوُوا»، و «أَعْتَرْنَا»، و «فَاعْتَوُوا»، و «لِيعْتَوُوا»، و «فَاعْتَرِفُوا»، و «يَعْتَذِرُونَ»، و «مَنْ يَعْشُ»، و «يَا مَعْشَرَ»، و «مَنْ يَعِصُ»، و «الْمَعْصِرَاتِ»، و «أُمِّتَعُكُنَّ؟» و هرگاه که به مثل خود رسد ادغام باید کرد بی‌عسری [۳۰/ب] مثل: «لَمْ تَسْطِيعْ عَلَيْهِ؟» و احتراز باید کرد از تفخیم او، خاصه که بعد از وی (الف) باشد، مانند: «العالمين».

و (غین)، حرفی مجهور مستعلی است. هرگاه که ملاقات کند با یکی از حروفِ حلق، انعام بیان وی بیاید کرد و تکلف اشباع و تخلیص وی به‌جا باید آورد، بی‌شدتی و تعسفی، مانند: «أَفْرِغْ عَلَيْنَا»، و «أَفْرِغْ عَلَيْهِ»، و «ثُمَّ أَبْلِغْهُ؟» و همچنین هرگاه که بعد از وی (قاف)، یا (سین)، یا (شین)، یا (تا)، یا (ثا)، یا (فا) بیاید تساهل در آن نباید کرد و الا شاید که با^۱ این حروف مذکوره غیر از (قاف) با (خا) منقلب شود از جهت اشتراک در همس، و در (قاف) مُدْعَم گردد از جهت قرب مخرج، مثل: «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»، و «فَاغْشُوا»، و «يَسْتَغْشُونَ»، و «وَاسْتَغْشُوا»، و «اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»، و «نَظَرَ الْمَغْشَى»، و «فَاغْشَيْنَاهُمْ»، و «مُغْشَلٌ»، و «بَغْتَةً»، و «مَنْ اغْتَرَفَ»، و «إِذَا فَرَّغْتَ»، و «لَا يَغْتَبُ»، و «لَوْ تَغْفُلُونَ»، و «مَنْ أَغْفَلْنَا»، و «يَغْفِرُ لَكُمْ»، و «ضِغْتًا؟» و همچنین «بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»، و «فَاغْرَيْنَا^۲»، و «لَا يَغْنَى»، و «فَاغْنِي»، و «أَغْلَالًا»، و «أَغْطَشَ»؛

و (فا)، حرفی مهموس است و به قولی متفشی نیز، هرگاه که ملاقات با (میم) و (واو) کند تخلیص بیان [۳۱/الف] وی بیاید کرد؛^۳ مثل: «تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا»، و «يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ»، و «تُخَطِّفُ مِنْ أَرْضِنَا»، و «لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ»، و «قاف^۴ وَالْقُرْآنَ؟» و هرگاه که

۱. آ: به. ۲. آ: فاغیونا و اغرقنا؛ رض: فاغرینا و اغرقنا.

۳. م، آ، رض: + از جهت تفسی که دارد.

۴. گرچه مطابق ضبط قرآنی (ق) صحیح است، لکن چون سخن درباره تلفظ حرف (فاء) هست و همه نسخه‌ها مرسوم را مطابق ملفوظ آورده‌اند تا مطلب ملموس‌تر بیان شود ما نیز همان ضبط را در متن قرار دادیم.

ملاقى (با) شود ادغام و اظهارش جایز بود، و آن کلمه «نخسف بهم» است و ثانى ندارد و ادغامش از منفرداتِ کسایى است. و هرگاه که مسبوق باشد به (طا)، در بیانِ (طا) امعان بیايد کرد و الاّ به (تا) منقلب گردد از برای آنکه میانِ (تا) و (فا) اشتراک است در همس مانند: نُطْفَةٌ، و «الْخَطْفَةُ»، و «الْأَطْفَالُ»، و «لِيطْفُوا»؛

و (قاف)، حرفى شدید مجهور مستعلى است؛ تعمّل در بیانِ شدّت و جهر و استعلاء آن لازم است و الاّ با (کاف) منقلب شود مانند: «يَقْتُلُونَ»، و «أَتَسْمُوا»، و «لِيَقْتَرَفُوا»، و «مَقَرَّنِينَ»، و «مِنْ يَقْطِينِ»، و «لَوْ أَنْفَقْتَ»، و «لَمَنْ خَلَقْتَ»، و «مُقْتَحِمٌ»، و «لَا تَقْنَطُوا»، و «أَفْصِدْ»، و «أَفْضُصْ»، و «فَلَا تَقْهَرْ»، و «لِيَقْضِ»، و «تَقْشَعِرْ»؛ نمى بينى که اگر در بیانِ آن امعان نکنند در «فالموريات قدحاً» تلفّظ به آن^۱ مثل تلفّظ باشد به «الى رَبِّكَ كَدْحاً»، و همچنین «وَمَنْ يَقْتُلْ»، و «أَخَانَا نَكْتُلْ»؛ و «مَشْرِقِينَ»، و «مُشْرِكِينَ»؛ و «لَا تَقْفُ»، و «أَوَلَمْ يَكْفِ»؛ و «كِتَابٌ مَرْقُومٌ»، و «سَحَابٌ مَرْكُومٌ» [۳۱/ب]؛

و بعضى از اعراب و مغاربه صفت استعلاى وى را مى برند و مثلِ (کاف) صمّا مى گویند که در لفظ عجمى باشد مثل (کاف) گوسفند؛ و هرگاه که ساکن باشد و به (کاف) رسد، و آن «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ» است، ادغامش متّفق علیه است، اما خلاف است در ابقای استعلا و مذهبِ ابو عمرو دانى و تابعانِ وى ادغام محض است، بى ابقای صفت؛ و مذهبِ مکّى بن ابى طالب و تبعِ وى ابقا است، قیاس بر «أَحَطْتُ»؛ و در اینجا مذهبِ حافظ ابو عمرو اقوى است از برای آنکه در مثل این که (قاف) متحرک باشد ابقا اصلاً نمى باشد مثل: «خَلَقْكُمْ»، و «رَزَقْكُمْ»، این خود به طریق اولی؛ و فرق میان این و «أَحَطْتُ»، آن است که در آن جا (طا) زاید است بر (قاف) به اطباق؛^۲

و (کاف)، حرفى مهموس شدید مستفل است و حکمش در بیان و تلخیص، حکمِ (قاف) است، تا منقلب به لفظِ (قاف) نشود و حینئذ از صورت خود بگردد و معنی متغیّر شود. مثل: «يَكْسِبُونَ»، و «مَا اكْتَسَبَ»، و «وَ اكْتَسَبَهَا»، و «يَكْتُمُونَ»؛ و اهتمام به شدّتش

بنمایند و اگر نه، با (کاف) صما گردد. و هرگاه که ملتقی به مثل خود شود و ساکن باشد [۳۲/الف] ادغام کنند (به سهولت و یسر) مثل: «يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ». و همچنین است حکم جمیع مثلین، هرگاه که مثلی اول ساکن باشد مادام که واو مدّی و یای مدّی نباشند که ادغام ایشان جایز نیست از جهت مدّی که دارند مثل: «آمَنُوا وَعَمِلُوا»، و «الذی یُوسِسُ»؛ و اگر پیش از (واو) و (یا) مفتوح شود ادغام مقرر باشد چنانچه در باب مدّ و قصر گذشت. و باید که حَذَر کنند از اجرای صوت با (کاف) - چنانچه بعضی از نبط و اعاجم می کنند - خاصّه که مکرّر یا^۱ مشدّد باشد یا حرفی مهموس مجاور وی گردد مانند: «بِشْرِكُكُمْ»، و «يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ»، و «تَكْتَلُ»، و «كُثِطَتْ».

و (لام)، حرفی مجهور است؛ هرگاه که به (را) رسد و ساکن باشد قلب کنند وی را به (را) و ادغام کنند ادغامی مشع بی تکریری، از جهت شدّت تقارب ایشان مثل: «قُلْ رَبِّ»، و «قُلْ رَبِّكُمْ»، و «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ»، و «بَلْ رَبِّكُمْ»، و «بَلْ رَانَ»؛ و اگر بعد از وی (نون) بیاید در یک کلمه یا دو کلمه و سکونش از برای جازمی، یا توالی حرکات، یا امر و نهی باشد، تعمّل بیان آن به توده^۲ بیاید کرد مانند: «وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ»، و «أَنْزَلْنَا»، و «أَرْسَلْنَا» فَيُظْلِلَنَّ، [۳۲/ب]، و «يَأْكُلْنَ»، و «قُلْنَ»، و «جَعَلْنَا»، و «أَكْفَلْنَاهَا»، و «لَا تَجْعَلْنَا»؛ و همچنین حکم (لام) قل نزد (نون) و (تا) و (سین) و (صاد)، مانند: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ»، و «قُلْ نَعَمْ»، و «قُلْ تَعَالَوْا»، و «قُلْ سَلَامٌ»، و «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»، و ادغام نکردند در این مواضع از جهت فرار از اختلال؛ و اگر بعد از وی (ظا) بیاید تخلیص بیان وی کنند مثل: «فِيكُمْ غُلْظَةٌ».

و لام تعریف که با وی همزه وصل باشد در سیزده حرف ادغام کرده می شود از جهت لزوم سکون و کثرت دور^۳ و قرب میان وی و حروف سیزده گانه؛ پس با لفظ مدغم فیه منقلب گردد و لسان به آن حروف تلفّظ کند مشدّده.

و آن حروف سیزده گانه (را) است و (نون) و (دال) و (تا) و (طا) و (ثا) و (ذال) و (ظا)

۱. یعنی به آهستگی و ملایم.

۱. اساس: یای.

۳. یعنی کاربرد فراوان.

و (صاد) و (زاء) و (سین) و (شین) و (ضاد). مانند: «الرحمن»، و «الرحیم»، و «النار»، و «الذّار»، و «التّابوت»، و «الطاغوت»، و «التّاقب»، و «الذّاکرین»، و «الظّائین»، و «الصادقین»، و «الزّانی»، و «السّارق»، و «الشّهادة»، و «الضّلالة»؛

این حروف را «شمسیّه» گویند به اعتبار آنکه (لام) تعریف در (شین)^۱ مدغم است. مثل «اللاعنون»^۲ و (لام) در تعداد نیاید [۳۳ / الف] و اگر چه در آن نیز مدغم است،^۳ به واسطه آنکه ادغام وی از پیش معلوم شده است به التقای مثلین و سکونِ اوّل؛ و در باقی حروف که چهارده است مُظْهَر باشد و آن را قَمَرِیّه گویند.

و حکم وی در ترقیق و تفخیم اگر چه اشارتی بدان رفته (در اوّل شروع در ذکر حروف)، اما اینجا تصریح کنیم: بدان که هر (لام) که در قرآن عظیم هست خواه متحرّک، خواه ساکن، مُرَقَّق باشد مثل: «ثلاث»، و «ثلاث»، و «بغلام»، و «الاغلال»، و «خَلا»، و «لَعَلّا»، و «احلامهم»، و «اقلامهم»، و «ما خلق»، و «عَلَقَتِ الْابْوَابَ»، و «خَلَطُوا»، و «الْخُلَطَاءَ»، و «أَخْلَصُوا»، و «أَصْلَلْتُمْ»، و «فَضَلًا»، و «الضّلال»، و «صَلَّال»، و «يَلْبَثُونَ»، و «فَلَتَاتٍ» و مانند این. و در ترقیقِ آن شرطِ احسان به جای باید آورد خاصّه که مجاور حرف تفخیم باشد مانند: «وَالصّالِّينَ»، و «عَلَى اللَّهِ»، و «جَعَلَ اللَّهُ»، و «اللّطِيفَ»، و «اخْتَلَطَ»، و «وَلَيَتَلَطَّفَ»، و «لَسَلَطَهُمْ»؛ و به روایت وَرَش از طریق مغاربه تغلیظ وی وارد شده هرگاه که مفتوح باشد یا ساکن، و بعد از (صاد) یا (طا) و (ظا) که ایشان نیز بر این صفت باشند واقع شود مثل: «الصلوة»، و «فَيُضَلَّبَ»، و «الطّلاق»، و «مَطْلَعُ الْفَجْرِ»، و «مَنْ أَظْلَمَ» [۳۳ / ب] و «ظَلَمُوا».

و در اسم «الله» هرگاه که بعد از کسره واقع شود ترقیق لازم است خواه که آن کسره لازم باشد، و خواه عارض، مانند: «بِسْمِ اللَّهِ»، و «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، و «بِآيَاتِ اللَّهِ»، و «رُسُلُ اللَّهِ»، و «أَحَدُ اللَّهِ»، و «بِلِ اللَّهِ»، و «قُلِ اللَّهُمَّ»، و اگر بعد از فتحه و ضمه باشد تفخیم واجب باشد

۱. م. رض: ایشان. ۲. م، آ. رض: - مثل اللاعنون.

۳. م. + و لام اللاعنون؛ آ: + مثل اللاعنون و مِنَ اللّهُ؛ رض: + مثل اللاعنون.

مثل: «قَالَ اللَّهُ»، و «ضَرَبَ اللَّهُ»، و «مَنْ اللَّهُ»، و «سَبَحَانَكَ اللَّهُمَّ»، و «رُسُلُ اللَّهِ»، و «وَسُئِلُوا اللَّهَ»، و «قَالُوا اللَّهُمَّ». و اگر حرفی که پیش از وی مفتوح است یا مضموم، (لام) ^۱ باشد تلخیص به بیان وی کنند. و ترقیق آن را با تفخیم این مراعات کنند مثل: «أَحَلَّ اللَّهُ»، و «أَجَلَ اللَّهُ» ^۲ و «مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ»، و «فَضَّلَ اللَّهُ»، و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ»، و «يُضِلُّ اللَّهُ»، و «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ».

(میم)، حرفی اغن مجهور است و غنة وی از خیشوم ظاهر می شود هرگاه که مدغم یا مخفی باشد. پس اگر متحرک باشد حذر از تفخیم آن بیاید کرد خاصه که بعد از وی حرفی مفخم باشد مانند: «مَحْمَصَةٌ»، و «مَرَضٌ»، و «مَرِيْمٌ»، و «مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ»؛ و هرگاه که بعد از وی (الف) باشد تحرز از تفخیم آن آكد باشد که بسیاری بر زبان مردم، خاصه اعاجم، واقع می شود مانند: «مَالِكٌ»، و «بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»، و «مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» [۳۴/الف]؛ و اما هرگاه که ساکن باشد او را سه حکم است: اوّل: ادغام با غنة، و این وقتی است که به مثل خود رسد - مانند: ادغام (نون) ساکنه که به (میم) رسد و بر هر (میم) مشدد این اطلاق می رود ^۳ - مثل: «دَمَرٌ»، و «يُعَمَّرُ»، و «حَمَالَةٌ»، و «صُمٌّ»، و «أَلَمَّ»، و «هُم مِنْ بَعْدِ»، و «أَم مَنْ أَسَسَ»؛ دوم: اخفا است نزد (با)؛ و مختار حافظ ابو عمرو و ابن مجاهد و تابعان این است، و عمل اهل ادا بر این است در مصر و شام و اندلس و سایر بلاد مغرب؛ ^۴ مانند: «يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ»، و «رَبَّهُمْ بِهِمْ»، و «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ»، و حینئذ غنة وی را اظهار باید کرد مثل اظهار آن در قلب مانند: «أَنْبِئُهُمْ»، و «مِنْ بَعْدِ»؛ و بعضی از اهل ادا بر اظهارند مثل: ابوالحسین بن المنادی و مکی بن ابی طالب ^۵ القیسی و غیرهما؛ و عمل اهل ادا بر این است در عراق و سایر بلاد شرقیه؛ و هر دو قول صحیح و مرضی آند، اما اخفا اولی است از برای اجماع بر اخفا نزد قلب، و بر اخفا در ادغام ابو عمرو ^۶ در مانند «بَاعَلَمَ

۱. آ، رض: لازم. ۲. م: - اجن الله.

۳. از: «مانند» تا این جا، جمله معترضه است و توضیحی است برای «ادغام با غنة» نه برای عبارت «که به

مثل خود رسد». ۴. آ: عرب.

۵. آ: علی بن ابی طالب. ۶. م: + و.

بِالشَّاكِرِينَ». سیم: اظهار نزد باقی حروف، مانند: «عَلَيْهِمْ ءَاذَنَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، «اَنْعَمْتَ»، «لَمْ تَعْلَمُوهُمْ»، «كَامَثَالِ اللُّؤْلُؤِ»، «غَيْرَكُمْ [ب/۳۴] ثُمَّ لَا يَكُونُوا اَمْثَالَكُمْ»، «اَلَهُمْ جَنَاتُ»، «يَمْحُوا الله»، «اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ»، «اَمْ خُلِقُوا»، «الحمد»، «اُحِيطَ بِهِمْ دَعَوْا الله»، «وَقِيلَ لَهُمْ ذُقُوا»، «امراً»، «عَلَيْهِمْ رَبَّهُمْ»، «رمزاً»، «زُبْراً»، «فامسحوا»، «وَهُمْ سَالِمُونَ»، «يَمْشِي»، «اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ»، «اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُونَ»، «وَامْضُوا»، «فِيكُمْ ضَعْفًا»، «وَأَمْطَرْنَا»، «مَسَّهُمْ طَائِفٌ»، «وَهُمْ ظَالِمُونَ»، «سَمِعَهُمْ»، «فَهُمْ عَلَى اَنَارِهِمْ»، «عَلَيْهِمْ غَيْرٌ»، «وَهُمْ فِيهَا»، «لَهُمْ قُلُوبٌ»، «يَمْكُرُونَ»، «هَمْ كَافِرُونَ»، «وَأُمْلَى لَهُمْ»، «يَكْتُمْنَ»، «وَهُمْ نَائِمُونَ»، «أَمْهَلُهُمْ»، «اَمْ لَهُمْ»، «أَمْوَالُكُمْ»، «عَلَيْهِمْ وَلَا»، «إِمْلَاقٌ»، «وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»، «وَعُمِّيًّا»، «هَمْ يوقنون»؛ خاصّه که بعد از وی (فا) یا (واو) بیاید که به اظهار آن عنایتی تمام باید نمود تا سبق لسان^۱ به اخفا نشود از جهت قرب مخرج. و در اظهار (میم) ساکن نزد حروف مذکوره تحفّظ بر اسکانش بیاید کرد و از تحریک آن احتراز نمودن.

و (نون)، حرفی اغنّ مجهور است و در غنّه اصیل تر از (میم) است از جهت قرب به خیشوم، پس باید که تحفّظ کنند از تفخیم آن اگر متحرّک باشد، خاصّه که بعد از وی (الف) باشد، مانند: «إِنَّا»، «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ»، «أَنَّ اللَّهَ»، و «نَصْرَ»، و «نَكْصَ»، و «نَرَى»؛ و حکم آن در حالت سکون از اظهار و ادغام و قلب و اخفا [۳۵ / الف] مذکور شد. و حافظ ابوعمرو گفته است که اشمام (نون) مدغمه در «لَا تَأْمَنَّا» احتمال دارد که اشارت به شفتین باشد به سوی حرکت بعد از ادغام یا بعد از سکون، پس بنابراین^۲ ادغام تامّ باشد و احتمال دارد که اشارت به (نون) باشد به حرکت و علی هذا اخفا باشد.

و هرگاه که القا^۳ کنند حرکت همزه را به تنوین در مذهب ورش در کلمه «سُلْطَانٍ إِنْ الْحَكَمَ» تلفّظ کنند به سه (نون) مکسوره متوالیه، و همچنین^۴ «مِيقَاتٍ إِنْ اَعْبَدُوا اللَّهَ»، الّا آنکه در اینجا (نون) اوّل و سیوم مضموم باشد و ثانیه مفتوح و همچنین تلفّظ کنند به دو

۲. آ: + وجه.

۴. م: + در.

۱. م: + و.

۳. آ: نقل.

(نون) مکسور متوالی در «فی مؤمنٍ الا»، و «یوم حُنینٍ اذْ اَعْجَبَتْکُمْ» در توبه و در «من سلطانٍ ان یَتَّبِعُونَ» و تلفظ کنند به دو (نون) مفتوحَتین متوالیتین در «حَرَنَّا اَلَّا یَجِدُوا» و در «عَجَباً اَنْ اَوْحِینَا» و «قَرَاناً اَعْجَمِیّاً» و احتراز کنند از اخفای آن در حالت وقف بر مانند «العالمین» و «الدین»، [و] «نَسْتَعین»، [و] «یُؤْمِنُونَ»، [و] «الظَّالْمُونَ»، و اهتمام نمایند در بیان آن که بسیاری از قراء این^۱ اهمال می کنند و^۲ در حالت وقف نمی شنوند. [۳۵/ب]

و (ها)، حرفی خفی مهموس است. هرگاه که ساکن باشد یا متحرک، سزاوار آن است که انعام در بیان آن کنند بی تکلف و ابتهار^۳ مثل: «مُسْتَهْزِؤُن»، و «عَهْدًا»، و «مَنْ اهْتَدَى»، و «لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ»، و «زَهْرَةً»، و «جَهْرَةً»، و «اهْتَرَّتْ»، و «کَالْعِهْنِ»، و بسیار مقصران هستند که آن را اخراج می کنند ممزوج به (کاف)، خاصه که مکسور باشد مثل: «علیهم»، و «قلوبهم» و «سمیعهم»، و «ابصارهم» و همچنین هرگاه که واقع شود بعد از وی حرفی از حروف حلق مانند: «اِنَّ اللهَ عَلِی»، و «مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ»، و «اِنَّ اللهَ خَیْرٌ»، و «لِلّٰهِ غِیْبُ السَّمَوَاتِ»، خاصه که میان دو (الف) واقع شود مثل: «بَنِیْهَا»، و «صُحْبِهَا»، و «طَحِیْهَا» که در مثل این، سه حرف خفی مجتمع آند، و همچنین «کِتَابِیْهِ اِنِّی» و «سُلْطَانِیْهِ حُدُوْه» در مذهب آن که اثبات می کند در وصل، و در حالت سکون تحفّظ آن اوجب است. پس اگر ساکن باشد و به مثل خود برسد، از یک کلمه یا دو کلمه، ادغام کندش بی کلفتی شدیدمانند: «اَیْنَمَا یُوجِّهُهُ»، و «مَنْ یُکْرِهُهُنَّ»، و «مَالِیْهِ هَلَكَ» نزد مُدْغِم.

و هرگاه که ضمیر مفرد مذکر باشد و مضموم باشد و ملاقی ساکن نباشد [۳۶/الف]

صله کنند آن را به (واو) در لفظ، و اگر مکسور باشد صله کنند به (یا)، از جهت تقویت، و به سبب خفایی که دارد؛ پس آن صله را در وقف حذف کنند از برای آن که زاید است و اگر اثباتش کنند مشتبه گردد به حرف اصلی لازم، و این نیز مثل تنوین است که مصاحب اسم می باشد در وصل و مفارق می شود در وقف از جهت این معنی؛ مثال

۲. م: - و.

۱. م: + را.

۳. زحمت و کوشش فراوان.

موصوله به (واو): «خَلَقَهُ»، و «امْرُؤَهُ»، و «رَسُولُهُ»، و «يَجْعَلُهُ»، و «تُخْلِقُهُ» و مانند اینها؛ و مثالِ موصوله به (یا): «بِمَرْحَزِهِ»، و «أُمِّهِ»، و «بِهِ»، و «بِرَسُولِهِ»، و آنچه بدین‌ها مآند. و اگر نه ضمیر باشد آن را صله نکنند و به حالِ خود رها کنند مانند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا»، و «فَوَاكِهُ» و مانند این. و حالِ (ها)ی «هذه» حالِ (ها)ی مذکر^۱ است و شبیه به وی صله کنند به (یا) در وصل و حذف کنند در وقف، از جهت اضممار و زیاده.

و دو مثل که به هم رسند و متحرّک باشند، خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه، انعام در تفکیک و تخلص آن نباید کرد بی هذر مه تمطیط^۲ مانند «جَبَاهُمْ» و «عَلَى وَجْهَهَا»، و «وجهه»، و «فیه هُدًی»، و همچنین «لَا أَبْرَحُ حَتَّى»، و «وَقَعَ عَلَيْهِم» و [۳۶/ب] «مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا».

و (واو) حرفی مجهور است و اگر حرف مدّ باشد یا لین حکمش با حکمِ (یا) گذشت؛ و اگر متحرّک باشد، به ضمّ یا کسر، تحفّظ کنند در بیان او تا غیر وی به وی مخالط نشود، یا تلفّظ به وی قاصر باشد از حق وی مانند: «تفاوت»، و «وجوه»، و «لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ»، و «لِكُلِّ وَجْهَةٍ» و باید که در حالت تکریر تحفّظ به آن اشدّ باشد مانند: «مَا وُورِي» و احتراز کنند از مضغِ آن در حالت تشدید مانند: «عُدُوًّا وَحَزَنًا»، و «عُدُوًّا»، و «أَفْوُضْ»، و «لَوْوَا»، و «اتَّقُوا وَآمَنُوا»، نه همچنانکه بعضی از مردم به آن تلفّظ می‌کنند.

و اگر حروف^۳ مدّ باشد و بعد از وی (واو)ی دیگر بیاید واجب باشد اظهار آن و تلفّظ به هر یک از ایشان مانند «آمنوا و عملوا» و «قالوا و أقبلوا» و از آن جهت (واو) را بعد از (ها) ذکر کردیم تا حرف^۴ علّت به ترتیب مذکور شوند.

و (الف) که قرین (لام) است در حروف تهجّی و آن را «لام الف» می‌گویند عبارت است از (الف) میّته لیّنه مثل (الف) «قال»، و «كان»، و «بِمَا عَاهَدَ»، حرفی هوایی^۵ مجهور

۱. آ: مذکور.

۲. هذر مه یعنی تند تند سخن گفتن، و تمطیط یعنی کش دادن، و این دو کلمه با هم در این جا یعنی «کش و

قوس دادن» که باید از آن پرهیز کرد. ۳. م: حرف.

۴. م: حروف. ۵. م، آ، رض: هاوی.

است و اعتماد بر چیزی از [۳۷/الف] اجزای دهان ندارد - مثل نَفَس - و آن صوتی است در هوا و ازین جهت او را جوفی می‌گویند با اختین که (واو) و (یا) مدّین‌اند، و او را خاصّه هاوی می‌گویند. پس هرگاه که ملاقی همزه^۱ و ساکن نباشد^۲ اشباع باید کرد تلفّظ را به آن و از تمکین و مدّ آنچه ذاتی وی است اعطا کردن، بی‌زیادتی در اشباع و بی‌تکلف در تمطیط، مانند: «بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم» و «الحمد لله رب العالمین»، و «أَوْذَيْنَا» و «أَوْثَيْنَا» و «الْعَادُونَ» و «الْعَالَمِينَ»، و «مَنْ الْقَالِينَ» و مانند آن.

و همچنین اگر واقع شود در حروف هجا در طرف، مانند (الف) بعد از (را) در «الرّ» و «المرّ» و (ها) و (یا) در «کَهِیْعَصّ» و (طا) و (ها) در «طه» و (یا) در «یسّ» و (حا) در «حمّ»؛ و اگر ملاقی همزه و ساکن شود^۳ تمکین و اشباع آن زیادت باید کرد از جهت خفایی که دارد تا (همزه) مبین شود و ساکنان متمیّز شوند چنانچه مستوفی در باب مدّ و قصر گذشت، و همچنین حکم (واو) و (یا)ی مدّین.

و (یا) حرفی مجهور است و اگر نه حرف مدّ باشد مخرجش [۳۸/ب] از وسط لسان است چنانچه در مخارج گفته شد؛ پس هرگاه که حرف مدّ باشد و^۴ ملاقی (همزه) و ساکن نباشد مدّ دهند او را به مقدار آنچه جوهر وی است بی‌زیادتی مانند «میراث» و «میقّات» و «میعاد» و «میثاق» و «میزان»، و اگر ملاقی همزه و ساکن شود زیادتی امتداد مقرّر است همچنانکه گفته شد و همچنین (واو)ی که حرف مدّ باشد؛ و اگر حروف لین باشد به منزله سایر حروف جامده باشد و إلقاء حرکات همزات به آن توان کرد (در مذهب کسی که به وی متعلّق باشد)؛ و در مثل خود ادغام باید کرد چنانچه مشروح گفته شد.

و هرگاه که (یا) متحرّک باشد به کسره و (واو) به ضمه، خواه که آن^۵ حرکت عارضی باشد خواه اصلی، سزاوار است که اشباع کنند بی‌زیادتی و اختلاسی، مثالی (یا): «وَ

۱. م، رض: + مدغم یا مظهر.

۲. م، آ: - حرف مدّ باشد و.

۳. آ: + باشد.

۴. م: + در.

۵. آ: + ضمه.

وَحِينًا، و «بِالْوَحْيِ»، و «فِي مَشْيِكَ»، و «كَغُلِّي الْحَمِيمِ»، و «عَذَابِ الْخَزْيِ»، و «الْبَغْيِ»، و «الرَّأْيِ»، و «مِنْ الْهَدْيِ»، و «لِسَعْيِهِ»، و «سَعْيِهَا»، و «يُبَايِعُونَكَ»، و «أَمَّا تَرَيْنَ»، و «تُلْكُنِي اللَّيْلَ»، و «مَعَايِشَ»، و «يَا صَاحِبِي السَّجَنَ»، و «طَرَفِي النَّهَارَ» [۳۸ / الف] و مانند اینها؛ و مثال (واو): «وَوُفِّيتَ»، و «تَشَاوُرَ»، و «تَحَاوُرَ كُمَا»، و «تَفَاوُتَ»، و «الْوَحُوشَ»، و «وُجُوهَ»، و «وُلِدَ»، و «تُبْلُونُ»، و «لَتَرُونَّ»، و «اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ»، و «لَوْلُوا الْأَدْبَارَ»، و «رَأَوْا الْعَذَابَ» و مانند آن؛

و همچنین اگر مفتوح باشند مانند: «سَعْيًا»، و «بَغْيًا»، و «عُمِيًّا»، و «تَعْيِهَا»، و «لَا شَيْءَ»، و «سَعْيِهَا»، و «سَعْيَكُمْ»، و «فَإَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخَزْيَ»، و «مَعَهُ السَّعْيُ»، و «اِخْذِ الْعَفْوَ»، و «ادْلِيْ دَلْوَهُ»، و «اسْمَعُوا اللَّغْوَ»، و «لَهْوًا»، و «عَدْوًا» و مانند آن؛

و همچنین اگر (یا) مضموم باشد و (واو) مکسور مانند: «أَنَّمَا بَغْيُكُمْ»، و «إِلَيْكَ وَحْيُهُ» و «حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ»، و «لَهُمْ خَزْيٌ»، و «عُمِيٌّ»، و «بِاللَّغْوِ»، و «مِنْ اللَّهْوِ»، و «مِنْ الْبَدْوِ» و مانند این؛ و در «لَا شَيْءَ»، و «مَعَايِشَ» احتراز کنند از قلب (یا) به (همزه)؛

و هرگاه که مشدّد باشد احتراز کنند و تحفّظ نمایند از لوک و مطّ^۱ آن مانند: «إِيَّاكَ»، و «غَنِيًّا»، و «بِتَحِيَّةٍ فَحْيُوا»، چه بسیاری تهاون و تواهن می رود در تشدید وی و تشدید اخت وی که (واو) است، پس باید که تلفّظ به ایشان به نهجی باشد که لیّن و ممضوغ گفته نشوند و بیرون آیند و زبان به یک دفعه و یک حرکت از ایشان مرتفع شود و برخیزد و بعضی از قراء در [۳۸ / ب] تشدید ایشان مبالغه می کنند خاصّه (یا) و او^۲ را فشرده اخراج می کنند و این به غایت شنیع است.

و هرگاه که بعد از (یا) متحرّکه (یا) بی ساکنه و بعد از (واو) متحرکه (واو) بی ساکنه بیاید و هردو^۳ از خط محذوف باشند (بر سیل اختصار)، یا هردو ثابت باشند بر اصل، حرکت ایشان را اشباع باید کرد بی زیادتی و نقصانی و اتیان باید نمود به (یا) و (واو) که

۱. یعنی در دهان غلتاندن و کش دادن. ۲. م، آ: واو.

۳. مراد از «هر دو» عبارت است از (یاء) و (واو)؛ نه هردو (یاء) یا هردو (واو).

مسیبوق اند به تمکین مانند: «لَا یَسْتَحِی» و «یُحِی» و «یَمِیت»، و «یُحِین»، و «یُحِیها»، و «الْأَمِین»، و «الرَّابِّانِین»، و «لِلْحَوَارِیِّین»، و «لَفِی عَلَیِّین»، و «أَفَعِینَا؟» و مانند «یَدَاوُدُ»، و «مَا وُرِی»، و «الْغَاوُن»، و «لَا تَلُوْن»، و «هَلْ یَسْتَوُن»، و «لِتَسْتَوُوا»، و «إِنْ تَلُوْا»، و «فَأَوَّا إِلَى الْكَهْفِ».

و اگر به مثل خود برسند در دو کلمه و هر دو متحرک باشند تفکیک ایشان لازم باشد به تسهیل و بیان بی تمطیط و تعجیل لازم باشد به تسهیل و بیان بی تمطیط و تعجیل، مانند: «وَمِنْ خِزْیِ یَوْمِئِذٍ» و «وَالْبَغِیَ یُعْطِکُمْ»، و «الْأَ هُوَ وَالْمَلَائِکَةُ»، و «هُوَ وَلِیُّهُمْ»، و «مِنْ اللّٰهُ وَ مِنَ التَّجَارَةِ»، و «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ»؛

و همچنین اگر مشدّد باشند مانند «عَلِیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ»، و «إِلَیَّ یَدُکَ»، و «الْغَیَّ یَتَّخِذُوهُ»، و «إِلَیَّ یَوْمٍ أُجِّلَتْ» [۳۹ / الف] و «الْعِشِیْ یُرِیدُونَ»، و «بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَال»؛

و همچنین اگر در یک کلمه باشند مانند: ^۱ «لِثَحِیْ به»، و «عَلِیَّ أَنْ یُحِیَّ»، و «فَلَنُحِیَّتَهُ»، و «إِنَّ وَلِیَّ اللَّهِ»، و «وَوُفِّیَتْ»، و «وَوُضِعَ»، و «وَوَرَّثَهُ»، و «وَوَدَّوْا» و مانند اینها؛

و همچنین اگر ثانیه از ایشان ساکن باشد مانند: «الْحُسَیْنِ»، و «الْأَنْثِیْنِ»، و «أَحِیْنَا»، و «أَحِیْنَاهَا»، و «أَوَّوْا» و «لَوَّوْا» لازم باشد بیان هر دو (یا) و هر دو (واو) بی مدّی و همچنین است حکم مثلین از سایر حروف؛

و اگر اوّل از مثلین ^۲ مشدّد باشد اتیان به وی بیاید نمود به حق خود و تخلیص کردن بی قطعی شدید بر وی، مانند: «وَأَجَلَ لَکُمْ»، و «مَسَّ سَقَر»، و «مِنْ الیمّ ما»، و «صَوَافَّ فَإِذَا»، و «الْحَقَّ قَالُوا»، و «لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ»، و «أُسِّسَ».

و همچنین اگر (را) چنین باشد انعام تشدید وی بیاید کرد، بی تکریر و عسر، مثل: «و خَرَّ رَاكِعًا»، و «مُحَرَّرًا» و همچنین حکم سایر راآت مشدّده مثل: «مَرَّ کَأَنَّ لَمْ»، و «إِلَى صُرٍّ»، و «صُرًّا»، و «الرَّحْمَنُ الرَّحِیم».

۱. اساس و م: - مانند.

۲. م: مثلین اگر (را) باشد انعام؛ رض: اگر (را) باشد انعام در.

و^۱ سزاوار است که هر مشددی را حقّ خود از ادغام بدهند بی افراطی و سکتی و قطعی بر اوّل مدغم مانند: «مِنْ وَرَائِهِمْ»، و «مِنْ ثَوْرٍ»، و «اتَّقُوا وَآمَنُوا» [۳۹/ب] و «عَصُوا وَكَانُوا»، و «إِيَّاكَ»، و «إِيَّايَ»،^۲ و «أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ»، و «أَيُّمَا مَا تَدْعُوا»، و «وَلِيَّهُمْ»، و «أَيُّ مُنْقَلَبٍ»، و «يُدْعُونَ»، و «يَدْعُ الْيَتِيمَ»، و «دَعَاءً»، و «دَكَاً»، و «غَلًّا».

و همچنین انعام لازم است در قوله تعالی: «فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشِيهِ»، و «وَلِيًّا يَرْتُنِّي»، و این چهار (یا) است، سه اصلی و یکی منقلب؛ و همچنین: «عَدُوًّا وَحَزَنًا» و «عَدُوًّا وَلَكُمْ» و این چهار (واو) است، سه اصلی و یکی منقلب؛ و همچنین: «وَعَلَى أُمِّ مِمْنَ مَعَكَ»، و این هشت (میم) است، پنج اصلی و سه منقلب؛ و همچنین: «مِمْنَ مَنَعَ»، و این پنج (میم) است، سه اصلی و دو منقلب؛ و همچنین: «مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» و این چهار (را) است، دو اصلی و دو منقلب؛ و همچنین: «قَوْلٍ لِلَّذِينَ»، و این پنج (لام) است، سه اصلی و دو منقلب؛ و «غَلًّا لِلَّذِينَ»، و این شش (لام) است، چهار اصلی و دو منقلب؛

و همچنین لازم است انعام تشدید در مانند: «لَنَصَّدَّقَنَّ» و در این لفظ سه شدت هست، شدت (صاد) و شدت (دال) و شدت^۳ (نون)؛ و همچنین «الرَّبَّائِيُونَ» و «إِنْ مَكَّنَّاهُمْ» و «أَنْ مَنَّ اللَّهُ» و «أَنْ يَصَّدَّقُوا» و «أَنْ يَطَّوَّفَ» [۴۰/الف] و «أَنْ يَذَّكَّرَ» و «يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ»، و در این نیز سه شدات است متّصلات؛

و هرگاه که حرکات متوالی شوند به ترسل و آهستگی باید گفتن بی تمطیط و هذر مه همچون «أَحَدَ عَشَرَ كَوَكْبًا»، و این شش فتحه است و فتحه (کاف) هفتم است؛ و همچنین «تِسْعَةَ عَشَرَ» و «وَجَدَكَ عَائِلًا» و «وَيَذَرُكَ وَالْهَتَكَ» و «لَفَسَدَتَا» و این پنج حرکت است غیر از فتحه حرفی که متّصل است به ایشان؛^۴ و همچنین «رُسُلُهُم» و «رُسُلُكُمْ»، و این چهار ضمه است (در قراءه مُسَكِّنِ (میم)، جز ابو عمرو)، و پنج است (در قرائتِ ضامّ) و آن ابن کثیر است و ابوجعفر و قالون (در یک وجه)، والله اعلم.

۱. م، آ، رض: + همچنین.

۲. آ، رض: + و ایّاه.

۳. م، آ، رض: - شدت.

۴. این شماره در مورد «لَفَسَدَتَا» با احتساب «لُ» درست است.

خاتمه - در بیان وقف و اقسام آن:

بدان که تجوید حاصل نشود قراء قرآن را الا به معرفت و قوف، از برای آنکه پیش از این گذشت که امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه^۱ - فرموده است که ترتیل عبارت است از تجوید حروف و معرفت و قوف؛ پس تجوید با معرفت و قوف پیوسته است و وقف عبارت است از قطع صوت از کلمه‌ای با نفس زدن به نیت استیناف قرائت یا به مابعد [ب/۴۰] موقوف علیه، یا به ماقبل؛ و ضرورت است شناختن مواضع قطع و شناختن موضعی^۲ چند که احتراز باید کرد از وقف بر آن، و از ابتدا به مابعد آن.

و وقف در کتاب الله منقسم است بر چهار قسم: تام و کافی و حسن و قبیح.

تام، آن است که وقف بر وی تمام و پسندیده باشد و خوب باشد و ابتدا به مابعد نیز؛ بنا بر آن که نه موقوف علیه متعلق است به مابعد و نه مابعد به وی، و انقطاعی تمام میان ایشان هست، و این قسم را امام سجاوندی به دو قسم ساخته و یکی را «لازم» خوانده و یکی را «مطلق»، و اکثر این در رؤوس آیات می‌باشد و انقضای قصص و کلام، مثل وقف بر «بسم الله الرحمن الرحیم» و ابتدا به «الحمد لله رب العالمین» و مانند وقف بر «مالک يوم الدين» و ابتدا به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و مانند وقف بر «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و ابتدا به «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۳ و مانند وقف بر «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و ابتدا به «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»^۴ و مانند وقف بر «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و ابتدا به «إِذْ قَالَ رَبُّكَ»^۵؛

و گاه باشد که قبل از انقضا فاصله باشد [الف/۴۱] مانند: «وَجَعَلُوا أَهْلِيهَا أَذِلَّةً»^۶ که انقضای کلام بلیقیس است، بعد از آن خدای تعالی فرمود «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» که رأس آیت است؛

و گاه باشد که در میان آیت باشد مثل: «لَقَدْ أَصَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي»^۷ که تمام

۱. م، آ: علیه السلام، رض: علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات.

۲. م: مواضع. ۳. بقره / ۵ و ۶.

۴. بقره / ۲۰ و ۲۱. ۵. بقره / ۲۹ و ۳۰.

۶. نمل / ۳۴. ۷. فرقان / ۲۹.

حکایت قول ظالم است (ابّی بن خلف)، بعد از آن حق تعالی فرمود «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»؛

و گاه باشد که بعد از انقضای آیت باشد به یک کلمه، همچون «لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا»^۱ که رأس آیت است و تمام سخن «كذلك» است یعنی امر ذی القرنین كذلك، و مانند «وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ»^۲ که آخر آیت است و تمام کلام «وَبِاللَّيْلِ» است؛ و مانند «وَسُرُرًا عَلَيْهِهَا يَتَكَيُّونَ»^۳ که آخر آیت است و تمام کلام «وَزُخْرَفًا»؛ و گاه باشد که بعد از یک آیت و دو آیت و بیشتر بیاید.

و وقف کافی، آن است که وقف بر وی بَسند^۴ باشد و ابتدا به مابعد نیز؛ الا آنکه مابعد به وی متعلق باشد از روی معنی. و این قسم نیز در رؤوس آیات و غیرها بسیار می باشد مثل «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و «مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» و «عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» و «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» و «وَالَّذِينَ آمَنُوا» [ب / ۴۱] و «إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» و «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»، و این همه کلام مفهوم است و بعد از ایشان کلام مستغنی از ماقبل - لفظاً - و اگر چه متصل است به حسب معنی؛

و گاه باشد که در «کفایت» تفاوت باشد همچنان که در «تمام» بود مثل آنکه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» کافی است و «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» کافی تر از وی و «بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» آکفی از هر دو؛ و اکثر تفاضل در رؤوس آی می باشد مثل «إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ» که کافی است و «لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» آکفی و «أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»^۵ کافی است و «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آکفی؛ «تَقَبَّلْ مِنَّا» کافی است و «أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» آکفی؛ و این قسم را نیز مفهوم می گویند.

و وقف حسن، آن است که وقف بر وی نیکو باشد، اما ابتدا به مابعد وی نیکو نبود، از جهت تعلق لفظی، مثل وقف بر «بِسْمِ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «الرَّحْمَنُ

۱. کشف / ۹۰.

۲. صافّات / ۱۳۷.

۳. زخرف / ۳۴.

۴. م: پسند؛ آ: پسندیده؛ رض: پسنده.

۵. بقره / ۹۳.

الرَّحِيمِ»، وقف بر این جمله حَسَن است از جهت آن که مراد از آن مفهوم است اما ابتدا به مابعد قبیح است از جهت تعلق لفظی که آن وصفیت است و این^۱ را «صالح» نیز می‌گویند و اگر رأس آیت باشد [۴۲/الف] ابتدا به مابعد نیز توان کرد و اگر چه تعلق لفظی هست، از جهت آن که وقف بر آیت سنت است و از حضرت رسالت - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به صحت پیوسته.

و وقف قبیح، آن است که مراد از وی مفهوم نشود مثل وقف بر «بسم» و «الحمد» و «مالک» و «إِيَّاكَ» و «صِرَاطَ الَّذِينَ» و «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ»، نمی‌بینی که هرگاه که بر اینها وقف کنی معلوم نمی‌شود که مضاف به چه چیزاند و مضاف الیه ایشان چیست؛ و این وقف را «وقف ضرورت» می‌گویند.

و گاه باشد که بعضی اقبح باشد از بعضی مثل وقف بر چیزی که معنی را از حال خود بگرداند مثل «وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ»^۲ و همچنین «إِنَّمَا يَسْتَحِبُّ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى»^۳ و اقبح از این آن است که معنی را تغییر کند و مؤدّی باشد به چیزی غیر لایق - و العیاذ باللّٰه - مثل وقف بر «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِبُّ»^۴ و «قَبِهُتِ الَّذِي كَفَرَ وَاللّٰهُ»^۵ و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي» و «لَا يَتَّبِعُ اللَّهَ» و «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَاللّٰهُ»^۶ و «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»^۷ و در این کلمه با وجود آن که رأس آیت است وقف [۴۲/ب] قبیح است و وقف بر این قسم روا نباشد الاّ بر سبیل اضطرار، بنا بر انقطاع نَفْس و مانند آن از عارضی که ممکن نباشد وصل با آن.

و همچنانکه در وقف قبیح و اقبح می‌باشد، در ابتدا نیز می‌باشد و او نیز در اقسام مثل اقسام وقف است و متفاوت می‌باشد به حسب تمام و کفایت و حسن و قبح، مانند وقف بر «وَمِنْ النَّاسِ»^۸ که ابتدا به «النَّاس» قبیح است و به «وَمِنْ» تام است، پس اگر بر «مِنْ

۲. نساء / ۱۱.

۴. بقره / ۲۶.

۶. نحل / ۶۰.

۸. بقره / ۸.

۱. آ، رض: + قسم.

۳. انعام / ۳۶.

۵. بقره / ۲۵۸.

۷. ماعون / ۴.

یقول» وقف کند ابتدا به «یقول» احسن باشد از ابتدا به «مَنْ»، و همچنین وقف بر «حَتَمَ الله» قبیح است و ابتدا به «الله» اقبح و به «حَتَمَ» کافی؛^۱ و وقف بر «عَزِيزُ بْنُ»^۲ و «الْمَسِيحُ بْنُ» قبیح است و ابتدا به «ابن» اقبح و ابتدا به «عزیر» و «المسیح» اقبح از هردو؛ و اگر وقف کند بر «ما وعدنا الله»^۳ به حسب ضرورت، ابتدا به «جلالت»^۴ قبیح باشد و به «وعدنا» اقبح و به «ما» اقبح از هر دو؛ و وقف بر «بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»^۵ از برای ضرورت باشد و ابتدا به مابعد قبیح و به ماقبل نیز؛ بل که به اَوَّلِ کلام باید.

و گاه باشد که وقف حَسَن باشد و ابتدا به او قبیح باشد [۴۳ / الف] مانند «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ»^۶ که وقف بر «إِيَّاكُمْ» حَسَن است از جهت تمام معنی و ابتدا به وی قبیح است از برای فساد معنی؛ و گاه باشد که وقف قبیح باشد و ابتدا نیکو مانند «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا»^۷ که وقف بر «هَذَا» قبیح است و ابتدا به وی نیکو؛ و گاه باشد که ابتدا حرام باشد مثل ابتدا به قوله تعالی «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ»^۸ و «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ»^۹ و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ»^{۱۰} و «إِنَّ اللَّهَ تَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^{۱۱} و «لَسْتُ مُرْسَلًا»^{۱۲} حاصل آن که وقف اختیاری و اضطراری می باشد اما ابتدا اختیاری است و نه همچون وقف است که ضرورتی به آن داعی شود؛ پس جایز نباشد الاّ به چیزی که مستقل باشد به معنی و وفاکننده به مقصود - والله اعلم.

و آنچه لازم است قراء را اجتناب از آن نمودن و احتراز از آن کردن، آن است که فصل نکنند میان عامل و معمول مثل فعل و آنچه^{۱۳} در او عمل کرده از فاعل و مفعول و حال و ظرف و مصدر؛ و فصل نکنند میان شرط و جزا و میان امر و جواب و میان مبتدا و خبر و میان [۴۳ / ب] صله و موصول و صفت و موصوف و بدل و مبدل منه و معطوف و

۱. یعنی ابتدا به «حَتَمَ».

۳. احزاب / ۱۲ و ۲۲.

۵. بقره / ۱۲۰.

۷. یس / ۵۲.

۹. آل عمران / ۱۸۱.

۱۱. مائده / ۷۳.

۱۳. م: + فعل.

۲. توبه / ۳۰.

۴. یعنی لفظ «الله».

۶. ممتحنه / ۱.

۸. مائده / ۱۸.

۱۰. مائده / ۷۲.

۱۲. رعد / ۲۳.

معطوف علیه و قطع بر مؤکد نکنند بدون تأکید و بر مضاف بدون مضاف الیه و بر چیزی که از حروف معانی بدون مابعد آن چیز و این‌ها و آنچه سابقاً ذکر کردیم ممکن نباشد معرفت آن قراء را الا به نصیبی و افزای علم عربیت؛ پس لازم باشد تعلّم عربیت و تفقه در آن از برای آن‌که ظاهر جلی دانستن^۱ و غامض خفی به آن مفهوم می‌شود و خطا از صواب به آن معلوم می‌گردد و سقیم از صحیح به آن متمیز می‌شود.

و گاه باشد که در طول فواصل و قصص و جمل معترضه و حالت جمع قرائت و قرائت تحقیق و ترتیل چیزی چند معفو و مغتفر باشد که در غیر این احوال مغتفر نباشد. و بنابراین وقف و ابتدا بر بعضی از کلمات از جهت این معانی مباح باشد که اگر از برای این معانی نباشد مباح نخواهد بود و این نوع است که امام سجاوندی آن را مرخص للضرورة نام نهاده و تمثیل به قوله تعالی «وَالسَّمَاءَ بَنَاءً»^۲ [۴۴/الف] کرده و احسن آن بود که تمثیل به مانند: «قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»^۳ کند و به مانند «وَالنَّبِيِّنَ»^۴ و به مانند «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»^۵ و به مانند «عَاهَدُوا» و به مانند هر یک از جمل «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»^۶ تا «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» و مانند فواصل «قَدْ أَلَحَّ الْمُؤْمِنُونَ»^۷ تا «خَالِدُونَ» و فواصل «ص» تا جواب قسم.

و گاه باشد که در مثل مواضع و معانی مذکوره وقف مغتفر و پسندیده و نیکو نباشد بر جمل قاصره و اگر چه تعلق نه لفظی باشد مانند «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ»^۸ از برای آن‌که به «الرُّسُلُ» و «الْقُدُسُ» نزدیک است و مانند «مَالِكِ الْمُلْكِ»^۹ از جهت آن‌که «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» نزدیک است و اکثر بر «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» نیز وقف نمی‌کنند از جهت قرب «وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» و همچنین بسیاری بر «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ» وقف نمی‌کنند از جهت قرب «وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» و بعضی وقف

۱. م. آ. رضی - دانستن. ۲. بقره / ۲۲.

۳. بقره / ۱۷۷. ۴. بقره / ۱۷۷.

۵. بقره / ۱۷۷. ۶. نساء / ۲۳.

۷. مؤمنون / ۱. ۸. بقره / ۸۷.

۹. آل عمران / ۲۶.

بر «تُذَلُّ مَنْ تَشَاءَ» نیز نمی‌پسندند از جهت [۴۴/ب] قرب «بِإِدِّكَ الْخَيْرِ» و همچنین «تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ» و «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» از جهت قرب «تُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» و «تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»؛ و گاه باشد که مثل این، در قرائت جمع و طول مدّ و زیادت تحقیق و قصد تعلیم مغتفر باشد. و گاه باشد که بعضی وقف بر کلمه‌ای جایز دارند و بعضی دیگر بر کلمه دیگر و میان وقفین مراقبه باشد یعنی اگر بر اوّل وقف کردی بر دوم نباید کرد و بالعکس؛ مثل آن‌که اگر بر «لاریب»^۱ وقف کنند بر «فیه» نکنند و اگر بر «فیه» وقف کنند بر «لاریب» نکنند. و همچون وقف بر «وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ»^۲ که میان او و «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» مراقبه است و همچون وقف بر «وَقُودِ النَّارِ»^۳ که میان او و «كَذَّابٍ آلِ فِرْعَوْنَ» مراقبه است و همچون وقف بر «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»^۴ با «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و همچون وقف بر «مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»^۵ و «أَرْبَعِينَ سَنَةً» و همچون بر «مِنَ النَّادِمِينَ»^۶ و «مِنْ أَجَلٍ ذَلِكَ» [۴۵/الف] و شعب این مذکورات بسیار است و این نموداری است؛

امید که هرکس که این‌ها را کما هو حقّه بداند غیر مذکورات را قیاس تواند کرد و بر وی اشکالی باقی نماند و الحمد لله أولاً و آخراً والصلاة على سيدنا محمد المصطفى وآله وصحبه والسلام عليهم و على عباد الله الصالحين. تمّ کتابه هذا الكتاب المفيد المسمى بالدرّ الفريد في معرفة التجويد على يد العبد المذنب الراجي رحمة ربه الهادي محمد بن افضل بن الحاج السراکوهي ثم البحرآبادي غفر الله تعالى له ولوالديه ولجميع المؤمنين والمؤمنات وكان ذلك في المدرسة المسعوديّة بسمّان لا زالت محفوظة عن طوارق الحدّثان ومحفوظة بالأمن والأمان وصان الله تعالى أهلها عن البليّات والنكبات بحرمة سيّد الكائنات محمد وأولاده الأطيبين وأزواجه الطاهرات يوم الجمعة من شهر صفر الواقع في شهور سنة اثنين وسبعين وثمانمئة هجرية.

- | | |
|-------------------|------------------|
| ۱. بقره / ۲. | ۲. بقره / ۲۸۲. |
| ۳. آل عمران / ۱۰. | ۴. آل عمران / ۷. |
| ۵. م: تا. | ۶. مائده / ۲۶. |
| ۷. مائده / ۳۱. | |

نامه شاه طهماسب صفوی به عادل شاه

شاه طهماسب دومین پادشاه صفوی در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۹۱۹ ه. ق چشم به جهان گشود و در نوزدهم رجب سال ۹۳۰ ه. ق بر تخت حکومت نشست. وی در شب سه‌شنبه پانزدهم صفر سال ۹۸۴ ه. ق درگذشت.

زمانی که دولت سلاطین بهمنی تجزیه گردید، یوسف عادل‌شاه که یکی از سرداران محمدشاه ثانی بود، ولایت جدیدالتأسیس بیجاپور را مستقل کرد و خود مؤسس سلسله‌ای شد که به عادل‌شاهیان شهرت یافت. حکومت این سلسله در حدود دویست سال طول کشید و نه تن از این دودمان به سلطنت رسیدند که بیشتر آنان مذهب تشیع داشتند. آغاز سلطنت عادل‌شاهیان در سال ۸۹۵ ه. ق و پایان آن سال ۱۰۹۷ ه. ق بود. نخستین فرد این سلسله یوسف عادل‌شاه بود و آخرین آنان اسکندر پسر علی ثانی که به دست اورنگ‌زیب افتاد و پس از تحمل چهارده سال زندان سرانجام به امر اورنگ‌زیب در سن سی و سه سالگی مسموم شد و با مرگ او سلسله عادل‌شاهیان برافتاد.^۱

روابط عادل‌شاهیان در زمان صفویه، در اوایل کار دوستانه بود. وقتی شاه اسماعیل در

۱. اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (همراه با یادداشتهای تفصیلی) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰، ۱۸۱/۷.

نامه خود به اسماعیل عادل شاه وی را «شاه» خواند، او شادمان شد و تعبیر و بیان پادشاه را به فال نیک گرفت و گفت:^۱ «اکنون شاهی به خاندان ما آمد و ایلچی را به نوعی که زبان از بیان وصف آن عاجز باشد به بیجاپور درآورده، نقاره شادیانه بنواخت و سپس حکم فرمود که جمله سپاه مغول زاده تاج سرخ دوازده ترک بر سر نهند و هرکه تاج پوش نباشد، او را سلام نگذارند و دوازده گوسفند جریمانه از وی بگیرند و اگر همان شخص بار دیگر این کار را بکند، میان بازار دستار از سرش بردارند و بازاریان نسبت به او سخنان رکیک بر زبان آرند. از این رهگذر هیچ یک از سپاهیان اسلام را یارا نبود که بی تاج در شهر تردد نمایند و نیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرک بر منابر فاتحه سلامتی شاه اسماعیل صفوی می خوانده باشند و این حکم قریب هفتاد سال تا آخر عهد علی عادل شاه جاری بود».^۲

رساله ای که پیش رو دارید، نامه ای است که شاه طهماسب صفوی به عادل شاه نوشته است. از عنوان و متن نامه مشخص نمی شود که شاه طهماسب نامه را برای کدام یک از عادل شاهیان نوشته است. اما به جهت این که در محدوده زمان سلطنت شاه طهماسب، ابراهیم عادل شاه و علی عادل شاه حکومت داشتند، به نظر می رسد خطاب نامه به یکی از این دو پادشاه باشد.

درباره روابط سلاطین صفوی با پادشاهان هند و نیز اهمیت انتشار اسناد، نامه ها و فرمانها در دفتر هشتم همین مجموعه مطالبی نگاشته ام.^۳

جناب آقای دکتر عبدالحسین نوایی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی شاه طهماسب

۱. شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات ارغوان ۱۳۶۸، ۸۱/۳.

۲. تاریخ فرشته، ملا محمد قاسم هندوشاه، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ ه. ق، ۱۹/۲؛ و نیز مأخذ پیشین، همان صفحه.

۳. مجموعه رسائل خطی، دفتر هشتم، ۱۳۸۶، نامه جلال الدین اکبر پادشاه هند به شاه عباس، به تصحیح منصور ستایش.

صفوی را فراهم آورده است.^۱ اما این نامه در آن کتاب چاپ نشده است. این نامه در نسخه مجموعه مکاتیب به شماره ۳۸۴۶ کتابخانه ملک آمده و میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نیز موجود است. نامه از روی میکروفیلم نسخه استنساخ، تصحیح و تحقیق شده است.

۱. شاه‌طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی...).

سواد مکتوبی که غفران پناه شاه طهماسب به عادل شاه نوشته

قوافل دعوات محبانه مخالفت سمات مخبر از ایثار با بشارت کلام بلاغت انجام
یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وَ رَوَّاحِلَ تَسْلِيْمَاتٍ مُّصَادَقَاتِ آيَاتِ مُّشْعِرٍ اَز عِبَارَتِ فَصَاحَتِ اَثَارِ
سَعَادَتِ فَرَجَامِ اِذَا اَحَبَّ الْمَرْءُ اَخَاهُ فَلْيَعْمَلْ لَهُ عَلَيَّ تَعَاقُبِ الْاَزْمَةِ وَالْاَفَاتِ، هَدِيَه مَجْلِسِ
عَالِي وَ تَحْفَه مَحْفَلِ نَامِي گرامی، حَضْرَتِ سُلْطَنَتِ وَ مَعْدَلَتِ پناه، نَصَفَتِ وَ اَبْهَتِ دَسْتِگَاهِ
حَشْمَتِ وَ رَفَعَتِ اَنْتِباَه، شَجَاعَتِ دَثَارِ مَحَبَّتِ وَ صِدَاقَتِ اَثَارِ، اعْظَمِ اعَظَمِ السُّلَاطِينِ
وَالْاَعْصَارِ، اَنْخَمِ اَفَاخِمِ الْخَوَاقِينِ وَ الْاَقْطَارِ، اَفْتَخَارِ الْوَلَاةِ بِالْعَدْلِ وَ الْاِنْصَافِ، اَعْتَضَاذُ
الْحُكَّامِ فِي الْاَطْرَافِ وَ الْاَكْنَافِ، مَرْجِعِ الْمُلُوكِ بِه حَسَنِ السُّلُوكِ وَ الْاَوْصَافِ، رَافِعِ رَايَاتِ
مَعْدَلَتِ وَ دَادِگَسْتَرِي، صَاحِبِ سِرِّرِ سُلْطَنَتِ وَ سُرُورِي، فَرْمَانِ فَرْمَايِ دِيَوَانِ حِمَايَتِ وَ
رَعِيَّتِ پُرُورِي، فَرَاژَنْدِه اَعْلَامِ نَصْرَتِ اَنْجَامِ، صِرَاحَاتِ حَسَنَاتِ فَرُوزَنْدِه مُشَاغِلِ وَ مُصَاصِيحِ
اِحْسَانِ وَ مَبْرَاتِ، مَهْرِ سِپَهَرِ سُلْطَنَتِ وَ کَامِرَانِي، دَرِّي بَرَجِ عِظْمَتِ وَ جِهَانْبَانِي، مُشِيدِ
اَرْكَانِ الْاِسْلَامِ، مَخْرَبِ بَنِيَانِ الْکُفْرِ وَ الْاِصْنَامِ، مُؤَسَّسِ اَسَاسِ السُّلْطَنَةِ وَ الْاِحْتِشَامِ، الشَّهِيرِ
بِالْعَدْلِ وَ الرَّأْفَةِ فِي الْاَلْسِنَةِ وَ الْاَفْوَاهِ، مُصَدِّقَةُ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ ظَلَّ اللهُ، عَادِلِ شَاهِ خَلْدِ
بِعَنَايَاتِ الْاَبَدِي سُلْطَنَتِهِ وَ اَبَدٍ بِعَوَاطِفِ السَّرْمَدِي شُوکَتِهِ گِردَانِيْدِه.

همیشه بر حفظ قواعد محبت و وداد و ضبط روابط موّدت و اتحاد همّت عالی
مصرف و معطوف بر آن است که طریق مصادقت با آن حضرت کیوان رتبت منظور نظر
بدارد و تا انقراض زمان و انتهای دوران محرّک سلسله به الفت و تصریح ادله موافقت به
نوعی گردد که آوازه یک جهتی و صیت یگانگی به گوش هوش جهانیان رسد و همگی
مطمح نظر محبت اثر و مطرح توجه موّدت گستر آن است که سفینه مقاصد آن سلطان
عالی شأن ابدالآباد در بحر مراد به طریقی عبور نماید که از اختلال صراصر ریاح مخالفت

محفوظ بوده، به هر طرف که میل نماید، سواحل مطالب استقبال نموده، مقضی المرام از قدر و مدّ خلل و زلل قصور و کسور و تهیج و تموّج و آداب و اضطراب مصون بیرون آمده، دوستکام به مقرّ استقامت و استراحت قرار یابد و همواره به واسطه حفظ اساس موالات اقتباس بنیان مودّت مرکوز خاطر ملکوت ناظر آن است که علی الاتصال بر مسند سلطنت و اقبال در کمال استیلا و استقلال بوده، آنّا فانّا بر معارج اعتلا عروج نموده، رَغْمًا لِلْأَعْدَاءِ کَالشَّمْسِ فِی وَسْطِ السَّمَاءِ به سمت کمال رسیده، از وصمت زوال محفوظ ماند و عرایس مطالب کشور ستانی آن سلطان عادل والجاه به وجه دلخواه از حجب غیبی روی نماید. إِنَّكَ عَلَى ذَلِكَ جَدِيرٌ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بعد هذا مشهور رأی عالم آرای و ضمیر منیر مهر انجلا آن که چون علاقه محبّت آن سلطنت پناه به این محبّ خیرخواه أظهر من الشمس و آیین من الامس است و شرح آن بر وجه کماهی از قسم شروع در لایتناهی است. الحمد لله والمّنه که استحکام بنیان قصور مقصور محبّت و التیام اساس فلک اقتباس مودّت به وضعی است که از طوفان حوادث زمان و مکاره دوران تداخل و تزلزل نمی یابد.

مصرع: این آن اساس نیست که گردد خلل پذیر

چون واسطه این امر عظیم القدر بیشتر جناب سیادت و نقابت پناه، امارت و حکومت دستگاه، نصف و منقبت انتباه، معتمد السلاطین العظام و محترم الحکّام الکرام، اشرف السادة والنقباء بشرافة النسب، اعظم الاشراف والنجباء بکرامة الحسب، کمالاً للسیادة والنقابة والامارة والحکومة والرفعة والاقبال مصطفی خان و مومئی الیه قبل از آن که از تلنگانه^۱ بیرون آمده، بدان صوب با صواب توجه نماید، بنابر کمال اخلاص موروثی و

۱. نسخه: تلنگانه؛ متن بر پایه اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (همراه با...)، ۱۹۰/۷ و عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه، تصنیف محمد صالح کنبو، ترتیب و تحشیه، دکتر غلام یزدانی، ترمیم و تصحیح دکتر وحید قریشی، لاهور، مجلس ترقی ادب، مارچ ۱۹۶۷، ۱۶۵/۲. در فرهنگ جامع فارسی (آندراج) ذیل واژه تلنگ آمده است: تلنگ به کسر اوّل و فتح لام به کاف فارسی نام ملکی است از دکن که آن را تلنگانه نیز گویند. حیدرآباد دارالملک آن است.

مکتبی که بدین دولت ابدی‌الاتصال داشت دو سه نوبت او را به تفقّدات پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرافراز و از اقران ممتاز فرمودیم. مومی‌الیه از روی امیدواری تمام و استظهار مالاکلام متوجّه درگاه گیتی‌پناه بود.

بعد از تشرف به شرف بساط‌بوسی به عنایت و مراحم بینهایت به نوعی سرافراز شود که محسود جهانیان گردد و چون اطلاع تمام بر کمال محبت محبّ آن حضرت فلک‌رتبت داشت، در ظل عواطف ایشان قرار گرفت که سامان بعضی ضروریات سفر داده، بعد از رخصت متوجه این جانب شده، مجدّداً وسیله ازدیاد مواد اتحاد طرفین شود. چون بر مرآت ضمیر منیر مهرتنویر جلوه گر شد، قبل از این صورت حال را در نامه‌ای که مشتمل بر طلب مشارّالیه به سمع سمیع رسانیده بود و آن حضرت معالی‌رتبت در جواب کتابت در طی نامه نامی و صحیفه گرامی درج فرموده بودند که چون فتح الکای بیجانگر به سعی خان صائب‌رای دانشور شده، یک سال دیگر فرستادن مشارّالیه در عهده توقیف بنابر آن است که به امداد و اسعاد او از صیقل تیغ آبدار یکباره آثار کفّار تیره روزگار از صفحه این ملک زدوده شود، بعد از آن مشارّالیه مرخص گشته، به سعادت وصول آن درگاه عالم‌پناه مشرف خواهد بود. چون مدتی از آن وعده گذشت، اثر ارسال خان مشارّالیه بدین حدود ظاهر نشد. ترصد آن‌که به مقتضای آیه وافی هدایه ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۱ و به مؤدّای مضمون صدق‌مشحون عند شروطهم و کلام بلاغت‌نظام کلام‌الملک ملوک‌الکلام به وعده خود وفا نموده، خان مشارّالیه را بلاشایبه توقف روانه این جانب گردانند. یقین که یوماً فیوماً آثار الفت و محبت به نوعی بر عالم و عالمیان ظاهر خواهد شد که هرگز متصوّر متخیله و متعقل عقل‌دوراندیش نباشد. پس هرگاه طریقه محبت بدین نوع مسلوک دارند، متوجه حاصل معنی الفاظ المحبّه ایثار ما یُحبّ لِمن یُحبّ گشته، خان مشارّالیه به اعزاز و احترام تمام مرخص ساخته، روانه گردانند تا به ازای آن از آن‌جا که مقتضیات آیه شریفه ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۲ است به

۱۴۲ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر نهم

نوعی ضبط و ربط قاعده حسنه مراد و حفظ رابط اتحاد نمایند که هرگز در خاطر خطیر و ضمیر منیر سلاطین سوابق و لواحق این نوع یاری و دوستداری خطور و عبور ننموده باشد. والسلام علی سید الأنام.

ارساله در تشابه اعضا و جوارح به جامعه]

نسبت اعضا و جوارح انسان به یکدیگر به مثابه افراد یک جامعه است که هرکدام وظیفه‌ای خاص به عهده دارند، به‌طوری که اگر هریک از آنها از وظیفه‌ای که به عهده دارند تخطی نمایند هم خود و هم دیگران را دچار مشکل می‌سازند.

بنابراین، موفقیت و سلامت هرکدام از آنها منوط به موفقیت و سلامت دیگری است و هرکدام از افراد حکم حلقه‌های زنجیر را دارند که با اتصال به یکدیگر یک رشته زنجیر محکم را تشکیل می‌دهند؛ لذا اگر تک‌تک افراد از رهبری واحد و آگاه که بر همه آنها تفوق و برتری دارد پیروی کنند، به جامعه ایده‌آل و قابل قبولی خواهند رسید.

آنچه پیش رو دارید متن رساله‌ای است که در دانشگاه تهران به شماره ۲۴۶۵ بدون نام نویسنده وجود دارد که در آن بدن انسان به سرزمین و مملکتی تشبیه شده که اعضا و جوارح، افراد آن جامعه، و عقل رهبر آنهاست. در این نوشته یکی از افراد (اعضا) عرضه‌داشتی را تقدیم رهبر و حاکم می‌نماید، و از افرادی که به گونه‌ای دچار لغزش شده و جامعه را به فساد و تباهی کشیده، شکایت می‌کند. این عریضه به گونه‌ای نگاشته شده که گویا زبان حال جامعه امروزی ماست و دقیقاً مشکلات امروزی را مطرح کرده که هرکدام به نوعی دچار لغزش شده و افسارگسیخته به سویی رفته و کار خود را انجام می‌دهند. یکی از افراد همین جامعه که هنوز رگهای غیرت او نخشکیده و نگران است که

این افسارگسیختگی او را نیز در این منجلاب غرق سازد از سر دلسوزی عریضه‌ای می‌نگارد و از فتنه‌ای که در راه است و عن‌قریب جامعه را چون طوفان درخواهد نوردید باخبر می‌سازد و هشدار می‌دهد و عاجزانه و ملتسمانه می‌خواهد تا هرچه سریع‌تر جلوی این بی‌پروایی و لجام‌گسیختگی را بگیرد.

بسیاید ای مسلمانان رفیق و یار هم باشیم

به درد یکدگر درمان، به غم غمخوار هم باشیم

یکی جانیم و^۱ چندین تن، همه پروانه یک شمع

چرا وحشی صفت سر در پی آزار هم باشیم

امید است با خواندن این عرضه‌داشت و این هشدارنامه به خود آییم و از روی

اخلاص، پا در راه اصلاح و درستی بگذاریم و خود، جامعه و آیندگان را از خطر قریب‌الوقوع نجات بخشیم؛ به امید آن روز.

۱. اصل: به؛ به جهت ازدیاد وزن در متن «واو» گذاشتیم.

هو الرّحيم

عرضه داشت عجزه و مساکين دارالمتحیرين خيال، به والایاه سریر خلافت مصیر،
نوّاب علوی، جناب قدسی القاب، نامدار کشورگشای مملکت پیرای، صاحب عظم اقلیم
وجود، اولی الامر حقیقی عالم غیب و شهود، شه نظاره نسب، خسرو کرشمه سپاه، صفای
سینه و شمع، ضمیر آتش و آه؛ اعنی داور فتنه نشان ابوالغالب عشق، بهادرخان معروض
می دارد: پیش از آن که رایات ظفرگستر متوجّه فتح [او] تسخیر کشور این ولایت گردد و
فرمانروای این ملک حسب فرمان قضا و قدر در عهده حکمت و حکومت پناه خرد
سلطان بود و به واسطه ضعف و پیری دستور تدبیر او اکثر مهمّات ملکی مختل گشته و
بسیار خرابی در مملکت راه یافته، همیشه خواهان و امیدوار بودیم که انوار جلال آن
نوّاب بر این مملکت پرتوافکن گردد و کار ما [را] قوامی و نظامی پدید آید؛ تا آن که دعای
بی‌ریای این بیچارگان مؤثر افتاده، آفتاب التفات پادشاهانه بر نواحی تافته، فتح این
مملکت نمودند، و گردنکشان قوی طبع را مقهور و محکوم ساخته، منصب والای
حکومت این نواحی را به ایالت پناه میرزا زاهد خان مقوّض داشتند و در رعایت خاطر
این ضعیفان سفارشات فرموده بودند. مشاّزالیه چند روزی به شیوه‌های سنجیده و
اخلاق پسندیده، زبردستان را اشتغال و امیدوار داشته از حُسن بطون و ظهور او راضی و
شاکر بودیم. اکنون که به ولایت خود استقلال یافته، تغییر حال نموده، چند نفر مفسدان
فتنه‌انگیز در خدمت او راه یافته، فتنه و فساد به ظهور می‌رسانند، از جمله نگاه‌بیک ولد
دیدار قراگوزلو را به وکالت خود تعیین نموده به هرکه گمان دلی می‌برند، پنهانی یکی از
همدستان خود را فرستاده خاندان او را به غارت می‌دهند و کرشمه و اشاره نام دو غلام
خانه‌زاد خود را داروغگی طرف ولایت داده، هر ساعت به بهانه تازه، یکی را از ارباب

جمعیت ملک حضور می‌گیرند و هرچه دارند به جریمه می‌ستانند و غمزه نام غمّازی را که به سحر و چشم‌بندی زهره را از آسمان گیسوکشان به زمین می‌آرد، منصب وزارت داده بر رعیت دست‌یافته است و به بهانه کفایت آبادانی خرابه حسن و جمال بقایای امید که در محال جوارح و اعضا به علّت آفت برق جمالِ می و خشکسالی وصالِ لَمْ یَصِل مانده، [به] زارعان امانی و آمال که هر یک به طرفی گریخته حواله می‌نمایند و ترکان فتنه را دست داده که به ضرب شمشیر اشاره می‌گیرند، بلوکات حواس جمیعاً معطل مانده، روی در خرابی دارد. رؤسای ارادی از قریه منبع الاعصاب - که از بلوک علیای این ولایت است - فرار نموده سباع موزیه و سواس در او قرار گرفته‌اند.

و الحال متردّدین تصوّرات را راه‌گذار و عبور نیست. تبسم‌بیک ولد خندان‌بیک شکراغلی را که یکی از شیرکاران شورانگیز است به مهمّ نظارت سرکار خود تعیین نموده، آتش بیداد برافروخته است و صاحب جمعان بیوتات ارکانی و اعانات لحمانی را به بهانه حساب گذشته، خانه‌خراب نموده، جنس ستانی به هر کس طرح می‌دهند و بهای تمام حواله نموده، نقد جان می‌گیرد. زهرچشم نام هندوی را که به بی‌رحمی زهر در شربت مسیحا می‌ریزد، راهداری اطراف مناظرات و شاه‌بندری جزایر مشاهدات داده، کار بر مسافران دریابار نگاه تنگ گرفته، به بهانه آن‌که ارز و دربار دارند، بار دلها را می‌کاود و ذخیره جانها را می‌ریاید. مع‌هذا با فرنگان عشوه همزیان گشته، هر قافله که در دریای عدن عشق لنگر آرام اندازد و بادبان آه کشند، رهنان فرنگ بر ایشان ریخته، بقیه که از خراج بار گذاشته بودند به تاراج می‌برند.

مجملاً عمّال فتنه را دست بی‌تابی در سیرت و ناموس دلها دراز کرده، دختران بکر، گریه و پسران نوییاله، ناله را از حرم‌سرای عصمت به بازار روحانی می‌کشند و به دست رسوایی پرده جانها می‌درند، بیابان آرزو چنان به غارت رفته که توانگران صفای وقت و ارباب املاک حضور را قرب یک نفس وار تعیش نیست. خانواده‌های قدیم ملک آرامش مستأصل و متفرّق شده، خلل بسیار در ولایت به هم رسیده است. آسایش بیک شکیب اغلی که از قدیم الاّیام کلانتری آن ملک داشت و با وجود هرج و مرج زمان حکومت خرد

سلطان کسی که متعزّض حال او نبوده، در این ولا به اضطراب بیک که نقاضت قدیم به او دارد، گیرانیده، خاندان او را به باد فنا داده، از ملک قدیم خویش بیران (بیرون) کرده است. و حیرت آقا نام، ترک زبان نافهمی را که تازه از قرا داغ نگاه می رسد و زبان فارسی و آدمیت نفهمیده، قورقچی بیلا قات هوس را که به خوش هوایی رشک روضه چنان بود، ضبط نموده، نمی گذارد که ابر نیسان رحمت بر زمین او بارد و باد نوروز محبت بر گیاه او وزد و از حشم نشینان تماشا که همیشه بر کنار چشمه سار نگاه ساکن بودند، یک سیاه خانه نگذاشته که سواد مردمی باشد. مواشی و مراعی نظاره در قرای آلوس دیده چنان معدوم است که اشاره صیاد که گرگ آن سرزمین بود، از پی قوتی جگر خویش می خورد و مژگان مویینه پوش در زمستان برد سیر حیرت از قحط پوستین، نگاه گرم یک لایی حیرت می پوشد. رعایا [ی] قوی دماغی از شهرستان حضور به کوهستان فکرت در قلل جبال حیرت آرمیده، به سنگ بست عزلت در خزیده اند و از بیم راهداران بار، نظاره را دیده بان ساخته که اگر از دور گرد سوار فتنه پیدا شود، به آتش آه برافروزد تا خبردار شده گریزان گردند. رسوم اسلام را در این ملک برانداخت، چنان که زَنّارداران زلف بر سبّحه شماران گریه، طنز می نمایند و باده نوشان شکر خند، بر روزه داران خموشی افسوس می برند. خواجه نظر ارمنی نژاد بی مهابا سواره از در مسجد جامع دل می گذرد و در کوچه های اعضا و جوارح دار المؤمنین بدن که مکان پاک است مست می گردد و مقام خضر دماغ را که زیارتگاه ملائکه الهام بود قمارخانه و سواس کردند. عاملان فتنه را در جزو مسلط ساخته که قلم مژگان تیز کرده اند و هر روز سلامانه به ناز و خرج آتش بازی سوز و گداز و وجود آیین بندی شهر ناز بر بیچارگان عشقباز حواله می نمایند و دیدار چلبی رومی را تحصیل دار و جوه مذکور نموده که خدمتانه عمر و زندگانی می طلبد و به غیر از اشرفی دویستی دل و جان و محمدی تازه سکه ایمان چیزی دیگر نمی گیرد. و چندانگاه از این، در حوالی تبسم آباد که [از] اعمال این ولایت است، معدن یاقوت و درج مروارید یافته بودیم، کارداران او خبردار شده، متصرّف شدند و جواهر آبدار شکفتگی آنچه بود بالکلیه در خزانه جمال در حقه تنگ دهان نهان کردند و

سنگریزه دشنام به میان آورده معدن را، سر نهفته، می گویند هیچ نیست و گاه گاه که شکرخنده نشانی می دهد، نمک انگبین و زهر شیرین می نمایند که حاصل معدن همین بود.

غرض، این ولایت را به نوعی خراب کرده که جغد یأس خطبه وحدت می خواند، و وحش غیرت گلبانگ فراغت می کشد. امیدواریم که حکم جهان مطاع صادر گردد که به ایالت پناه میرزا زاهدخان را چند روزی از حکومت این ملک به عزل مبدول ساخته به زنجیر خط مشکین مقید سازند و به قلعه قهقهه طرب فرستند که نشاط کوتوال در برج سه در محافظت نماید و خوشخرام بیک و جولان بیک را اجازت فرمایند که با او مرافقت نموده، مشارالیه را دلگیر نگذارند، و نگاه بیک فراگوزلو[ی] وکیل را که سرکرده ارباب فساد است، خانه نشین کرده، نگذارند که در مهمات مدخل جوید. و کرشمه و اشاره که به مهم داروغگی منصوب اند، در عبادت خانه، مردمی سازند و غمزه فتان که وزیر دیوان و ولایت خراب کرده اوست، معزول بلکه کوزدستخ سازند که دیگر تردد ننماید و تبسم بیک ناظر را به رعایا بگیرانند که حقوق خود را بازیافت نموده از دندان، گوشت او را غذای روح سازند، و بلوکات حواس که از ظلم اهل دیوان نامزروع مانده، امینی را از هربوم مقرر دارند که رعایا را از هر طرف جمع نموده نسق نمایند و رقبات املاک ارباب دل را که در این مدت صونک نموده اند به صاحبان بازدهند و قریه مهرآباد که آب آرزو و بار الفت دارد و مزرعه محبت که شرب آن پیمود از اعمال جان و دل فقیر محمد اکبر که به زر حلال خریده است به او واگذارند که حاصل بهاره شباب و پاک ترین های شب خود را صرف معاش خالوزاده حسن و جمال به همین قدر روزی حلال قناعت نماید. و بعد از گوشمال خط که گرگ سرکشی و مردم کشی نموده باشد، بگویند که در اکبرآباد حضور، ساکن گشته به فراغ بال و خرّمی به سرور و نشاط بگذرانند. ملتمس آن که مطالب این ضعیفان بر وفق مسؤول مستجاب گردد. آمین و رب العالمین.

سفرنامه سوم ناصرالدین شاه به قم

ناصرالدین شاه قاجار علاقه خاصی به سیاحت و گشت و گذار داشت، و چون نویسنده‌ای توانا بود، شرح مسافرت‌های خود را با قلمی جذاب به رشته تحریر در آورده است. از جمله مسافرت‌های داخلی او عبارتند از: دو سفر به خراسان^۱ در سالهای ۱۲۸۳ و ۱۳۰۰ ه.ق، دو سفر به گیلان^۲ در سالهای ۱۲۸۶ و ۱۳۰۴ ه.ق، سفر به مازندران^۳ در سال ۱۲۹۲ ه.ق و سفر به عراق عجم^۴ (ولایات مرکزی ایران) در سال ۱۳۰۹ ه.ق.

۱. رک: حکیم الممالک، علینقی، روزنامه سفر خراسان، زیر نظر: ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران، بی تا؛ ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه خراسان (سفر دوم) زیر نظر: ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران، بی تا.

۲. رک: روزنامه سفر گیلان ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش: منوچهرستوده، رشت، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷؛ قاضیها، فاطمه، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر ناتمام گیلان، پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار) به کوشش: ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۸۱.

۳. رک: ناصرالدین شاه قاجار، روزنامه سفر مازندران، زیر نظر: ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۶.

۴. رک: ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه عراق عجم، تهران، تیراژه، ۱۳۶۲.

مسافرت‌های خارجی او عبارتند از مسافرت به فرنگ^۱ در سالهای ۱۲۹۰، ۱۲۹۵، ۱۳۰۶ ه.ق و سفر عتبات عالیات^۲ به سال ۱۲۸۷ ه.ق. علاوه بر مسافرت‌های بلندمدت که هریک دارای سفرنامه مفصلی است، در بیشتر مواقع به‌ویژه در فصل تابستان به مناطق خوش آب و هوای نزدیک تهران مانند: فیروزکوه، شهرستانک، دوشان‌تپه، جاجرود، کن و سولقان، آهار^۳.. به گشت‌وگذار و شکار می‌پرداخت و خاطرات خود را به رشته تحریر در آورده است.

از جمله شهرهای زیارتی ایران که در دوره قاجار به‌ویژه در دوره فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه مورد توجه قرار گرفت، شهر قم است، در دوران ناصری گنبد حضرت معصومه برای مرتبه دوم مطلا شد و میرزا علی اصغر خان اتابک صحن جدیدی برای حرم مطهر بنا کرد و جاده‌های جدیدی حد فاصل تهران، قم احداث گردید. ناصرالدین شاه به قصد مسافرت به شهرهای دیگر ایران و به صورت عبوری مسافرت‌های متعددی به این شهر داشته است.

اسناد و سفرنامه ها گویای آن است که ناصر الدین شاه ۸ مرتبه به قم سفر کرده است. که ۴ بار آن در خلال سفرهای دیگر و ۴ بار فقط برای سفر به قم بوده است. سفرهای ناصر الدین شاه به قم در سالهای ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۷۵، ۱۲۸۴، ۱۲۸۷، ۱۳۰۰، ۱۳۰۵ و ۱۳۰۹ ه.ق انجام شده است. متن سفرنامه ها به همراه اسناد دوره قاجار پیرامون قم به کوشش خانم فاطمه قاضیهاگردآوری و تدوین شده و با تعلیقات سودمند

۱. رک: روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، به کوشش: فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۷؛ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان، به کوشش: فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۹؛ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش: محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها، تهران، سازمان اسناد ملی، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.

۲. رک: شهریار جاده‌ها (خاطرات ناصرالدین شاه در سفر به عتبات)، به کوشش: محمد رضا عباسی، پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۲.

۳. رک: یادداشتهای روزانه ناصرالدین شاه (۱۳۰۰-۱۳۰۳ ه.ق) به کوشش: پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۸.

به وسیله سازمان اسناد ملی به چاپ رسیده است.^۱

تنها سفرنامه‌ای که در مجموعه خانم قاضیها از قلم افتاده است، سفرنامه ۱۳۰۰ ه.ق است. ویژگی این سفراین است که مسافرت از طریق ساوه انجام شده است، نه از طریق جاده تهران، قم به همین دلیل این سفرنامه حاوی اطلاعات ارزشمندی پیرامون شهر ساوه، آثار باستانی آن و روستاهای اطراف شهر می‌باشد. مسیر بازگشت شاه به تهران، جاده قدیم کاروان‌رو تهران قم است که از تهران به حضرت عبدالعظیم و کهریزک رفته از آن‌جا نیز طی سه منزل چاپاری کنارگرد، حوض سلطان و پل دلاک به قم می‌رسیده است که با ۲۲ فرسخ طول کوتاه‌ترین راه بین تهران و قم بوده است. استفاده از این مسیر تا سال ۱۳۰۱ ه.ق ادامه داشت تا در این سال به علت شکسته شدن سد ساوه و به زیر آب رفتن قسمت میانی راه (از حوض سلطان تا پل دلاک) تردد در این جاده قطع گردید و به جای آن جاده جدید امین‌السلطانی که از کنارگرد به حسن‌آباد، کوشک‌نصرت، منظریه و سپس قم می‌رسید مورد بهره‌برداری قرار گرفت.^۲ در پایان نسخه نیز دو صفحه اسامی کسانی که در این سفر از دست ناصرالدین‌شاه انعام و خلعت گرفته‌اند آمده است.

نسخه از نظر نسخه‌شناسی نیز نفیس به شمار می‌آید. این سفرنامه تک‌نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره ۱۰۴۲۹ می‌باشد.

نسخه به ابعاد ۱۵ در ۲۲ سانتی‌متر، دارای ۲۳ برگ، به خط نستعلیق ممتاز دوازده سطری با قلم محمد حسین شیرازی (کاتب السلطان)^۳ به سال ۱۳۰۰ ه.ق کتابت شده است. دارای سرلوح مذهب مرصع کتیبه‌دار، دو صفحه اوّل و دوم دارای تذهیب بسیار

۱. رک: سفرهای ناصرالدین‌شاه به قم، (۱۲۶۶ ج ۱۳۰۹ ه.ق)، فاطمه قاضیها، سازمان اسناد ملی، تهران، ۱۳۸۱.

۲. عبدلی فرد، فریدون، چاپارخانه‌ها و راههای چاپاری در ایران، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۸۳، ج ۲ ص ۴۵۳.

۳. پیرامون زندگی و آثار محمد حسین شیرازی، رک: بیانی، مهدی، احوال و آثار خوشنویسان، تهران، انتشارات علمی، بی‌تا، ۴ و ۶۸۹/۳.

دقیق و عالی عصر قاجار و طلائع اندازی دندان موشی در بین سطور، کاغذ نخودی آهار مهره زرافشان، مجدول به زر، سیلو، شنگرف و لاجورد، دارای تحریر و کمند به زر و سرخی است.

[متن نسخه]

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه سفر سیم زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها است، روز دوشنبه چهاردهم شهر صفر صبح زود از اندرون بیرون آمدم، نصرالملک، مصطفی قلی خان میرپنجه حاضر شده بودند. قدری که گذشت نصیرالدوله آجودان باشی سهام الدوله، مصطفی خان امیرتومان، صاحب منصبان، جمعیت زیادی حاضر شدند. سادات زیادی حاضر بودند، در وقت گرفتن پول خیلی هرزگی کردند، با نصرالدوله و غیره وداع کرده سوار کالسکه شده، راندم درب باب همایون وزیر صنایع رسید، جمعی همراه من به مشایعت می آیند کنت و اجزاء [الف] کنت با لباسهای رسمی همراهند کلنل چهارکوفسکی رئیس سواران قزاق کل سواره مهاجر را در میدان حاضر کرده بود با موزیک با آواز بلند هورا می کشیدند. وزیر توپخانه، سهام الدوله، شعاع الدوله، نصرت الدوله، جمشیدخان سرتیب، مهدی قلی خان سرتیب، علی اکبرخان سرهنگ فوج نهاوند، عباس خان، کلنل اسدخان، طهماسب خان، علی خان آجودان و جمعی صاحب منصب دیگر همراه بودند، کنت و غیره. دم دروازه سوار اسب شدم، در بیرون دروازه از کنت وداع کرده رفت. با کلنل وداع کرده نرفت و باز آمد. آجودان باشی، شهاب الملک و سایرین همه را وداع کرده رفتند. باز با کلنل قزاق وداع کردیم نرفت، انصافاً به قدری انسانیت کرد و به قدری خصوصیت نمود که مرا از رفتار و کردار [ب] خودش کاملاً مفتون نمود. به هرطور بود با کلنل قزاق وداع مجدد کرده او را با سواره اش روانه نمودیم و به قصد زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام راندم. با این که از راه دور می افتاد، کسی که هنوز در مشایعت باقیست، وزیر نظام والی گیلان، حاجی ملاباشی و آغا سلطان

آغامکمل و حاجی مسرور و عبدالعلی میرزای آجودان، اسمعیل خان پیشخدمت، میرزا مسیح یوزباشی و محمد حسین خان پیشخدمت و جمعی هستند، حاجی علی خان پیشخدمت. به حضرت عبدالعظیم علیه السلام رسیده زیارت کرده از کوچه رو به مغرب بیرون آمدیم. خیابان جدید الاحداث راه قم را دیدم که زراعت کرده بودند به فاصله نیم فرسخ قریب قریه «اندرمان» چادر آفتابگردان زده اند و نهار حاضر کرده اند. زمین ها به واسطه باران دیروز و پریروز قدری گلست پیاده شده [۲/الف] نهار خوردیم و سوار شده رانندیم در اینجا میرزا رضا پسر علی محمدی یک قهوه چی باشی دیده شد، که با والی از گیلان آمده است میرزا عباسعلی خان، از اینجا مرخص شده، رفت. اهل بلد گفتند تا تپه سیف راه کج واقع شده است. مدتی رانندیم دیدم آردل باشی و جمعی آردل با هم از عقب و جلو می آیند، یک نفر آردل پیاده شده یک چوبی انداخت به زمین خرگوشی برخاسته سربالا فرار کرد من تفنگ ته پر گرفته به عقب او رفتم در زمین خوابیده بود و وقت تنگ بود پیدا نشد از آنجا رانندیم تا به تپه سیف رسیدیم در تپه سیف از وزیر نظام، حاجی ملاباشی و حضرات جمیعاً وداع کرده آنها رفتند رو به شهر طهران و ما رانندیم این سفر انشاءالله از راه ساوه و زرند به قم می خواهیم برویم مسافری و ملتزمین این سفر از این قرار است فراش باشی، عباس قلی خان سرتیب، میرزا عبدالکریم خان [۲/ب] سرتیب، میرزا محمد علی خان کلنل، با هفتاد نفر سرباز و شیپورچی، ناظر، آقا محمدخان سرهنگ، میرزا محمدخان، میرزا خلیل خان، هدایت خان شاطرباشی، احمد میرزا، آقاخان، تقی خان، عبدالله خان، اسمعیل خان سیف السلطنه، حسن خان سرتیب، پسر آجودانباشی، کل علی مردان، نصرالله خان، حسن خان حکیم، تقی خان پسر مؤیدالدوله مرحوم، میرزا محمد حسین کاتب السلطان، میرزا علی حکیم باشی، معتمدالاطباء، غلام حسین خان معلم زبان اطریشی، پسر محمد علی بیک مرحوم و غیره دهاتی که در سر راه دیده شد قریه اول کریم آباد مال حاجی آقا محمد شاهزاده عبدالعظیمی، قریه دویم خلایز و وقف حضرت عبدالعظیم علیه السلام، قریه سیم مرتضی کرد پسر حاجی علی مرحوم، قریه چهارم علی آباد حسین خان قزل ایاق، پنجم قریه کاروانسرای تپه سیف، ششم

چهاردانگه خالصه که سپرده حاجب الدوله است یک [۳ الف] امامزاده هم دارد، هفتم بهرام آباد متعلق به نصرت الدوله، هشتم حسین آباد شیخ محمد حسن شریعتمدار، نهم خانم آباد خالصه، دهم علی آباد متعلق داماد حاجی علی، یازدهم قریه شه تره و گلدسته، دوازدهم پل بسیار خوبی که در رودخانه کرج ساخته شده، سیزدهم سلطان آباد، چهاردهم قریه کلبه متعلق به سیف الملک، پانزدهم قلعه میل خالصه، نصیر آباد، شانزده رضی آباد، راه را همه به تاخت آمدم. مغرب به رباط کریم رسیدیم. در سر راه گرگی را گرفته بودند، دیده شد. وارد رباط کریم شدیم. ده بزرگست آب بدی شورمزه متعفن دارد. منزل ما را در توی ده در خانه مشهدی مهدی قرار داده اند. در این ده رسم است خانه ها حوض ندارد، وارد منزل شدیم اطاقی دارد آینه کاری. ولی خان صندوق پول را نیاورده بود تنبیه شد و روانه شهر شد که پول را بیاورد. [۳ ب] سیف السلطنه حسن خان و عباس قلی خان و فراش باشی در اینجا دیده شدند. میرزا ابوالقاسم خان هم اینجا دیده شد. حسن خان سرهنگ فوج زرندی هم از زرنده آمده بود دیده شد. محمود میرزا پسر بهمن میرزا هم که از طهران آمده بود اینجا رسید، با ما تا قم هست هوای این قریه رباط نسبت به طهران گرمست هفت درجه است فردا انشاء الله باید به فیض آباد رفت. رباط کریم دو کدخدا دارد و موسوم به مشهدی عباس و مشهدی اکبر انار و انگور و نان آورده بودند، انگورهائی که آوردند تازه بود خوب نگاهداشته بودند. روز سه شنبه پانزدهم یک ساعت به صبح مانده بیدار شدم. بعد از نماز و چائی اول آفتاب سوار شدم آدم شهاب الملک دو اسب آورده بود، یکی سفید و یکی سیاه اسب سفید قبول شد، تعریفی ندارد. پلیس دیروز هم از اینجا به شهر رفت. از رباط کریم سوار اسب شدم صد قدم که به طرف [۴ الف] مغرب راندم ده تمام شد. یک رودخانه بسیار خوبی آب شیرین از آنجا می گذرد از شمال به جنوب می گذرد خیلی افسوس خوردیم، چرا منزل ما را کنار رودخانه قرار ندادند، که از کثافت و تعفن توی ده مستخلص باشیم. دیشب باران آمده بود، امروز هم هوا ابر است، سیف السلطنه و حسن خان سرتیب با حسن خان سرهنگ فوج زرنده هم همراه است. تا دو فرسخ راه تاختیم قریب به رودخانه شور یک

کاروانسرای سنگی خیلی خوبی که شاه عباس مرحوم ساخته بود دیده شد، اما حیف خرابست می‌گویند سابق براین گاهی دزد در اینجا بسقو می‌کرده است. قریب به سیصد قدم سرازیر آمدیم از رودخانه شور عبور کردیم آبش خیلی شور و تلخست که نمی‌شود خورد، کلیه آب این صفحات همه همین طورهاست، صحرای جالییست هیچ چیز ندارد و سوای بوته در بعضی نقاط هم دود آتش [۴ب] شاهسون اینانلو دیده می‌شد. باران کم کم می‌آید مسافت زیادی که طی کردیم، تپه دیدم که موسوم به کاروانسرا خاکی، قدری که گذشتیم به نهار افتادیم، بعد از صرف نهار سوار کالسکه شدیم به تعجیل رانیدیم، در طرف دست چپ قریه بیک دیده شد و در طرف دست راست قریه رحمن آباد دیده شد. از آنجا که گذشتیم، در کنار جاده قریه سلمان آباد را دیدیم، صاحب منصبان فوج زرند هم اینجا دیده شد، رعایای راسفیجان خالصه هم دیده شد، راسفیجان از دور طرف دست راست پیدا بود. اهالی صاحب منصب‌های زرندی هم از قبیل دو سه نفر تفنگدار شاهی و غیره به استقبال آمده بودند. میرزا احمدخان سر رشته‌دار هم اینجا دیده شد. اقوام هادی‌خان نایب آجودان‌باشی هم از زاویه به اینجا آمدند، زاویه قریه بسیار بزرگست از قراری که گفتند دو هزار و پانصد خانوار است. [۵الف] یکصد و پنجاه باب دکان دارد، از قبیل خبازی، بزازی، علافی، بقالی و غیره بزرگان و نجبای زرند هم منزلشان در زاویه است. در سر راه قلعه خیلی کوچک مخروبه بلاسکنه دیده شد. گفتند امین حضور ساخته است، موسوم بخداآفرین است، آبش هم عوض این که حاصل را سبز کند می‌خشکاند. به زراعت‌های فیض آباد رسیدیم، کلیه حاصل این صفحات بیشترش پنبه است. درخت هیچ عمل نمی‌آید، مگر سنجد. فیض آباد دو دانشگاه مال سیف السلطنه است، چهار دانشگاه رعیتی است، بیست نفر سرباز در جزو فوج خلج ساوه جمعی سیف السلطنه دارد. از رباط کریم تا فیض آباد به قول اهالی هشت فرسخ است. لیکن بیشتر به نظر می‌آید، شصت هفتاد خانوار رعیت دارد و جزو زرند محسوبست. اهالی اینجا غالبا ترکی حرف می‌زنند فارسی هم می‌گویند اما معمولشان ترکیست. طرف جنوب ده [۵ب] سراپرده زده‌اند، آب جاری دارد لیکن باز شور است کبک و آهوی

زیادی زنده و کشته اهالی آورده بودند، معلوم می شود شکار زیاد دارد امشب در فیض آباد توقفت، فردا رو به یل آباد سیف السلطنه خواهیم رفت، انشاء الله تعالی. سیف السلطنه امشب همه اهل اردو را در فیض آباد مهمان کرده است. روز چهارشنبه شانزدهم یک ساعت به صبح مانده بیدار شدم. گفتند ولیخان از شهر آمده است، دیده شد. چاپاری آمده است با پنج نفر غلام پولها را ترکشان بسته آورده بودند. دیشب خوش نگذشت تشک مرا توی آب انداخته بودند، لحاف را تشک کرده خوابیدم. هوا صاف بود با این که دیشب قدری باریده بود، به عادت مستمره مستحق حاضر کرده بودند، چند دختر کوچک سربرهنه، پابرهنه بود، خیلی دلم سوخت، خدای متعال به آنها فرج عنایت فرماید. حسن خان [عالف] سرهنگ فوج زرنده اسبی برای من آورده بود، دم سرپرده دیده شد، ده پانزده قدم سوار اسب شدیم، بعد پیاده شده سوار کالسکه شدیم. غلامهائی که با ولی خان آمده بودند انعام داده روانه طهران کردم. راندم به قریه رسیدیم که موسوم به شمس آباد بود ملک علی آقاییک آجودانست می گویند تیول میرزا عباس علی خانست. از آنجا رد شدیم هوا ابر شد، مه زیادی اطراف را گرفت باد سردی برخواست هوا را خیلی سرد کرد. رسیدیم به قریه دیگر که موسوم به حمزه آباد بود، این هم ملک آجودانست دو دانگ این مال میرزا عباس علی خانست در اینجاها اوبه شاهسون بغدادی دیده می شود. صاحب منصبهای زرنده و بعضی از سربازهای زرنده هم در شمس آباد دیده شدند. تحقیق مواجب محلی آنها را کردم گفتند تمام پرداخت شده است. به تپه رسیدیم، حسن خان سرهنگ فوج [عب] زرنده گفت اینجا تیهو دارد به خلیل خان، تقی خان، آقا محمد خان گفتم قوش ببرند شکار کنند، قدری هم خودم مکث کردم شکاری ندیده راندم، نیم فرسخ پایین تر سوار اسب شدیم به تپه های دست چپ رفتیم قدری گشتیم، بعد هدایت خان صدا کرد و سه تا تیهو دیده شد قوشها را انداختند قوش خلیل خان بنه زد و نگرفت قوش تقی خان که بنه برده بود خود تقی خان دید و با تفنگ زد بعد هرچه گشتیم تیهو و شکاری ندیدیم رو به منزل راندم. در بین راه کاروانسرای خرابی از بناهای شاه عباس دیدیم. امروز باید به ساوه رفت از آنجا به یل آباد

سواره خیلی رانديم همه اين راه تپه و ماهور است تا رسيديم به چشمه كه آب كمى داشت ليكن شيرين بود گفتند، تيهو دارد خيلى گردش كرديم دو تا شكار شد، بعد رانديم بيشتر راه سواره آمدم چادر نهار را در آخر تپه ها اوّل جلگه كنار نهر آبى زده بودند. [الف] اين چشمه جديد الاحداث است، ميرزا حبيب الله لشكر نويس حفر مى كند درخت در آنجا غرس كرده اسمش را حبيب آباد گذاشته است. بازار مه زيادى در راه تا اينجا بود كه مه هاى خيلى غليظ بود. كوه هاى برف دار زيادى از اطراف معلوم بود. صرف نهار شد، بعد از نهار از طايفه شاهسون چلبو، پير مردى با زن و دخترهايش آمدند پيش من، مردمان فقيرى بودند دخترهايش از سرما مى لرزيدند خيلى دلم سوخت به آنها انعام دادم، سه تومان بدهى ماليات آنها را تخفيف دادم. قوش آقا محمد خان گم شده بود، پى قوشش مى گشت، قوشش را پيدا كرده از عقب رسيد يك كبك هم شكار كرده بود، مى گفت سه كبك بود يكي را شكار كردم دو تا فرار كرد درست دقت كردم كيكش پرنداشت، از اين كيكهاى قفسى بود، خنده زيادى شد سوار شديم رو به ساوه رانديم. [ب] ميرزا على اصغر پيشخدمت را كه در ساوه ماموريت داشت استقبال آمده بود، قدرى كه گذشت احمد خان سرتپ و صاحب منصبهاى فوج خلع ساوه را ديدم صحرای صافى دارد آهو هم دارد قدرى كه راه آمديم اعتضادالدوله ديده شد. على خان و محبعلی خان يوزباشى سواره منصور هم آمد. جمعى ديگر هم از اهالى قم و ساوه آمده بودند باران مى بارد از كالسكه بيرون آمده سوار اسب شدم رو به شهر ساوه تاختم عبدل آباد يك ميدانى ساوه واقع شده است. بيشترش مال محبعلی خان و اقوام اوست سواره منصور بيشترش از اينجاست از آنجا كه گذشتيم به شهر ساوه رسيديم اهالى ساوه از كسبه و اصناف و همه آنها آمده خيلى بشاش و خرم بودند متصلاً صلوات مى فرستادند كه كمال شكوه را داشت. زن و مردشان به طورى جلو مى آمدند كه دست و پاى اسبها را مى گرفتند [الف] و كليۀ چادرهاى سر زنهای ساوه و اين دهاتى هاى كه ديديم، همه چادرهاى جور چادر زنهای قم كه خانه خانه است در سر داشتند. اعتضادالدوله ما را به مقرر حكومت برد كه دوحياط محقر داشت، كه بارون «طای

فشطین»، آنجاها را تعمیر کرده بود. حقیقت جای قابل نیست اطرافش هم کثیف بود از آنجا بعد از قدری مکث رفتیم به خانه جناب حاجی میرزا احمد به دیدن پسر ایشان که مرد کاملی به نظر می آمد، با جمعی از علما استقبال کردند، جناب حاجی را ملاقات کرده باز از همان راهی که آمده بودیم برای دیدن شهر ساوه مراجعت کردیم. دربی علی خان ساخته است اسمش را دروازه گذاشته است. بد نیست اما دکاکین خراب کوچک داشت، لیکن همه چیز داشت ظاهرا از هر قبیل چیز در این شهر به هم می رسد که معطلی نباشد. یک راستا بازار دارد والسلام. یک آب انبار [ب] خیلی خوبی ملا محمد تقی بنا کرده بود اما ناتمام بود. می گویند این آبا انبارها در تابستان خیلی به کار مردم می خورد و آبش سرد می شود. از آنجا آمدیم در مسجدی که آخر آبادی شهر ساوه بود پیاده شدیم تماشا کردیم مسجد خیلی خویشت تعمیر هم شده است اگر چه باز تعمیر لازم دارد. پرسیدیم این تعمیرات را کی کرده است گفتند یک طرف کلی را حاجی میرزا موسی طبیب ساوجی ساخته است. قدری هم ذوالفقار خان پسر مرحوم صدر اعظم. جنب اینجا مسجدی هست خیلی قدیمی حالا مقصوره می گویند. از این مسجد سوای گنبد، یک محراب، چیزی باقی نیست اما خیلی خوب ساخته اند اطرافش هم به خط نسخ خوب، آیات قرآنی نوشته است تاریخ آنجا را دیدم نهصد و بیست و چهار بود. که سیصد و هفتاد و شش سال است تا حالا که هزار و سیصد است، که آنجا ساخته شده است گفتند [۹الف] اینجا را محمد فرهاد و علی فرهاد که دو برادر بوده اند ساخته اند. از آنجا پیاده آمدیم به چهار سوق گنبدی مانده است می گویند چهار سوق بوده است این گنبد بزرگتر از گنبد چهار سوق طهران است سقفش هم کاشی است ولیکن به واسطه طول زمان سیاه شده. خیلی کثیف نگهداشته اند، پر از پهن بود از زیادی پهن معلوم شد آنجا را مال بسته اند. تعمیر هم زیاد بهم رسانده است تاریخ آنجا را خواستم، گفتند سنگی داشت سماق می خواست بیفتد و قاطرچها می خواستند ببرند، ملا ابوالقاسم برده است خانه اش، فرستادیم سنگ را آوردند، معلوم شد سماق نیست مرمر است شرحی نوشته بودند تاریخ آن نهصد و پنجاه و شش بود و از علی فرهاد بود. بعد دوباره

سنگ را به ملا ابوالقاسم سپردیم و در تنظیف این ابنیه قدیمه تاکیدات اکیده رفت و بعینه شرح همان سنگ را [ب۹] می نگاریم «بتمنا الدولة من السلطان الاعظم، مالک رقاب الامم، ذی الخلق المحمدی والنسب العلوی والقاسمی و الاحسان الحسنی، الراغب الحسینی، فی الزهد السجادی والعلم الباقری، صاحب المذهب الجعفری واللقب الکاظمی، طالب الرضا الرضوی والتقوی النقی، المنصور العسکری والجیش لظهور^۱ المهدي، صلوات الله تعالى و سلامه عليهم اجمعين. السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی الصفوی خلدالله ملکه و سلطانه و وفق بتوفیق هذه العمارة السوق والحمام ملاحظة ذات الاسلام ملجأ الخاص والعوام باذل الكرام فی الايام بانی مبانی الخیرات والمبررات و معطى الانعامات زین^۲ الرفعه والسعادة والدين على فرهاد مدظله السامي و روح روح والده الشريف حضرت غفران پناه رضوان دستگاه ملاذ ارباب [الف ۱۰] المناصب وانه فی عون الضعفاء والصلحاء و فی زمانه بانی الخیرات والمبررات كثيرالصدقات المتعمد فی بحار مغفرة الله ملك^۳ العباد للمعفرة و شمس الدين محمد فرهاد غفر لهما فی يوم التناد

این منزل خوش که باد دایم آباد در دور شهنشاه جهان شد بنیاد
پیش نظر اهل خرد تاریخش شد همت عالی علی فرهاد

فی اواخر شهر رجب المرجب سنه ثلاث وستین تسع مائه هجریه سمت اتمام پذیرفت. این بقعه مبارکه به یمن توفیق الهی به عمل مقصود بن شیخ جمال الدین القمی». از آنجا آمدیم به سرشوره پزخانه. شوره پزخانه منشق از چند شعبه می شود. بدون سقف و بدین تفصیل بود چهار پنج حوض دو ذرع در دو ذرع و نیم ذرع عمق تعبیه کرده بودند زیر این حوض ها را خالی کرده بودند به فاصله یک چارک با چوب و بته پوشانده اند زیرش خالیست از زیر راهی به حوض دیگر دارد. [اب ۱۰] خاکهای شوره دار را می آورند

۱. در اصل نسخه الظهور می باشد.

۲. در اصل نسخه زینا می باشد.

۳. در اصل نسخه الملك می باشد.

پر می‌کنند روی این حوضها. سه روز و سه شب متصل آب می‌ریزند روی آنها، آنچه شوره این خاکست آب می‌شود، از خاک سوا می‌شود و از زیر می‌آید به حوض دیگر این تیزآب زلال را به حوضهای دیگر تصفیه می‌کنند تا این که روغنی دارد این روغن را از این می‌گیرند آن روغن که گرفته می‌شود دیگر به کار نمی‌خورد مگر این که یهودیها بخرند و آبش را بکشند، تیرزآبش نمایند. آن آب زلال را می‌آورند میان دو سه دیگ می‌جوشانند و کفهای آن را می‌گیرند چندین دفعه می‌جوشانند و تصفیه می‌نمایند که می‌شود شوره قدری هم از شوره موجودی حضوراً آتش زدند که خوب می‌سوخت، یک نفر هم از صاحب منصبهای قورخانه آنجا بود. از آنجا سوار شدیم تماشای مسجد جامع قدیم رفتیم چیزی که از مسجد باقیست، یک گنبد و یک ایوان، لیکن آثار فضای آن معلومست یک منار [۱۱الف] هم بود که جنب مسجد بود تاریخش درست معلوم نشد ولیکن اسمی از شاه طهماسب بود، چون ضیق وقت بود و برای رفتن عجله داشتیم نتوانستیم درست معلوم کنم که بنای شاه طهماسب است یا تعمیر آن را او کرده است. از آنجا آثار خرابی دیوارهای شهر از بعضی جاها نمودار بود اعتضادالدوله مرخصی گرفته به شهر ساوه رفت و ما رو به یل آباد راندیم. چون وقت تنگ بود می‌تاختیم در بین راه رسیدیم، دیدم باز فراش خلوتها رخت خواب ما را اندخته‌اند توی گلها اوقاتم تلخ شد، هر سه نفر را تنبیه کرده، به هر نفری چهار پنج شلاق گفتم زدند. راندم نزدیک به یل آباد روخانه‌ایست موسوم به مزدغان اینجاها امروز خیلی باران آمده است زمینها خیلی گلست رودخانه هم آبش گل آلود بود عبورش برای پیاده خیلی صعب بود، از [۱۱ب] رودخانه گذشتیم اقوام سیف السلطنه و اهالی یل آباد حاضر شده بودند، یک نفر پیر مردیست قصاب، گاو و گوسفندی که می‌کشند باید سرش را برداشته بیاید چند شعر بخواند و بعضی جاها که راهش دور بود یک یابو داشت سوار می‌شد به تاخت می‌رسید که شعرش را بخواند پیر مرد با مزه بود. شعرهای خوب می‌خواند، سیف السلطنه می‌گفت اصلش یزدیست در یل آباد توطن کرده است. وارد ده شدیم ده بزرگیست

دویست خانوار دارد به خانه سیف السلطنه رسیدیم که منزل ما را در اینجا قرار داده اند خانه قدیمی سازست تعمیر خیلی دارد حمام مخصوص کوچکی هم دارد در اینجا هم همراهان ما را مهمان کردند. شب تگرگ زیادی آمد رعد [و] برق هم داشت بعد باد زیادی آمد آهو و کبک و شکار متفرقه خیلی زدند آوردند. شب را خوابیدیم فردا صبح انشاء الله باید برویم [۱۲ الف] سد را بینیم صبح که برخاستیم باز همین طور باد می آمد. همراهان که جمع شدند سوار شدیم کالسکچی راه نمی دانست از راه بد آورد و تا سوار شدیم خیلی تاختیم. دهاتی که اینجا واقع شده است مال قوام الدوله موسوم به حسن آباد و علی آباد و آسیابک، قنات ندارد از رودخانه آب سوا کرده با او مشروب می کنند. کالسکه اینجا رسید و خیلی خوب رسانند توی آن باد سرد فوز عظیمی دانستیم، رفتیم توی کالسکه سیف السلطنه، حسن خان سرتیب، حسن خان سرهنگ فوج زرند، هماره بودند. نزدیک سد باز سوار اسب شدیم، میرزا محمدخان پیشخدمت گفت آن طرف روخانه کبک هست. با این که آب زیادی داشت، گذاری پیدا کردیم، به آب زدیم، رد شدیم. قوش خلیل خان کبک خوبی گرفت، تقی خان هم یک کبک با تفنگ زد چون وقت نهار بود به آفتاب گردان [۱۲ ب] آمدیم، برای نهار اعتضادالدوله، علی خان، رسیدند. مشغول نهار خوردن بودیم باد آفتابگردان نهارگاه را از زمین کند، سرما زد، سفره را مغشوش کرد، پیشخدمتها، فراشها آمدند، دوباره درست کردند. بعد از صرف نهار برای بازدید سد سوار شدیم، رفتیم سر سد حقیقتاً عجب سدی بسته شده است بنای بسیار عالی بوده است. حیف که آب از زیر سوراخ کرده، رخنه پیدا کرده و همه آب به این زیادی، از زیر رخنه، از زیر سد می گذرد و سد بالا مانده است. عرض این سد از زیر شصت ذرع است، کم کم که بالا می آید باریک می شود به چهارده ذرع می رسد. عرض بالای سد چهارده ذرعست. حالا این سد پلی شده است، برای عبور و عجاله بی حاصل مانده است. آن طرف سد هم رفتیم به دقت ملاحظه کردیم ممکن است این سوراخ زیر سد مسدود شود و اگر این سد بسته شود به قدریک دریا [۱۳ الف] آب جمع خواهد شد و

از سوراخهای متعدد در سد قرار گذاشته‌اند، به ترتیب آب آن به مصارف زراعت زمینهای بایر خواهد رسید. آن طرف سد خاک تفرش است، این طرف سد خاک ساوه، بعد از ملاحظه سد، باز به شکار رفتیم، کبک و تیهوی بسیار در آن سرکوه و آن طرف دامنه دارد. سوارهای منصور جمعی محب‌علی‌خان، چند کبک شکار کرده بودند آوردند. شکار خوبی شد. یک ساعت به غروب مانده، رو به یل‌آباد که منزل بود مراجعت کردیم، در وسط راه، تقی‌خان پیش خدمت، میرزا محمدعلی‌خان کلنل آمدند، که شکار رفته بودند. میرزا محمد علی‌خان کلنل، با دو تیر تفنگ دو لوله، یک تیهو در هوا و دو تیهو در زمین شکار کرده بود. مراجعت کردیم منزل. آدم سرورالدوله، از طهران در این منزل رسید. فردا صبح باید برویم به طغرو، صبح سوار شدیم، باید از همین رودخانه ساوه باز عبور کنیم، [۱۳ب] برای عبور کالسکه‌ها باید از پل رد شد نهرهایی که از روخانه سوا کرده بودند تا کالسکه رد شد اسباب معطلی شد. دو پل اینجا دارد یک پل یازده چشمه هیچ دخلی به آب ندارد، آن طرف آب مانده است و بی‌حاصلست و یک پل یک چشمه، این پل یک چشمه روی رودخانه است. هر دوی آنها را گفتند حاجی میرزا نصرالله مستوفی ساخته است. به دهی رسیدیم که موسوم به قردين و متعلق به سیف‌السلطنه و دهی هم در سر راه بود، که خالصه بود و موسوم به لالائی و دهات دیگری بود موسوم به کلفسجه و اسطوح که ملک عضدالملک بود. در این اطراف راه و این زمین و این صحرا اوبه‌های شاهسون بغدادی و طوایف مختلف آنها نمودار بود، جمعی از سواره بغدادی و رؤسا و کدخدایان ایل بغدادی دیده شدند. شیخ علی‌خان سرهنگ است، ناخوشست طهران است، احمدخان سرتیب فوج خلیج ساوه از اینجا [۱۴الف] مرخص شد. از دور اوبه زیادی پیدا بود تک‌تک هم بناها کرده‌اند. اینجا موسوم است به صالح آباد، در حقیقت مرکز مسکن طایفه شاهسون بغدادی اینجا است، آب روان ندارد جلو هر اوبه چاه کنده‌اند، از چاه آب می‌کشند گذران می‌کنند. از صالح آباد گذشتیم، یک فرسخ که رانندیم به آوه رسیدیم، خالصه است تیول حاجی میرزا

نصرالله، نهار آنجا حاضر کرده بودند. میرزارضای طغرودی هم آنجا دیده شد، که کبک زیادی هم زنده آورده بودند بعد از صرف نهار سوار شدیم رو به طغرود رانديم. امامزاده سر راه بود از اولاد حضرت موسی کاظم علیه السلام، قدری که رانديم به قریه رسیدیم مال میرزایوسف است، آب زیادی داشت. از آنجا که گذشتیم، معلوم شد راه را کالسکه چى عوضی می رود، بعد از دور سواد طغرود پیدا بود. از آن سمت رانديم، محمد هادی میرزا و پسرش [۱۴ب] تا اینجا از قم استقبال آمدند دیده شد. به طغرود رسیدیم، نهري داشت و امامزاده از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام. طغرود ده بزرگيست و تمام درختهای بادام آن در این فصل که جدی است سبز بود، هواش گرمسير است، بیرون ده چادر زده بودند خیلی خسته بودم، قدری دراز کشیدم، بعد که برخاستم اعتضادالدوله از شهر ساوه آمده بود، هوا باد می آمد، نوشتجات طهران را نوشتیم فرستادیم، فردا انشاءالله تعالی وارد قم خواهیم شد. از طغرود الی قم شش فرسخ است. هوا ابر است، سوار شده رانديم، گفتند در این بیابان آهوی زیادی دارد نهار را در جایی که موسوم به دوشاخ حاضر کرده بودند. خیلی مسافت که طی شد به نهارگاه رسیدیم از آنجا با دوربین و چشم گنبد مطهر پیدا بود. از اینجا تا قم دو فرسخ مسافت دارد. بعد از صرف نهار سوار شده رانديم، کوه نمک در طرف [۱۵الف] دست چپ واقع شده است. معدن نمک است قدری که گذشتیم کاروانسرای سنگی پیدا شد بنای عالی بوده است حیف خراب شده است. از آنجا کم کم اهالی قم و گداهای قم پیدا شدند، بعد شاهزادها مبارک میرزا و محمود میرزا و خوانین و متولیاشی و شیخ الاسلام و امام جمعه و پسر حاجی ملاصادق و سایر علما و سه نفر صاحب منصب توپخانه که میرزا حسین خان و روح الله میرزا و علی اکبرخان که از طهران آمده بودند رسیدند. جنجال و جمعیت شد، تجار و کسبه و سایر بلاد تحقیق متجاوز از پانزده هزار نفر بودند. رسیدیم به قلعه صدری، که حالا مال اولاد صدرالممالک مرحومست از اینجا تا شهر یک فرسخ است از آنجا آمدیم وارد شهر شدیم، بحمدالله تعالی به فیض زیارت آستان متبرکه حضرت معصومه سلام الله علیها فیض و مشرف

شدیم، گلدسته‌هائی که پارسال [۵اب] گفته بودم طلا کنند لله الحمد تمام شده بود، دیدیم آمدیم منزل، رفتم فخرالملوک را دیدم، آمدیم منزل و بعد از زیارت و دیدن فخرالملوک به حمام رفتیم. از حمام آمدیم چون شب اربعین بود به حرم مشرف شدیم، نماز را در حرم مطهره خواندیم، فردا چون اربعین بود نه کسی را راه دادیم و نه بجائی رفتیم مگر صبح وعصر به زیارت مشرف شدیم علی نقی خان از شهر آمده بود حلوا را به قاعده هرساله پختیم. در این فصل هوای قم بسیار مطبوع است شب دوشنبه هم داخل خدام شمع در حرم مطهره روشن کردیم روز دوشنبه بیست و یکم از صبح مشغول پذیرائی علما بودیم، که به دیدن می آمدند. خورده‌فروشهای طهران تا اینجا آمدند، قدری اسباب از آنها ابتیاع شد صبح و عصر هم به قاعده همیشه به حرم مشرف شدیم، سه خروار برنج هم طبخ کرده به فقراء دادیم. امروز از طهران تلگراف رسید اعلیحضرت همایونی [۱۶الف] به میدان مشق تشریف شریف ارزانی خواهند فرمود. حسین قلی خان را به چاپاری به طهران فرستادیم. روز سه شنبه بیست و سیم صبح زود وقت اذان به قاعده هرروز به حرم مطهره مشرف شدیم. امروز باید تمام فقرای شهر را پول بدهم. همه فقرا را در مدرسه دارالشفای روبروی حرم مطهره بود، از زن و مرد جمع کرده، زنها در یک طرف نشسته و مردها در یک طرف نشسته بودند و بین هرصف چند نفر از سربازهای فوج مخصوص بودند، که آنها را به حالت ستون نگاه داشته بودند، که مخلوط نشده منظم باشند، خیلی منظم بود، قریب سه هزار نفر از زن و مرد و بچه بودند، اول زنها آمدند با اطفال بعد مردها از نفری یک تومان الی دوهزار دینار داده شد. چون فقرای مردها مانده بودند نهار را در همان ایوان مدرسه صرف کردیم، بعد باقی فقرا را نفر به نفر به ترتیب پول [۱۶ب] داده روانه کردیم تا دوساعت و نیم به غروب مانده طول کشید از آنجا رفتیم به زیارت از زیارت حرم مطهره سوار شده برای زیارت علی بن جعفر و شاه‌حمزه و سایر امامزاده‌های اطراف شهر رفتیم غروب مراجعت به منزل کردیم. کاروانسرای خوب در شهر دارد حیف که بعضی‌ها بایر افتاده و خراب است،

تلگرافهائی که از شهر رسیده بود خیلی موجب مسرت شد. الحمدلله تعالی میدان مشق به خوبی و خوشی گذشته خاطر خطیر همایون روحنا فداه از میدان مشق و حرکت سوار وافواج مشعوف شده است. فردا که چهارشنبه است باید به بازدید علما رفت انشاءالله تعالی از صبح الی غروب علما را بازدید کردیم. حالت هم زکامست خیلی کسل رفتم خانه متولی باشی، بعد خانه آقا سید جواد، بعد خانه آقا حسین، ظهر گذشته بود، آمدیم منزل صرف نهار کردیم. بلافاصله [۱۷ الف] باز رفتیم به خانه علما، اول رفتیم به خانه امام جمعه، بعد رفتیم خانه شیخ الاسلام، باز هم کتاب قوانین خط مرحوم میرزا را دیدم. از آنجا رفتیم خانه میرزا حسن، از خانه میرزا حسن رفتیم خانه ملا محمد جواد، مغرب بود که از آنجا مراجعت کردیم شب خسته بودم زود خوابیدم پنجشنبه، محمدخان برادر میرزا مسیح از طهران به چاپاری آمد. شب جمعه جواب نوشته روانه اش کردیم، جمعه رفتیم حمام به اختصارش می‌کوشیم ده روز و یازده شب که در قم ماندیم، هر روز قبل از صبح به حرم مطهره رفته نماز صبح را در آنجا می‌کردیم و شب هم اول مغرب به حرم مطهره مشرف شده نماز مغرب و عشا را در آنجا می‌نمودیم و در ذهاب و ایاب این زیارت هم به گدای زن و مرد و جمع کثیری گرفتار بودیم. به زحمت زیاد به آنها پول می‌دادیم و بالتمام به همه علما و شاهزادگان و متولی باشی و متولیان [۱۷ ب] و خدام آستانه متبرکه و اجزاء حکومت و سادات از سید و سیده انعام و خلعت و تخفیف و وجه نقد دادیم. انشاءالله تعالی قبول درگاه احدیت بشود یک جقه پیشکش حضرت کردیم. یک‌بته الماس به فخرالملوک دادم. یک‌انگشتی الماس به یک‌پسرش دادم. و یک‌کمر الماس هم به پسر دیگرش دادم. یک‌انگشتی الماس به متولی باشی دادم و یک‌انگشتی الماس هم به آقا سید جواد مجتهد دادم. یک‌سرداری ترمه مفتول دوزی شمشه‌دار به اعتضادالدوله دادم. یک‌خرقه ترمه بطانه خز هم در روز حرکت از قم به او دادم. امام جمعه اردبیل هم زیارت آمده بود، حقیقت با حضور قلب زیارت می‌کرد خدا توفیقانش زیاد کند. یک‌عبا هم به او خلعت دادم وجه نقدی هم برای خرجی او فرستادم. روز قتل

دودسته راه می‌افتند یکی از کوچه حرم و یکی [۱۸ الف] از مسجد علی اینها هم آمدند منزل ما مشغول سینه زدن شدند. دسته خوبی بودند تفاوتی که با دستجات طهران داشت این بود که اینجا شبیه یک عایشه در میان دستجات آورده بودند شب قتل و روز قتل هم تعزیه‌داری و روضه‌خوانی کردیم. روضه را شب در مکانی که نماز می‌کردیم و حالت اتصال به حرم مطهره داشت خواندیم. روضه‌خوان خوب در قم ندارد، ملا موسی رشتی آمده است در قم متوطن شده است. تعزیه‌خوان خوبی هم، ندارد یکی از سادات زیارت‌نامه‌خوان هم تعزیه‌گردانست هم شبیه امام می‌شود هم بسیار بد می‌خواند. روز قتل هم در صحن تعزیه بود. چون در تعزیه اسب می‌آورند، که تعزیه بعضی لوازمات دارد که خلاف احترام حضرت بود. من این رسم را منسوخ کردم گفتم بعد ازین در مدرسه دارالشفا تعزیه [۱۸ ب] بیاورند. صحن مقدس بعضی تعمیرات از بابت کاشی کاری و غیره داشت به متولی‌باشی سپردم که بر آورد کرده مشغول ترمیم شود. روز چهارشنبه سلخ بالمره وداع کرده، از حضرت مرخصی گرفته بیرون آمدیم. متولی‌باشی کسالت داشت حاضر نشد، باز همه گداها را صبح حاضر کرده پول دادیم، ولی خیلی خسته‌مان کردند. به خاک فرج آمدیم آنجا را هم زیارت کردیم. امام جمعه و شیخ الاسلام در اینجا مشایعت آمده بودند. اعتضادالدوله تا پل همراهست. در دوفرسخی شهر قلعه ایست موسوم به البرز، گفتند نصفش مال متولی‌باشی است و نصفش مال آقا محمد حسین داماد حاجی علی است. آنجا نهار خوردیم، سوار شدیم. قراسورانهای قمرودی بسیار خوب بازی می‌کردند. به عینه سوارهای قزاق بی تفاوت. به میرزا محمد علی خان کلنل و احمد میرزا و آقا محمدخان سرهنگ گفتم، تقله بزنند، چند تقله که زدند [۱۹ الف] بیچاره میرزا محمد علی خان از اسب زمین خورد. صدمه سختی به شقیقه او وارد آمد. خیلی سخت زمین خورد، هر قدر که می‌خواست برخیزد از شدت گیجی نمی‌توانست. انداختند توی کالسکه معتمدالاطبا، حسین خان طبیب فوج مخصوص، مشغول معالجه شدند فصد کردند معالجات کردند. وارد پل شدیم آهوی زیادی شاهسونها زده بودند.

شکارچی پیرمردی هم هست از شکارچیهای خاقان مغفور است انعام باو داده شد صد و دو سال تمام دارد. خیلی منزل سرد و کثیفی بود بد گذشت. شب اعتضادالدوله مطالب خود را اظهار کرد. جواب مرقوم شد. صبح روز پنجشنبه، غرّه ربیع الاول، بعد از خواندن نماز اول ماه برای حوض سلطان حرکت کردیم. به تپه های سر راه که شکار داشت رسیدیم، قوشچیها به شکار رفته بودند، چون حالت خوبی نداشتیم به شکار نرفتم. صدرآباد نهار خوردیم. [۹۱ب] اعتضادالدوله را از آنجا مرخص کردیم. زن شاهسونی خوابی دیده بود، گفت چون خیلی کسل بودم و سرد هم بود محمد حسین خان فراش باشی و اکبرخان ناظر را هم آوردم به کالسکه خودم که به نفس هوای کالسکه را گرم نمایند. با کمال کسالت سوار کالسکه شدیم، چون خیلی کسل بودم از اول منزل تا آخر منزل میان کالسکه خوابیدم. یک وقت دیدم بیدار می کنند، به منزل رسیدیم. شاهسونهای اینانلو شکار زیاد زده بودند آوردند. چون خیلی خسته بودم باز هم خوابیدم امشب خیلی کسلم پلیسی که کاغذ کنت را به یل آباد آورده بود از اینجا جواب نوشتم روانه اش کردم. سیف السلطنه حسن خان سرتیپ و محمد حسن میرزا پسر مرحوم اعتضاد السلطنه همراهند. خلیل خان، تقی خان، آقا محمد خان، شکار تیهو کرده بودند منزل خشک کثیفی است عجالتاً بد می گذرد. منزل فردا [۲۰الف] «کناره گرد» خواهد بود. انشاء الله روز جمعه دویم ربیع الاول صبح برای کناره گرد حرکت کردیم، در راه سوارهای شیرازی را دیدیم که مرخص شده بودند، می رفتند صدرآباد. نهار خوردیم غلام وزیر نظام آنجا رسید، جواب نوشته فرستادیم توی راه مرغابی زننده خیلی قشنگی آوردند، طهران می بریم سرازیری زیادی هم بود که کالسکه ها به صعوبت می گذشت، ما پیاده نشدیم ولیکن سیف السلطنه و سایرین پیاده شدند بخصوص میرزا ابوالقاسم خان خیلی می ترسید. چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. بعد از ساعتی محمد علی خان آردل باشی و حیدرخان و حاجی علی خان و محمد حسین خان از شهر رسیدند. در اینجا دیده شد که به استقبال آمده بودند. غروب وزیر نظام رسید، حاجی

میرزا عبدالرحیم صراف خزانه نظام همراه بود. امشب را در «کناره گرد» [۲۰] توقف است، انشاء الله تعالی فردا که شنبه سیم است وارد طهران خواهیم شد. روز شنبه سیم اوّل طلوع آفتاب سوار شدیم قدری که آمدیم باد سرد بدی آمد که خیلی هوا را سرد کرد قریب ظهر وارد شاهزاده عبدالعظیم شدیم، به زیارت مشرف شده نهار نخوردیم. سوار شدیم صاحب منصبهای نظام و غیره که استقبال آمده بودند دیده شدند. بحمد الله وارد منزل شدیم. بر حسب امر قدر قدر، حضرت مستطاب شاهنشاه زاده اعظم باذل دریادل، نایب السلطنه، امیرکبیر و وزیر جنگ روحنا فداه. به بنان خانه زاد دول جاوید نشان، کاتب الحضرة السلطان محمد حسین الشیرازی، غفر له سمت تحریری پذیرفت فی شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۰. [۲۱/الف]

انعام و خلاعی که در این سفر داده شده است

انعامات ۸۲۱ تومان

۳۱۰ تومان

جناب آقا حسین ۳۰ تومان، جناب امام جمعه ۳۰ تومان، جناب نایب التولیه ۳۰ تومان، جناب آقا سید عبد الله ۲۰ تومان، جناب ملا محمد جواد ۳۰ تومان، ورثه حاجی ملا حسین ۱۰ تومان، آقا سید زکریا ۱۰ تومان، حاجی ملا غلام رضا ۲۰ تومان، آقا سید حسین وردانی ۱۵ تومان، ملا علی ۱۰ تومان، عالی جناب ملا محمد تقی ۱۰ تومان، آقا نصر الله ۱۰ تومان، عالی جناب میرزا محمد علی ۱۰ تومان، حاجی سید حسین ۱۰ تومان، آقا احمد داماد متولی باشی ۱۰ تومان، شیخ حسن ۱۰ تومان، حاجی میرزا محمد حسین مستوفی ۱۰ تومان، میرزا حسن ملا رضا ۱۰ تومان، آقا سید محمد رضا ۱۰ تومان، آقا سید محمد ۵ تومان، شیخ محمد حسن وردانی ۱۰ تومان.

۱۷۵ تومان

جناب شیخ الاسلام ۳۰ تومان، حاجی سید حسین برادر حاجی سید جواد ۱۰ تومان، جناب میرزا حسن ۳۰ تومان، حاجی میرزا هدایت ۱۰ تومان، آقا فرخ ۱۰ تومان، عمّه

سفرنامه سوم ناصرالدین شاه به قم □ ۱۶۹

امام جمعه ۱۰ تومان، حاجی ملاعباس ۱۰ تومان، میرزا آقای باغبیشه ۱۰ تومان، آقا جمال برادر امام جمعه ۱۰ تومان، آقا جمال حاجی میرزا علی ۵ تومان، ملا محمد تقی ۵ تومان، آقا سید هاشم روضه خوان ۵ تومان، آقا سید عزیز ۵ تومان، اولاد مدرس ۱۰ تومان، عیال حاجی زین العابدین صبیّه جهانگیر میرزا ۵ تومان، میرزا اسدالله باغبیشه ۵ تومان، میرزا آقای سرکشیک ۵ تومان، آقا سید حسین سرکشیک ۵ تومان.

۲۲۰ تومان

عادلشاه میرزا ۲۰ تومان، مبارک میرزا ۲۰ تومان، حاجی آقا ۱۰ تومان، نورالله امیر میرزا ۱۰ تومان، فاضل شاه میرزا ۱۰ تومان، عالم شاه میرزا ۱۰ تومان، صبیّه صاحبقران میرزا ۱۰ تومان، علی محمد میرزا ۵ تومان، محمد حسن میرزا پسر عباس قلی خان ۱۰ تومان، میرزا آقای تلگراف خانه ۱۰ تومان، خدام آستانه ۴۵ تومان، کفش دار و مؤذن ۱۰ تومان، عملجات بقعه خاقان مغفور ۵ تومان، عملجات بقعه شاه مرحوم ۵ تومان، عملجات بقعه مرحومه مهدعلیا ۵ تومان، [۱۲ب] حاجی میرزا رضای طیب ۲۰ تومان، فراش باشی صحن ۵ تومان، استاد حسن معمار ۱۰ تومان.

۶۶ تومان

میرزا کمال حاجی میرزا بابا ۵ تومان، صبیّه مرحوم میرزا علی محمد ۱۰ تومان، عیال و صبیّه مرحوم حاجی میرزا شریف ۵ تومان، همسر مرحوم میرزا کمال ۶ تومان، عیال و اولاد سید حبیب الله ۱۰ تومان، جناب آقا سید حسین ۱۰ تومان، ملا جعفر ارسوی دوز ۳ تومان، اولاد حاجی سید رضی ۱۰ تومان، آقا سید ابراهیم عساکر فروش ۲ تومان، داماد حاجی سید حسین ۵ تومان.

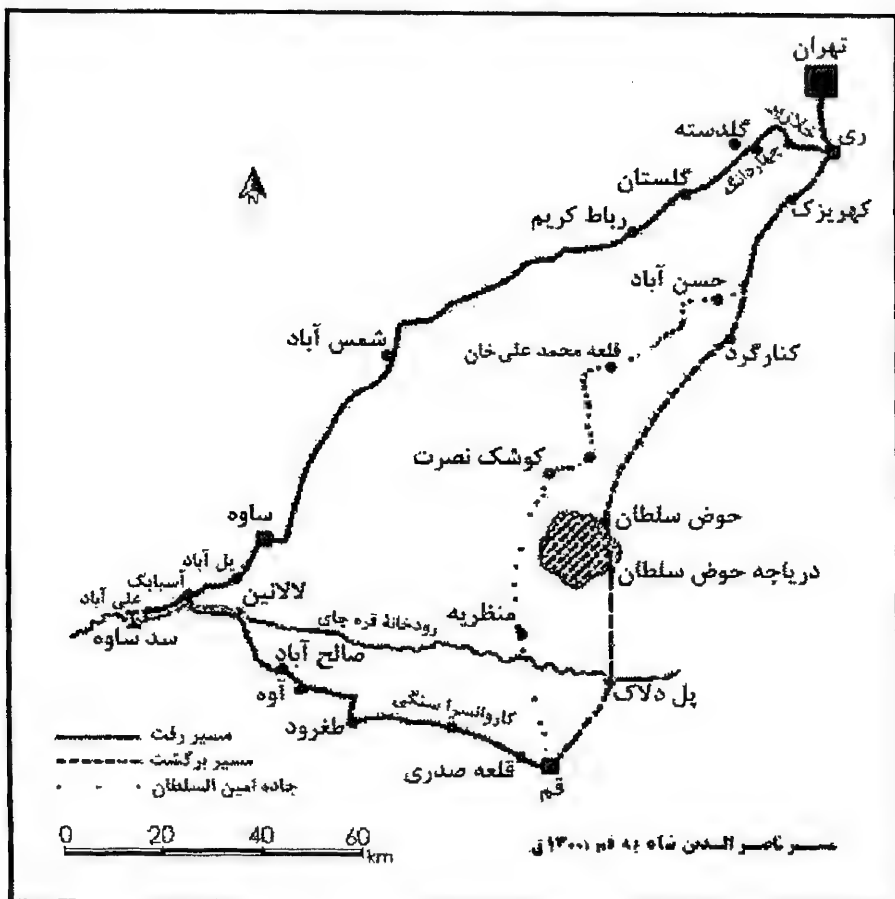
۵۰ تومان

شیخ حسن کهکی ۱۰ تومان، پسر حاجی والی ۵ تومان، میرزا رضای رضوی ۵ تومان، بیگم کوچک ۵ تومان، بی بی جانی ۳ تومان، ام کلثوم ۳ تومان، مریم شاه ۱۰ تومان، ... ۴ تومان، ملا حسین ۵ تومان.

خلاع

جناب متولی باشی انگشتی الماس ۱ حلقه، جناب آقا سید جواد انگشتی الماس ۱ حلقه، عالی جناب میرزا سید محمد برادرزاده متولی باشی عبای ترمه پهل، میرزا ابومحمد عبای ترمه پهل، عالی جناب آقا نورالله عبای ترمه پهل، آقا سید محمد معلم عبای ترمه پهل، میرزا حسن طیب شال کرمانی.

نواب محمدهادی میرزا شال ترمه کشمیری، نواب محمدهدی میرزا شال ترمه کشمیری، شاهزاده امیری جبّه کرمانی، آقا محمدکریم متولی مضجع شاه مرحوم جبّه کرمانی، حاجی رضاخان شال خلیل خانی، آقا سید حسین متولی مقبره مرحوم حاجب الدوله شال خلیل خانی، متولی مضجع مرحومه نواب متعالیه شال کرمانی، نصرالله خان جبّه کرمانی، علی خان فراش باشی شال کرمانی، جهاندار میرزا رئیس التجار شال کرمانی، تیمورخان تحویلدار شال کرمانی، طهماسب خان شال کرمانی، عبدالاحدبیک شال کرمانی، عالی جناب آقا محمود عبای پهل، حکیم سلیمان جدیدالاسلام شال خلیل خانی، [۲۲ الف] خطیب شال خلیل خانی، آقا جواد متصدی گلدسته ها شال خلیل خانی، حاجی میرزا صفی شال خلیل خانی، آقا سید ابوالحسن متولی مقبره مرحومه صبیّه نواب حسام السلطنه شال خلیل خانی. [۲۲ ب]



کتابچه باخرز از مجموعه ناصری

کتابچه باخرز قسمتی از مجلد دهم مجموعه ناصری^۱ است که به شماره ۴۳۳۰ در بخش نسخ خطی کتابخانه ملی ملک موجود است.

کتابچه باخرز در شش ورق به قطع خشتی با خط شکسته نستعلیق با ارقام سیاق نوشته شده است. نام نویسنده و گردآورنده این مجموعه مشخص نیست، اما سال گردآوری بین سالهای ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۸ ه.ق است.

در این کتابچه، گردآورنده علاوه بر بیان تعداد خانوار و نفوس ایلات و طوایف ساکن در روستاها، وضعیت تأمین آب، موقعیت روستا و وضعیت آب و هوایی نیز ذکر شده است. یکی از اصطلاحات به کار رفته در اکثر مدخلها اصطلاح «سفیدخانه» است که نشان‌دهنده وضعیت معیشتی و رفاهی ساکنان روستاها می‌باشد. در گذشته اکثر مساکن روستایی شامل اطاقی بوده که هم به عنوان محل زندگی و هم مطبخ مورد استفاده قرار می‌گرفته است، داخل این اطاقها معمولاً بر اثر دود اجاق سیاه می‌شده است، با ارتقاء سطح معیشتی روستاها مساکن روستایی دارای دواطاق شد که اطاق محل زندگی را معمولاً با گچ سفید می‌کردند، و اصطلاح سفیدخانه برای روستاهایی که وضع معیشتی بهتری داشتند به کار رفته است.

۱. رک: حسینی، سید محسن، نیکجو، سوسن، کتابچه نفوس بالا خواف...، مجموعه رسائل خطی فارسی، دفتر هفتم: ۱۹۰؛ افشار، ایرج، فهرستواره مجموعه ناصری. فرهنگ ایران زمین ۱۳۳/۲۹.

[متن نسخه]

باخرز

صورت خانوار باخرز از رعیت و نوکر و غیره از قرار تفصیل ذیل است که عرض می شود:

قلعه نو:^۱ من محال بالا باخرز مشروب از چشمه سار است. هوایش سردسیر است. رعیتش سی و چهار خانوار است. سفیدخانه، ۳۴ خانه.

قلعه سفیدآباد: من محال باخرز مشروب از چشمه سار است هوایش سردسیر است. سفیدخانه نشیمن دارد، ۲۷ خانوار.

سادات: پانزده خانوار - رعیت: هشت خانوار - متفرقه: چهار خانوار.
قلعه سلطان آباد:^۲ من محال، باخرز مشروب از چشمه سار است. هوایش سردسیر است. سفیدخانه، ۳۸ خانه.

رعیت: بیست و دو خانوار - متفرقه: سیزده خانوار - نوکر سواره دو خانوار. حداد یک نفر.

مزرعه آبنه:^۳ من محال باخرز مشروب از چشمه سار است هوایش سرد است.

۱. قلعه نو: دهستان بالا ولایت باخرز.

قلعه نوعلیا، واحد مسکونی ۲۷۶، خانوار ۳۱۰، جمعیت ۶۳۸ نفر سرشماری: ۶.
طول جغرافیایی °۱۰۶۰ - عرض جغرافیایی °۳۵-۶ ارتفاع از سطح دریا ۱۴۲۵ متر. پاپلی: ۴۱۸.

۲. قلعه سلطان آباد: خالی از سکنه: ۳۲.

طول جغرافیایی °۱۰۶۰ - عرض جغرافیایی °۳۵، ۱۶ ارتفاع از سطح دریا ۱۴۱۵ متر، پاپلی: ۳۱۵.

۳. سه مزرعه آبنه (ابنیه) دهستان بالا ولایت

سفیدخانه نشیمن دارد. رعیت جملتان دو خانوار.

قلعه کافج: ^۱ من محال باخرز مشروب از چشمه سار است هوایش سردسیر است. سفیدخانه، ۲۴ خانه خانوار آن است.

قلعه دشتاب: ^۲ من محال باخرز مشروب از چشمه سار است. هوایش سردسیر است. سکنه اش بیست و هشت خانوار است.

مزرعه رباط: ^۳ من محال باخرز مشروب از چشمه سار است هوایش سردسیر است سکنه اش هجده خانوار است.

مزرعه خراباد: من محال باخرز است. مشروب از چشمه. هوایش سردسیر است. سی و شش خانوار است.

قلعه قصبه شهر نو: ^۴ من محال باخرز دو رشته قنات دارد و چشمه سارش یکی است. هوایش سردسیر است. سکنه اش نود و چهار خانوار، نوکر سواره بیست خانوار.

قلعه نو: ^۵ مزرعه ای است، من محال باخرز. مشروب از چشمه سار است. هوایش

→ واحد مسکونی ۱۸۹، خانوار ۲۱۱، جمعیت ۱۰۷۳ نفر مرکز آمار: ۶

طول جغرافیایی ۶۰° ۱۰'، عرض جغرافیایی ۳۵° ۳'، ارتفاع از سطح دریا ۱۴۳۵ متر، پاپلی: ۳۵. ۱. قلعه کافج: دهستان بالا ولایت باخرز.

واحد مسکونی ۹۷، خانوار ۱۱۷، جمعیت ۶۱۴: ۶ مرکز آمار.

طول جغرافیایی ۶۰° ۱۴'، عرض جغرافیایی ۳۵° ۲'، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۴۵ متر، پاپلی: ۴۲۸. ۲. قلعه دشتاب: دشت آب.

واحد مسکونی ۳۷، خانوار ۵۰، جمعیت ۲۱۸، مرکز آمار: ۲.

طول جغرافیایی ۶۰° ۱۵'، عرض جغرافیایی ۳۵° ۲'، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۱۵ متر، پاپلی: ۲۴۷. ۳. مزرعه رباط: خالی از سکنه: ۳۰.

عرض جغرافیایی ۶۰° و ۱۵'، طول جغرافیایی ۳۵° و ۱'، ارتفاع دریا ۱۳۰۵ متر، پاپلی: ۲۷۵.

۴. قلعه قصبه شهر نو:

جمعیت ۶۳۷، خانوار ۱۲۶۱، مرکز آمار: ۳۹.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۱۹'، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۵۹'، ارتفاع از سطح دریا ۱۲۸۰ متر. پاپلی: ۳۴۹.

۵. قلعه نو: قلعه نوشاملو.

معتدل است. سکنه‌اش هشت خانوار است.

مزرعه کردیان:^۱ من محال باخرز مشروب از قنات دو رشته می‌باشد. و از کوه آب مشروب می‌شود، هوایش سردسیر است. سفیدخانه است. سکنه‌اش پنجاه و هشت خانوار است.

مزرعه ارخود:^۲ من محال باخرز یک رشته قنات دارد، هوایش معتدل است. بسیار خوش آب و هوا است. سفیدخانه است، سکنه‌اش، چهل و دو باب، خانوار است. قلعه ارزنه:^۳ من محال باخرز یک رشته قنات دارد. از کوه آب هم مزروع می‌شود. در دامن کوه است. در زمستان برف و باران زیاد دارد. در تابستان خوش آب و هوا است. سفیدخانه است. سکنه‌اش نود و پنج خانوار است.

مزرعه ریزه:^۴ مزرعه‌ای است از محال باخرز دو رشته قنات دارد طبع و هوایش معتدل است. خانوار قلعه مزبور پانزده خانوار است. باخرزی سفیدخانه است. نوکر سواره یکصد و پانزده خانوار است که سفیدخانه است.

→ طول جغرافیایی ۶۰° و ۱۹°، عرض جغرافیایی ۳۵°، ارتفاع از سطح دریا ۱۲۶۵ متر، پاپلی: ۴۱۸.

۱. مزرعه کردیان: دهستان باخرز.

واحد مسکونی ۳۱۵، خانوار ۳۵۷، جمعیت ۱۹۹۳ نفر، مرکز آمار: ۲.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۱۳°، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۵۶°، ارتفاع از سطح دریا ۱۵۱۰ متر، پاپلی: ۴۳۶.

۲. مزرعه ارخود: دهستان باخرز بخش باخرز.

واحد مسکونی ۲۱۳، خانوار ۲۸۱، جمعیت ۱۹۳۱ نفر، مرکز آمار: ۲.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۱۲°، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۵۸°، ارتفاع از سطح دریا ۱۴۷۷ متر، پاپلی: ۵۲.

۳. قلعه ارزنه: دهستان باخرز بخش باخرز.

واحد مسکونی ۵۱۶، خانوار ۷۰۵، جمعیت ۳۶۹۲ نفر، مرکز آمار: ۲.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۱۰°، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۵۸°، ارتفاع از سطح دریا ۱۵۵۰ متر، پاپلی: ۵۳.

۴. مزرعه ریزه: دهستان میان‌ولایت.

واحد مسکونی ۴۴۷، خانوار ۶۸۰، جمعیت ۳۷۱۱ نفر، آمار ایران: ۲۲.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۳۱°، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۴۷°، ارتفاع از سطح دریا ۱۰۹۰ متر، پاپلی: ۲۸۵.

قلعه مشهدریزه:^۱ من قراء باخرز. قدیم النسق است، لیوم البناء مشروب از قنات است. هوایش معتدل است متوطنین باخرزی المعروف.

موسمی، معلوم نشده است. مرتع و هوایش این اقرب الحدود است. و از جمله سرحد است. تعداد نوکران سوار، چهارده نفر سوار است.

خواجه و مرفه الحال قلعه مزبور تحت امر مرآت السادات است، سادات و مؤذن چهارده نفر است. رعایای قریه مزبور از قرار تفصیل عرض می شود. مجموع خانوار قلعه مشهدریزه جملتان جمعاً ۷۰ خانوارند.

قلعه جوزقان:^۲ من قراء باخرز، قدیم البنا می باشد مشروب از قنات هوایش معتدل است.

مساکنین باخرزی معروف، خانوار قلعه مزبور از قرار ذیل است. مرتع مواشی آنچه در دست و سرحد است ییلاق و قشلاق می کنند. (نوکر چهار نفر دارد). (چهار نفر مرفه)، خانوار رعیتی بیست و یک خانوار، خانوار متفرقه هجده خانوار (مجرد سیزده نفر)، مجموعه ساکنین قریه جوزقان شصت و پنج خانوار است از قرار سرشمار.

تفصیل اسامی رعیت و نوکر و غیره و قلعات باخرزی سفیدخانه.

قلعه پشته:^۳ مشروب از قنات و کوهسار و هوایش سردسیر است. سکنه اش شصت و

۱. قلعه مشهدریزه: دهستان میان ولایت.

واحد مسکونی ۶۴۶، خانوار ۶۱۵، کل جمعیت ۳۱۸۱ نفر، مرکز آمار: ۲۶. طول جغرافیایی ۶۰° و ۳۰°، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۴۷°، ارتفاع از سطح دریا ۱۱۲۰ متر، پاپلی: ۵۳۶. ۲. قلعه جوزقان: دهستان میان ولایت.

واحد مسکونی ۲۴۵، تعداد خانوار ۳۳۵، تعداد کل جمعیت ۱۶۴۱ نفر، مرکز آمار: ۲۲. طول جغرافیایی ۶۰° و ۲۷°، عرض جغرافیایی ۳۴° و ۴۶°، ارتفاع از سطح دریا ۱۱۹۳ متر، پاپلی: ۱۶۷. ۳. قلعه پشته: دهستان کرات.

واحد مسکونی ۳۲۶، خانوار ۴۶۷، تعداد کل ۲۱۹۳، مرکز آمار: ۱۸. طول جغرافیایی ۶۰° و ۲۳°، عرض جغرافیایی ۳۴°، ۴۲°، ارتفاع از سطح دریا ۱۴۷۰، پاپلی: ۱۲۸.

نه خانوار است.

قلعه ایله: ^۱ مشروب از چشمه و آب کوهسار است هوایش سرد است، سکنه‌اش بیست خانوار است.

قلعه کوه‌آباد: ^۲ جدید النسق است. مشروب از چشمه هوایش سردسیر است. خانوار قلعه مزبور ۱۴، سکنه باخرزی سفیدخانه، سکنه‌اش چهارده خانوار است.

قلعه شیزن: ^۳ مشروب از قنات و کوهسار. هوایش سردسیر است. خانوار رعیت قلعه مذکور: سکنه باخرزی سفیدخانه دارد با مزرعه کوچک کهجه سکنه همه چهل و هشت خانوار است. با جمعیت کهجه که شش خانوار است.

قلعه استاد: ^۴ مشروب از قنات است هوایش معتدل است و خوش‌هوا. خانوار نوکر و رعیت که در قلعه مذکور سکنه دارد باخرزی سفیدخانه است. سکنه این قلعه از نوکر و سادات و رعیت، شصت و هفت خانوار است.

قلعه سوران: ^۵ مشروب از قنات است، هوایش معتدل است. خانوار نوکر و رعیت و

۱. قلعه ایله: ایله.

واحد مسکونی ۱۵، خانوار ۱۵، جمعیت ۷۸ نفر، مرکز آمار: ۱۸. طول جغرافیایی ۶۰° و ۲۴° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۴۰° ارتفاع از سطح دریا ۱۳۷۰ متر. پاپلی: ۷۸.

۲. قلعه کوه‌آباد: دهستان پایین ولایت.

واحد مسکونی ۸۲، خانوار ۱۳۳، جمعیت ۷۲۳. مرکز آمار: ۲۲. طول جغرافیایی ۶۰° و ۳۰° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۳۶° ارتفاع از سطح دریا ۱۱۸۰ متر، پاپلی: ۴۷۰.

۳. قلعه شیزن: دهستان میان ولایت.

واحد مسکونی ۵۱، خانوار ۶۷، جمعیت ۳۸۰ نفر. طول جغرافیایی ۶۰° و ۲۰° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۴۴ متر. پاپلی: ۳۵۴.

۴. قلعه استاد: دهستان میان ولایت (قلعه استای).

واحد مسکونی ۳۶۱، خانوار ۵۲۳، جمعیت ۲۷۶۳ نفر، مرکز آمار: ۲۲. طول جغرافیایی ۶۰° و ۱۸° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۵۰° ارتفاع از سطح دریا ۱۴۴۰ متر، پاپلی: ۵۶.

۵. قلعه سوران: دهستان میان ولایت.

غیره که در قلعه مذکور سکنه دارد باخرزی سفیدخانه است. سکنه اش نوزده خانوار است.

مزرعه فرزند: ^۱ هوایش معتدل المزاج، خانوار رعیت سکنه باخرزی سفیدخانه سکنه اش بیست و هشت خانوار است.

مزرعه تایباد: ^۲ از قلعه جات پایین ولایت باخرز قنات رعیتش دو رشته است. رعیتش به جمع سفیدخانه نشیمن دارد. هوایش معتدل است. خانوار نوکر دیوانش از قرار است.

خانوار تایباد ۱۱۸ خانه، متفرقه خوش نشین ۲۶ نفر، مجرد سی و هشت نفر. مزرعه کاریز: ^۳ از قلعه جات پایین ولایت باخرز است. سرحد است، سه رشته قنات یک رشته خالصه و دو رشته رعیتی است، خوش هوا و ولایت وسیع است.

در سفیدخانه سکنه دارند خانوار نوکر و رعیت از قرار ذیل است. هوایش معتدل است.

سکنه کاریز: خانوار متفرقه پانزده نفر، خانوار رعیت: هفتاد و هشت نفر، مجرد پانزده نفر.

فرمان آباد: ^۴ مزرعه است از قلعه جات پایین ولایت باخرز سرحد است، آبش

→ واحد مسکونی ۱۲۵. خانوار ۱۵۸، جمعیت ۸۹۹ نفر، مرکز آمار: ۲۲.

طول جغرافیایی °۶۰ و °۲۰، عرض جغرافیایی °۳۴ و °۴۹، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۷۶ متر، پاپلی: ۳۲۲. ۱. مزرعه فرزند: دهستان کرات.

واحد مسکونی ۱۴۸، خانوار ۱۹۸، جمعیت ۱۰۷۸ نفر، مرکز آمار: ۲۲.

طول جغرافیایی °۶۰ و °۳۶، عرض جغرافیایی °۳۴ و °۳۰، ارتفاع از سطح دریا ۱۰۸۰ متر، پاپلی: ۳۸۸. ۲. مزرعه تایباد: شهر تایباد.

خانوار ۷۳۰۸، جمعیت ۳۹۳۰۲ نفر، مرکز آمار: ۳۹.

طول جغرافیایی °۶۰ و °۴۶، عرض جغرافیایی °۳۴ و °۴۴، ارتفاع از سطح دریا ۸۱۰ متر، پاپلی: ۱۳۹. ۳. مزرعه کاریز: دهستان پایین ولایت.

واحد مسکونی ۸۵۹، خانوار ۱۰۸۰، جمعیت ۶۰۱۵ نفر، مرکز آمار: ۱۸.

طول جغرافیایی °۶۰ و °۴۹، عرض جغرافیایی °۳۴ و °۴۸، ارتفاع از سطح دریا ۷۷۸ متر، پاپلی: ۴۳۷. ۴. فرمان آباد: دهستان کرات.

خوش‌گوار، هوایش معتدل است. سه رشته قنات رعیتی دارد بجمع سفیدخانه سکنه دارد.

خانوار سکنه فرمان‌آباد از قراری است که عرض می‌شود:

متفرقه خوش‌نشین: ۱۲ نفر، مجرد ۱۴ نفر، خانوار نوکر و رعیت: ۳۴ نفر.

کُراد: ^۱ مزرعه‌ای است در دامن کوه سرحد است یک رشته قنات دارد هوایش معتدل است، خانوار سکنه مذکور هزاره است، عالیجاه نورمحمدخان هزاره نشیمن دارد. خانوار سکنه مزبور: ۶۱ خانوار.

صاحب‌منصب و نوکر سواره: ۲۶ خانوار.

محسن‌آباد: ^۲ قلعه‌ای است در سرحد باخرز جدیدالنسق است، سه رشته قنات دارد. هوایش گرم و بد است. خانوار قلعه مزبور هزاره است. محل نشیمن یوسف‌خان سرتیب است، سکنه دارد.

قلعه خانوار سکنه مزبور: سیصد خانوار، نوکر بی‌موجب: یکصد خانوار، نوکر سواره عباس‌آباد: بیست خانوار، [جمعا] ۴۲۰ خانه. تصحیح و ملاحظه شد.

کتابشناسی

۱- افشار، ایرج، فهرستواره مجموعه ناصری، فرهنگ ایران‌زمین، ج ۲۹.

→ واحد مسکونی ۲۲۲، خانوار ۳۱۱، جمعیت ۱۶۷۱ نفر.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۴۶° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۴۲° ارتفاع از سطح دریا ۸۱۵ متر، پاپلی: ۳۸۹. ۱. کُراد: کرات.

واحد مسکونی ۱۰۸، خانوار ۱۳۸، جمعیت ۷۶۲ نفر، مرکز آمار: ۲۲.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۳۴° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۳۴° ارتفاع از سطح دریا ۱۰۷۰ متر، پاپلی: ۴۳۴. ۲. محسن‌آباد: دهستان پایین ولایت بخش مرکزی.

واحد مسکونی ۱۰۱، خانوار ۱۱۹، جمعیت ۶۶۰ نفر، مرکز آمار: ۱۸.

طول جغرافیایی ۶۰° و ۴۹° عرض جغرافیایی ۳۴° و ۵۴° ارتفاع از سطح دریا ۸۳۷ متر، پاپلی: ۵۱۷.

۱۸۰ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر نهم

- ۲- پاپلی یزدی، محمد حسین، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- ۳- حسینی، سید محسن؛ نیکجو، سوسن، کتابچه نفوس بالا خواف و کتابچه عدد و نفوس پایین خواف از مجموعه ناصری، مجموعه رسائل خطی فارسی، دفتر هفتم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۵.
- ۴- مرکز آمار ایران، شناسنامه آبادیهای کشور (شهرستان تایباد) ۱۳۵۷، انتشارات مرکز آمار ایران، تهران، ۱۳۷۶.

مقدمه وقف نامه یوسف سلطان خان الیچکی - حاکم ترشیز

بر ضمایر علیّه ارباب دانش و خواطر زکیّه اصحابِ بینش پوشیده و مخفی نیست که خداوند در توصیفِ واقفانِ موقوفِ هدایت فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۱ و آنها را به خلعتِ گرانمایه «طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنُ مَا بِهِمْ^۲ ستوده و بدین آیتِ شریفه ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۳ رهنمون گشته است.

به حکم عقل ثابت است که نیکی کردن بهتر از بدی کردن است و همه متفق اند که سرانجام نیکوکاران نیکو بود و از آن بدان بد. پس وظیفه عاقلان واقف و شیوه عارفان واصل است که به هدایت کلام حکیم و دلالت عقل سلیم و خرد خرده بین، مفهوم فنا و زوال ملک و مال و جاه را در آینه ضمیر به یقین بینند و هرآینه خاطر خطیر و مرآت ضمیر منیر، از زنگ محبت دنیا، بلکه از ننگ کدورت ماسوی به صیقل فراست و ذکا مصقل و منجلی سازند و این حدیث شریف «الدنيا مزرعة الآخرة»^۴ را نصب العین داشته در کشتزار جهان جز تخم احسان نکارند.

۱. فصلت / ۸.

۲. رعد / ۲۹.

۳. الکهف / ۴۶.

۴. تحف العقول: ۱۶۴.

نه تنها مسلمانان بلکه همه اهل کتاب بر این باورند که بعد از مرده چون جهت او صدقه دهند، نفس او را فایده باشد و بر اثبات این ادعا دلیلهای عقلی و نقلی اقامه شده است.^۱ غالباً پس از مرگ انسان خویشان او چند روزی جهت او صدقه داده به یاد او اشک فراق می ریزند، اما با گذشت ایام به حکم آنچه گفته اند: از دل برود هر آنچه از دیده برفت، او را فراموش کرده، دریغ می دارند چیزی از مال او را به خیرات و صدقات دهند. بدین جهت عاقلان آگاه در حیات خود خیرات و اوقاف معین می کنند. پس ای برادر، تو نیز به فکر خویش باش - شعر:

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، ز پیش فرست^۲

بررسی همه جانبه وقف و نقش برجسته آن در پیشبرد فرهنگ و تمدن اسلامی و شناسایی جاذبه های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دینی سنت حسنه وقف و شناخت اسباب و علل شکوفایی این سنت حسنه در میان مسلمانان، از مباحث بسیار سودمندی است که آگاهی از چونی و چندی آن، پاره ای از اسباب و علل شکوه و عظمت اندیشه و باریک بینی و دقت واقفان را - که حتی پرندگان و حیوانات را از نظر دور نداشته اند - تبیین می کند و روشن، ﴿طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا بَ﴾^۳، ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ﴾^۴.

بی شک سنت حسنه وقف برگرفته از متن قرآن کریم و احادیث شریف رسول مکرم و ائمه هدی - علیهم السلام - و سیره عملی بزرگان اسلام است که به یقین بسیاری از این موقوفات در ژرفنای عقیده و باورهای قلبی و نگرش واقفان ریشه دارد. خداوند متعال در مورد سنت حسنه وقف در قرآن کریم فرموده: ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا﴾^۵، پاداش و نتیجه کردارهای شایسته ای که ماندگارند نزد پروردگارت بهتر است.

۱. لطائف الحقائق، رشیدالدین فضل الله همدانی، تصحیح غلامرضا طاهر، دانشگاه تهران: ۷۲۰-۷۵۱.

۲. گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۲.

۳. رعد / ۲۹.

۴. آل عمران / ۱۹۵.

۵. مریم / ۷۶.

پیامبر عظیم الشان اسلام در مورد این سنت حسنه فرموده: «إذا مات المؤمن^۱ انقطع عمله إلا من^۲ ثلاث: صدقة جاریه، أو علم یتفق به، أو ولد صالح یدعو له»،^۳ هرگاه مؤمن بمیرد، عمل وی قطع شود، مگر از سه چیز: صدقه جاریه (= وقف)، دانشی که از آن سود برند، و یا فرزند صالحی که او را به نیکی یاد کند. و در حدیث نبوی آمده است: «سبع یجری للعبد أجرهنّ و هو فی قبره: من علم علماً، أو بنی مسجداً، أو کرى نهراً، أو بطن عیناً، أو غرس غرساً، أو ورث مصحفاً، أو ترک ولداً صالحاً یدعوه».^۴

احادیث فراوانی درباره اهمیت وقف از اهل بیت - علیهم السلام - رسیده است که در کتب روایی و فقهی یاد شده است و در این مختصر مجال ذکر آنها نیست و از بزرگان دین نیز سخنان با ارزشی در مورد اهمیت و جایگاه وقف در جامعه اسلامی وارد شده است. به همین دلیل وقف در بین مسلمانان دارای ارزشی والا است؛ وقف در پیشبرد شؤون حیات و استحکام پایه های گوناگون زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و بهداشتی جوامع اسلامی نقشی مؤثر و بسزا داشته است.

اسلام برای تأمین عدالت اجتماعی، مسلمانان را مکلف کرده است تا با اجرای دستورات قرآن کریم و شارع مقدس، نسبت به محرومیت زدایی در جامعه اسلامی اقدام کنند و مسلمانان را در مقابل یکدیگر مسئول شمرده و به آنان دستور داده تا نیازمندان را برآرند. وقف یکی از مصادیق بارز و جلوه های زیبای رفع نیاز مستمندان جامعه اسلامی است. بسا بررسی و ارزیابی روایات وارده از سوی معصومان - علیهم السلام - در مورد اهمیت و جایگاه وقف در جامعه اسلامی، پی می بریم که دستوره های قرآن کریم و سخنان متین و گهربار رسول امین و ائمه هداة مهیدین - علیهم السلام - درباره سنت حسنه وقف، با هدف تربیت روان و تصفیه و تزکیه قوای نفس و پرورش استعداد های بشری و راهنمایی و ارشاد همه نیروها و عاطفه هایی

۱. در برخی از مآخذ «ابن آدم» آمده است. ۲. در برخی از منابع «عن» ضبط شده است.

۳. بحار الانوار ۲۲/۲؛ مسند احمد حنبل ۳۷۲/۲؛ سنن ترمذی ۱۳۷۶.

۴. لطائف الحقائق: ۷۵۱.

صورت گرفته است که باید در راه سعادت و تکامل انسانیت باشد.

این شیفتگی و شیدایی واقفان در تار و پود میراث عظیم مکتوب فرهنگی و بناهای تاریخی جوامع اسلامی موج می زند. اگر به کتابخانه ها، مدارس، مساجد، رصدخانه ها، بیت الحکمه ها، پرورشگاه ها، دانشگاه ها، مکتبخانه ها، تکایا، کاریزها، حمامها، راه ها، رباطها، باروها، پلها، گذرگاهها، تیمارستانها، بیمارستانها، خانقاه ها، کاروانسراها، آب انبارها، یتیمخانه ها، باغها، تفرجگاهها و... که در شهرها و روستاهای اسلامی، حتی در دوردست ترین نقاط جهان اسلام ساخته و بنا شده است بنگریم و موقوفات هر یک از شهرها را بررسی کنیم، درمی یابیم که در کنار هر یک از این بناها، موقوفه ای وجود داشته است که سبب ایجاد و ماندگاری آنها شده است و هر موقوفه دلیلی است بر شیفتگی و باور عمیق قلبی و شیدایی مسلمانان به سنت حسنه وقف.

با نگاهی گذرا به متن وقف نامه های باقی مانده از گذشته های دور، روشن می شود که موقوفات تأثیری بس شگرف در تأمین نیازهای مردم داشته و نقش مهمی در استحکام پایه های گوناگون حیات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی جوامع اسلامی در طول حیات تمدن کهن اسلامی ایفا کرده است.

وقف در ایران روزآمد بوده است؛ یعنی خیران بر اساس نیاز جامعه اموال و املاکشان را وقف می کرده اند. امروز نیز برای وقف زمینه های فراوانی وجود دارد مانند: ساخت و تعمیر فضاهای آموزشی و درمانی و خوابگاههای دانشجویی، تأسیس مراکز پژوهشی و علمی، کمک هزینه تحصیلی و تولید کار و اشتغال و... امید است با الطاف خداوند متعال بتوانیم دوباره عظمت و شکوه سنت حسنه وقف را برای خیران جامعه اسلامی تبیین کنیم و با ارائه سیمایی تابناک از اهمیت و جایگاه والای وقف، نقش واقفان را در تحکیم بنیادهای علمی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی روشن کنیم و نیکوکاران را به زنده نگه داشتن این سنت حسنه ترغیب نماییم.

نشر این گونه وقف نامه ها، گذشته از آن که نشان دهنده کارنامه درخشان واقفان و مایه زنده نامی آنان است، آینه عبرت توانگران نیز می تواند باشد؛ زیرا با نشر آنها نیکوکاران با

ظرافتها و دقتهای واقفان گذشته آشنا می شوند. بدین ترتیب می توانیم سنت نیکوی وقف را که با کتاب خدا و سنت رسول - صلی الله علیه و آله - و سیره اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - پایه ریزی شده و یکی از مقدس ترین میراثهای فرهنگ متعالی بشریت است، پاسداری کنیم.

در راستای تحقق همین هدف مقدس، وقفنامه حاضر را بازنویسی و تصحیح کردم و در اختیار ارباب دانش نهادم؛ باشد که قبول افتد و در نظر آید.

شرح حال واقف: آگاهی ما از شرح حال واقف، یعنی محمد یوسف سلطان الیچکی^۱ بسیار ناچیز و محدود به وقفنامه حاضر و حواشی آن است. آنچه مسلم است او مدتی حاکم ولایت ترشیز بوده است؛ زیرا در متن وقفنامه - بعد از ذکر صفات و القاب وی - به این مطلب تصریح شده است: «ذوی العزّ و الإعتلای، عالی حضرت، متعالی منزلت، ستوده مرتبت... خلاصة الأمراء و السلاطین الکرام، ذی المجد و العزّ و الاحترام، المستغنی ذاته الشریف عن الاوصاف و الألقاب بل یفتخر الالقاب بذاته المعالی، حاکم ولایت ترشیز...»^۲.

در وقفنامه حاضر در دوجا نام واقف یاد شده است، نخست ذیل مهر و امضای حسن الحسینی الموسوی [ال]سیری: «شهد بمصحح المسطور العبد الأقل حسن الحسینی الموسوی [ال]سیری ضیاء للشرافه و النجابه و الإمارة والحکومة و الدّولة والشّهامة والنبالة والفخامة والمناعة والإقبال و الإجلال محمد یوسف سلطان الیچکی»^۳. دوم در ذیل مهر یکی از شهود - که نام او خوانده نمی شود - با عبارتی شبیه به آنچه گذشت آمده است: «شهد بمصحح المسطور... للشرافه و الدّولة... و الإجلال محمد یوسف سلطان الیچکی»^۴.

۱. این واژه در منابع به صورت های گوناگون آمده است: «میچی» - تاریخ عالم آرای عباسی، ۱۴۹۰/۲.

۱۶۱۸/۳، ۱۸۰۹؛ تاریخ عباسی، ۳۹۱-۳۹۲؛ «لیچی» - تاریخ کاشغر، ۶۲، «الیچی» - نسبنامه ص ۱

«لیچی» - وقفنامه حاضر ص ۹. ۲. همین مجموعه.

۳. همین مجموعه. ۴. همین مجموعه.

نام واقف در نسب‌نامه‌ی اولادی او نیز مذکور است: «الواقف للمزارع الثلاثة الواقعة فی ولایت ترشیز، سعادت آباد و نوبهار و کدوغن محمد یوسف سلطان الیچکی...»^۱ به یقین او حاکم ولایت ترشیز و بردسکن بوده است، اما بر ما روشن نیست که وی از کی و چه مدت حکمران ولایت ترشیز بوده است. با بررسی شماری از منابع دوره صفویه^۲ به نام هشت نفر از حکام ولایت ترشیز در این دوره برمی‌خوریم که عبارتند از: ۱. محمودخان صوفی‌اغلی که در اواخر عهدشاه طهماسب حاکم ترشیز بوده است؛ ۲. شاه علی سلطان افشار که در عهد سلطان محمد صفوی به حکومت ترشیز رسیده است؛

۳. احمد سلطان لچکی (= مچکی، لیچکی، الیچکی) که در زمان شاه عباس اول حاکم ترشیز بوده است و از تفنگداران بنام شاه بوده است؛ ۴. یوسف‌خان سلطان روملو که در فاصله ۱۰۱۶ تا ۱۰۱۹ حاکم ولایت ترشیز بوده است؛

۵. ولیخان استاجلو؛

۶. درویش محمد خان روملو؛

۷. ابراهیم خان ترکمان که حکومت ترشیز از مرکز در سال ۹۹۶ بر وی قرار گرفته است. مدتی نیز ولایت ترشیز در دست اوزبکان بوده است که در این مدت ایل امان اوزبکی حکمران ترشیز بوده است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، از حکامی که بر ترشیز حکم رانده‌اند و نامشان در منابع یاد شده، مشخصات هیچ کدام با نام و مشخصات واقف ما مطابق و هماهنگ نیست. تنها نام یوسف‌خان سلطان روملو شباهتی به نام واقف دارد، اما وی از طایفه روملوسست در حالی که واقف ما از طائفة الیچکی است که احتمالاً شاخه‌ای از طایفه

۱. همین مجموعه.

۲. منابعی چون: عالم‌آرای صفوی؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی؛ خلد برین؛ تاریخ عباسی؛ احسن التواریخ؛ خلاصة السیر؛ تاریخ سلطانی؛ دستور شهریاران؛ عباس‌نامه؛ تاریخ کاشمر؛ تکملة الاخبار...

جغتایی به شمار می آید، و دیگر آن که یوسف سلطان روملو در فاصله سالهای ۱۰۱۳ تا ۱۰۱۹ حاکم ترشیز بوده، در حالی که تاریخ وقف نامه که در پایان آن آمده، یک هزار و یک صد و سه را نشان می دهد.

یوسف سلطان روملو در سال ۱۰۱۶ در رباط ترکمان به شرف پای بوس شاه عباس اول رسیده و به علت خوش سلوکی و رعیت پروری وی، ایالت سبزوار و معدن مس و توابع آن، علاوه بر حکومت ترشیز به او مفوض گردیده و به خلعت های فاخر بین الاقربان ممتاز گشته است. به نظر می رسد وی تا سال ۱۰۱۹ حاکم ترشیز بوده؛ زیرا وی به هنگام عبور ولی محمد خان، حاکم بخارا با او تا مزینان همراه بوده است، در حالی که تاریخ تحریر وقف نامه حاضر سال یک هزار و یک صد و سه می باشد: «وكان ذلك في تاريخ سابع والعشرين من شهر جمادى الأولى من شهور سنة ثلاثة و مائة و ألف».^۱

با توجه به آنچه گذشت، این احتمال وجود دارد که تاریخ تحریر وقف نامه ۱۰۱۳ بوده و کاتب به اشتباه ۱۱۰۳ نوشته است، اما این احتمال بسیار ضعیف است.

در دستور شهریاران در شرح وقایع سنه ۱۱۰۷ ذیل عنوان «روانه ساختن شاهزاده سلطان اکبر، خلف سلطان اورنگ زیب به سمت هندوستان...»، به نام یوسف سلطان که وزیر خراسان و جزء استقبال کنندگان شاهزاده در مشهد بوده است، برمی خوریم. عین عبارت محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری چنین است: «شاهزاده روز شنبه عرفة سنه ۱۱۰۷ وارد مشهد شده عالی جاه حیدرقلی خان بیگلریگی مشهد مقدس و یوسف سلطان وزیر و کلانتر و اعزه باقشون آراسته استقبال نموده به مراسم پرسش و تفقدات می پردازند».^۲ و نیز همو نوشته: «وزیر خراسان یوسف سلطان قدری اجناس اقامت و یک صد عدد اشرفی پیشکش تسلیم شاهزاده نموده...».^۳

به نظر می رسد واقف از حکام کاشمر در فاصله سالهای ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۳ و بعد از آن

۱. تاریخ عاسی، ص ۳۲۸ و ۴۳۸: تاریخ کاشمر، ص ۶۳.

۲. دستور شهریاران، ص ۱۱۷. ۳. همان جا، ص ۱۱۹.

بوده که من در منابع از وی نام و نشانی نیافتم. احتمال می‌دهم محمدیوسف سلطان الیچکی (= واقف) از نوادگان احمد سلطان لچکی (= لیچکی، الیچکی، ایلچکی، میچکی)، حاکم پیشین ولایت ترشیز به روزگار شاه عباس اول صفوی بوده است که در اواخر دوره شاه سلیمان صفوی (جلوس ۱۰۷۷-۱۱۰۵) در فاصله سالهای ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۳ و بعد از آن، حاکم ولایت ترشیز بوده است و در سال ۱۱۰۳ مزارع سه‌گانه سعادت آباد، نوبهار و کدوغن را وقف کرده است.

سواد وقف‌نامه: از اصل وقف‌نامه نسخه‌ای به دست نیامد، اما سوادى از آن در اداره اوقاف خراسان موجود است. ما وقف‌نامه حاضر را بر پایه این سواد بازنویسی و تصحیح کردیم. سواد موجود بسیار مخدوش و ناخواناست، به‌ویژه حواشی و مهرهای شهود. کاتب سواد مذکور بسیاری از واژه‌ها را نتوانسته است از روی نسخه اصلی بخواند، به همین دلیل در این‌گونه موارد نوشته است: «لایقرء».

نکته جالب آن‌که خطبه این وقف‌نامه، حدود دو صفحه و نیم، با خطبه وقف‌نامه محمدعلی خان امین السلطنه آستان قدس رضوی به شماره ۳۵۶ (تحریر ۱۳۰۵) یکسان است و اختلافات آن با سواد وقف‌نامه حاضر در حد اختلاف دو نسخه از یک اثر است، به گونه‌ای که می‌توان به کمک هریک دیگری را تکمیل و تصحیح کرد و ما نیز در تصحیح این وقف‌نامه از آن بهره بردیم.

با آن‌که دقت و تلاش بسیار شد تا متنی منقح و مصحح از وقف‌نامه حاضر فراهم آید، اما به دلیل تک‌نسخه بودن سواد و نیز بضاعت اندک نگارنده، به یقین این وقف‌نامه نقصها و اشکالات فراوان دارد. بنابراین از محققان چشم امید داریم تا با نقدها و نظریاتشان کاستیها را رفع و نقائص را دفع نمایند و ما را از افاضاتشان برخوردار سازند.

وقف نامه محمدیوسف سلطان الیچکی

حاکم ولایت ترشیز

هوالواقف علی ضمائر العباد

بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الَّذِي وَقَفَ بكنه ذاته علی ضمائر عبادہ و اطلع بِجَوْدَةٍ وجوده علی سرائر مخلوقاتہ و قَرَّبَ منهم بِاستخلاص القلوب و النِّيات و بعد عنهم لِاستِشْرَاكٍ غیره فی المكنونات و جعل الَّذين تَوَافَقُوا بِوَاطئِهِمْ مع ظواهرهم مِنْ أَكارِمِ الخَلَاتِقِ و الموجودات، و الصَّلَاةِ و السَّلَامِ علی النَّبِيِّ المَكِّيِّ المَدَنِيِّ الْأُمِّيِّ و آلِهِ المعصومين أَفْضَلَ البركات. فرخنده ترین مقامی که طالبانِ مطالبِ ﴿طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا﴾^۱ و واقفانِ مواقفِ ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾^۲ [به آقدامِ آرزو و طلب] مراحل و منازل [فرسایند]^۳ و بر حوالی و حواشیِ حریمِ حرمتش بی تحاشیِ جبینِ خضوع و ادب رسانند،^۴ و خجسته ترین کلامی که فرمان^۵ یافتگان^۶ ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا﴾^۷ و خطابِ رسیدگانِ ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ آصِيلاً﴾^۸ صبح و شام بلکه

۱. الرعد: (۲۹). ۲. آل عمران: (۱۹۵).

۳. اصل: + لَا يُقْرَأُ؛ کاتب سوادِ این وقف نامه در بسیاری از موارد اصل وقف نامه را به عَلَتْ مخدوش بودن نتوانسته است بخواند، بدین جهت در بسیاری از موارد نوشته است «لا یقرء»؛ با توجه به سیاق عبارت افزوده شد.

۴. چنین است در اصل، اگرچه «سایند» مناسب تر است.

۵. اصل: قربان. ۶. اصل: + لَا يُقْرَأُ.

۷. طه: (۱۳۰). ۸. الدهر: (۲۵).

عَلَى تَوَالِي^۱ اللَّيَالِي وِ الْأَيَّامِ به ادای الفاظ و معانی خاص آن، زبانِ صدق و اخلاص گشایند. حَمْدُ و ثَنَائُ، مالک الملکی [را] است که مقتضای عنایتِ مُؤَدَّای ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴾^۲ لب تشنگان^۳ خشکسالِ امانی و آمال، از چشمه سارِ انعام و افضال بی زوالش، غریقِ بحرِ مَكْرَمَت و نَوَال و به مُؤَدَّایِ بشارتِ نمایی ﴿يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۴ سرگشتگانِ بَوَدِ اندیشه و خیال که از مَوَائِدِ خَوَانِ احسان و ثمراتِ ریاضِ فضل و امتنانش، قرین^۵ نعمت و عافیت لایزال اند. و گشاینده ترین مفتاحی که ابوابِ خزائنِ رحمتِ ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا﴾^۶ بر رویِ اربابِ حاجت و تمنا گشاید، و اسبابِ نعمت و کرامتِ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۷ جهتِ وسیلهٔ معاش و معادِ کافهٔ عباد از اولاد و احفاد و اقربا و غیره و^۸ حاجتمندانِ زاویهٔ فقر و فنا تمهید و ترتیب نماید. و فروزنده ترین مصباحی که قنادیلِ قلوبِ زائرانِ مشهدِ رضا و طائفانِ کعبهٔ صفا را که مشرف به تشریفِ ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۹ و معزز به خِلَعَتِ گرانمایهٔ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^{۱۰} اند، به انوارِ هدایت و عرفان و لَوَامِعِ مغفرت و رضوان آراید.

آن مالکِ ممالکِ وحدت که تا ابد هر ذره^{۱۱} بر یگانگی او بُود گواه
سلطان بی بدیل و شهنشاه بی عدیل ذو الفضلِ والکرامَةِ والعِزِّ والعُلَى^{۱۲}

۱. اصل: التوالی.

۳. اصل: کشتگان؛ با توجه به قرینهٔ خشکسال، چشمه سار، غریق بحر و سرگشتگان اصلاح شد. شاید

کِشْتگان درست باشد (۹).

۴. النحل: (۱۱).

۵. اصل: بهترین، با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۶. الفاطر: (۲).

۷. النحل: (۱۸)؛ ابراهیم: (۲۴).

۸. اصل: - و.

۹. المجادله: (۲۲).

۱۰. قُضِلَتْ: (۸).

۱۱. النحل: (۱۱).

۱۲. اصل: الفضل.. والاوُلد.

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، صفتش و هُوَ الْفَرْدُ،^۱ اصل معرفتش
شُرک را سُویِ وَحْدَتش رَهْ نَه عقل در گُنه ذاتش آگه نَه

درودِ فرخنده ورود، کریم الخُلُقِ [را] است که از بدو فطرت که به خطاب مستطاب
﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲ از اَعَاظِمِ انبیاء باهرة الاعجاز ممتاز و سرافراز گشته، هرگز
زالال جبهه خورشید مثالش، از رِیاحِ الحاح و اِبرام محتاجانِ مُسْتَهَام، شِکَنجِ ملال نیافته،
و از صَبَحِ خلقت که لَمَعَاتِ خورشید مخاطبه ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَ
دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۳ بر مرآتِ ذاتِ متعالی صفاتش تافته،^۴ زمامِ اهتمام از
دعوتِ مهجورانِ طریقی مَلَّتْ و عنانِ التفات از شفاعت گناهکاران اَمَّت تنافته - صلوات الله
و سلامه علیه و آله إلى قیام السَّاعَةِ و سَاعَةِ الْقِيَامَةِ.

احمد مرسل که شام اشتیاق از فرش خاک پایِ رخسِ عزّتش را عرشِ پیما کرده‌اند
خوش‌تر از نام شریفش ناشنیده^۵ سامعه با صَفَى اللَّهِ تَعَلَّمَ [علم اسما] کرده‌اند^۶
سَيِّمَا اسدالله الغالب و مطلوبِ کُلِّ طالبِ علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و
امام‌المتّقین، و وارثِ علومِ سیّد المرسلین خیرالبریّة، صلوات الله و سلامه علیه و علی
اولاده الطاهرين بعد حمد من الاولین و الآخِرین.

حیدرِ احمدلُوا، یوسفِ عیسی دوا مرغِ سَلُونی نوا، صفدر مالک رقاب
اختر بیضا علم، سرور انجم چشم شاه ملایک خدم، خسرو گردون قباب
و بعد بر ضمایرِ عَلَیْهِ^۷ و خواطرِ زکیّه اربابِ دانش و بینش که زبده و خلاصه
آفرینش‌اند. مبهم و مسطور نخواهد بود که سلطان جلیل‌الشأن ایوانِ ازل و پادشاه عالیجاه
لم یزل که زبان خامه سخن آفرینانِ صحیف^۸ فصاحت و انشاء و خامه زبان معجز بیان

۱. اصل: العزّ، با توجه به معنی عبارت اصلاح شد.

۲. القلم: (۴). ۳. الاحزاب: (۴۵) و (۴۶).

۴. اصل: یافته. ۵. اصل: ناشنیده.

۶. کذا فی الاصل: ایراد وزن و قافیه دارد. ۷. اصل: علّت.

۸. صحیفه.

صفايح بلاغ است، و املا در ادای شمه زکيه کمال ذات لایزالش عاجز و^۱ قاصر و نکته ارتکاب عظمت و کبریای او از مضمون حقایق مشحون ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾^۲ ظاهر و باهر است، در مقام خطاب سیادت و رسالت مآب، نقاب مجاز از چهره زاد مشاهیر این معنی بر این وجه گشوده که: ﴿الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا﴾^۳.

پس وظیفه عاقلان آگاه و شیوه عارفان با انتباه همین تواند بود که [به دلالت عقل]^۴ حکمت اساس^۵ و هدایت خرد خرده شناس، مضمون فنا و زوال عنوان صحیفه ملک و مال، مطالعه فرموده، هر آینه خاطر خطیر و مرآت ضمیر منیر، از زنگ محبت دنیا بلکه از ننگ کدورت ماسوی، به صیقل فراست و ذکا مصقل و منجلی سازند، و نظر همت علیا خرد جز بر حاصل ریاض خوشنودی و رضای خالق البرایا نیندازند، و همواره مقتضای حقایق مؤدای: ﴿الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ﴾^۶ را نصب العین به رای آصوبنا داشته، در کشتزار جهان به جز تخم مکرمات و احسان نکارند، و محصول حسن قبول به اشارت با بشارت ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۷ در روضات فردوس برین، از خالق جان آفرین چشم دارند.

لهذا وکلای اجلاي ذوی العز والاعتلای، عالی حضرت، متعالی منزلت، ستوده مرتبت، مراقبت و نجابت و امارت و اقبال پناه، دولت و مکرمات و محمدمت و اجلال دستگاه، شهادت و بنالت^۸ و حکومت انتباه، فخامت و مناعت و شگفت عالی مقدار، خلاصه الأمراء و السلاطين الکرام ذی المجد والعز والاحترام، المستغنی ذاته الشریف عن

۱. اصل: و عاجز قاصر؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۲. الفرقان: (۲).

۳. الکهف: (۴۶).

۴. اصل: لایقرء.

۵. اصل: مخلوش است.

۶. تحف العقول: ۱۶۴؛ عوالی الآلکی، ۱/ ۲۶۷ ح ۶۶؛ بحار الانوار، ۶۷/ ۲۲۵ و ۳۵۳؛ ۷۰/ ۱۴۸، ۱۰۷، ۱۰۹.

۷. التوبه: (۱۲۰).

۸. شجاعت.

الاولی و الاوصاف و الالقاب بل یفتخر باللقاب بذاته المعالی، حاکم ولایت ترشیز به وسائل قربات متوسل گشته، مضمون صدق مقرون ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱ را مرکز خاطر فیض مظاهر گردانیده، قرینۀ اِلٰی الله تَعَالٰی وَ طَلِبًا^۲ لِمَرْضَاتِهِ، وقف مؤبّد صحیح و حَسْبِ مُخَلَّدِ صَرِیحِ مِلّٰی نموده از خالص مال و مِلْکِ طَلَقِ مُتَصَرَّفِ فِیهِ خود، همگی و تمامی مزارع معلومه موصوفه ذیل الکتاب و اقتاب در بلوک کنار شهر ولایت ترشیز را -^۳ که تمامی مزارع ثلاثه مزبوره متصله به یکدیگر و هر یک لغایة الشهرة و نهاية المعرفة، مستغنی از ذکر حدّ و وصف است، سعادت آباد از مجری المیاه قنوات دایره و بایره و آبار و انهار و شرب و مشارب و حصار و دهکده و اشجار و فاضل آب مزرعه نوبهار و اراضی و صحاری آبی زار و دیمچه زار^۴ و باغات و باغگاه و مُحَوَّطَات و چراگاه و طواحین^۵ و عمارات و منازل و بیوتات و غیر ذالک تماماً، نوبهار مع فاضل آب رودخانه سیر و خَرَوَ که متعلق است به مزرعه نوبهار مذکوره و علی الاستمرار از این فاضل آب، فاضل آب متعلقه مزرعه نوبهار در نهري که منتهی به مزرعه سعادت آباد مزبوره می گردد، جاری و به این هر دو فاضل آب در اراضی مزرعه معینه سعادت آباد^۶ زراعت می شود، مَعَ^۷ اراضی پُشْتِ کَلَوْت^۸ تماماً^۹ [۳] کَدَوَعْنَ^۹ مشتمل بر اراضی و صحاری آبی زار و دیمچه زار و مجاری المیاه قنوات دایره و بایره و طواحین و باغات و حصار و دهکده و عمارات و بیوتات و غیر ذلک بالتمام با کافه ملحقات و متضمّنات و ملحقات شرعیّه و عرفیه و عادیّه اراضی و صحاری آبی زار و دیمچه زار و قنوات دایره و بایره و آبار و انهار و باغات و عمارات و اصول کروم و اشجار و طواحین و باغگاه و مُحَوَّطَات و شَرَب و

۱. التَّحِل: (۹۶). ۲. اصل: طلب.

۳. از این جا تا سطر هفتم صفحه بعد؛ جملات توضیحیه است.

۴. دیمه زار. ۵. جمع «طاحونه»: آسیاها.

۶. اصل: و. ۷. اصل: معه؛ همراه. با.

۸. کلوت: به تپه های آهکی گفته می شود. ۹. نام روستایی است از شهرستان بردسکن.

مَشَارِبَ و مَرَاتِعَ و مَعَالِفَ و تِلَالٌ^۱ و وِهَادٌ^۲ و غیرِ ذلک، و غیر آنچه از جمله مزارع ثلاثه مزبوره دانند و شمرند و نسبت دهند من القلیل و الکثیر و التَّقیر و القَطْمیر^۳ سُمِیَ أَوْلَمَ یَسَمَ سَطَرَ أَوْ لَمْ یُسْطَرْ - بر اولاد امجاد خود - و اولاد اولاد اولاد خود ذکوراً و اِناثاً فی کُلِّ طبقَةٍ مِنَ الطَّبَقَاتِ مَا تَوَالَدُوا وَ تَنَاسَلُوا نَسْلاً بَعْدَ نَسْلِ وَ بَطْناً بَعْدَ بَطْنٍ، و بعد از انقراض ایشان - عیاذ بالله - بر فقرا و مساکین و فی سبیل الله و جوه المبررات اِلَیَّ اَنْ یَرِثَ الارض و ارث السَّمَاوَاتِ.

و تَوَلَّیْتُ وَقْفَ مزبور را واقف معزّی الیه در ضمن وقف مزبور مَا دَامَتِ الْحَیَاتِ مخصوص خود گردانید [و] شرط نمود که هر ساله بعد از وضع وجوهات دیوانی و مَوْنَاتِ^۴ زراعت [و] ثَقَبَةُ الْقَنَوَاتِ^۵ و زکات شرعیّه و سایر آنچه باعث نُمَاءً و بقای موقوفات^۶ مذکوره باشد ثَمَّ عَشْرٌ^۷ را از حاصل موقوفات به اعتبار حق التّولیّه خود متصرف و یک عَشْرٌ^۸ را بر اولاد امجاد^۹ به مقتضای^{۱۰} رأی خود سوّیت و قسمت نمایند، و بعد از خود تَوَلَّیْتُ را به جهت ارشد اولاد ذکور و اولاد ذکور اولاد ذکور مَا تَعَاقَبُوا وَ تَوَالَدُوا بَطْناً بَعْدَ بَطْنٍ در ضمن عقد شرط نمود، و بعد از تقدیر انقراض ایشان، به ارشد اقربای نَسَبِیِ واقف و بر تقدیر عدم ایشان، بر اَعْلَمَ و اَعْدَلَ سکنه ولایت ترشیز مزبور مَقْوُوض ساخت، و شرط نمود واقف معزّی اِلَیْهِ^{۱۱} در ضمن عقد وقف مزبور که متولّی شرعی و موقوفّ علیه مِلّی در هر طبقه از طبقات اقرب ارشد مقدّم بر اَبَعَد باشد و با موقوفّ علیه اقرب باشد به موقوف علیه شریک و سهم نبوده باشد.

۱. تِلَال: جمع «تَل»؛ پشته‌ها - فرهنگ فارسی معین.

۲. وِهَاد: جمع «وَهْد»؛ زمینهای پست و هموار - فرهنگ فارسی معین؛ اصل: + لَا یَقْرُءُ

۳. اندک و بیش.

۴. هزینة‌ها.

۵. گود کردن راه باریک در زیر زمین؛ لای روبی کاریز.

۶. افزون و زیاد شدن.

۷. اَصْل: + و.

۸. ثَمَّ دهم (۹).

۹. یک دهم (= ۱۰).

۱۰. جمع مَاجِد و مَجِید: بزرگوار.

۱۱. مَقْتَضِی: موجب.

۱۲. مَعَزّی اِلَیْهِ: مشارّ اِلَیْهِ.

و کذا لک شرط نمود که متوّلّی شرعی بعد از واقف - ذامّ مجّده - در هر بطن از بطن و هر طبقه از طبقات آنچه لازمه سعی و اهتمام در باب معموری وقف مزبور و توفیر^۱ حاصل و منافع آن بوده باشد، مرّعی^۲ دارند، و هر ساله از حاصل وقف مزبور بعد از وضع و اخراج وجوهات مستمرّه دیوانی،^۳ اولاً زکات شرعیّه‌ای که واجب شده باشد، اخراج و ایصال^۴ به مستحقّی الوارث نموده بعد از آن یک عشر حقّ التّولیه که واقف معزّی^۵ الیه در ضمن [۴] عقد به جهت متوّلّی شرعی بعد از خود شرط کرده موضوع و تصرف نماید؛ بعد ذلک مبلغ سی تومان تبریزی از وقف مزبور جدا کرده از آن جمله مبلغ پنج تومان تبریزی - نصفه دو تومان و پنج هزار دینار - را به مصرف حافظ و فراش و روشنایی مرقد واقف هر ساله به مقتضای رأی خود برساند، و مبلغ بیست و پنج تومان دیگر را به مستحقّین اقربای نسبی واقف ذکوراً و اناثاً به طریق مزبور به هر یک قدری که صوابدید او باشد می‌رسانیده باشد. و اگر اقربای نسبی واقف معزّی^۶ الیه مُستحقّ یا در اصل موجود نباشند، مبلغ بیست و پنج تومان تبریزی مذکور را فی سبیل الله^۷ به مصارف و جُوه بر^۸ مَصْرُوف دارد. و بعد از وضع مبلغ سی تومان تبریزی مذکور، آنچه بماند، در میانه اولاد واقف و اقرب اولاد اولاد واقف مستند به آیه معینّه ذکوراً و اناثاً^۹ للذّکر مثل حظّ الانثیین^{۱۰} تقسیم و ایصال می‌نموده باشد. و متوّلّی مزبور اگر از جمله موقوف علیه باشد، سوای یک عشر حقّ التّولیه، از سهام موقوف علیهم، آنچه در تقسیم به طریق مزبور به او می‌رسیده باشد، اخذ و قبض آن را نموده، خود را در تقسیم مزبور به نحو مسطور شریک و سهم داند و الاً فلا.

و واقف معزّی^{۱۱} الیه به صیغه شرعیّه وقف مزبور متلقّی گردید، احتیاطاً عالمی را نیز در اجرای صیغه وقف مزبور وکیل نموده، آن وکیل نیز اجرای صیغه علیّ حده موافق

۱. توفیر: افزودن، زیاد کردن.

۲. مراعات شده.

۳. مالیات دولتی.

۴. رساندن.

۵. در راه خدا.

۶. راههای خیر و نیکو.

۷. النساء: (۱۱).

قانون شریعت مقدّس نموده. و واقف معزّیّ اِلَیْهِ املاک موقوفه را بالتّمام از قسمت تصرّف مالکانه خود اخراج و تخلیه و اقباض نموده و به تصرّف شرعی وقف واگذاشت وَ مِنْ جَازَ لَهُ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِيهِ مِنَ الْمَوْقُوفِ عَلَيْهِمْ، و وکیلُ الْمُتَوَلَّى لِلْوَقْفِ در تمامی وقف مزبور تصرّف و قبض شرعی نمودند، و بعد از آن واقف معظّم اِلیه از راه تولیت در وقف مذکور تصرّف کرد، و بالفعل به اعتبارِ تولیت، تصرّف در آن دارد نه به طریقِ ملکیت، فَصَارَ وَقْفًا صَحِيحًا لَازِمًا لَا يَجُوزُ أَنْ يَرْجَعَ فِيهِ.

و در ضمن عقد، شرط نمود عالی حضرت، متعالی منزلت، واقف - دَامَ ظِلُّهُ وَ مَجْدُهُ
العالی - که وکلای دیوان الصدارة العلیة العالیة و گماشتگان و مُتَصَدِّیانِ^۱ ایشان اصلاً و
قطعاً دخل و تصرف در موقوفات مزبوره ننمایند. و مُتَوَلِّیان و قفِ مذکور، موقوفات مزبور
را، از مدّت سه سال به راغب آن به اجاره نداده، و به جمعی که وصولِ بَدَلِ الإِجَارَه از
ایشان مُتَعَذِّر و مُتَعَسِّر^۲ باشد به اجاره ندهند، و تصرفات مالکانه به هیچ وجه من الوُجُوه
در آن نکنند، به حیث لا بیاع و لا یزهن و لا یوهب و لا یمهر [۵] و لا یمیر و لا یدل و لا
یبدل، فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ، فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ، وَ مَنْ سَعَى فِي إِبْطَالِهِ أَوْ
تَغْيِيرِهِ، عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْإِئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ وَ النَّاسِ
أَجْمَعِينَ، حَشَرَهُ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مَعَ الْكُفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ^۳ وَ
أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَائَتْ مَصِيرًا، وَ كَانَ ذَلِكَ فِي تَارِيخِ سَابِعِ وَ الْعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ جُمَادَى
الْأُولَى مِنْ شُهُورِ سَنَةِ ثَلَاثَةِ وَ مِائَةٍ وَ أَلْفٍ (۱۱۰۳) مِنْ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ
الْمُحَمَّدِيَّةِ الْأَحْمَدِيَّةِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ.

[آنچه در حاشیه مسطور است]:

شَهِدَ بِمَا فِيهِ، الْعَبْدُ مُحَمَّدُ تَقِي أَرْبَابِ زَادِه [مَحَلَّ] مَهْر.

۱. کسانی که مباشر کار یا شغلی هستند.

۲. دشوار.

۳. اصل: لَعَنَهُمْ.

٤. اصل: ١١٠٤.

شَهِدْتُ بِمَا فِيهِ، الْعَبْدُ الْمُذْنِبُ الرَّاجِي، شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ غِيَاثِ الدِّينِ مُحَمَّدٍ
سیری.

شهد بما فيه العبد محمد سعيد گندری.

شهد بما فيه العبد الأقل محمد رضا آنا بدی.

شهد بما فيه العبد ابن محمد طاهر محمد تقی گندری.

شهد بما فيه العبد ابن مراد علی محمد شریف آنا بدی.

شهد بما فيه العبد الأقل محمد صالح محض ولایت ترشیز.

شهد بما فيه العبد الأقل حرّره محمد تقی قورذی.

شهد بما فيه العبد فریدون من جملة عالیجاه عبدالله سلطان.

شهد بما فيه العبد ابن حسن الحسینی، محمد رضای بجستانی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اعْتَرَفَ الْوَاقِفُ الْمَعْرِي إِلَيْهِ بِجَمِيعِ مَا تُسَبِّ فِي هَذِهِ
الصَّحِيفَةِ التَّمِيقَةِ عِنْدَ الْفَقِيرِ إِلَى اللَّهِ الْغَنِيِّ، جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ مُعَاذِ الْحُسَيْنِيِّ غُفِرَ عَنْهُ.

شهد بما فيه العبد الأقل ابن محمد (لا یقرء) عفی عنه.

قَدْ صَدَرَ الْإِقْرَارُ مِنْ لِسَانِ الشَّرِيفِ الْوَاقِفِ الْمَعْرِي إِلَيْهِ - دَامَ مَجْدُهُ وَمَعَالِيهِ ^۱ وَشَرَّفَ
اللَّهُ تَعَالَى بِهِ تَوْفِيقَاتِهِ - لَدَيَّ، حرّره العبد الأقل محمد فاضل الحسینی الطیب الجنابدی.

شهد بما فيه العبد ابن رضی الحسینی علی اکبر.

شهد بما فيه العبد ابن علی الحسینی سیّد علی.

شهد بما فيه العبد ابن محمد شفیع عبدالله.

قَدْ أَقَرَّ عَلَيَّ حَضْرَتُ الْوَاقِفِ الْمَعْرِي إِلَيْهِ بِجَمِيعِ مَا أُسَيِدَ إِلَيْهِ وَأَنَا الْعَبْدُ الْأَقْلُ ابْنِ
مُحَمَّدِ تَقِيٍّ الْحُسَيْنِيِّ الْأَزْغَنْدِيٍّ مُحَمَّدِ مَهْدِيٍّ.

شهد بما فيه ابن محمد تقی الحسینی محمد ملا حسن لحائی (?).

أَقَرَّ لِمَضْمُونِ الْمَسْطُورِ وَاقِفَ الْمَعْرِي [إِلَيْهِ] عِنْدِي، العبد محمد (لا یقرء) شاه طاهر

عرب سبزواری.

مِنَ الشَّاهِدِينَ^۱ عَلَى مَا زُبِرَ فِيهِ، الْعَبْدَ مُحَمَّدَ نَصِيرِ ثُونِي.

أَقَرَّ الْوَاقِفُ الْجَلِيلُ بِمَا ذُكِرَ فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ أَقْلَ ابْنِ مُحَمَّدٍ شَرِيفِ الْحُسَيْنِيِّ مُحَمَّدٍ (لا يقرء).

شهد بما فيه فقيه حكيم معلی عالیجاه وزیر جلیل القدر خراسان [۶].

أَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ، حَرَّرَهُ الْعَبْدُ الْأَقْلَ ابُو الْفَتْحِ طَبَاطَبَائِي.

شهد بما فيه العبد السيد محمد مير حسن الحسيني الأزغندي.

شهد بما فيه العبد الاقل شاه طاهري محمد شريف ترشيزي.

الشاهد بما فيه العبد الاقل محمد كاظم سدری.

شهد بما فيه العبد الاقل محمد نصير بن ميرزا محمد كلانتر اعراب باصري.

شهد بما فيه العبد الاقل محمد ابراهيم بن عوض الحسيني.

شهد بما فيه العبد الاقل محمد كريم بن المصطفى شاه طاهر كلانتر اعراب سبزواری.

شهد بما فيه العبد الاقل محمد صادق بن محمد كافي الحسيني الازغندي.

شهد بما فيه كامل بن محمد صالح.

شهد بما فيه العبد الاقل ابن محمد صادق ترشيزي محمد كاظم.

شهد بما فيه العبد الاقل ابن احمد محمد سمیع لیچکی.

شهد بما فيه العبد الاقل محمد مهدي كلانتر اعراب غلطی (= غلطی) (؟).

قد أقرَّ الواقف الجلیل الحسیب الکریم العظیم القدر بجمیع ما أُسْنِدَ إِلَیْهِ فِی هَذِهِ النَّمِیقَةِ الْأَنِیقَةِ مِنْ مَصْلَحِهِ إِلَى نَظْمِهِ، حَرَّرَهُ الْعَبْدُ الرَّاجِیُّ إِلَى رَحْمَةِ^۲ الْمَلِكِ الْغَنِیِّ مُحَمَّدَ مَهْدِيَّ بْنِ دُوسْتِ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيِّ الْمَوْسَوِيِّ سِيرِي.

شهد بمصحح^۳ المسطور العبد الاقل حسن الحسيني الموسوي سيري، ضياءً للشرافة

۲. اصل: رحمته.

۱. اصل: من الشاهدي.

۳. اصل: بمصححاً.

والنجابة والإمارة والحكومة والدولة والشهامة والنبالة والفخامة والمناعة والاقبال والإجلال محمد یوسف سلطان الیچکی - دام مجده العالی.

سواد موافق اصل است محمد (لایقرء) لیچکی محلّ مهر (لایقرء).

الشاهد علی ذلك نَمَقَهُ العبد ابوطالب کلاتر بلوک تون.

شهد بما فيه بمصحّح^۱ المسطور اقلّ مطلق عبدل بن اکبر کلاتر ولایتِ خواف.

الشاهد علی ذلك، العبد حسین خان.

شهد بما فيه العبد محمد حسین الحسینی کلاتر ترشیز.

شهد بما فيه العبد الأقلّ نجف قلی نواده مرحوم امان بیگ ناظر پنجاب که یک بار

خاصّه....

اقر، دام عزّه و شرفه، عند اقلّ العباد ابن محمد هاشم ایشک آقاسی حرم علیّه العالیه

محمد (لایقرء).

سواد موافق اصل، العبد مختار غلیطی (؟)، محلّ مهر مختار.

جناب شرافت و ذارت و حکومت و اقبال پناه واقف معظمّ إلیه به شروح مسطور

متین^۲ اقرار و اعتراف شرعی نمود. کمترین بندگان درگاه خلائق پناه نوح بیکدلی حاکم

سلطانیّه و ریحانه رود.

سواد موافق با اصل است و خلافي ندارد محمد علی (لایقرء) محلّ مهر محمد علی

(لایقرء).

وکلاي ذوی الاعتلاء عالیجاه سلطانی ضیاء النّامی به شرح مسطور متین^۳ اعتراف

نمودند، حرّره ابن محمد میر حسن محمد صالح الحسینی وزیر سرکار عالیجاه

بیگلریگی مشهد مقدّس.

سواد موافق اصل، العبد حاجی محمد علی محلّ مهر (لایقرء).

شهد بما فيه العبد [۷] الأقلّ حاکم انهار و طبس (؟) ولی قلی شاه.

۲. اصل: مسطورتین.

۱. اصل: بمصحّحاً.

۳. اصل: مسطورتین.

شهد بما فيه العبد الأقل حاکم، حاکلو وارش (؟).

شهد بما فيه العبد الاقل ابن جمال الدين محمد الحسيني محمد مهدي الحسيني.

شهد بصحته كمتريين بندگان دستگاه صديق اميدگاه مير حسن الحسيني.

السواد موافق الأصل، حرره محمد (لايقرء).

شهد بما فيه العبد الاقل كمتريين بندگان درگاه صلوات الله محمد جواد ليچكي من خلفه به اصل معاني عناد محمد صادق كنگري در حيني كه بنده درگاه خلايق پناه ابن علي ابن محمد رضا كنگري را حاكم نخبوان حسب الحكم جهان مطاع آفتاب ارتفاع در خدمت نواب مستطاب گردون قباب خورشيد اشتهاار عاليجاه سردار ظفر كردار به سفر جزاير خراسان مأمور گرديده وارد الكاي خراسان شده بود عالي حضرت اشارت و اقبال و صولت پناه واقف معظم اليه به مضامين مسطور متين^۱ اقرار و اعتراف نمود.

سواد مطابق اصل است. العبد محمد نصير ترشيزي.

سواد موافق اصل است العبد (لايقرء) محل مهر (لايقرء) شهد بمصحح المسطور العبد... ضياء للشرافة والنجابة والإمارة والحكومة والدولة والشهامة والنبالة والفخامة والمناعة والإقبال والإجلال محمد يوسف سلطان اليچكي - دام مجده العالي.

السواد مطابق للأصل، العبد الاقل محمد مهدي غليطي، محل مهر محمد المهدي.

سواد موافق اصل، حرره العبد محمد جعفر الحسيني محل مهر محمد جعفر.

سواد موافق اصل است، حرره العبد الاقل محمد حسين الحسيني محل مهر عبده محمد حسين الحسيني.

سواد موافق اصل است حرره العبد ابوطالب الحسيني تونئي، محل مهر ابوطالب الحسيني تونئي.

سواد با اصل موافق و مطابق است، حرره العبد الاقل محمد صالح الحسيني، محل مهر محمد صالح الحسيني.

هُوَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِهْ ثَقَّتِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَالَمَ الْجِسْمَانِيَّ أَلَةً

بحصولِ الکلمات الجواهر فَحَرَکته لها عن مرتبة الإبداع من مرتبة الایجاد و اعطى النفوس^۱ البشریة لها مزارع الآحاد لتحصل لهم فيها ما یلیق بهم من الملكات الفاضلة الموجبة لحصول السعادات فى دارالمعاد، و الصلاة^۲ على من جعل ایجاد العالم^۳ من عنايات وجوده الشریف فإتته قال^۴ «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» و افضل من التصفية لصفات کمال و العدالة فى طرفى العلم و العمل فى ما بین السَّمَكِ و السَّمَكِ؛ أَعْنِى مُحَمَّد بن عبدالله خاتم الأنبياء، و سلامه [۸] على وصيّه على بن أبى طالب و اولاده الَّذِينَ بِمِیامن شفاعاتهم تحصل فردوس الجنة و النجاة عن السَّقر فى المحشر. و بعد قد صَدَرَ الاقرار عن الجناب المستغنى عن الألقاب الذى یتشَرَّف الألقاب بالانتساب^۵ فى ذات الشَّریف اعنى حضرة الواقف المسطور اسمه الشَّریف مع بعض أوصافه - دام عزّه و زیدت توفیقاته - على صدور الوقف المذكور^۶ على نحو المسطور لَدِی، و حصل لى الیقین^۷ فى صحّة هذه الصَّحیفة الصَّحیحة الشَّرعیة بحذا فیرها بعد اقراره - دام مجده - علیها بین یدى ذلک العبد الضعیف الفقیر الى الله القوىّ الغنیّ المستغنى به عن... لما معه. حرّره لَدِی لقویم و دولة^۸. اقرّ الواقف المعزّی اليه بمضمون المسطور المتین عبدی...

سواد مطابق اصل و خلافى ندارد. خلائق پناه محمّد جواد محلّ مهر.

سواد مطابق اصل است، (لایقراء).

الواقف معزّی إلیه به مضمون مسطور اقرار و اعتراف نمود. خلائق پناه محمّد ابراهیم الحسینی.

سوادش در دفتر اوقاف خراسان ضبط گردید ۶/۱۰/۲۵ [۱۳۰] حسن قرائی، محلّ مهر دفتر اوقاف خراسان.

مراتب فوق به انضمام هشت صفحه دیگر که با سواد ملاحظه شده است مطابق است. محلّ مهر و امضاء مدیرت اوقاف

۱. اصل: اعطا للنفوس.

۲. اصل: صلاة.

۳. اصل: ایجاد العالم.

۴. اصل: + فى كتابه العزيز.

۵. اصل: بى الانتخاب.

۶. اصل: مذكور.

۷. اصل: لیل یقین.

۸. چنین است در متن.

نسب نامچه وقف نامه يوسف سلطان خان اليچكى

بسم الله الرحمن الرحيم

الواقف للمزارع الثلاثة الواقعة في ولاية الترشيز،^١ سعادت آباد، و نوبهار، وكدوغن محمد يوسف سلطان اليچكى - رحمه الله تعالى [عليه] الواقف خاص لا ولاده طبقة بعد طبقة و بطناً بعد بطن موافقاً و مطابقاً لما سُطِرَ في صحيفة الوقف و شرط فيها التولية خاص سند^٢ لا اولاد الذكور من اولاد الذكور متعيناً كما شرط فيها، و هو الآن متعين بميرزا محمد بن ميرزا فتحعلي اولاد الموجود في زماننا حياً من الطبقة، و يكون موجوداً في حالة تحرير الورقة من الذكور، عاليشان كربلائي ميرزا محمد خلف ميرزا فتحعلي، و آقاحسن ولد آقا بابا، كربلائي ميرزا صالح، و كربلائي ميرزا باقر ولدين لميرزا مهدي، و بنت ميرزا فتحعلي اخت المتولي زوجة آقا علي، و الغايب من الطبقة موجودة،^٣ و هو خال آقا محمد رضا المدعو بواله، و اثنتان من الاناث في الطبقة موجودة [لايقرء]،^٤ ملا عبد العلي المحرر، و زوجة ملا علي والد جعفر قلي و الموجودين [در حاشيه نوشته شده]،^٥ حاجي رجب علي و حاجي اسماعيل و كربلائي رمضان و همشيره ايشان مرواريد خانم و همشير هادي جعفر قلي نور جهان من الطبقة كلها في ترشيز و المتوفين من طبقة الموجودة الاقرب بالواقف قبل التحرير في هذه الورق في ولاية المزبورة ميرزا علي اكبر ابن آقا بابا، و ميرزا محمد علي خلف ميرزا مهدي و ميرزا عبدالله ابن ميرزا

١. ترشيز، ازغند، تربت، علم اند و نياز به الف و لام ندارند.

٢. كذ في الأصل. ٣. اصل: موجود

٤. اين نسب نامچه از روي نسخه اصل استنساخ شده است، ناسخ اين قسمت را نتواسته است بخواند.

٥. دقيقاً مشخص نشده است كه کدام عبارت در حاشيه آمده است.

فتحعلی و اخته گوهر و زیبا و شهربانو و کلثوم بنتین من آقابابا و باجه بیگم^۱ زوجه ملا اسماعیل، و زوجه جناب ملا محمد خیابانی والده آقا محمدرضا، و والده ملا عبدالمجید ساکنه فی ارض الازغند.^۲

و المتوفین فی ولایت التربة من الطبقة مفصلاً: میرزا یوسف، اخوه میرزا علیتقی، و میرزا جان، و زوجه میرزا هادی، و زوجه آقا عابدين، و والده آقا عبدالله، و سایر المتوفین من الطبقة فی الکدکن: آقا کلبعلی، آقا علیتقی، آقا حسینعلی کدکنی.

الطبقة الثانية بعد انقراض الطبقة الأولى کلها إن كان واحد من الطبقة باقیاً. فالمنافع کلها له خاصة و الموروثن فی الطبقة الثانية بعد انقراض فی الطبقة الأولى هکذا: اولاد مرحوم آقا کلبعلی: آقا نصرالله، اولاد مرحوم آقا علیتقی بک:^۳ آقا اسماعیل، آقا علی خان، اولاد مرحوم آقا حسین علی کدکنی، اولاد المرحومة بی بی فاطمه: آقا محمدخان، آقا امین بک و رقیه.

اشخاصی که ساکن تربت می باشند از طبقه ثانیه: اولاد مرحوم میرزا یوسف، سلالة السادات حاجی میرزا قاسم، اولاد مرحوم میرزا علیتقی برادر میرزا یوسف؛ آقا سید حسین، آقا میرزا یوسف، خانم جان، و سیده نسا بیگم زوجه میرزا کاظم، اولاد میرزا آقا جان آقا محمد مهدی غایب است. اولاد بی بی کوچک بیگم والده جناب فخر الحاج، اولاد آقا حسن: آقا بابا، میرزا هاشم، میرزا آقا، و اشرف السادات حاجی سید محمد، المسماة بفاطمه اولاد شهربانو همشیره آقا حسن: کربلائی عباس حسین، نساء بیگم ساکن ازغند است، غایب است، اولاد کلثوم همشیره آقا حسن فاطمه خانم، اولاد المتولی فی الطبقة الاولى: میرزا محمد، میرزا غلامحسین، میرزا حبیب الله، میرزا حسن، میرزا علی، میرزا هاشم، و همشیره ایشان نساء خانم، اولاد همشیره آقا میرزا محمد: زیبا در حاشیه مسطور است خانم شهربانو، بی بی خانم. اولاد گوهر نساء خانم همشیره کربلائی میرزا

۱. بیگم (= بیگم): ملکه مادر، عنوان زنان ارجمند، خانم، خاتون. معین، فرهنگ فارسی ذیل بیگم.

۲. ترشیز ازغند، تربت، کدکن، علم اند و نیاز به الف و لام ندارند.

۳. بک (= بیگ): عنوانی که به شاهزادگان و نجبا داده می شد.

محمد: فاطمه نساء، کلثوم، عابدین. اولاد میرزا محمدعلی برادر کربلایی میرزا باقر: یوسف و عباس غایب است. و اولاد کربلایی میرزا باقر: میرزا محمد تقی، امّ لیلی، اولاد کربلایی میرزا صالح: معصومه، امّ السّلمه، کلثوم، شهر بانو، سکینه؛ اولاد ملا رضای کریم خان: ملا عبد الوّهّاب؛ اولاد بی بی سّتی^۱ خانم، جناب آقا محمد رضای واله و همشیره ایشان، اولاد ماه بگم زوجه ملا اسماعیل جناب اشرف الحاج حاجی ملا عبدالکریم روضه خوان،^۲ اولاد میرزا عبدالله: میرزا فتحعلی، غلامرضا، علی اکبر؛ فاطمه نساء، رقیه و معصومه مزبوره، اولاد مرحوم آقا میرزا علی اکبر: میرزا حسین، میرزا ابراهیم، میرزا عباس، اولاد همشیره کربلایی میرزا محمد زوجه آقا علی: خانم جان، صاحب جان، نوری جان، بگم جان، اولاد مرحومه خانم همشیره کربلایی میرزا باقر، کربلایی عابدین، تفصیل اسامی طبقه ثانیه که ابعد اولاد می نامند و در انقراض طبقه اولی - کلّهم - کما فَرَضَ الله قسمت می برند. این است که نوشته شده است به جهت ضبط و یادداشت و نسبت نامچه قلمی گردید که لدی حاجت حجت بوده باشد. و کان تحریر ذاک بتاریخ غره شهر جمادای الثانی فی سنة ۱۲۹۲.

[شهود]: آقا علی ولد آقا علینقی بک کدکنی، محلّ مهر «یا علی ادرکنی»؛ آقا محمد امین بک، محلّ مهر «عبد محمد امین»؛ آقا سیّد حسین ولد میرزا علینقی، محلّ مهر «حسین الحسینی»؛ آقروا اولاد الموقوفة المسطوره^۳ فی التربة، و الکدکن، والترشیز بمراتب المرقومه لدی حرّره محمد، محلّ مهر «تاج سر انبیاء محمد»؛ بسم الله خیر الاسماء، قد اقر کربلایی میرزا محمد ابن میرزا فتحعلی و کربلایی میرزا صالح، و کربلایی میرزا باقر و هم اولاد الواقف یكون آقا امین بک ولد اسماعیل بک و ابن اسماعیل و آقا

۱. سّتی: برای خطاب زن آید، یعنی ای شش جهات من، یا ملحون است و صواب سیّدتی: سّتی: بی بی،

خانم - بحرالانساب ملک الکتاب ۲/۲۳۸. ۲. اصل: خون

۳. در این نسب نامچه غلطهای ادبی نسبتاً فراوان است، مانند مورد فوق که باید: «اولاد الواقف...» نوشته می شد.

علیخان ولدین آقا علینقی، و حاجی میرزا قاسم ولد آقا میرزا یوسف، آقا سیّد حسین، و آقامیرزا عابد، و آقامیرزا کاظم من اولاد الواقف رحمة الله [علیه] لدی حرّره الاحقر بیست شهر جمادی الثانیة من سنة ۱۲۹۲. محلّ مهر «عبدہ احمد الشریف الموسوی»؛ بسم الله الرحمن الرحیم ماکتبه المرحوم المغفور الحاج میرزا احمد مجتهد طاب ثراه من الاقرار المسطور فی الفوق بخطّه الشریف مزیناً بخاتمه، صحیح لایجوز التخلف عنه حرّره الاحقر الجانی، محلّ مهر «عبدہ محمد حسین بن محمد رضا» محلّ مهر «باقر العلوم» محلّ مهر یوسف. ۱...

● ملا میرقاری گیلانی

● ابراهیم عرب‌پور

توبه‌نامه مهدی‌قلی‌بیک جغتایی

زندگی‌نامه مهدی‌قلی‌بیک

مهدی‌قلی‌بیک امیرآخوریاشی فرزند آقا علی‌خان جغتایی (جانی قربانی)^۱ از ملازمان معتمد و مقریان صاحب‌رای و مشاوران صاحب‌نام و میرآخور^۲ شاه عباس اول صفوی بود. از سال تولد وی اطلاعی در دست نیست. وی در حمله شاه عباس به مرو در سال ۱۰۰۸ و محاصره قلعه ایبورد حضور داشت. مردم ایبورد به وی متوسل گشته و از شاه امان خواستند. شاه شفاعت او را پذیرفت. همچنین وی در جنگهای شاه عباس در سالهای ۱۰۱۴ تا ۱۰۲۱ همراه بود و در نبردها از خود مردانگیها نشان داد. در نبرد ایران و عثمانی به سال ۱۰۱۹، فرمانده تفنگچیان خراسانی بود. شاه عباس، مهدی‌قلی‌بیک را

-
۱. در اسناد و منابع دوره صفوی، مهدی‌قلی‌بیک از طایفه جغتایی دانسته شده است، اما در یکی از وقف‌نامه‌های وی (وقف‌نامه یک هزار و یازده هجری قمری) به طایفه «جانی قربانی» منسوب شده است. ۱. کتابچه موقوفات آستان قدس رضوی، نسخه کتابخانه مرکزی، شماره ۸۵۵۷: ۷۲-۷۳.
 ۲. در دوره صفوی دو نوع امیرآخوریاشی بوده است، یکی امیرآخوریاشی جلو و یکی امیرآخوریاشی صحرا. امیرآخوریاشی جلو مقامی رسمی بوده که مسئول اداره امور موکب سلطان به‌شمار می‌رفته است. امیرآخوریاشی دارای اعضا و زیردستان بسیار بوده است. برای اطلاع بیشتر ۱. تذکره السلوک، سازمان اداری حکومت صفوی: ص ۱۴ و ۹۴.

توبه‌نامه مهدی‌قلی‌بیک □ ۲۰۷

در ۱۰۲۰ به سرکاری حسن‌خان مأمور تعمیر و استحکام قلعه نهاوند کرد. او به خوبی از عهده این مأموریت برآمد. مهدی‌قلی‌بیک پایگاه بلندی نزد شاه‌عبّاس داشت، به همین جهت اسکندربیک‌منشی از او با لقب «مقرّب الحضرة» یاد کرده است. شاه‌عبّاس، مهدی‌قلی‌بیک و امیرگونه‌خان را برای مذاکره با محمدپاشا و محمودپاشا برای تعیین سرحدات آذربایجان و عراق عرب تعیین کرد. مهدی‌قلی‌بیک در ۱۰۲۲ به اشاره شاه‌عبّاس نامه‌ای به تهمورس‌خان گرجی نوشت که اگر به اصفهان آید، مورد عفو شاه قرار خواهد گرفت.

بین سالهای ۱۰۱۱ تا ۱۰۲۷ منصب میرآخوری شاه‌عبّاس اول، برعهده وی بود. سرانجام در سال ۱۰۲۷ که شاه‌عبّاس از قشلاق مازندران به جانب آذربایجان در حرکت بود، مهدی‌قلی‌بیک در دارالسلطنه قزوین بیمار شد و بیماری وی روز به روز اشتداد یافت، تا در اوائل ماه شعبان سال ۱۰۲۷ عالم فانی را وداع کرد و به جهان باقی شتافت. جنازه او را به مشهد مقدّس رضوی بردند و در روضه مطهر دفن کردند. چون فرزندان وی صغیر بودند و خدمت میرآخوری از آنان ساخته نبود، این منصب به علی‌بیگ زنگنه مشهور به علی‌بالی که از ملازمان مهدی‌قلی‌بیک بود، مرجوع گشت. البته بعدها فرزندان وی به مناصب دولتی رسیدند، از جمله شاه‌صفی در شعبان ۱۰۴۰ علی‌قلی‌بیک، فرزند ارشد مهدی‌قلی‌بیک را به خدمت جلوداری باشیگری سرافراز ساخت.

مهدی‌قلی‌بیک چون دیگر ملازمان و سرداران شاه‌عبّاس و به تأسی از او، بانی خیرات و مبرات بود، از جمله می‌توان به سه وقف‌نامه مهدی‌قلی اشاره کرد: یکی به سال ۱۰۰۵ که در آن یک قطعه زمین سبزی‌کاری در محال قزوین را بر روشنایی آستانه مقدّسه و خدمه و حفاظ و فرش حرم مطهر رضوی وقف کرده است؛ دیگری به سال ۱۰۱۱ که آبادی مزرعه جاغرق از بلوک تبادکان مشهد را بر طلاب و زوّار فقیر حرم

رضوی وقف کرده است؛ و سومین وقف‌نامه به سال ۱۰۲۷ که متن آن در کتاب بیست وقف‌نامه در خراسان چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس منتشر شده است.^۱ از مهدی‌قلی‌بیک میرآخورباشی توبه‌نامه‌ای به تاریخ اوائل رجب المرجب سال ۱۰۱۳ به قلم میرقاری گیلانی باقی مانده است که در نوع خود بسیار جالب است. از این‌گونه توبه‌نامه‌ها شمار دیگری نیز در کتابخانه ملّی ملک هست که آن‌ها را استنساخ کرده‌ایم و ان‌شاءالله در دفترهای بعدی مجموعه رسائل فارسی منتشر خواهیم کرد. ما توبه‌نامه حاضر را بر اساس سوادى که از آن در مجموعه شماره ۳۸۴۶ کتابخانه ملّی ملک نگه‌داری می‌شود، استنساخ و تصحیح کردیم و آن را تقدیم اهل فضل می‌کنیم، باشد که قبول افتد و در نظر آید.

این توبه‌نامه سراسر پند و اندرز است و در آن به بی‌وفایی و زودگذر بودن عمر اشاره شده است. منشی آن، ملّا میرقاری گیلانی با استفاده مناسب از آیات، احادیث، اشعار نغز و واژگان دلنشین و آرایه‌های لفظی و معنوی، نثری زیبا و مسجّع آفریده است. نام مهدی‌قلی‌بیک در متن توبه‌نامه، بعد از مقدمه عالمانه منشی آن، آمده است. او با خدا عهد بسته که دیگر گرد معاصی نگردد و سوگند غلاظ و شداد به ربّ العباد خورده که دیگر مباشر لواطه، زنا، کذب، افتراء، شرب خمر، اخذ ربا و امثال اینها از فسوق و معاصی نگیرد.

در تذکرها و منابع رجالی نام و نشان درستی از منشی توبه‌نامه حاضر، ملّا میرقاری گیلانی، نیافتم. اما از متن حاضر روشن می‌شود که نثر وی نسبت به نثر آن دوره، نثری

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی ۱۳۵۶/۲، ۱۳۵۹، ۱۳۶۸-۱۳۶۹، ۱۳۹۹، ۱۴۲۶؛ ۱۵۵۸/۳؛ خلاصه السیر ۱۲۸؛ تاریخ عباسی ۱۹۷ و ۲۹۰؛ روضة الصفاى ناصرى ۴۰۶/۸؛ روضة الصغویه، ۸۲۷ و ۸۴۴؛ زندگانی شاه‌عباس اوّل، ۵۸۴، ۱۷۶۱-۱۷۶۲؛ تذکرة الملوك ۱۴ و ۹۴؛ کابجة موفوفات آستان قدس رضوی نسخه شماره ۸۵۵۷ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۷۲-۷۳؛ وقف‌نامه ۱۰۲۷ ه.ق. مهدی‌قلی‌بیک؛ توبه‌نامه مهدی‌قلی‌بیک.

ساده، روان، زیبا و دلنشین است. نامه های دیگری از همین شخص در اختیار ماست که انشاء الله - در دفاتر بعدی منتشر خواهیم کرد.

در پایان از صاحب نظران چشم امید داریم تا با نقدهای ارزشمندشان خطاها و لغزشها را گوشزد فرمایند و ما را قرین احسان خویش سازند.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
مشهد مقدّس، سوم بهمن ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و شش
ابراهیم عرب پور

سواد توبه نامه مهدی قلی بیک از منشآت ملا میر قاری [الجیلانی]^۱

بسم الله [الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ]^۲

و هو الملك القديم

ناطق حمد است زبان در دهان حمد خدا را به هزاران زبان
آنچه نویسد قلم از روی حال هست ثنای ملک ذوالجلال
اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَ اللَّيْلِ وَ ذُنُوبَ النَّهَارِ، وَ ذُنُوبَ السَّرِّ وَ ذُنُوبَ الْجَهَارِ، وَ اجْعَلْنِي مِنَ
السَّعْدَاءِ الْمَغْفُورِينَ، يَا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ، بِحَقِّ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أَحِبَّابِهِ
الْمُخْلِصِينَ، سَيِّمًا بِحَقِّ أَعْظَمِ الْأَوْلِيَاءِ^۳ الْهَادِينَ وَ أَكْرَمِ الْأَتْقِيَاءِ^۴ الْكَامِلِينَ، سَالِكَ مَسَالِكَ
الْهُدَايَةِ، مَالِكِ مَمَالِكِ الْوَلَايَةِ، قُطْبِ فَلَكَ الْجَمَالِ، عَارِجِ مَعَارِجِ «هَلْ أَتَى»،^۵ نَاهِجِ مَنَاهِجِ

۱. در پایان همین توبه نامه گیلانی بودن منشی یاد شده است؛ بدین جهت افزوده شد.

۲. با قلم متن در حاشیه نوشته شده است. ۳. اصل: اولیاء؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۴. اصل: اتقیاء؛ با توجه به معنی عبارت تصحیح شد.

۵. اشاره است به آیه نخست سوره الانسان (۷۶).

لافتی،^۱ مبین رموز «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ»،^۲ خازن کنوز «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»،^۳ بانی مبانی التفرد، مَلِكُ مَلِكِ التَّرْكِ وَ التَّجْرِيدِ، واسطه حصول المَادِّ وَ المطالب، مَظْهَرُ العجائب وَ مُظْهَرُ الغرایب، علی بن ابی طالب علیه و اولاده و احفاده سلام رَبِّ المشارِقِ وَالمغرب.

رو از برای سر دین خویش تاجی ساز ز خاک پای جوانمرد «وال من والاه»^۴
 ز دل عداوت او دور کن، که تا نخوری ز تیغ لفظ نبی زخم «عاد من عاداه»^۵
 دلیل پاکی اصلت ولای شاهی دان که بر کمال معالیش «هَلْ أَتَى»^۶ است گواه^۷
 هَذَا بر علمای دوربین و فضلالی ستوده آیین و اصحاب فضل و کمال و ارباب عقل و
 افضال و صاحبان فهم و ادراک و خداوندان ذهن دَرَاک و دانایان اقطار و بینایان مداین و
 امصار و امرای عالی مرتبت و عظمای متعالی نهمت و منزویان زوایای فقر و فَنَا و ساکنان

۱. اشاره است به حدیث مشهور «لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فِتْنَى إِلَّا عَلِيٌّ»، شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی - علیه السلام - نیست ← اصول کافی ۱۱۰/۸؛ المسترشد طبری ۳۴۸؛ العمدة ابن بطریق ۳۸۲؛ الارشاد شیخ مفید ۸۴/۱؛ الاحتجاج طبرسی ۱۶۶/۱-۱۶۷؛ نظم درر السمتین حنفی ۱۲۲؛ ذخائر العقبی ۷۴.

۲. اشاره به سخن حضرت امیر است - علیه السلام - که فرمودند: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا اُزْدَدْتُ يَقِينًا»، اگر پرده ها کنار رود، چیزی بر یقینم افزوده نشود. ← عیون الحکم واسطی ۴۱۵؛ فضائل ابن شاذان ۱۳۷؛ کشف الغم ۱۶۹/۱ و ۲۹۸؛ شرح نهج البلاغه ۱۷۹/۱۱؛ مناقب خوارزمی ۳۷۵.

۳. سخن پیامبر است - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - در حَقِّ حضرت امیر - علیه السلام. «من شهر حکمت (علم) هستم و علی - علیه السلام - در آن» ← مناقب امیرالمؤمنین ۵۵۸/۲؛ بشارة المصطفی ۳۲۳؛ مناقب ابن شهر آشوب ۳۱۴/۱؛ ۱۱۱/۲؛ امالی طوسی ۵۵۹؛ روضة الواعظین فتال نیشابوری ۱۱۹؛ امالی صدوق ۴۲۵؛ الاحتجاج ۱۰۲/۱؛ العمدة ابن بطریق ۲۸۵؛ فضائل ابن شاذان ۹۶؛ مستدرک حاکم نیشابوری ۱۲۶/۳-۱۲۷؛ تذکرة الحفاظ ۱۲۳۱/۴؛ تفسیر قمی ۶۸/۱؛ الکامل ابن عدی ۱۹۰/۱؛ الجرح والتعديل ۹۹/۶؛ اسدالغابه ۲۲/۴؛ تاریخ بغداد ۱۸۱/۳.

۴. قسمتی از حدیث متواتر غدیر است.
 ۵. بخشی از حدیث غدیر است ← قرب الاستاد ۵۷؛ بصائر الدرجات ۹۷؛ من لا یحضر ۲۲۹/۱؛ مسند احمد ۳۷۲/۴؛ سنن ابن ماجه ۴۳/۱؛ الکافی ۲۷/۸؛ کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق ۳۳۷.

۶. الإنسان ۱/۷۶.

۷. این اشعار در مقدمه مجالس المؤمنین ۳/۱ نیز آمده است.

تکایای صدق و صفا و همچنین بر صغیر و کبیر و غنی و فقیر هر دیار، دأموا فی حمایه الملك الغفار، واضح و آشکار باد که چون ناگاه به توفیقات قادر بی همتا و تأییدات ایزد راهنمای مشکل گشا، بر عمده شُجْعان زمان و قدوة نیک بختان دوران، جلیل الذات، جمیل الصفات، المتمسک بحبل عنایات خالق الجبل و الأیك^۱ مهدی قلی بیگ - أعانه الله تعالی فیما یحب و یرضی و رزقه خیر الآخرة والأولی، روشن و هویدا و مبرهن و پیدا شد که درخت حبور و سرور در این سرای عنا و غرور به شاخ فتور موفور و برگ ترک و قصور نامحصور پیوند یافته و به شاخ کارگاه ازل طراح مضرت و مسرت و نقشبند بهجت و آفت است، قبای زندگانی نوع انسانی را از تار و پود بلیت و دلگرانی و ریسمان محنت و پریشانی بافته.

باز کن از خوابِ ناز این^۲ نرگس رعنا که عمر می رود چون دور گُل، تا چشم بر هم می زنی^۳ و اسامی [و] اقبالی در این انجمِ فتن و آفت نتوان شنید که او ادبار عدم و زوال نبیند و لباس عزّ و اجلال در این نشیمن محن و مخافت نتوان دید که گرد تغییر و غبار انتقال بر ذیل حال و دامن احوال او ننشیند.

مقیمِ نینِی در این باغ کس تماشا کند هر کسی^۴ یک نفس^۵
اگر پهلوانی و گر تیغ زن نخواهی برون^۶ بردن الا کفن^۷

و فرائش قضا شمع بقای جمیع انسان و همه ساکنان جهان را بر ممر صرصر عنا و فنا افروخته و خیاط کارخانه قدر جامه عمر عامه بشر را به غایت تنگ و حقیر و بسیار کوتاه و قصیر دوخته و صیاد فاسد الاعتقاد دیوانه زمانه، جهت صید مرغ دل‌های عاقلان هر طرف دام‌های حیل و تلبیس نهاده و صراف بی انصاف دوران فتنه نشان [که] کجی و ناراستی شیوه و شعار اوست و در دکان حادثه و غش و قلابی کار او، در چهار سوق

۱. درختان انبوه و زیاد، بیشه. ۲. دیوان امیرشاهی: آن.

۳. این بیت از امیرشاهی سبزواری است - دیوان: ۹۶.

۴. کنشکول شیخ بهایی: هر یکی. ۵. کنشکول شیخ بهایی، ص ۵۰۶، از اسکندرنامه.

۶. بوستان سعدی: بدر. ۷. کلیات سعدی: ۳۸۲.

جهان در دکان مکاری گشاده،

ز حبس نفس خلاص ای عزیز اگر یابی
 اگر به چشم تأمل به خاک درنگری
 تو خفته ای ز دو عالم خبر نداری هیچ
 چونرگست همگی چشم بر^۲ زر و سیم است
 نظر^۳ به لالهستان کن چو باد تا در خاک
 اگر نتیجه^۴ تشریح جسم^۵ در نگری
 گذشت عمر عزیزت به هرزه تا امروز
 لهذا مذکور از خواب غرور [و] غفلت بیدار گردیده است و پا از دایره اعمال رذیله
 نکوهیده و دست از افعال ذمیمه ناپسندیده کشیده.

الحذر ای عاقلان ز این محنت آباد الحذر
 مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشاه
 امن در وی مستحیل و عدل در وی ناامید
 رومی روز آب کارت برد و تو در کار آب
 از پی روزی چه باید تاخنتها تا خُتن
 توبه چشم خویشتن بس خوب رویی لیک باش
 بوده ای یک قطره آب و پس شوی یک مشت خاک
 و غیر موت به جهت فوت اوقات ایام حیات گذشته که به غفلت صرف گشته آیات
 تأسّف و تلّهف خوانده و علی الرسم سه مرتبه کلمات کثیرة البرکات توبه را یعنی اُستغفر

۱. بجز این بیت سایر بیتها در دیوان سلمان ساوجی، ص ۲۰۰-۲۰۱ آمده است.

۲. اصل: پر؛ بر اساس دیوان ص ۲۰۱ و با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۳. دیوان سلمان ساوجی: گذر.

۴. دیوان: به نسخه.

۵. دیوان: چشم.

۶. دیوان: جلد.

۷. کلیات سلمان ساوجی ص ۲۰۰-۲۰۲.

الله العظیم و أتوب إليه، أشهد الله و جميع ملائکته و رسله و کتبه و جميع خلقه أنني نادم على ما سلف مني من الذنوب و معترف بها و أنني عازم على أن لا أعود إليها و قد عاهدت الله تعالى على ذلك ألف عهد في عنقي يطالبني به يوم القيامة - اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي مع توبة جميع المسلمين بحق محمد و آله أجمعين الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ المعصومين، و الحمد لله رب العالمين - را به رضا و رغبت تمام و اخلاص و ارادت مالا کلام بر زبان رانده و روی به قبله توبه و استغفار آورده و سوگند غلاظ و شداد به رب العباد خورده که بعدالיום مباشر لواطه و زنا و کذب و افترا و متصدی شرب خمر و اخذ ربا و امثال اینها از فسوق و معاصی و فجور و مناهی - که در دنیا موجب رسوایی و بدنامی و در آخرت مستوجب ندامت و نانیکو سرانجامی باشد - نگردد و تا باده روح درون تن و آب روان در قدح بدن بود، هیچ آفریده بی وجهی و جیه از دست و زبان او آزرده و پریشان نشود و از روی اختیار هرگز با مردم بدسگالِ ستمکار نیامیزد و حسب الامکان و بأي وجه کان از بلای الفت ناپاکان و عنای زلفت بی باکان که عقاب عظیم عبارت از آن و عذاب الیم اشارت به آن است بگریزد - نظم:

دلا ز قید حریفان بی خرد بگریز تو مرغ زیرکی از کید دام و دد بگریز^۱
گریختن به^۲ حسد تا به کی ز اهل صفا اگر صفای دلی داری از حسد بگریز
مده به راحت فانی، حیات باقی را به محنت دو سه روز از غم ابد بگریز
چو نیست خاصیتی در قبول و رد کسان نه بر قبول کن اقبال^۳ و نه ز رد بگریز^۴
و پرده پندار از میان کار برداشته و بقیه عمر رونده بی اعتبار و حیات دونده مستعار را
رفته انگاشته بر شاهد مرتبه دنیا اعتبار ننماید و از مرکب هستی زدای^۵ محنت فرا فرود

۱. دیوان جامی (فاتحة الشباب) ۴۸۴/۱: تو مرغ زیرکی از دام دیو و دد بگریز.

۲. دیوان جامی (فاتحة الشاب): ز.

۳. اصل: ادبار؛ با توجه به دیوان جامی و سیاق عبارت تصحیح شد.

۴. دیوان جامی (فاتحة الشباب): نه بر قبول کن اقبال و نی ز رد بگریز.

۵. با قلم متن بالای این واژه نوشته شده: راحت زدای.

آید و تاج عجب و استکبار که تاراج حضور و سرور می‌کند از سر برداشته شمشیر بغض و آرز و حسد و املی دراز از غلاف دل‌کنده و سپر صبر و قناعت و رضا و تسلیم طویّت آیت بر دوش احوال افکنده و لاف گزاف منی و مایی را که انسان را بالخاصیت خوار و بی‌اعتبار می‌سازد و در چاه خسران و خذلان می‌اندازد، بگذارد.

جامه ده آن را که در د جیب تو مدح کسی کن که کند عیب تو
هر که نهد پیش تو زهر ممت در قدحش ریز تو آب حیات
با همه چون آب روان پاک باش پیش همه همچو زمین خاک باش

دایم الاوقات و در جمیع الآتات و حالات در تأکید قواعد نجات و راحت ابدیه و ترصیص و تشدید ابنیه رفیع^۱ درجات اخرویّه و تحصیل عروج به معارج سمومنزلت دارین و ترقی به مراقی علو مرتبت کونین پردازد و به امداد فیاض ذوارف عوارف نامتناهی و به امداد وفور^۲ جنود الطاف و اعطاف حضرت الهی بی‌ثباتی و بی‌اعتباری عالم فانی و بی‌مقداری مال بی‌وفا و اقبال بی‌بقای این جهانی و لذّات و حظوظات حسرت تقاضای ندامت‌افزای جسمانی را کماهی منظور نظر عبرت‌اثر کما یلیق و ینبغی ملحوظ خاطر دورانیش دانشور سازد.

بسر سفلۀ جهانِ ناکسِ مهر گسل هان تا ننهی دل و نباشی غاسفل
بس زلفِ چو مشک از اوست در نافۀ خاک بس روی چو گل کز اوست در پرده گل
و خود را از مجالست‌گران جانان دور و مخالطت همنشینان مضرت‌رسانِ عیب‌جو که به فحوای آیه حسرت اقتضای ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾^۳ مستجذب اندوه فراوان و مستجلب مکروه بی‌کران است، خلاص گرداند و به مؤدای امیدافزای «التائبِ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»^۴ استعداد رستگاری حاصل گردد و سر رشته امیدواری

۱. اصل: رفع.

۲. شاید «وفود» مناسب‌تر باشد، اما در نسخه «وفور» آمده است.

۳. الفرقان ۲۵ / ۲۸.

۴. حدیث نبوی است، «تائب از گناه، چونان کسی است که گناه نکرده است» ← کشف‌المحجوب ۳۷۹:

به دست آورده تشریف خطاب ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ بر هفوات و زلّات و تقصیرات و خطیئات او بپوشاند.

بارخدا یا چو ربودی مرا جانب خود راه نمودی مرا
روزی من کن قدح بزم خاص ساز مرا از غم هستی خلاص
و عمدۀ مآرب^۲ و زبده مطلب از این توبه و استغفار آن است که ناگاه آفتاب مقصود اصلی و کوکب بهبود کلی از برج دولت و مطلع کرامت طلوع نماید و رضا و خشنودی حضرت عزّت - عزّت حَضْرَتُهُ - که لاشک سرمایه مرادات دینیّه و دنیویّه [و] پیرایۀ سعادات صورتیه و معنویه است، به احسن مثال^۳ طریق و ایمن تمثال و تنسیق به حصول آید.

یکی می خواهد از تو جَنّت و حور یکی خواهد که از جَنّت شود دور
و لیکن ما نخواهیم این و آن جُست مراد ما همین خشنودی توسّست
چو تو خشنود گشتی در دو عالم همین مقصود بس، والله اعلم
و این کلمات شوریدۀ ناخوش و الفاظ ناپسندیدۀ مشوّش در اوایل رجب المرجب ختم بالسّروور و الطّرب سنۀ ثلاث عشر و الف سمت تحریر یافت به ید و سعی ساکن مسکن عجز و ناتوانی المتمسّک به اذیال عنایت الرّبّانی ملّا میرقاری الجیلانی، أحسن الله تعالی أحواله و ختم بالسّعادة والعافیة [مآله]^۴.

→ مکارم الاخلاق ۳۱۳؛ سنن ابن ماجه ۲/۱۴۲۰؛ سنن بیهقی ۱۰/۱۵۴؛ مسند ابن جعد ۲۶۶؛ کیمیای سعادت

۱۶۸/۱؛ اصول کافی ۲/۴۳۵؛ وسائل الشیعه ۱۶/۷۴.

۱. الأنعام ۵۴/۶.

۲. اصل: مآرب؛ با توجّه به قرینه لفظی «مطلب» تصحیح شد.

۳. این واژه مخدوش است، شاید «امثال» باشد، امّا به مثال مانندتر است.

۴. با توجّه به معنی عبارت افزوده شد.

کتابشناسی

- اسدالغابه، ابن اثیر، تهران: انتشارات اسماعیلیان، ۵ج.
- اصول کافی، کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه - آخوندی، ۱۳۶۵، ۸ج.
- الارشاد، شیخ مفید، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم: دارالمفید.
- الاحتجاج، احمد بن علی طبری، تحقیق سید محمدباقر خراسان، دارالنعمان، ۲ج.
- الامالی، شیخ صدوق، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه.
- الامالی شیخ طوسی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسة البعثه، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
- بشارة المصطفی، عماد الدین طبری، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول ۱۴۲۰ق.
- بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، تحقیق میرزا محسن کوچه باغی، تهران: مؤسسه اعلمی، ۱۳۶۲ش.
- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۱۷ق.
- تاریخ عباسی، ملا جلال منجم یزدی، به کوشش سیف الله وحیدنیا، انتشارات وحید، چاپ اول ۱۳۶۶ش.
- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندریک منشی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۷۷ش.
- تذکره الحفاظ، شمس الدین ذهبی، ناشر: مکتبه الحرم المکی.
- تذکره الملوک، میرزا سمیع، به کوشش دبیر سیاقی، (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب نیا)، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۸ش.
- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، مصحح سید طیب الجزائری، قم: مؤسسه

۲۱۸ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر نهم

دارالکتاب، چاپ سوم ۱۴۰۴ ق.

توبه نامه ۱۱۳ هـ. ق، مهدی قلی بیگ میرآخورباشی، نسخه کتابخانه ملک، مجموعه شماره ۳۸۴۶، ورق ۱۴۲ به بعد.

الجرج والتعديل، شيخ الاسلام رازی، بيروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول ۱۳۷۲ ق.

خلاصة السير، محمد معصوم بن خواجهگي اصفهانی، ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۸ ش.

ديوان امير شاهي سبزوادي، تصحيح سعيد حميديان، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸ ش.

ديوان جامي (فاتحة الشباب)، عبدالرحمان جامي، تصحيح اعلاخان افصحزاد، تهران: مركز مطالعات ايراني، زیر نظر میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۷۸.

ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله طبري، مكتبة القدسي، ۱۳۵۶ ق.

روضه الصفای ناصری، رضا قلی خان هدایت، تهران: انتشارات کتابفروشیهای مرکزی، خیام و پیروزی، تیر ۱۳۳۹.

روضه الصفویه، حسینی جنابذی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: موقوفات افشار، ۱۳۷۸ ش.

روضه الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، تحقیق سید محمد مهدی خرسان، قم: منشورات رضی.

زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، تهران: انتشارات علمی، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۴ ش.

سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفکر، ۲ ج.

السنن الكبرى، بیهقی، بيروت: دارالفکر، ۱۰ ج.

شرح مائة كلمة، میثم بحرانی، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی، قم: جامعه مدرسین.

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب

العریبه، ۲۰ ج.

الطرائف، سیّد بن طاووس حسنی، قم: چاپ اوّل ۱۳۷۱، ۱ ج.
العمدة، ابن بطریق اسدی حلّی، تحقیق جامعه مدرّسین، قم: مؤسسه النشر الاسلامی
وابسته به جامعه مدرّسین، ۱۴۰۷ ق.

عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، تحقیق حسین اعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی
للمطبوعات، چاپ اوّل ۱۴۰۴ ق.

عیون الحکم، علی واسطی، تحقیق حسنی بیرجندی، دارالحديث، چاپ اوّل
۱۳۷۶ ش.

الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، نجف: المكتبة الحیدریه ۱۹۶۲ م / ۱۳۸۱ ق.
قرب الاسناد، ابوالعباس حمیری بغدادی، تحقیق مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۳ ق، ۱ ج.
الکامل ابن عدی، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
کتابچه موقوفات آستان قدس، نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس، شماره ۸۵۵۷.
کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، بیروت: دارالاضواء، چاپ دوم ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
کشف المحجوب، ابوالحسن هجویری، تصحیح، ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری،
تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۸ ش.

کشکول شیخ بهایی، ترجمه بهمن رازانی، تهران: نشر چکامه، ۱۳۶۲ ش.
کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۳ ش.
کلیات سلمان ساوجی، تصحیح عباسعلی وفائی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی،
چاپ اوّل ۱۳۷۶.

کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفرانی، قم: مؤسسه نشر
اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، محرم ۱۴۰۵، ۱ ج.

کیمیای سعادت، محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و
فرهنگی، ۲ ج ۱۳۶۴ ش.

المبسوط، شمس الدین سرخسی، تحقیق جمع من الأفاضل، بیروت: دارالمعرفه،

۱۴۰۶ق.

مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۵ش.
مستدرک، حاکم نیشابوری، تحقیق یوسف مرعشی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق،
ج. ۴.

المسترشد، محمد بن جریر طبری شیعی، تحقیق شیخ احمد محمودی، قم: مؤسسه
الثقافة الاسلامیه لکوشانبور، چاپ اول.

مسند ابن جعد، علی بن جعد جوهری، تحقیق ابوالقاسم عبدالله بن محمد بغوی و عامر
احمد حیدر، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج. ۱.

مطلوب کل طالب، رشید وطواط، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران:
کتابخانه مرکزی دانشگاه، ۱۳۸۲ش.

مکارم الاخلاق، طبرسی، قم، منشورات شریف رضی، چاپ ششم ۱۳۹۲ق، ج. ۱.
مناقب ابن شهر آشوب، تحقیق لجنة من اساتيد النجف، نجف: مطبعة الحيدريه،
۱۳۷۶ق.

مناقب امير المؤمنين، محمد بن سليمان كوفي، تحقيق محمد باقر محمودي، مجمع احياء
الثقافة الاسلاميه، چاپ اول ۱۴۱۲ق.

مناقب خوارزمي، تحقيق مالك المحمودي، مؤسسه النشر وابسته به جامعه مدرسين،
چاپ دوم ۱۴۱۱ق.

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تحقيق علي اكبر غفراني، قم: جامعة المدرسين،
چاپ دوم ۱۴۰۴ق، ج. ۴.

نظم الدرر السمطين، جمال الدين محمد زرندي حنفي، چاپ اول ۱۳۷۷ق / ۱۹۵۸م.
وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ دوم ۱۴۱۴ق، ج. ۳۰.
وقف نامه ۱۲۰۷هـ، ق، مهدي قلي بيك ميرآخورياشي، نسخه خطي آستان قدس.

سواد پروانچہ کلیدداری آستانہ مقدّسہ امام الجنّ والإنس علی بن موسی الرضا، علیہ السلام، به اسم سیادت پناه امیر نظام الدین عبدالکریم بابلکانی

زندگی نامہ عبدالکریم: امیر سیّد نظام الدین عبدالکریم، فرزند امیر سیّد عبدالعظیم بابلکانی^۱ (زنده در ۹۸۲ھ. ق) از سادات مشهور مازندران است.^۲ وی بعد از مرگ پدرش به سال ۹۸۲ هجری قمری، در دورۀ شاه طهماسب صفوی به منصب خادم باشی و کلیدداری پنجرۀ فولاد و حرم مطهر حضرت رضا، علیہ آلاف التّحیة والثناء، برگزیده شد.^۳ احتمالاً در دورۀ شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده نیز متصدی این سمت بوده است.

وی از سادات برجسته و نام‌آور ناحیۀ بابلکان مازندران بود.^۴ سادات بابلکانی شعبه‌ای از سادات مرعشی مازندران‌اند که در پنجهزار حکومت داشتند. سیّد ظہیرالدین

۱. بابلکان: مرکز بلوک لاله‌آباد در ناحیۀ بارفروش، دهی از دهستان لاله‌آباد بخش مرکزی بابل، آب و هوایش معتدل مرطوب و آب آن از رودخانۀ کاری است. ۵ لغت‌نامۀ دهخدا ذیل بابلکان.

۲. خلاصۃ التّواریخ ۳۳۸؛ تاریخ جهان‌آرا ۲۹۹. ۳. همین سند.

۴. تاریخ طبرستان و رویان ۳۰۶؛ تاریخ خاندان مرعشی مازندران ۴۳؛ تاریخ جهان‌آرا ۲۹۹.

می‌نویسد که مرکز ایشان در کوسان^۱ بود. از افراد سرشناس این خاندان میر شمس‌الدین است که به دست علی بن بهرام روزافزون در سال ۸۶۵ هجری قمری کشته شد و دیگر عموی او به نام میر کمال‌الدین که در کوسان فوت شد و مقبره ایشان تا امروز برجای است.^۲

سادات بابلکانی در زمان حکومت سادات مرعشی مازندران با نفوذ و مقتدر بودند. سید عزیز بابلکانی در جنگ سید عبدالکریم با پادشاه‌زاده بابر مردیها کرد و سرانجام شهید شد. سید عبدالکریم منصب او را به فرزندش سید شمس‌الدین مسلم داشت.^۳ قاضی نورالله شوشتری، میر تیمور مرعشی، قاضی احمد غفاری و سید ظهیرالدین مرعشی به اقتدار و شوکت و مناصب این خاندان در قرن نهم اشاره کرده‌اند.^۴ پدر امیر سید نظام‌الدین، سید عبدالعظیم نیز از خدام صاحب‌نام آستانه مقدسه رضویه و از رجال با نفوذ کشوری در روزگار خویش به‌شمار می‌رفت. وی در فاصله سالهای ۹۴۳ تا ۹۸۲ ه. ق خادم‌باشی و کلیددار پنجره فولاد و حرم مطهر بوده است.^۵ در منابع دوره صفوی از او با عنوانهای «میر عبدالعظیم بابلکانی، خادم آستانه مقدسه رضویه»^۶ و «میر عبدالعظیم بابلکانی، خادم‌باشی عتبة علیه مقدسه منوره رضویه»^۷ یاد شده است.

میر عبدالعظیم یک نوبت در سال ۹۴۳ هجری قمری از سوی شاه طهماسب صفوی

۱. شهر طوسان که اکنون آن دیه در مازندران به کوسان مشهور است، موطن و مسکن سادات بابلکانی می‌باشد. گفته‌اند طوس نود که فرمانده لشکر کیخسرو بود، قصبه‌ای در پنجاهزار ساخت، در محلی که معروف به کوسان بود، آن را طوس نامید. محل قلعه‌ای که او ساخته بود، تا زمان ابن اسفندیار پابرجا بود. ← تاریخ طبرستان و رویان: ۲۴؛ لغت‌نامه دهخدا، ذیل کوسان.

۲. از آستارا تا استارباد، ۴/ ۶۹۶-۶۹۷؛ بهشهر: ۱۴۵-۱۴۶؛ ۲۲۸.

۳. تاریخ طبرستان و رویان: ۵۲۵-۵۲۶.

۴. مجالس المؤمنین ۳۸۲/۲؛ تاریخ طبرستان و رویان ۵۲۸-۵۲۹؛ تاریخ جهان‌آرا ص ۹۰؛ تاریخ خاندان مرعشی

ص ۴۳. ۵. همین سند.

۶. تاریخ جهان‌آرا: ۲۹۹. ۷. تكملة الاخبار: ۱۰۲.

در رأس هیأتی بلندپایه برای متقاعد کردن سام میرزا برادر شورش شاه، به طبس اعزام شد و بار دیگر در سال ۹۵۶ از سوی شاه جهت مجاب کردن و آوردن دیگر برادر شورش شاه، القاس میرزا به شهر زور اعزام گردید.^۱ او هر دو نوبت در مأموریتش موفق بود. به نظر می‌رسد وی از نفوذ و پایگاه اجتماعی خوبی برخوردار بوده است که شاه‌طهماسب او را به این دو مأموریت مهم فرستاده است. احتمالاً او قبل از ۹۴۳ به منصب «خادم‌باشی» حرم مطهر رضوی برگزیده شده است؛ زیرا در هر دو مأموریت پیش گفته، از او با عنوان «میر عبدالعظیم خادم‌باشی» یاد شده است.^۲

از متن این فرمان استنباط می‌شود که سید عبدالکریم بعد از مرگ پدر به دربار شاه‌طهماسب رفته و مورد استقبال شاه صفوی قرار گرفته و شاه به دلیل اعتبار و عزتی که برای پدرش سید عبدالعظیم بابلکانی قائل بوده، در سال ۹۸۲ هجری قمری مناصب او را به فرزندش سید عبدالکریم تفویض کرده است.^۳

معرفی نسخه‌ها: از فرمان مذکور - تا آن‌جا که من اطلاع دارم - دو سواد موجود است. یکی در مجموعه مکاتیب شماره ۳۸۴۶ کتابخانهٔ ملی ملک (مکتوب شماره ۱۶۰) که به خط شکستهٔ نستعلیق نوشته شده است و ما آن را با رمز «الف» نشان داده‌ایم و دیگر در مجموعه مکاتیب شماره ۶۳۲۳ همان کتابخانه (مکتوب شماره ۱۰۸) که با خط شکستهٔ نستعلیق نگاشته شده است و ما آن را با رمز «ب» نشان داده‌ایم. عنوان این مکتوب در دو مجموعه یاد شده اندکی با هم متفاوت است. فرمان مذکور را بر پایهٔ هر دو سواد موجود، تصحیح و به پیشگاه اهل نظر تقدیم کردیم. باشد که قبول افتد و در نظر آید، بمنّه و فضله.

۱. خلاصه التواریخ: ۲۶۵؛ تاریخ جهان‌آرا: ۲۹۹؛ تكملة الاخبار: ۱۰۲.

۲. تاریخ جهان‌آرا: ۲۹۹؛ تكملة الاخبار: ۱۰۲. ۳. همین سند.

کتابشناسی

- افشار، ایرج، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۹، تهران: چاپ اول ۱۳۷۱ ش.
- ستوده، منوچهر، از آستارا تا استارباد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان‌آرا، تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳ ش.
- قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی، خلاصة التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران: دانشگاه، ۱۳۵۹ ش.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، بطرزبورغ، ۱۸۵۰ م، نشر گستره، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۳ ش.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح محمد حسین تسییحی، تهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۱ ش.
- مرعشی، میر تیمور، تاریخ خاندان مرعشی مازندران، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ ش.
- مجموعه مکاتب کتابخانه ملک، شماره ۳۸۴۶.
- مجموعه مکاتب کتابخانه ملک، شماره ۶۳۲۳.
- نویدی شیرازی (عبدی بیگ)، خواجه زین العابدین، تکملة الاخبار، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹ ش.

سواد پروانچه کلیدداری آستانه مقدسه امام الجن والانس

علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به اسم

سیادت پناه امیر نظام الدین عبدالکریم بابلکانی^۱

فرمان همایون شرف نفاذ یافت، آنکه چون حضرت خداوند کریم و فرمان فرمای فتح ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾^۲ که کلید سدید ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ به ید قدرت اوست، و مفتاح خزاین ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^۴ در قبضه علم و حکمت او، به مقتضای ارادت ازلی، ابواب سعادت لم یزلی بر روی اقبال بی زوال ما گشاده و بند و گشاد و امور سلطنت و جهانداری و حلّ و عقد مهمّات حشمت و فرمانگذاری را - که در متانت و سداد به مثابه بند فولاد است - به انامل اختیار و کف اقتدار ما باز داده، شمع شبستان دولت ما را از مصباح سرپرده ولای اهل بیت^۵ طاهرین - علیهم افضل صلوات المصلین - ضیا بخشیده، و چراغ دودمان^۶ خلافت ما را از پرتو قنادیل بارگاه رضای حضرات^۷ ائمه هدی - علیهم افضل الصلوات و اکمل التّحیات -^۸

۱. عنوان این پروانچه در مجموعه شماره ۶۳۲۳ کتابخانه ملک چنین است: «سواد پروانچه کلیدداری آستانه رضیه رضویه علی مشرفها التّحیه والسلام، به اسم سیادت پناه امیر نظام الدین عبدالکریم» و در مجموعه شماره ۳۸۴۶ ملک بدین صورت مذکور است: «سواد پروانچه کلیدداری آستانه مقدسه امام الجن والانس علی بن موسی الرضا به اسم امیر نظام الدین».

۲. الحاقه ۵۲/۶۹. ۳. الشوری ۱۲/۴۲.

۴. اصل: و عندالله. ۵. الانعام ۵۹/۶.

۶. ب: اهل البيت. ۷. الف: چراغ و دودمان.

۸. الف: - حضرات. ۹. ب: این واژه ناخواناست.

روشن گردانیده؛ ما نیز به شکرانه این موهبت عظمای و ملاحظه مضمون کریمه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱، همگی همّت والا و نیت علیا مصروف خدمات روضات مقدّسه و اماکن مشرفه داشته، اراده آن است که دقیقه‌ای^۲ در ترویج و تنسیق آن‌ها فرو نگذاریم و زمام هر شغلی از اشغال آن سرکارات فایض البرکات را به دست یکی از خادمان عالی‌شان که ارثاً و استحقاقاً شایسته آن باشد، بسپاریم.

لذا در این ولاکه سیادت و نقابت‌پناه، افادت و افاضت‌دستگاه، امیر نظام‌الدین عبدالکریم خلف صدق سیادت‌پناه، نقابت و مغفرت‌انتباه، امیر عبدالعظیم خادم به درگاه گیتی‌پناه آمده، مشمول توجّهات خاطر عاطر گشت. بنابر مزید اهلیت و کمال تقوا و فضیلت مجدداً شفقت بی‌غایت شاهی و عنایت بی‌نهایت پادشاهی^۳ درباره او فرموده، منصب عالی او را که در سرکار فیض‌آثار آستانه مقدّسه^۴ منوره متبرکه مطهره سدره مرتبه رضیه رضویه - علی مشرفها الصّلاة والسلام والتّحیه - دارد، به امضا و تأکید مقرون^۵ فرمودیم و امر کلیدداری پنجره فولاد و حرم روضه متبرکه مذکوره را که از جمله مناصب والد ماجد مشارالیه بود، بدو مفوض و مرجوع فرمودیم.^۶ سادات عظام و متولیان رفیع‌مقام و خدام ملایک احترام و حکام کرام^۷ و جمهور خواص و عوامّ مشهد مقدّس معلّی مزکّی، حسب‌المسطور مقرر دانسته، لوازم امور مذکوره را بدو متعلّق شناسند و تقویت و تمشیت آورند و به دستوری که والد مذکور او در^۸ وقت گشودن و بستن در محجّر مطهر ابتدا به استدعای فاتحه جهت دوام دولت قاهره می‌نموده، او را در آن ممکن دانسته در یک کشیک از سه کشیک که در میانه خدام کرام مقرر است، هنگام افروختن و برداشتن چراغ به موجبی که حکم جهان‌مطاع عزّ اصدار یافته، سبقت به

۲. ب: دغدغه.

۱. الشوری ۲۳/۴۲.

۴. الف: - مقدّسه.

۳. ب: شفقت و عنایت بی‌غایت شاهی.

۶. ب: نمودیم.

۵. ب: - مقرون.

۸. الف: را.

۷. ب: - و حکام کرام.

فاتحه طلبیدن را که از لوازم سه کشیک^۱ است، بدو متعلق دانند و آنچه در باب مراعات و^۲ آداب تعظیم و قواعد تکریم^۳ آن آستان عرش آشیان گوید، اطاعت کنند و^۴ خلاف آن جایز ندارند. و هر کس از اعیان و غیرهم در آن روضه و آستانه بدون شرایط عبادت و زیارت^۵ به امری مشغول گردد و با دیگری صحبت دارد و به منع آن سیادت پناه ممنوع گشته، تخلف نورزند. مستوفی سرکار فیض آثار مبلغ و مقداری که در وجه والد او مقرر بود،^۶ حالا در وجه مومنی^۷ الیه مقرر است، مستمر و برقرار دانسته، هر ساله به خرج مجری^۸ دارد و چیزی منکسر نسازد و^۹ از جوانب بر این جمله روند و قدغن دانسته همه ساله حکم مجدد طلب ندارند.^۹ تحریراً فی سنة إثنین و ثمانین و تسع مائة (۹۸۲هـ).^۹

۱. در هردونسخه «سه کشیک» ضبط شده است، شاید «سرکشیک» باشد.

۲. الف: - و. ۳. الف: - و قواعد تکریم.

۴. ب: نموده. ۵. ب: زیارت و عبادت.

۶. در وجه او مقرر است. ۷. الف: - و.

۸. الف: حکم همه ساله طلب ندارند. ۹. ب: تحریراً فی سنة ۹۸۲.

● نصرالله مهندس (۱۲۹۶.ه.ق)

● رضا نقدی

تحدید مرز مریوان

پیشگفتار

از زمانی که دولت صفوی در ایران تشکیل شد همواره برخوردهایی بین این دولت و امپراطوری عثمانی پیش آمد که عواملی چندی باعث آن بودند که از جمله می‌توان توسعه طلبی عثمانی‌ها و تعصب دینی دو کشور و دخالت دول اروپایی بخصوص روسیه و انگلستان و نیز وجود مراکز عشایر نشین در سرحدات دو دولت و دوری و نفاق بعضی از حکام محلی مثل بغداد و سلیمانیه و شهر زور را نام برد.

مرزهای این دو کشور نخستین بار در دوران شاه تهماسب اول صفوی طبق قراردادی تعیین و در دوره شاه سلیمان تأیید و نادرشاه نیز آن را در قرارداد جدیدش با دولت عثمانی گنجاند. در دوره قاجاریه ابتدا فتحعلیشاه پسرش محمد علی میرزا را برای حفظ سرحدات آن منطقه فرستاد و او در سال ۱۲۲۱ق در جنگ مریوان علی پاشا حاکم بغداد را شکست داد ولی در سال ۱۲۳۶ق حکام و فرماندهان ترک در ارمنستان عثمانی به تحریک و اغوای عشایر مرزنشین دست زدند که منتهی به جنگ و شکست سپاه عثمانی و عهدنامه ارزنة الروم در سال ۱۲۳۹ق شد. مواد عهدنامه از لحاظ تعیین خطوط مرزی و نقاط سرحدی چندان قطعی نبود زیرا از لحاظ تعیین سرحد همان حدود قرارداد سال

۱۱۵۹ق نادرشاه را ملاک قرار دادند ولی نقل و انتقال عشایر سرحدی و عادت آنها به کوچ مشکلات زیادی فراهم می‌ساخت تا این‌که در سال ۱۲۵۴ق عبدالله پاشا بابان حکمران سلیمانیه و دست‌نشانده ایران از اجرای حکومت مرکزی سرپیچید و به نهب و غارت مرزنشینان کردستان پرداخت و لذا باعث برخورد قوای عثمانی و ایران در مرز شد. در این زمان عثمانی از مصر شکست خورده و ضعیف شده بود و در صدد رضایت ایران برآمد بنابراین معاهده دوم ارزنة‌الروم در سال ۱۲۵۹ق به سرپرستی محمدتقی خان امیرکبیر بسته شد. ازجمله مفاد این قرارداد فقره هشتم آن مربوط به حفظ امنیت سرحدات دو دولت و جلوگیری از نقل و انتقال و کوچ خودسرانه عشایر مرزی و جلوگیری از تجاوز آنان به خاک یکدیگر بود. هر دو دولت متعهد شدند برای تأمین این منظور پادگاهای نظامی در نوار مرزی برقرار کنند و درباره عشایر سرحدی ترتیبی دادند که عشایری که از قدیم الایام در تاریخ انعقاد قرارداد به خاک عثمانی کوچ کرده‌اند با همکاری دو کشور به ایران برگردانده شوند. درباره عشایری که ملیت و تابعیت آنها مشخص نیست انتخاب دو کشور را به خودشان واگذارند. برای تعیین سرحدات و نصب علائم نمایندگان روسیه و انگلیس کار نقشه برداری را شروع کنند ولی این توافقات به جایی نرسید و دو کشور دوباره ادعاهای گذشته را مطرح کردند و این کمیسیون نیز بدون حصول نتیجه قطعی منحل شد. این اختلافات مرزی تا سال ۱۳۲۳ق ادامه یافت و سرانجام در زمان مشروطیت نقشه‌ای که حدود آن از آغری کوچک (آرارات کوچک) تا مصب شط العرب بود تهیه و به امضای دو کشور رسید.^۱

کتابچه پیش رو گزارشی از همین سرحدات است که نصرالله خان مهندس فراهم کرده است. توضیحاً این‌که حسام السلطنه والی کردستان و کرمانشاه نصرالله خان مهندس را به سال ۱۲۹۵ق مأمور کردستان می‌کند او هدف از مأموریتش را در مقدمه «رسیدگی

۱. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجاریه، تهران، علمی، ۱۳۷۱ش، ص ۱۱۲-۱۲۱ و ۲۱۷؛ نصرالله صالحی، اسنادی از روند انعقاد عهدنامه دوم ارزنة‌الروم، تهران، اداره انتشارات مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

سرحدات و قلعه مریوان و دیدن راههای طایفه جاف که در رفت و برگشت از شهرزور به شیلر باعث زحمت دولت و مشقت می شوند و فهمیدن کسر و نقص و خرابی و آبادی نظم و بی نظمی سرحداتاران و ساخلوی مریوان و خرابی و آبادی قلعه مریوان و اطلاع از حالات و کیفیت سامان اورامان و وضع ساکنین و حالات آبادی زراعات و باغات و راهها و سرحداتاران و اطوار و افعال حکومت آن سامان و تعیین سه نقطه مفید که همیشه در اورامان ساخلو باشند و برآورد مخارج قلاع» بیان می کند. مهندس کار خود را از تاریخ شعبان سال ۱۲۹۵ ق شروع و در محرم سال ۱۲۹۶ ق به پایان می برد به گفته خودش چهار ماه و کسری مشغول تهیه گزارش بوده است ولی براساس دو تاریخی که در متن کتابچه ارائه شده است این مأموریت شش ماه طول کشیده است توضیحاً این که در اول رساله شروع مأموریت را شعبان سال ۱۲۹۵ ق و پایان مأموریت را در آخر رساله ۱۲۹۶ ق ذکر می کند. نویسنده کتاب را به سه بخش زیر تقسیم کرده: مقدمه ای شامل هدف مأموریتش. بخش اول حالات و کیفیات مریوان و بخش دوم اوضاع و کیفیات اورامان و سرحداتش و بخش سوم اوضاع و احوال اورامان لهن بنا به گفته مؤلف، همراه کتابچه نقشه ای از منطقه مورد گزارش بوده که مفقود شده است.

براساس این کتابچه و کتابهای دیگری که از این دوره در خصوص جغرافیای کردستان باقی مانده این منطقه شامل هفده بلوک بوده که بلوکات سرحدی با عثمانی به قرار ذیل است و در متن کتابچه نیز به آن اشاره شده است. یکی از آنها مریوان که سرحد بوده است در این بلوک به دستور ناصرالدین شاه قلعه بسیار محکمی با مهمات برای جلوگیری از تجاوزات عثمانی ساخته شده بود و جمیع این بلوک جنگل و محل کوچ ایل جاف بوده است.^۱ ایل جاف بزرگترین طوایف و عشایر کردستان بود که در نواحی شهرزور و حلبچه و پنجوین و سرحدات ایران و عثمانی سکونت داشتند و برای علوفه

۱. علی اکبر وقایع نگار کردستانی، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، به تصحیح محمد رشوف

احشام خود مجبور به قشلاق و ییلاق بودند از همین رو بارها با عشایر ایران و حکام و امرای کردستان ایران درگیر بودند رییس و سردار ایل جاف از سوی سلاطین عثمانی عنوان و لقب پاشایی داشتند. طوایف و قبایل جاف عبارتند از مرادی، هارونی، اسماعیلی، عزیزی، عملیه‌یی، بوداغی، صیدانی، طرفانی، شاطری، ساداتی، صوفی‌وند، نورولی و غیره. سلاطین قاجار و صدراعظم‌ها و وزرای امور خارجه پیوسته نسبت به دفع تجاوزات آنها به حکام و دولت عثمانی هشدار می‌دادند و رعایای ایرانی کرد هم طبق مکتوبات موجود بارها از دست تعدی و تجاوزات مکرر جاف به مرکز شکایت می‌کردند.^۱ بلوک دیگر اورامان تخت است که از طرف مغرب به خاک شهر زور دولت عثمانی پیوسته بود و جای سخت و صعب و مردمان شرور داشته است که مردمان این بلوک در سال ۱۲۸۶ق سرکشی کردند که توسط معتمدالدوله حاکم کردستان سرکوب شدند و او هر ساله چند نفر سرباز ساخلو در آنجا می‌گذاشت و یک نفر از خود سنندجی‌ها را به حکومت آنجا تعیین می‌کرد.^۲ اورامان لهون دیگر بلوک کردستان به مرکزیت نفوسود و نقطه سرحدی بود. دیگر جوانرود که منطقه استراتژیکی و از طرف مغرب به خاک شهر زور متصل می‌شد. نصرالله خان مهندس در همین زمان بنا به اشاره کتاب تحفه ناصری قلعه عالی و محکم در جوانرود ساخت.^۳

منطقه کردستان پیش از این که حسام السلطنه مأمور آنجا شود در دست شرف الملک بود. در زمان او جمعی از مردم سنندج شورش کردند و اولیای دولت، محرک آنرا شرف الملک دانستند لذا او را برکنار و حسام السلطنه به حکومت کردستان و کرمانشاه منصوب شد. حسام السلطنه حکومت کردستان را برای شرف الملک تفویض کرد ولی بعد شرف الملک مجبور به استعفا شد و در ربیع الاول ۱۲۹۴ق روانه تهران گردید و به جای او

۱. عمر فاروقی، کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد، آنا، تهران، ۱۳۸۳، ص ۶۴-۶۶.

۲. وقایع‌نگار، ص ۵۸.

۳. میرزا شکرالله سنندجی، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، با مقدمه و تصحیح دکتر حشمت‌الله طبیبی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶ش، ص ۲۷.

پسرش ابوالفتح میرزا را حاکم کردستان کرد زمانی که حسام السلطنه به کردستان رسید ابتدا تمام امورات کرمانشاه و کردستان را به کمک شرف الملک اداره می‌کرد. جوانرود را به علی خان پسر شرف الملک؛ اورامان لهن را به عبدالغفور بیگ یوزباشی گماشته شرف الملک واگذار کرد و آنچنان که گفته آمد پسرش ابوالفتح میرزا را همراه شرف الملک به کردستان فرستاد. حکومت سقز به خسروخان پسر رضا قلیخان و حکومت اورامان تخت به مصطفی برادر حسن سلطان داده شد. یونس بیگ ایشیک آقاسی باشی را حاکم بانه کرد. حکومت حسام السلطنه در این نواحی دیری نپایید زیرا اهالی کرمانشاه از شاهزاده به مقام تظلم و شکایت برآمدند و شیخ عبیدالله نامی شورش کرد لذا ناصرالدین شاه حسام السلطنه را به تهران احضار و شرف الملک را حاکم کردستان کرد.^۱

نویسنده کتابچه پیش رو در مقدمه خود را نصرالله مهندس معرفی کرده که پدر و جدش در دستگاه قاجاریه خدمت کرده‌اند و تأکید می‌کند که از اوّل جلوس ناصرالدین شاه در خدمت او بوده است ولی نویسنده این سطور تاکنون در منابع دوره قاجاریه بخصوص عصر ناصری اطلاع چندانی از ایشان به دست نیامده فقط اشارات کوتاهی وجود دارد که منحصر به موارد ذیل می‌باشد. اعتماد السلطنه در آثار خویش چند جا از او به عنوان نصرالله مهندس و سرتیپ سوم که در وزارت جنگ ناصری خدمت می‌کرده نام برده است.^۲ نصرالله مهندس به احتمال زیاد از دانش آموختگان دارالفنون بوده است و در کار خویش نیز تخصص داشته است لذا به مناسبت‌های مختلف به جهت این تخصص مأموریت یافته است که نمونه آن را از تحریر این کتابچه و نیز در دومورد زیر می‌توان

۱. شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ، کارنک، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۳۵؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۰۹/۲، زوار، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۲. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، با مقدمه ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۵۰۱؛ همو، المآثر والآثار، ۳۵/۱، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ همو، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، ۱۳۶۷ ش، ۵۰۸/۱، ۱۲۲۸/۲، ۲۰۷۳/۳.

دریافت: مورد اول اعتماد السلطنه در خاطرات خود در ۱۳ رمضان سال ۱۳۰۴ ق می آورد که «صبح درب خانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند. نصرالله مهندس را مأمور فرمودند طرف خوی برود پل خداآفرین را هموار سازد...».^۱ مورد دوم را صاحب تحفه ناصری چنین بیان می کند که «در تاریخ بیست و چهار سال قبل در زمان حکومت مرحوم حاج سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مرحوم شرف الملک تفصیل خرابی و انهدام قلعه را عرض نمود با اجازه دولت میرزا نصرالله خان سرتیپ مهندس مأمور ایجاد یک قلعه عالی و محکم شد که سرکوب نداشته باشد. مأمور مشارالیه به جوانرود آمد و بنای قلعه خیلی وسیع در نهایت استحکام و به فاصله دویست قدم بالاتر از قلعه قدیم گذاشت که به هیچ وجه سرکوب نداشته...».^۲

کتابچه تحدید مرز مریوان به خط شکسته نستعلیق یازده سطری در ۲۹ ورق در قطع طول ۲۰/۵ و عرض ۱۴ سانتی متر است که در اول نسخه به خط ناشناسی نوشته که «گمان می رود نسخه به خط مؤلف است». که ظن به یقین می باشد زیرا در فهرستها هنوز نسخه دیگری از این کتابچه ذکر نشده است. در پیشانی نسخه محمد بن کاظم بروجرودی چنین آورده است «باسمه تبارک و تعالی این کتاب در هزار و سیصد و چهل از کربلایی جابر کتاب فروش ابتیاع شد هرکس بی اذن تصرف کند ملعون است و در کتابخانه شد. محمد بن کاظم البروجردی. [محل مهر]». کتابچه مذکور را میرزا رضاخان نایینی در مرداد ۱۳۱۱ شمسی به کتابخانه آستان قدس رضوی وقف کرده است. در پایان از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر نصرالله صالحی تشکر می کنم که وجود چنین نسخه ای را به من یادآور و تشویق به بازنویسی آن کردند.

رضا نقدی

زمستان ۸۵

[مقدمه]

هو الله تعالى شأنه العزيز

برحسب امر اولیای دولت جاوید آیت ابد مدت قاهره و حکم نواب مستطاب اشرف امجد ارفع افخم والا حسام السلطنه دام اقباله العالی به تاریخ شعبان المعظم هذه السنه بارس ئیل که هزار و دویست نود و پنج هجری است، بنده درگاه نصرالله مهندس که اباً عن جد از چاکران و خانه زادان فدوی شاهنشاه عالمیان پناه روحنا فداه است و از اوّل جلوس این سلطنت عظمی در ترتیب و خدمت و جان نثاری این دولت کبری بوده است. به جهت رسیده گی سرحدات و قلعه مریوان و دیدن طرق و شوارعی که طایفه ضالّه متعدی جاف هنگامی که حرکت از شهر زور به شلیر که محل ییلاق آنهاست می نمایند که ایاباً و ذهاباً هر ساله مایه مخارج دولت و مشقت کلی حکومت می باشند و فهمیدن کسر و نقص و خرابی و آبادی نظم و بی نظمی سرحدداران و ساخلو مریوان و خرابی و آبادی قلعه مریوان که دیوان همایون اعلی مخارج کلی متحمل شده تا چنین قلعه برپا شده است و اطلاع از حالات و کیفیات سامان اورامان و وضع ساکنین و حالات آبادی و زراعات و باغات و طرق و شوارع و سرحدات و اطوار و افعال حکومت آن سامان و تعیین کردن سه نقطه مفیدی که به جهت سیصدنفر سرباز و صاحب منصبی که همیشه در اورامان مأمور ساخلو هستند قلعه ییلاق و قشلاقی ساخته شود و برآورد مخارج قلاع و هرچه از هر بابت و جهت که مربوط به مهندس و دولتخواهی در آن سرحدات باشد یادداشت نموده به عرض برساند که اگر دولت مصلحت دانسته معمول و مجری فرماید. مأمور روانه گشت چهارماه و کسری چاکر فدوی با جمعیت و اسباب لایق سرحد و مخارج به جهت مأموریت های معروضه در کمال سختی لیلاً و نهاراً در گردش

و تحقیق تفتیش سرحد و غیره بود. این است که دانسته‌های خود را محض دولتنخواهی به عرض این کتابچه معروض می‌دارد. صحیح و غلط معروضات بسته به اجرا و امضای دولت قوی شوکت قاهره است. چاکر فدوی تحقیق و تدقیق خود را من الجزئیات الی کلیات طوری به عمل آورده است که اگر وقتی دولتین علیتین در سامان اورامان و مریوان گفتگوی سرحدی پیدا کنند چاکر بتواند دلایل حقه اقامه نموده رفع گفتگوهای عاطله و ادعاهای باطله دولت خارجه را بنماید و یا اگر کیفیتی در ساکنین خاک مریوان و اورامان اتفاق افتد فدوی جان نثار دولت علیه عالی می‌داند که تکلیف دولت و حکومت نسبت به آنان چیست و چاره و علاج در راه سیاست آنها بدون بدنامی دولت و خفت حکومت با آنها کدام است. به اعتقاد خود تحصیل این علوم را خدمت و دولتنخواهی دانسته که هنگام لزوم دولت یا حکومت کردستان استعلامی به جهت انتظام امور مریوان و اورامان بنمایند فدوی حاضر باشد به جهت عرض که مقید در تکالیف دولت و حکومت و مختصر باشد.

حالات سرحد و کیفیات مریوان

وضع و حالت حدود اربعه مریوان در نقشه مرسومه معروضه معین است. آبادی و دهکده‌هایش که قابل و مشهور باشد قریب شصت و چهار پارچه است. از هر آبادی تفنگچی‌های تیرانداز معتبر به نسبت معموریت آن آبادی بیرون می‌آید. چون اهالی مریوان در سرحد عثمانی و مقابل تعدیات ایل جاف واقعد آحاد و افرادشان مشق جنگ تکمیل نموده و تحصیل و ترتیب اسباب جدال و نزاع نموده و احتیاط خودشان را همیشه داشته و دارند. قریب هزار و پانصد الی دوهزار تفنگچی هرگاه حکومت مریوان مستقل باشد و رعایای آنجا خدمتگذار بعد از اطلاع دادن به آنها در ظرف چهار ساعت به قلعه یا نقاط دیگر مریوان ممکن است حاضر شوند به جهت هر مدافعه و امری هرگاه حاکم مریوان مستقل نباشد هر حکمی در صفحه مریوان مهمل و معوق است.

صفحه مریوان اراضی مسطحه و مزرع و مرتع بسیار دارد حتی اگر آب از زراعت

زیادتی کند شلتوک کاری مفیدی هم ممکن است چنانچه چند مزرعه شلتوک هم حال موجود و معمور است در صورتی که حاکم مریوان مسلط و با نظم باشد مالیات و وجوهات دیوانی هم خوب به عمل می آید. هرگاه حاکم مریوان بی کفایت باشد و حکومت کردستان هم اردو به جهت منع ایل نفرستند این طایفه و ایل جاف چنانچه قبل از حکومت نواب اشرف والا معتمد الدوله دام اقباله العالی سامان مریوان را از مزرع و مرتع لگدکوب کرده بودند الی شهر سنندج باز هم اهمیت ایل جاف به جهت این اذیت ساکنین سرحد و غیره حاضر و مهیا است. چون وضع حکومت نواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا حسام السلطنه دام اقباله العالی از قراری که چاکر فدوی مشاهد می نماید کلیه همت را در حکومت به نظم سرحدات و طرق و شوارع می دارند و مکرر جوی بی نظامی و خلاف را از سرحد داران و مستحقین طرق را به خرواری ملاحظه کرده و به خروار مؤاخذه می فرمایند و هرگز به ناآزموده خدمت درشت رجوع نمی کنند. بنابراین به جهت نظم صفحه مریوان بین اعیان کردستان میرزا عبدالغفار معتمد را که پیش از این هم خدمات مریوان اغلب به او محول و ممتحن این خدمت بود اطمینان مجدد حاصل آمد بقیه التزام نظم سرحدی کما فی السابق او را به جهت مباشری و حکومت مریوان و اورامان تخت معین و مقرر فرمودند. از قراری که خانه زاد استماع و مشاهده به جزئیات و کلیات اعمالش نمود به جهت عمل آن سامان مستعد و معتمد است. اغلب میرزا احمد پسر بزرگش و میرزا مصطفی که محل وثوق و نوکر او است و خیلی به شجاعت معروف و به خدمات سرحد مألوفند با نیک زاده های ساکنین قلعه مریوان سوار و جمعیت نموده به جهت سرکشی و نظم و رسیدگی به سرحدات و سامان مریوان و اورامان تخت در گردش اند هر وقت اردو به مریوان حاضر شده میرزای معتمد خودش هم به اردو آمده بدون غفلت به همه کار و اتفاقی عاقلی و کدخدامنشی به کار برده نگذاشته شر و فساد را ظاهر شود.

ایل جاف در فصل تابستان به واسطه شدت و حدت صحرای شهر زور که محل قشلاق آنهاست و نبودن مرتع به جهت تألیف دواب حرکت به سمت شلیر که محل

ییلاق آنها است می نمایند و شلیر صحرایی است که از سمت جنوب متصل است به کوه های مریوان و از سمت شمال به رشته کوهی از محال سقز و بانه و از سمت مشرق به رشته کوهی از محال خور خوره و تیلکوی خاک کردستان و از سمت مغرب به خاک قزلجه که از محال سلیمانیه است اتصال دارد. طول صفحه شلیر قریب شش فرسخ و عرضش که فاصل بین کوه جنگلی مریوان و کوه سقز است تخمیناً چهار فرسخ است و این صحرا از اتفاقات به طول شش فرسخ داخل به خاک دولت علیه ایران شده است زیرا که از سه سمت محدود به خاک ایران است. اگر قاعده در میان بود و مأمور تعیین کننده خط سرحد ملاحظه و دولتخواهی داشت باید این قطعه زمین هم جزو خاک ایران باشد حال که جزو خاک عثمانی و ییلاق طایفه جاف است و خرابی مریوان را جهت این است که صفحه مریوان در وسط ییلاق و قشلاق ایل واقع شده ایاب و ذهاب ایل در سابق که هنوز قلعه مریوان را دیوان همایون اعلی حکم به ساختن نفرموده بودند مزرع و مرتعی نبود که نچرانیده و خرابی کلی نرسانیده باشند بلکه تا گیاه در صفحه مریوان یافت می شده ایل از مریوان حرکت نمی کرد و راه عبورشان هم مخصوص نبود هر طایفه و دسته به مقتضای میل و آسایش خودشان از هر سمت مریوان که می خواستند عبور می کردند موافق مشاهداتی که چاکر نموده است الحق نواب اشرف والا معتمد الدوله دام اقباله العالی وقتی که حکومت کردستان به آن مرحمت شده بود لوازم ممانعت ایل جاف را در خاک کردستان بخصوص مریوان از هر بابت به عمل آورده است از ساختن قلعه شاه آباد و قلعه قرها آباد که در روی تپه مشهور به تراق تپه است و قلعه لشکر آباد که پای تپه میرآباد است و فرستادن اردوی دولتی و تفنگچی ولایتی در سرراه ایل یک قطعه از خط سرحد را صرف نظر نداشته از محافظت خالی نمی گذاشتند. حالات حالیه سرحدات کرمانشاه و کردستان بخصوص مریوان و اورامان ملاحظات و اهتمامات و تدابیر نواب مستطاب اشرف ارفع والا حسام السلطنه دام اقباله العالی و مواظبت و مراقبت های نواب والا امیرزاده اعظم ابوالفتح میرزا دام اجلاله العالی که همیشه سعی و کوشش کلی در نظم سرحد کردستان و طرق و شوارع دارند طوری در تحت نظم و قاعده

است که نه ایل جاف را حد بی حسابی و تعدی و نه اهایلی اورامان را جرئت سرکشی و یاغی گری باقی مانده بلکه هیچگونه مخلوقی در این اداره حکومت کرمانشاه و کردستان غیر تمکین و راست روی از ترس چاره ندارند بهتر از هر حکومتی رعیت آسوده گی و نوکر نظم و جان نثاری داشته مشغول خدمت و دعاگویی دولت ابد مدت قاهره هستند. قلعه فرهاد آباد که در قلعه تراق تپه ساخته شده است بطور مربع است طول و عرضش هریک هشتاد و چهار ذراع است چهار برج و سردر و بالاخانه سردربی که با آجر ساخته شده است دیوار دورش از سنگ و گل ساخته شده است حجره و عمارتی ندارد بالاخانه سردرب را ایل جاف محض عناد غافلاً سوزانیده خراب کرده اند یک برج و قدری از رأس دیوار دور را هم باران خراب کرده است ارتفاع قلعه تپه که محل قلعه است تخمیناً هشتاد ذراع است آب میرآباد هم از پای تپه عبور می کند حقیقت خیلی حیف است چنین نقطه در سرحد با تمامی وضع حصنیت خالی از سکنه و مخروبه باشد ممکن است دیوان همایون اعلی به پانصد تومان خرج تعمیر آن قلعه را دایر نموده حکم همایونی شرف صدور یابد که حاکم مریوان قریب دویست خانه رعیت آورده چه در داخل قلعه و چه در داخل قلعه و چه در دور خارج قلعه خانه های رعیتی ساخته مسکن نمایند و در اراضی حول قلعه و تپه که الی ماشاء الله است زراعت و جفت کاری نمایند چون فاصله این تپه به سرحد یک فرسخ و به قلعه شاه آباد دو فرسخ متجاوز است در صورت آبادی و استعداد این قلعه خیلی مشکل است قشونی و جمعیتی جرئت عبور از جنین این قلعه داشته باشند که به سمت قلعه مریوان بروند خاصه اگر یکی دو عراده توپ نه پوند هم در این قلعه موجود باشد. قلعه لشکرآباد در تپه میرآباد ساخته شده است که چهار دیوار خشتی بوده است اکنون به تمام افتاده و خراب است و آبادی هیچ ندارد این تپه هم نقطه معتبری است لیکن قلعه دولتی لازم ندارد اگر حکم شود چهار دیواری در آن موضع برپا شود و قریب صد الی دویست خانه رعیت در آنجا مقیم شوند خیلی به جا و به موقع و نافع است این تفصیلات و معروضات محض این است که سرحد داران عثمانی و ایل جاف

تخطی و دولت عثمانی به واسطه تخطی رعایا خیال تعدی پیدا نکند خط سرحد و راه ایل جاف در صورتی که بدون تخطی و تعدی بخواهند ایاب و ذهاب بیلاق و قشلاق نمایند از این قرار است وقتی که ایل از صحرای شهر زور حرکت کرده و به سرحد مریوان رسید ابتداءً باید از جنب قشله کانی سیف عثمانی که نزدیک به آبادی پیران عثمانی کم است عبور کنند. آبادی پیران قریب سی خانه وار است و در ابتدای درّه واقع شده است که منتهی می شود به دکاشیخان که هفتاد خانه وار و متعلق به دولت علیّه ایران است و این آبادی مشهور به پیران نیز در حقیقت در محل تعدی و عدم تفکر و تأمل مأمور تشخیص خط سرحد دولت علیّه ایران بوده است زیرا که خاک این آبادی مثل دماغه خشکی که داخل بحری شود داخل خاک ایران شده است و طول این دماغه نیم فرسخ است که ابتدای دماغه محل دارخاصه و تومان که متعلق به خاک دولت علیّه ایران است و دهکده پیران در نوک داخلی دماغه واقع است و از این نقطه ایل جاف باید راهی که از آخر درّه جناران است و متعلق به خاک دولت علیّه ایران می باشد پیش گیرند و از جنب قشله مشهور به کانی مانکای عثمانی ها که قرب آبادی مشهور به آش نوه دولت ایران و قریب بیست خانه است که شیخ طاها سکنا داشت و آبادی می کرد و عموزاده اش در سنه ماضیه از خاک عثمانی آمده به عداوت او راکشت و حال دست ولدان شیخ طاها است عبور نمایند و از شاهراه متداول قدیمی رفته از گردنه مشهور به چغان و ناوسار سرازیر شوند و از خط راهی که در جنب نهر و مسیل چشمه سار بنا و سوته است عبور نمایند بنا و سوته از آبادی های سرحد مغربی مریوان و متعلق به عثمانی ها است که قریب هفتاد خانه دارد و آب و نهر زراعتش از قرب آبادی مشهور به بایوه و باشماق است که هریک قریب سی خانه دارند و ملک حسینقلی بیک برادر حاجی حیدریک مریوانی و خاک دولت علیّه ایران است وقتی که چاکر خانه زاده به آن نقطه رسیده بایوه و باشماق را مخروبه و محروقه دید که از تعدیات عثمانی ها محض تصرف آب این آبادی که اسباب آبادی بنا و سوته است حال مخروبه مانده است با وجودی که موافق وضع و حالات طبیعی تلال و چبال باید خود آبادی بنا و سوته هم جزو خاک ایران باشد مدتها

است که آبادی مایوه و باشماق مخروطیه و بنا و سوته عثمانی معموره است لیکن سرحد داران دولت علیّه ایران یک مزرعه شلتوکی نزدیک آبادی باشماق دارند که مشهور است به نوان که قدیمآ آبادی بوده است و حال پیش از مزرع شلتوکی از او نمانده است که به قدر ده خروار محصول شلتوک به دست می آورند و با رعیت بالمناصفه تقسیم می کند آب این مزرع را از آب بنا و سوته اغلب به زور سرحد داران دولت علیّه ایران تحصیل می نمایند ایل باید از وسط بنا و سوته دولت عثمانی و بایوه دولت علیّه ایران از کنار نهر و مسیل بنا و سوته گذشته از زرین جوب عبور کرده به خاک قزلجه داخل شده از آنجا به صحرای شلیر واصل شوند و طول ایل جاف در سرحدات مریوان به تفصیلی که چاکر عرض نمود به قدر سه فرسخ خواهد بود اگر اوقات حرکت ایل اسباب ممانعت موجود فراهم باشد موافق تفصیل معروضه ایل باید به صحرای شلیر ایاب و ذهاب نمایند و اگر نظمی در سرحد نباشد ایل از چندین راه داخل خاکی مریوان شده خرابی کنان رفت و آمد و اذیت می کنند زرین جوب نهری است که عثمانی ها از آب میرآباد و خاو جدا کرده به جهت زراعت قزلجه که از اراضی و آبادی پنجوین است بردند در حکومت نواب والا معتمدالدوله شاهزاده خودشان به سر نهر آمده قدغن کردند آب برده نشود و نهر را خراب کردند حال آن اراضی به جهت نبودن آب لم یزرع است چون از آن آب رعایای عثمانی خیلی منتفع می شدند به آن جهت زرین جوب اسم نهادند پنجوین آبادی معتبری از خاک قزلجه است که قریب چارصد خانه آباد و مردم متمول و معتبر دارد قوافل سلیمانیه که از خاک ایران به سمت سلیمانیه مسافرت می نمایند باید در این آبادی یکی دوشب منزل کنند خود پنجوین هم تاجر معتبر و بار و مکاری بی شمار دارد و این آبادی چون نیم فرسخ پشت آبادی بنا و سوته واقع است موافق وضع و حالات اراضی و حبال و تلال باید جزو خاک دولت علیّه ایران باشد اهمال و کوتاهی مشخص کننده خط سرحد به تصرف دولت عثمانی داده است. میرآباد و خاو قدیمآ خانه و آبادی داشت و متعلق به سلیمان آقا بود اکنون آبادی هیچ ندارد مگر مزارع آب میرآباد از آبادیهای داخل تلال که مرتفع تر از تپه میرآبادند و عبارت از به کک و چالاو و ساوجی هستند جاری است و

زیادتی آب به مصرف شلتوک کاری می‌رسد و سالی تخمیناً دوازده خروار شلتوک به عمل می‌آورد و همچنین است خاو و سالی تقریباً چهار پنج خروار شلتوک دارد و آبش نیز مخصوص است که با آب میر آباد بالای تراق تپه به هزار ذرع فاصله به یکدیگر داخل شده از وسط اراضی قزلجه گذشته با آب بنا و سوته در بیدستان موسوم به نهارگاه معتمدالدوله تلاقی کرده سرازیر می‌شود به سمت اراضی قزلجه ساوجی آبادی است نزدیک به خط سرحد پیش از حکومت نواب والا معتمد الدوله رعایای عثمانی با عدم حقیقت متصرف بودند نواب معتمدالدوله این آبادی را به دلایل حقه از تصرف آنها بیرون آورده بود بعد از عزل نواب معتمد الدوله طایفه خائن محمد پاشای جاف متصرف شده تعمیر کرده بودند سنه ماضیه نواب مستطاب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله العالی چون حق دولت علیه ایران دانستند محض دولتخواهی حق دولت ولینعمت را به رعایای دولت پریختن نداده حکم کردند که رعایای محمد پاشا را به اشد نحو از آن آبادی بیرون کرده حال در تصرف رعایای دولت علیه ایران است.

قلعه شاه آباد مریوان وضع مکان و طرحش از روی نقشه معلوم است که به طور مربع ساخته شده است طول و عرضش هریک یکصد و پنج ذرع است قطر دیوارش که با سنگ و گل و آهک است دو ذرع و نیم است تا کف مردرو و ارتفاعش شش ذرع است که چهار ذرع و نیم تا کف مردرو و یک ذرع و نیم ارتفاع جان پناه است و عرض جان پناه هم نیم ذرع است ضلع حارس هریک از چهار باستان بیست و دو ذرع و ضلع محروس سی و سه ذرع و نیم است تمام چهار ضلع هر باستانی یکصد و یازده ذرع است در یکی از باستانها دو باب قورخانه ساخته‌اند که هریک دوازده ذرع طول و سه ذرع عرض دارند در سه تای دیگر طویله ساخته شده است دو درب بزرگ یکی سمت مشرق و دیگری سمت مغرب است و در جنین راه رو درها دو اطاق که هریک پنج ذرع طول و سه ذرع عرض دارند و فوقانی آن هم روی راه رو ایوان و طرفینش به عرض و طول تحتانی بالاخانه‌های فوقانی ساخته شده است سمت شمال قلعه را حجرات ساخته‌اند که در وسط ایوان بزرگی در جلو است و عقبش پنج دری دارد که زیرش آب انبار است

طرفین ایوان وسط شانزده حجره قلمدانی که جلو هریک ایوانی است طول حجرات هریک پنج ذرع و عرض سه ذرع و طول ایوانهای جلو هریک سه ذرع و عرض هریک دو ذرع است مقابل ایوان بزرگ شمالی در وسط طول و بدنه جنوبی یک ایوان چهار ذرع دهنه ساخته‌اند که باروط کوب خانه است و در جنبین ایوان دو اطاق چهار ذرع طول است. صحن و حیاط قلعه را هم به سه ذرع عرض چهار خیابان کرده درخت تبریزی کاشته‌اند که هر درختی حال تخمیناً پنج ذرع ارتفاع دارد و در وسط چهار خیابان که مرکز قلعه است حوض مثنی است که سنگهای دورش هشت ذرع است و قناتی هم به جهت قلعه دایر است که به قدر سنگی آب جاری است قدری به حوض قلعه می‌آید بقیه بیرون قلعه به مصرف صیفی کاری می‌رسد مع هذا چاهی هم محض احتیاط داخل صحن قلعه سمت باستان قورخانه حفر شده است که زمان حاجت حاجت رواست. خرابی قلعه شاه آباد و تعمیرات لازم این است که دیوار محیط قلعه چون از سنگ ناتراش و کل آهک برپا شده است درز و چشمهای سنگ کاری خالی شده طوری که عن قریب سنگها بنای افتادن و دیوار قلعه بنای خرابی را خواهد گذاشت بهتر این است که پشت و روی دیوار قلعه از پایین تا بالا کاهگل مضبوطی بشود. قورخانه قلعه از پا رطوبت کلی و از سقف چکه باران در فصل بارندگی بسیار دارد پایین قورخانه تخته کوب و بامش شیروانی لازم دارد که از چکه محفوظ ماند. طویله آجری معتبری که در باستان جنوب غربی ساخته شده بود سقفش که با آجر بود به تمامه ریخته است اگر پوشیده نشود دیوارهایش هم خراب خواهد شد. هفت حجره از سمت شمال سقفشان ریخته است و پنجدری پشت ایوان بزرگ سمت شمال نیز سقفش خراب است بالاخانه‌های دو درب از سقف تعمیر کلی به هم می‌رسانیده است آب انبار قلعه بایر است زیر آب حوض و آب انبار خراب و ناتمام و بی اعتبار است پشت بامها به تمامه کاهگل مضبوط می‌خواهند بیدق قلعه گچ و بی مصرف است چون گچ در مریوان یافت نمی‌شود و از اسفند آباد کردستان باید حمل شود خرواری سه تومان متجاوز قیمت دارد و سقف پوش حجرات و غیره که خراب هستند گچ لازم دارند موافق جروی که چاکر خانه زاد برآورد مخارج

تعمیر قوری قلعه شاه آباد را نموده است در صورتی که حکومت مریوان هم کمک کند ششصد و پنجاه تومان مخارج دارد. وضع قلعه موافق قواعد قلعه سازی چندان عیب ندارد باستیان و راه توپ و مذغل توپ و تفنگش به قاعده است لیکن چون قلعه باید در جایی ساخته شود که یک نقطه سرکوب نداشته باشد این قلعه طوری اتفاق افتاده است که یک قطعه بی سرکوب ندارد به جهت رفع این عیب ممکن است چهار پنج برج کوچک در قتل مرتفعه دو کوهی که در شمال و مشرق قلعه است ساخته شود که هنگام حاجت خیلی مفید افتد و هر برجی سیصد تومان خرج دارد.

اسباب آتشخانه و قورخانه موجود در قلعه شاه آباد توپ نه پوند چهار عراده و شش پوند دو عراده و سه پوند دو عراده و قیض دو عراده موجود است و به قدر توپها اسباب توپ کشی حاضر است و تخمیناً ششصد تیر کیسه گلوله و ساچمه توپ و دو هزار تیر اسباب فشنگ تفنگ و ملزوماتش یافت می شود لیکن باروط قورخانه کوبیدن و تعمیر لازم دارد چهار نفر قورخانه چی مواظبت دارند و ده نفر توپچی و سی نفر سرباز فوج ظفر کردستان با صاحب منصب در قلعه به جهت ساخلو حاضر بودند و دو نفر هم سرایدار قلعه است که مواجب دیوانی می گیرند و حتی المقدور به محافظت و محارست قلعه می پردازند خانه های یک زاده های مریوان که حال خارج قلعه در جنب شمالی برپا و مسکونند چون پیش از ساختن قلعه شاه آباد آبادی مختصری بود که مشتمل بر بیست خانه و موسوم به واسیران و در زاویه درّه کوه واسیران واقع بود حال همان آبادی قدیم با رعایای سابق خود باقی و قلعه شاه آباد به چهارصد ذرع فاصله در جنوب آن آبادی ساخته شده است مابین واسیران و قلعه شاه آباد را حسب الحکم از نیک زاده های مریوانی و غیره خانه ساخته و ساکنند اسامی صاحبان بیوت از جمله سید حسین شیخ الاسلام مریوان است که بسیار فاضل و مقدس است و شیخ قادر و شیخ حسین هر دو برادر و ملاکند و محمدرضا بیک و علی بیک ولدان حاجی حیدر بیک اند و حسینقلی بیک و محمد بیک اخوان حاجی حیدر بیک اند و سلیمان بیک وکیل قدیم مریوان است و میرزا مصطفی نایب میرزا عبدالغفار معتمد است و آقارش و شیخ عبدالله و شیخ احمد و

شیخ کریم و عزیز بیک همه اینها در مریوان خانه دار از دیوان موجب دارند حاجی حیدر بیک در یک فرسخی قلعه شاه آباد در درّه که مشهور به درّه تقی است خانه و علاقه دارد قریب پنجاه خانه رعیت که صد نفر تفنگچی به عمل برآورد دور خانه خود به جهت احتیاط دارد پیره مرد معمر و مزوری است لیکن پسر اوسطی او علی بیک حال وکیل مریوان و سوار چابک و خدمتگذار است به جهت چنین نقطه و قلعه دولتی اقلان پانصد خانه رعیت لازم است و ممکن است حکم بفرمایند به مرور فراهم آورند.

اوضاع و حالات و کیفیات اورامان و سرحداتش

اورامان سه قطعه است. یک قطعه به اورامان شامیان مشهور دیگری به اورامان تخت معروف قطعه را اورامان لّهون می نامند وضع و حالت و حدودش از روی نقشه مرسوم معلوم است. دهکده هایش که قابل باشد قریب چهل و دوسه پارچه است اهلیش از رعیت الی بیک زاده های شرزاده و سلاطین خون خوار و مخلوق آزارند عشق دارند که به صدمه گلوله یا خنجر جاننداری را بیجان کنند اگر انسان یافت شود بهتر از حیوان مایل هلاک کردن هستند. در جنگ و جدال بسیار جری و نیز بزرگ و ضخیم و بی باکند چون مساکن و منازل خود را سخت و صعب المالک دیده اند اغلب بدون جهت به جزیی قوی و فعلی یاغی می شوند و معرکه برپا می کنند.

راه و جاده های صفحه اورامان بسیار سخت و پر صدمه است طوری است که اطلاق راهیت در آنها مجاز است نه حقیقت راه های اورامان شامیان طوری است که گردش توپ و حرکت سوار در اغلبش به صعوبت ممکن است لیکن در اورامان تخت اکثر غیر پیاده ممکن نیست و در اورامان لّهون حرکت سوار نزدیک به محال است. این است که در آبادیهای اورامان تخت و لّهون اسب و مادیان هیچ یافت نمی شود و نگاهداری نمی کنند اگر الاغ و گاوی هم به جهت بارکشی نگاهداری کنند اولاً عادت به سختی آن راهها کرده اند ثانیاً در طول هر راهی چندین نوبت باید بار بیاندازند و الاغ و گاو را به چندین نفر در کمال صعوبت از چند پله سنگی بالا برده در پله دیگر بار کنند.

زراعات اهل اورامان تخت و لهون بسیار کم است. اغلب در دامنه‌های بسیار منحنی دیم می‌کارند و اگر دامنه یافت شود که انحطاطش کمتر باشد و آبی موجود باشد و بخواهند زراعت آبی کاشته و محصولی به دست آورده باشند باید اول جلو انحطاط را یکی دو ذرع ارتفاعاً سنگ چینی کرده و به خاک ریزی مسطح نموده آن وقت زراعت نمایند. به این جهت است که زراعت آبی را در اورامان بسیار کم می‌کنند و مکفی قوت لایموت آنها نیست چون میوه گردو و گلابی و انار به خصوص در صفحه اورامان به اندک مواظبتی بسیار به عمل می‌آید و الحال درختهای کهن مثمر بسیار موجود است همه ساله از این قبیل میوه‌جات را حمل به سامان حول و حوش نموده به عوض گندم و غیره می‌آورند چیزی که مایه تسلیم اهل اورامان است همین است که آذوقه کمتر دارند و الا به خدای لایزال هم اطاعت نورزیده بیرحمی و شقاوت و یاغی‌گری را به سرحد کمال می‌رسانند.

در صفحه جوانرود کوه سنگی مرتفع معتبری هست که مشهور به شاهو است و فاصل بین اورامان تخت و لهون است یعنی تقریباً از سمت مشرق چون کوه شاهو این نوع امتداد یافته است و اورامان لهون را از اورمانین تخت و شامیان جدا کرده است علیهذا حکومت کردستان اغلب اورمانین را به مباشر و حاکم جوانرود محول و مرجوع می‌دارند و اورامان تخت و شامیان را چون متصل به خاک مریوان است به مباشر و حاکم مریوان نواب مستطاب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله العالی نیز به مقتضای مصلحت وقت و حکم طبیعی جبالستان خدایی نظم اورامان لهون را از علی اکبر خان شرف الملک عهد و التزام گرفته مرجوع داشتند و اورامان تخت و شامیان را با دستورالعمل معین و التزام مخصوص به میرزا عبدالغفار معتمد واگذار فرموده‌اند.

سلاطین و بیک‌زاده‌های اورامان تخت و شامیان در عصر این دولت قوی شوکت ولدان مرحوم رضا سلطان بوده‌اند پسر بزرگ رضا سلطان حسن سلطان و پس از او بهرام بیک و پس از آن مصطفی بیک بوده است و این سه نفر همان اشخاص هستند که در حکومت نواب اشرف والا معتمد الدوله فرهاد میرزا دام اقباله العالی بی قاعده‌گی کرده

خیال سرکشی داشتند محض تنبیه و عبرت سایرین حسن سلطان را طناب انداخته آن دو نفر را حبس کردند بهرام بیک در حبس فوت کرد مصطفی بیک الحال در حیات است و برحسب حکم نواب مستطاب والا حسام السلطنه دام اقباله العالی در شهر سنندج مقیم است و اذن رفتن به اورامان را ندارد. پسرانش رضا قلی بیک و عباسقلی بیک و محمدکریم بیک در اورامان هستند عباسقلی بیک چون بهتر از سایرین خدمتگذار و عاقل و عامل است از جانب میرزا عبدالغفار معتمد نایب امورات و مالیات اورامان تخت و شامیان است.

اهل اورامان از رعیت الی بیک زاده چون مفسد و شرور می باشند اگر الان تدبیری در کار آنها نشود همه وقت مایل و مایه شر و فساد کلی می باشند نواب مستطاب والا حسام السلطنه دام اقباله العالی در این دوسه سال که حاکمند از روی کمال تدبیر و نهایت حکمت عملی با اهالی اورامان رفتار کرده اند که تا به حال ممکن نشده است فسادى برپا کنند. که اسباب مخارج دولت و خفت و زحمت حکومت شود سنه ماضیه خیلی نزدیک بود که شعله فساد اورامانی ها مرتفع گردد فی الفور مصطفی بیک را طوری احضار به دارالدوله فرموده چندی نگاهداشته قدغن کردند که در شهر سنندج مقیم شود تدبیر و فکر درست شان با سایر بیک زاده ها به نوعی به کار رفت که آن شعله خاموش شد و حال هیچ یک از اهالی اورامان حد سرمویی خلاف را ندارند.

جهت کلی یاغی گری و شرارت اورمانیها این است که به یکی دو ساعت راه طی کردن به صحرای شهر زور خاک عثمانی می رسند و آن سامان را مفر و مقر خود قرار دهند چنانچه بعد از قتل حسن سلطان دو پسرش که یکی برزو بیک و دیگری رستم بیک است بعد از آن همه فساد و شرارتها که کردند به خاک عثمانی رفته نوکر شده اند و هریک ماهی سی تومان موجب می گیرند و اغلب اوقات را تفنگچی برمی دارند در حکومت غیر مستقل ظاهراً و مستقل بطور مخفی شب به صفحات اورامان و مریوان آمده آتش به خرمنها و آبادیها زده ضرر کلی رسانیده اگر ممکن شده غنیمتی هم می برند والا محض عناد و لجاج آسیب و خطری رسانیده مراجعت به شهر زور می نمایند. پسر

دیگر حسن سلطان کیخسرو بیک است که در اورامان رعیتی دارد و سه پسر دیگرش فتاح بیک و شاماریک و نامداریک است چون نااهلی ندارند در مریوان مستقر گشته غیر رعیتی و زراعت به عمل دیگر کاری ندارند.

پسران بهرام بیک یکی عزیز بیک که آن هم شیوه نااهلی را پیش گرفته است و در خاک عثمانی مقیم است و اگر بتواند مثل بنی اعمامش پسران حسن سلطان کوتاهی در مرزگی و اذیت و خرابی اهل اورامان و مریوان نمی‌کند. چهار پسر دیگرش که قادریک و جهانگیر بیک و سردار بیک و حبیب الله بیک باشند در اورامان غیر رعیتی خیال شرارتی علی الحساب از آنها معلوم نیست.

اورامان شامیان جبال بسیار مرتفع کمتر دارد اغلب تلال جنگلی است اراضی مسطحه آن خیلی پیشتر از دو اورامان دیگر است محل زراعتش بسیار است. اهلش کمتر یاغی‌گری هستند هر وقت خیال شرارت به سر داشته باشند در آبادیهای خودشان جرئت ندارند توقف نمایند باید به اورامان تخت بروند کلیتاً از برای سه قطعه اورامان منفرداً یاغی‌گری ممکن نیست مگر مجتمعاً زیرا که اهالی آنجا هریک از محل و ممر و کوه و کتل و استعداد یکدیگر مطلع و باخبرند و راه و چاره یکدیگر را در دست دارند پس اگر یک قطعه از سه قطعه اورامان خدمتگذار و دو قطعه دیگر خیانت کار شوند به جهت دو قطعه دیگر لشگر نظامی و قشون دولتی لازم نیست که مأمور و مهیای تنبیه شوند با تفنگچی و جمعیت قطعه خادم تنبیه قطعات خائن آسان است در حکومت نواب والا معتمد الدوله وقتی که اورامانیها به جهت قتل حسن سلطان یاغی‌گری و فساد را پیش گرفته بودند اهالی هر سه قطعه متفق و متحد شده بودند و خانه قشلاقی حسن سلطان در محل موسوم به دزلی بود و برادران و اقوام و اقارب و رعیتش هم دورش جمع بودند قریب سیصد خانه برپا کرده بود در آن معرکه اهل اورامان شامیان هم در دزلی جمع و حاضر شده بودند.

دزلی اسم محلی است از اورامان تخت که تقریباً سمت جنوبش متصل به صحرای شهر زور است که یک نفر پیاده در دو ساعت ممکن است از دزلی به خاک عثمانی برود.

سمت شمالش متصل است به دربند و تنگ دزلی و این تنگ درّه عمیقی است از دو طرف جبال جنگلی و سنگی بسیار مرتفع دارد کف درّه مسیل است که در فصل بهار رودخانه است و فصل تابستان خشک است عرض درّه از چهل الی هفتاد ذرع است و طولش یک فرسخ و نیم است و راهش همه پله پله سنگی و پرتگاه و به طوری سخت است که اسب بدون سوار در اغلب جاهایش در کمال سختی عبور می کند بلکه احتمال پرت شدن و معیوب شدن را هم دارد و وضع درّه طوری است که در هر نقطه از دامنه کوههای طرفین پنج شش نفر تفنگچی نشسته باشد هیچ قشونی ممکن نیست بتواند از آن درّه عبور کند بلکه اگر تفنگ و سرب و بارو ط هم حاضر نداشته باشند از کوههای طرفین درّه می توانند سنگهای هزار منی از بالا به پایین بیاندازند که پیشتر از صدمه گلوله اذیت داشته مانع عبور باشد این درّه سخت شاهراه دزلی از سمت سنندج کردستان و مریوان است راههای دیگر هم دارد خیلی سخت تر. دزلی تخمیناً دو هزار ذرع طول و هزار و دویست ذرع عرض دارد اراضیش هم چندان مسطح نیست چشمه بزرگی دارد که قریب دو سنگ آب دارد و چشمه های کوچک دیگر هم دارد که آب قابلی ندارند اراضی مسطح تحت چشمه را زراعت آبی کاشته اند و دامنه های جبال اطراف و تلال وسط را دیمکاری نموده اند و زمین مسطح وسط را باغ کرده اشجار مثمره کاشته اند که چهارصد ذرع طول و سیصد و پنجاه ذرع عرض باغ است و نزدیک چشمه های کوچک دامنه های تپه ها را به قدری که آب چشمه کفایت داشته است پنج من گندم و ده من از بابت تنگی آذوقه زراعت کرده اند و اطراف اربعه دزلی به کوه های مرتفع محدود و به حصن طبیعی خدایی محصون است.

سخت تر از دزلی حوش بدرانی و محل درکیه و صفحه دزلی و زراعاتش بهرام آباد است این چهار محل به اسامی معروضه مشهورند و در یک محل به یکدیگر متصل اند که طول آنها قریب چهار هزار ذرع و عرضشان تخمیناً دو هزار و پانصد ذرع است که به تمامه مزرع آبی و گندم است چهار چشمه بزرگ هم که کفایت شرب این اراضی را بنماید موجود دارد چشمه های کوچک متفرق هم در دامنه ها دارند که به قدر آبش زراعت

می‌کنند در دامنه‌ها نیز زراعت دیم می‌شود اشجار گردو نیز در هر نقطه بسیار دارد وضع این قطعه ارض هم مثل دزلی افتاده است اطرافش به کوه‌ها حصین است و راه‌هایش بسیار سخت است چون حوش بدرانی سمت مشرق دزلی به فاصله یک فرسخ و نیم واقع است و میانه دزلی و حوش بدرانی یک گردنه کوچکی هست که از نقطه دزلی که بخواهند به حوش بدرانی بروند راه متصل در ارتفاع است لهذا تقریباً صفحه حوش بدرانی و غیره قریب هزار ذرع مرتفع‌تر از دزلی است به این جهت سخت و محکم‌تر است. سمت جنوب حوش بدرانی و غیره به یک ساعت فاصله از راه کل کماجار می‌رسد به آبادی مشهور به مرچراکه خاک ایران است و متصل است به آبادی سرخط که جزو خاک شهر زور عثمانی‌ها است و کل کماجار هم گردنه از کوه سنگی شاهراست هنگامی که حکم همایون به تنبیه اورامانیها محض شرارتی که با نواب معتمدالدوله حاکم کردستان کرده بودند شرف صدور یافته بود و مرحوم قنبر علی خان سعدالدوله و غیره در حوش بدرانی با قشون دولتی جنگ کرده و اورامانیها فرار کرده به خاک عثمانی و شهر زور می‌رفتند از نقطه کل کماجار چند تیر قبض به سمت آنها انداختند.

راهی که از مریوان و اورامان شامیان به حوش بدرانی معمول است که رفت و آمد می‌شود از دربند گلابی است این دربند خیلی سخت‌تر از دربند دزلی است طولش سه فرسخ است و عرضش از سی الی شصت ذرع است وضع جبال طرفینش به عینه دربند دزلی است رتاهش خیلی سخت‌تر است طوری که اگر سوار احتیاط نکنند سواره می‌رود و الا اسلم پیاده روی است بلکه بسیاری از نقاط راهش هیچ عبور ممکن نبوده است به حکم امان الله خان والی طوری سنگ چین کرده‌اند که اقلاً به سختی بتوان گذشت تا دو ثلث طول درّه از سمت حوش بدرانی همیشه به قدر پنج شش سنگ آب جاری است فصل بهار خیلی بیشتر می‌شود طوری که عبور از آب ممکن نیست یک ثلث به آخر درّه باقی مانده آب فرو می‌رود به زمین معلوم نیست از کجا بیرون می‌آید عسکر و لشکر در حکومت نواب معتمدالدوله مأمور تنبیه اورامانیها بودند دو قسمت بودند یکی به اتفاق مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه بودند و از سمت جوانرود به اورامان لهون رفته بودند و

قسمت دیگر با حاجی قنبر علیخان سعدالدوله بودند در همین دربند در محل موسوم به شیخ سلیمان اردو زده و توپها را مرتب داشته اوّل روز جنگ در دم همین دربند بود از سختی این دربند بود که هرچه در این نقطه جنگ کردند بی فایده و به هدر بود بالاخره ناچاراً توپها و اردو را به جا گذاشته سرباز و سوار زبده را برداشته به بلدیت و راه نمایی خالد بیک که آن یک نفر با کسانش از اهل اورامان خدمتگذار بود شبانه از جاهای صعب و سخت دور و دراز به هزار معرکه خودی به دزلی رسانیده از آنجا جنگ کنان به حوش بدرانی رفتند دیگر بعد از تصرف دزلی و حوش بدرانی اورامانیها را طاقت و قدرت رتب نبود ناچاراً فرار به خاک عثمانی نمودند آن دو نقطه در تمام اورامان مثل و مانند ندارند زیرا که از هر حیثیت کامل و حصین است. درّه دربند گلابی منتهی می شود به بهرام آباد که دهکده بهرام بیک برادر حسن سلطان است. اکنون پسرش جهانگیر بیک با کمال خدمتگذاری مشغول رعیتی و سرپرستی آن آبادی است.

حوش بدرانی آبادی ندارد درکیه از قدیم سه چهار خانه بودند حال هم هستند. دزلی محل ییلاق دزلی است که هر ساله در تابستان حسن سلطان و اتباعش به تمامه از دزلی کوچ کرده به دزلی می رفتند خانه هاشان در دم تنگ گلابی است بعد از قتل حسن سلطان الی حال موافق قدغن دولت خانه و آبادی در دزلی و حوش بدرانی و دزلی برپا نکرده اند هرچه هست همان خانه های قدیم است که به حالت مخرو بیت باقی هستند مزارع آنها هر ساله کاشته می شود. یکی دو خانه از شهر اورامان به جهت کاشتن زراعت می آیند بعد از جمع محصول باز عود به شهر اورامان می نمایند.

موافق تفصیلاتی که عرض نمود در تمام اورامان تخت و شامیان هیچ دو نقطه به جهت سکنا ی یاغیان بهتر از دزلی در زمستان و حوش بدرانی و دزلی در تابستان یافت نمی شود زیرا که همه اسباب کار شرارت در این دو نقطه موجود است آب فراوان و زراعت مرغوب و راههای سخت و جای بسیار مرتفع و نزدیکی به خاک خارج مطلوب یاغیان است و در این دو نقطه به نحو اکمل موجود است. اگر چه بسیار جاهای اورامان دارای سختی و صعوبت است لیکن در هر کدام یک چیز از اشیاء محصوره ناقص است

این است که سلاطین اورامان تخت مثل حسن سلطان و غیره آن دو نقطه را مأمن قرار داده بودند. پس اگر دیوان همایون اعلیٰ بخواهند قلعه به جهت سربازهای ساخلو اورامان تخت به مبارکی برپا کنند بهترین نقاط دزلی به جهت زمستان و دزلی به جهت تابستان است به جهت آنکه دو قلعه باید ساخته شود این است که وقتی که زمستان است و ساخلو در قلعه دزلی است قلعه دزلی از شدت برف و سختی زمستان که در آن نقطه اشد است محفوظ است و در تابستان که سرباز در قلعه دزلی است چون محل دزلی قریب هزار ذرع مرتفع تر از دزلی و سرکوب قلعه دزلی است فرضاً اگر یاغی ها قلعه دزلی را متصرف شوند به آسانی و سهولت از دزلی ممکن است قلعه دزلی را متصرف شد لیکن همیشه باید رعایت این احتیاط از جانب حکومت کردستان بشود که تا سرباز مأمور ساخلو وارد قلعه نشود سرباز مرخص از ساخلو از قلعه بیرون نیاید و خالی نگذارند.

مخارج یک قلعه به جهت سرباز ساخلو اورامان که سیصد نفر سرباز و صاحب منصب آنها بتوانند در او مستقر شوند که دیوارش حتی اطاقها همه از سنگ و گل باشد و پوشش هم با چوب بشود آجر مخارج دارد خاصه این که گچ هیچ یافت نمی شود از خارج آوردن هم خرواری سه چهار تومان تمام می شود آجر و گچ لازم نیست طول و عرضش هر یک چهل ذرع باشد و ارتفاعش پنج ذرع و مشتمل بر چهار برج و بالاخانه سردرب و بیست و پنج حجره با سایر ملزومات قلعه موجود باشد موافق جزو جداگانه و برآورد چاکر فدوی در نقطه دزلی و دزلی هریک هفتصد و شصت تومان دو بابش هزار و پانصد و بیست تومان اقل مخارج آن دو قلعه است.

سمت مشرق حوش بدرانی و دزلی به فاصله سه ربع فرسخ و تقریباً ششصد ذرع ارتفاع مزرعه دیگری است که مشهور به ازارانی است و پای کوه شاهو واقع است در قرب این مزرعه یک رشته کوهی از شاهو به طور عمودی منشعب می شود و از جنب دزلی گذشته تمام طول دربند گلابی را طی می کند و مزرعه ازارانی در زاویه او واقع است و آن شعبه کوه مشهور به پیر رستم است و در محل خروج شاخه از کوه شاهو گردنه هست که مشهور به کل کارد است که در تمام صفحه اورامان سه گانه نقطه از این گردنه

مرتفع دریافت نمی شود و در طرفین این گردنه دو دامنه بسیار منحنی سنگلاخی است که در هر یک راه بسیار سخت کثیر الاعوجاج و انحطاطی موجود است که از سمت مشرق ممتد است و به شهر زور و اورامان لهون می رود و دیگری به سمت مغرب حرکت کرده به مزرعه ازارانی و حوش بدرانی و دزلی منتهی می شود و مزرعه ازارانی در عمق درّه عمیقی است که در آنجا مرتبه بندی و سنگ چینی نموده با هزار زحمت چندین قطعه کوچک و بزرگ که محل بذر پنج من الی پانزده من گندم است دایر نموده اند که بجهت قریب چهل خروار بذرافشان مزرع معمور کرده هر ساله محصول بر می دارند علاوه بر محصول شتوی درختهای مثمر کهن مثل گردو و گلابی و انار هم دارند قدری هم درخت تبریزی در این مزرعه غرس شده بود خانه و آبادی ندارد مگر دوسه باب موقتی چون کوه پیر رستم سمت شمالش درّه بزرگ عریض واقع است که منتهی می شود به رودخانه سیروان و سمت مشرق درّه کوه شاهو و مغربش کوهی است که از پیر رستم منشعب می شود در دامنه کوه اخیر که تقریباً نزدیک به وسط دامنه است. قریب چهارصد خانه قشلاقی برپا است که مشهور به شهر اورامان است که قدیم سلاطین اورامان در آن نقطه مسکون بودند حال فصل زمستان آن خانه ها مملو از جمعیت است و فصل تابستان هر چند خانه به یک دامنه و کنج درّه که محل زراعت و باغشان است پراکنده می شوند بعد از تحصیل و گذشتن تابستان ثانیاً عود به شهر اورامان که محلی است آفتاب گیر که آسیب برف و طوفانش کمتر است مستقر می شوند مقابل این شهر اورامان در قلّه کوه شاهو یک موضع شاهو یک موضع مسطحی است که قریب دویست ذرع طول و هشتاد ذرع عرض دارد و چشمه آب مختصری هم دارد چون چنین جای مسطح حارق خط الرأس و بلکه آن جبال است محل تعجب و موسوم به تخت است و روی این تخت به جهت کثرت ارتفاع چشم انداز منبسطی دارد محل فرج سلاطین و بیک زاده های اورامان تخت واقع شده است وجه تسمیه اورامان همین است و از روی نقشه سایر آبادیهای واقع در درّه شهر اورامان ملحوظ و معلوم خواهد شد.

در هذه السنه سرباز ساخلو اورامان از فوج ظفر کردستان مأور بودند. نجفقلی خان

یاور ولد محمد علی خان سرهنگ با سه سلطان و شش نفر نایب اول و دوم و دویست و پنجاه و شش سرباز و غیره چندی در آبادی سلین که یک فرسخ سمت پایین شهر اورامان است نشسته بودند اوقاتی که چاکر جان نثار رفته بود به آبادی دو رو که پشت گردنه کلبی است رفته بودند آنچه فدوی از سرباز و صاحب منصب فوج ظفر دید همه چابکی و نظم و خدمت بود.

تا به حال حکام کردستان مطلع از وضع اورامان چندان نبودند که سرباز ساخلو را در چه نقطه مقرر دارند که مفید باشد حال چاکر جان نثار عرض می نماید که اگر سرباز در زمستان غیر نقطه دزلی و تابستان سوای نقطه دزلی جای دیگر اختیار کنند هیچ فایده و مصرفی ندارد مگر این که مخارج سرباز ساخلو ضرر دولت خواهد بود. چمن دزلی و دزلی آبادی و خانه و رعیتی ندارند. میل مأمورین ساخلو بیشتر در جاهایی است که آبادی بیشتر باشد به جهت آسودگی خودشان و حکم این عمل بر دولت و حکومت واجب و لازم است اعم از آن که در دزلی و دزلی ساخته بشود یا نشود. اگر چه ساختن قلعه به چند جهت خیلی لازم است یکی آن که سرباز و صاحب منصب مأمور ساخلو اورامان صاحب منزل می شود و در کمال راحت مواظب خدمت می شوند دیگر این که چون نزدیک خط سرحدست اسمی به جهت دولت خواهد داشت و اهل اورامان هم مسلوب الطمع از آن دو نقطه عمده عوام فریب می شوند و اگر هم یک وقتی پلتیک دولت علیه ایران مقتضی ساختن قشله در سرحدات بشود محاذی این دو نقطه از خرج ساختن قشله خواهد افتاد و دیگر لازم ندارد. چاکر جان نثار محض کمال فدویت و دولتخواهی عرض نمود مصلحت و اختیار با امنای دولت علیّه و هر چه حکم شود مطاع است.

اوضاع و حالات اورامان لُهن

اورامان لهن از سمت مغرب محدود به کوه شاهو و سمت مشرقش به رودخانه سیروان و غیر و جنوبش به شهر زور و شمالش به محال پاهو که خاک جوانرود است منتهی است و آبادی مشهورش هشت دهکده است که سه تای آن از سمت مشرق

نزدیک به دامنه کل کماجار است چون از نقاط قلّه کوه شاهو نقطه‌ای هست که مشهور به کل کماجار است و مزرعه ازارانی در پای آن نقطه از سمت مغرب واقع است دو رشته کوهی تقریباً از پای کل کماجار منشعب می‌شود و به سمت مشرق می‌رود یک درّه حاصل می‌نمایند که یک فرسخ و نیم طول دارد. ابتدای درّه از پای کل کماجار در سمت مشرق اوّل آبادی مشهور به بدرواز واقع است که آبادی کوچکی است قریب پانزده خانه دارد و قریب هزار ذرع از این درّه زراعت و باغ و متعلق به این آبادی است پس از آن آبادی کی‌منه است که صاحب بیست خانه تقریباً می‌باشند و متصل به انتهای باغات بدرواز است و قریب هزار ذرع از درّه معروضه اهل این آبادی زراعت و باغ نموده‌اند و متصل به انتهای باغات این آبادی معتبر دیگر است که مشهور به هانی کرمله است و متعلق به محمد بیک منسوب مرحوم محمد سعید سلطان است و آن دو آبادی به اطاعت او می‌باشند محمد بیک خودش بسیار زرنگ و کارآمد است و قریب یکصد نفر هم تفنگچی دارد و چون املاک و زراعاتش متصل به آبادی و خاک عثمانی است و در خط واقع شده است بسیار با احتیاط و خدمتگذار است سرحد داران عثمانی در آن نقطه خط سرحدی حتی ساکنین و مأمورین آبادی طویله از استعداد محمد بیک خالی از اندیشه نیستند و متصل به باغات هانی کرمله آبادی و دهکده عثمانی است که در خط سرحد و مشهور به بیاره است بقیه درّه معروضه در تصرف باغات و زراعات بیاره است. و این آبادی دارای سیصد خانه است و انتهای باغات این آبادی درّه معروضه تغییر امتداد پیدا کرده به سمت شمال حرکت می‌کند به یک فرسخ فاصله به باغات آبادی معتبر عثمانی‌ها که مشهور به طویله است ملحق می‌شود آبادی طویله تخمیناً دارای ششصد خانه است. اهلس بسیار متمول تاجر و کسبه بازاریش نقد و جنس معتبر دارند. قبر شیخ عثمان که مرشد طریقه شافعیه است در اینجا مقابل خانه‌های طویله در دامنه کوه شمس است. عوام کالانعام بقعه و بارگاه و قندیلها به نیت برآمدگی حاجات از برایش درست کرده همیشه همه مریدها نذرهای کرده از جاهای دور به زیارت قبرش مشرف می‌شوند چون پسری دارد شیخ محمد نام؛ عوام از او بعد از فوت شیخ عثمان ارشاد می‌یابند و طریقه

جویی می نمایند. این ولد بعد از پدر بساط رنگینی به هم زده و مشغول ارشاد است. آبادی طویله با کمال اعتبارش در زاویه درّه تنگ بسیار عمیقی در پای کوهی که مشهور به شمس واقع شده است که از یک طرفش درّه طولانی به سمت مشرق به قدر یک فرسخ هم طول ممتد است و تمام درّه مملوّ از اشجار مثمره و غیر مثمره مغروسه است و چه تسمیه طویله از بابت طول این درّه است و زراعتش بسیار قلیل است و از طرف دیگر خانه های طویله درّه دیگر امتداد یافته می شود به قدر دوهزار ذرع و طول تا به آبادی مشهور به دزآور که متعلق به خاک اورامان لهون و ایران است درّه باغات طویله و درّه دزآور یک زاویه حاده حاصل می کنند که خانه های طویله مرتبه به مرتبه در دامنه و زاویه کوه شمس واقع است و چه تسمیه کوه شمس این است که چون قله اش مخروطی شکل و مرتفع تر از جبال حول و حوش است در طلوع شمس ابتدا قله شمس را آفتاب می گیرد و هنگام غروب شمس هم در جمع قله آفتاب غروب می کند و در آن قله هنوز آفتاب است یک رشته از این کوه شمس به سمت مشرق حرکت می کند و مشهور است به مله شویه که خط الرأس این کوه خط سرحد دولتین علیّین است این کوه فاصل بین باغات طویله و املاک شش مه و نفسود است و هر دو آبادی متعلق به اورامان لهون است شش مه صاحب چهل و نفسود دارای دویست خانه و معتبر است از هر جهت شش مه نزدیکتر از نفسود است به باغات طویله تخمیناً دو هزار ذرع فاصله به باغات دارد و آب این آبادی را رعایا از آب باغات طویله می آورند و نهرش قدیمی است زیرا که آب دزآور که بالای طویله واقع است داخل آب طویله می شود پس از پایین طویله به حکم حقیقت رعایای شش مه اخذ می نمایند مقابل این آبادی در سمت جنوب درّه باغات طویله عثمانیها قشله مشهور به باج گیران را ساخته اند.

مرحوم محمد سعید سلطان که در اورامان لهون خیلی مستعد و همیشه با حسن سلطان همدست و به جهت سرکشی و یاغی گری همسر بود و به حکم نواب معتمد الدوله شرف الملک بعد از قتل حسن سلطان او را به تدابیر و تزاویر به جواز رود آورده خود و احمد بیک پسرش را به قتل رسانید در نفسود سکنی و ملک داشت و مباشر جزو

بود اکنون پسری دارد رستم بیک نام که در نفسود و جانشین پدر است قریب یکصد و پنجاه تفنگچی دارد و استعدادش کاملیت دارد لیکن خیلی خدمتگذار است هنوز خطایی از او ظاهر نشده است اگر چه نظم و مواظبت شرف الملک مانع از خطا و خلاف اورامانیهای لهون است با وجوی که رعایا و بیکزاده‌های اورامان در استعداد شر و فساد کم و کسری ندارند.

محل سکنی و جای مباشر و حاکم اورامان لهون همیشه به جهت کلیه معموریت و اعتبار و استعداد آبادی مشهور به تتشه است. این آبادی از چهارصد خانه متجاوز دارد. مزارع زراعتش بسیار کم و اشجار میوه جاتش که به حوالی حمل می شود بسیارست. محلش درّه خیلی عمیق سختی است حاکمش از جانب شرف الملک حال موسی خان برادرش می باشد. خیلی مرد پر دل و شجاع و عاقل و کارآمد است چنانچه بیک زاده و تفنگچی های این آبادی و سایر آبادیهای اورامان خیلی از موسی خان ترس و اندیشه دارند چند نوبت قصد کشتن خود و پسرش را کردند از ترس و خوف جرئت نکردند. و این آبادی تتشه دو گردنه که دو فرسخ باشد با طویله فاصله دارد در حقیقت مقابل و همسر آبادی طویله است اگر چه طویله از حیثیت دولت و مال معتبرتر است لیکن اهالی تتشه از باب شجاعت و قوت برتری دارند اهالی طویله و سرحدداران دولت عثمانی طوری از سرحد داران واهمه و اندیشه دارند که هیچ یک یک شب خواب آسوده ندارند گمان چاکر خانه زاد این است که اگر سرحدداران ایرانی حکم حمله به سرحدداران و ساکنین آبادی سرحد عثمانی کلیتاً داشته باشند بدون کشیدن شمشیر یک نظر شدیدی بکنند اهالی عثمانی مال و عیال خود را بجا گذاشته از صد فرسخ فرار مضایقه نمی کنند این است که هر بیکزاده، اورامانی و مریوانی در سرحدات عثمانی در هر آبادی مثل حاکمی هستند حکم دولت مانع است و الا جوانان قابل ایرانی دمار از روزگار عثمانی ها بیرون می آورند.

در شمال آبادی تتشه به یک گردنه فاصله که یک فرسخ و نیم است نزدیک به رودخانه سیروان مقبره مطهره منوره سلطان عیدالله پسر حضرت امام موسی کاظم

علیه السلام واقع است و در درّه بسیار عمیق خیلی سنگلاخی اتفاق افتاده است و به همین جهت مشهور به حجیج است و چون از قرار معروف حضرت علیه السلام کوسیج بودند کوسه حجیج مشهورند که قریب سی خانه رعیت نزدیک به آن بقعه مبارک سکنی دارند که اهلس را کوسه می نامند زراعتشان از کثرت سنگلاخی به شدت قلیل ولی میوه جات این محل به طور وفور و در همه جا مطبوع و مرغوب است. اهلس بسیار مردمان فقیر بی اسلحه باربرداری هستند چون آذوقه شان خیلی کم و میوه شان خیلی زیاد و راهشان خیلی سخت به طوری که مال به کمال عسرت ممکن است باربرداری نماید. اهل آبادی اغلب به دوش خودشان به جهت تحصیل قوت لایموت از ترس جان به همه صفحه کردستان میوه حمل نموده به عوض اغلب گندم می آورند و چون از قراری که سنی های آن سامان از روی اعتقاد درستی تعریف می کردند که چندین معجزه واضح از حضرت دیده شده و به شیاع رسیده است و هر ساله هم معجزه جدیدی می نماید و مشاهده شده است که هرکس صدمه به کوسه وارد آورده است به نفرین همان کوسه که گفته است کوسه جزایش را بده همان آن صدمه رساننده به معرکه و مهلکه غریبی گرفتار آمده است بنا به کثرت وضوح این معجزه در میان سنی های کردستان که همگی شافعی مذهبند طوری است که اگر رعیتی از کوسه حجیج بار... مالی تنها حامل در درازی و صحاری باشد قطاعان طریق با صنعت خونخواری و عدم اعتقاد به هیچ وجه جرئت نزدیکی او را ندارند بنابراین رعای کوسه محض شناسایی خودشان کلاهی اختراع کرده در سر می گذارند که مثل کلاه قدیم اهل اصفهان است که پارچه اش هرچه باشد دراز و چاک دار بریده فتیله دوزی می کردند به همان قسم کلاه بر سر گذاشته خود را می شناسانند و همه مردم از ترس کمال احترام از آنها به عمل آورند. دیگر در اورامان آبادی که به خط سرحد نزدیک باشند نبود که عرض نماید.

چون مقصود کلی نمودن خط سرحد است پس خط سرحد مریوان و اورامان از این قرار ممتد می شود ابتدای خط سرحد از سمت مشرق در خاک اورامان است و گردنه گاوکش است و از این نقطه خط سرحد به گردنه مله شوپه رسیده و از دامنه شرقی کوه

شمسی عبور می‌کند و از حد مشترک باغات دزآور ایران و طویله عثمانی گذشته و از دامنه غربی و جنوبی کوه طویله مرور کرده به قدر نیم فرسخ پایین‌تر از طویله از سمت مشرق به سمت جنوب حرکت می‌کند و از جنب غربی آبادی بلخان دولت عثمانی و از سمت غربی به یاره‌لیفاً حرکت نموده از سمت شرقی هانه کرمله دولت علیه ایران گذشته مستقیماً به آبادی سرخط عثمانی می‌رسد و از سمت مغرب سرخط نیم فرسخ گذشته خط سرحد به سمت مغرب مایل می‌شود و از جنوب آبادیهای هانه وند و هانه قل خاک دولت علیه ایران گذشته از دامنه قلّه کوه شاهو که مشهور به سورین است می‌گذرد و به سمت شمال حرکت کرده از جنب قشله کانی سیف عثمانیها گذشته به گردنه چغان می‌رسد که انتهای خاک اورامان است. و خط معروض حد میانه خاک اورامان دولت علیه ایران و خاک شهر زور دولت عثمانی می‌شود و از گردنه چغان خط سرحد به سمت شمال غربی حرکت کرده از انتهای درّه چناران به سمت مغرب پیچیده از گردنه خرنشیان گذشته به سمت شمال می‌رود تا به گردنه ناوسار و از آنجا کنار نهر بنا و سوته و بایوه را طی کرده از دماغه کوه یطاق گذشته و از گردنه ساوجی مرور کرده به سمت شمال شرقی حرکت می‌نماید تا به دامنه کوه ماهرو تلاقی می‌نماید و به سمت شمال که سمت خور خوره است ممتد می‌شود و از گردنه چغان تا به این نقطه خط معروض حد مریمان دولت علیه ایران و قزلجه و شلیر دولت عثمانی می‌شود چاکر خانه‌زاد بیش از تفصیلات معروضه را مأموریت نداشته و ندیده هر قدر از خط سرحد که مشهود افتاد معروض داشته به خط خود در این کتابچه ثبت و ضبط نمود و نقشه رسم نمود که روی نقشه مرسومه تفصیلات سرحد واضح و لایح است.

تحریراً فی شهر محرم الحرام هذه السنه بارس ییل ۱۲۹۶ [هجری قمری].

حکم شاه سلطآن حسین صفوی در انتصاب مدرّس آستان قدس رضوی

مقدمه

در طول تاریخ ایران حکومت‌ها بر آن بوده‌اند تا امور مذهبی را، که البته در راستای مشروعیت بخشی نیز کارکرد داشته است، سر و سامان دهند. چنین گمان می‌رود که دولت صفویه بیش از همه حکومت‌های ایران پس از اسلام، از نمادها و اماکن مذهبی استفاده کرده باشد؛ زیرا با اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی، «این دولت همه تجربه و دانش و سابقه تاریخی آیین اثناعشری را رفته رفته در خدمت آرمان‌های سیاسی خویش درمی‌آورد».^۲ بدین منظور، شاهان صفوی نهادهای مذهبی را زیر نظارت بی واسطه یا با واسطه خود درآوردند. از آن میان شاه اسماعیل صفوی سوای از آن که «خلیفه»هایی را برای تبلیغ امور مذهبی به سراسر کشور فرستاد^۳ و یا «صدر» را به عنوان سرپرست امور

۱. پژوهشگر بنیاد پژوهشهای اسلامی، دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان.

۲. صفت گل، منصور، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، رسا، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸.

۳. میرجعفری، حسین و هاشمی اردکانی، فرمان شاه طهماسب صفوی به مولانا رضی الدین محمد، ضمیمه

مجله بررسی‌های تاریخی، سال نهم، شماره ۲، ص ۱.

مذهبی برگزید، پس از تصرف عراق، سید محمد کمونه را بر نجف متولی ساخت^۱ و در شیراز میرزا حبیب الله شریفی را بر آستانه شاه چراغ گماشت.^۲ او با چیرگی بر خراسان در ۹۱۶، خواجه عتیق علی منشی را متولی آستان قدس رضوی نمود.^۳ از آن به بعد همواره دولتمردان صفویّه به مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام توجه ویژه داشتند و می‌کوشیدند امور گوناگون آن را به دست گیرند و از کارکرد مذهبی آن برای تبلیغ دولت خود سود جویند. این امر از خلال منابع مهم دوره صفویّه و انتصابی کردن مقام‌هایی چون تولیت، خادمی حرم و مدرسی آستان قدس درک شدنی است. به‌ویژه شاه‌تهماسب که در امور مذهبی جدّیت بیشتری داشت، در امور مکان‌های متبرکه بیشتر از دیگران دخالت کرد. برای نمونه، در آستان قدس رضوی و در کنار تولیت واجبی (شرعی)، تولیت سنتی (تفویضی)^۴ را و در حرم حضرت معصومه در کنار تولیت قدیمی (شرعی)، تولیت جدیدی (تفویضی)^۵ را پدید آورد.

از آن‌جا که شهر مشهد همواره از پایگاه‌های مهم تدریس و تبیین اصول و عقاید مذهب شیعه و مورد توجه زایران و شهری رو به رشد و البته در حاشیه سرزمین‌های سنتی‌نشین بود، صفویان در کنار مدرّسان غیر دولتی، افرادی را برمی‌گماشتند تا تدریس در آن‌جا در راستای اهداف دولت باشد. شاه‌تهماسب عالمان بلندپایه شیعی هم‌چون عبدالله شوشتری و محمد مشکک رستم‌داری (مقتول در حمله ازبکان در ۹۹۷ق) را به

۱. شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، کتابفروشی اسلامیّه، تهران ۱۳۶۵ ش. ۱/۱۴۵؛ خواندمیر،

غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، ۴/۵-۴۹۱.

۲. فسایی، حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ۴۹۳.

۳. قمی، قاضی احمد، گلستان هنر، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، منوچهری، تهران، بی‌تا، ۱۴۱.

۴. همو، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹، ۱/۴۶۰ و ۵۸۱ و ۹۹۰؛

ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران،

۱۳۷۷/۱، ۳۲۷.

۵. مدرسی طباطبایی، سید حسین، تربت پاکان، مهر، قم، ۱۳۳۵، ۱/۱۹۸.

وعظ و خطابه و تدریس در حرم مطهر برگمارد.^۱ در متن سند حاضر نیز عبارت «حصول این مرام منوط به تعیین جمعی از علما و ارباب فضل و یقین است»^۲ توجه دولت به این مهم را به روشنی بیان می‌کند.

سندی که در این جا بازخوانی می‌شود، در میان اسناد بازماندگان خانواده شاهویردی خان^۳ موجود است که در سال‌های پس از تأسیس مدیریت اسناد کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی مشهد (۱۳۷۵ ش. به بعد)، به این کتابخانه اهدا شده است و هم‌اکنون با شماره اموالی ۱۳۳۱۷ در مخزن اسناد آن مدیریت نگه‌داری می‌گردد و بیانگر انتصابی بودن مقام مدرّسی و نیز این نکته است که در برابر خدمت از سوی آستان قدس به مدرّس، محمدبدیع، همچون مدرّس پیش از او که اینک درگذشته بود، مقرری پرداخت می‌شده است. هر چند در سند حاضر آشکارا به گمارده شدن محمدبدیع به مدرّسی اوّل آستان قدس اشاره نشده است، اما از آن‌جا که تاکنون سندهای دیگری در مورد انتصابی بودن دیگر مدرّسان آستان قدس در دست نیست و هم‌چنین از این قرینه که در دوره‌های بعد از صفویه نیز مدرّس اوّل را حکومت بر می‌گزیده است؛ به نظر می‌رسد محمدبدیع به مدرّسی اوّل آستان قدس منصوب شده باشد. شاید منظور

۱. قمی، همان، ۵۵۸/۱ و ۹۹۳/۲؛ شوشتری، همان، ۱۰۱/۱.

۲. سطر دوم.

۳. شاهویردی خان در زمان شاه سلیمان صفوی برای مدتی بیگلربیگی شهر مشهد بوده است. (ر.ک: فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۵، مشهد، چاپخانه طوس، ۱۳۲۹، ۴۳۲). او در سال ۱۰۹۱ موقوفاتی را در شهر مشهد بر آستان قدس وقف کرده است (همدانی مستوفی، اسماعیل خان، آثار الرضویه، [بی‌نا]، چاپ سنگی، ۱۳۷۷ ق، ۱۵۵). عمده اسنادی که از اولاد و برادرش بر جای مانده، درباره این موقوفه و سایر املاک آن‌هاست. اما چند سند مهم نیز در میان اسناد این خاندان دیده می‌شود که ارتباط آن‌ها با این خاندان بر من معلوم نشد و سند حاضر نیز یکی از آن‌هاست. (برای اطلاع بیشتر در این مورد ر.ک: یحیایی، رجبعلی، معرفی مجموعه اسناد خانواده و موقوفه شاهویردی خان، (مقاله)، دفتر اسناد، جلد اوّل، به کوشش اداره اسناد سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱ ش، ۱۹۲-۲۲۰).

دولت‌ها از تعیین مدرّس اوّل، تأکید بر برتری عالم منصوب شده نسبت به دیگر مدرّسان در یک حوزه کاری بوده است. همان‌طور که در بالا گفته شد، از آن‌جا که مشهد در دوره مورد بحث یکی از مهم‌ترین مراکز علمی شیعه بود، بی‌گمان مقام مدرّسی آستان قدس نیز مقامی بااهمّیت شمرده می‌شد. عبارت «که نایب مرحمت‌پناه متولّی سابق آستانه متبرکه مذکوره تصدیق نموده»^۱ نیز نشان‌گر آن است که مدرّس آستان قدس از سوی متولّی یا نایب متولّی آستان قدس به شاه و حکومت مرکزی پیشنهاد می‌شده و حکم مدرّسی برای او از طرف شاه صادر می‌گردیده است. در حکم همچنین تأکید شده است که محمّدبدیع، مقرری مدرّس پیشین را دریافت کند و نیازی به درخواست تجدید هرساله حکم نیست. منابع نشان می‌دهند که دیگر حکومت‌های پس از دوران صفویه نیز افرادی را از بزرگان علوم دینی به عنوان مدرّس اوّل آستان قدس برمی‌گزیده‌اند. میرزا عبدالرحمان شیرازی که خود و پدرش از مدرّسان مشهور عصر قاجار به شمار می‌رفته‌اند، نام بسیاری از مدرّسان را در کتاب تاریخ علمای خراسان^۲ و میرزا محمّدباقر مدرّس رضوی (که او هم از مدرّسان آستان قدس بوده) نام برخی را در کتاب شجره طیبه آورده‌اند.^۳ سندهای بسیاری در مرکز اسناد آستان قدس نیز وجود دارد که حقوق و مقرری و یا انعامی را که مدرّسان از این نهاد دریافت می‌داشته‌اند، در آن‌ها ثبت شده است.^۴ از آخرین مدرّسان مشهور آستان قدس باید به شیخ محمّدتقی نیشابوری (ادیب دوم) اشاره کرد که در سال ۱۳۴۱ شمسی به درخواست سیّد جلال‌الدین تهرانی نایب

۱. سطرهای ششم و هفتم.

۲. شیرازی، میرزا عبدالرحمان، تاریخ علمای خراسان، تصحیح محمّدباقر ساعدی خراسانی، دیانت، مشهد، ۱۳۴۱، برای نمونه: صص ۱۴، ۱۱۴.

۳. مدرّس رضوی، میرزا محمّدباقر، شجره طیبه، تصحیح محمّدتقی مدرّس رضوی، بازنگری سیّد مهدی سیّدی، آهنگ قلم، مشهد، ۱۳۸۴، به عنوان نمونه، صص ۲۹۳-۲۹۶ و ۳۰۵.

۴. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مدیریت اسناد و مطبوعات، برای نمونه ر.ک: سندهای شماره ۱۴۷۱۱، ۱۴۵۵۳، ۱۴۴۸۹، ۱۴۵۵۳ و ۱۳۷۱۱.

حکم شاه‌سلطان حسین صفوی... □ ۲۶۳

التولیه وقت، به مدرّسی اوّل آستان قدس منصوب شد و برای او ماهانه چهارصد تومان حقوق از محل اوقاف آستان قدس معین گردید.^۱

مشخصه‌های سند

نوع سند: حکم شاه‌سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی (حک ۱۱۰۵-۱۱۳۵ق.)
خطاب به متولی آستان قدس رضوی در انتصاب آقا محمدبدیع خادم حرم به مقام مدرّسی آستان قدس رضوی

تاریخ سند: ۱۱۳۳ق

تعداد سطر: ۱۴ سطر مستقیم

نوع خط: نستعلیق مخلوط به شکسته

نوع کاغذ: نخودی آهار مهره وصالی شده سپاهانی؛ رنگ: گل‌بهی با ابعاد طول ۴۱/۶ سانت و عرض در بالا ۱۸/۹ و در پایین ۱۸/۲ سانت؛ حاشیه دارای بنداندازی؛ با مرکب مشکمی. فاصله بین سطرها حدود ۱ سانت، بین سطرها طلائندازی شده، ذیل ورق گل و برگ ختایی زرّین به طرح اسلیمی.

لازم به ذکر است مهر شاه‌سلطان حسین در صدر سند در لوحی مربعی شکل زربوش، ختایی و منقّش که از طرف فوقانی به طرح سرترنج و اطراف آن دارای شرفه و در زمینه دارای الواح کوچک متناظر بر روی قطعه‌ای از کاغذ به ابعاد ۷ در ۷ سانت بر روی صفحه اصلی سند الصاق شده است که الصاق آن می‌تواند نشانی از آشفته‌گی‌های سال‌های واپسین دوران صفوی باشد.

۱. حکیمی، محمدرضا، ادیب نیشابوری معروف به ادیب ثانی، یادنامه ادیب نیشابوری، به اهتمام دکتر مهدی

محقق، تهران، ۱۳۶۵، ۱۰.

[متن سند^۱]

[سجع مهر شاه سلطان حسین] بسم الله الرحمن الرحيم. کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین، ۱۱۲۵ ق.

[۱] حکم جهان مطاع شد آنکه چون نشر علوم دین مبین^۲ و انتشار احادیث ملت مستبیین^۳ پیوسته قرار داد

[۲] خاطر خطیر حقانیت آیت می باشد و حصول این مرام منوط به تعیین جمعی از علما و ارباب فضل و یقین است بناءً علیه

[۳] در این وقت شمه [یی] از شفقت بی غایت شاهانه شامل حال شرافت و فضیلت پناه [،] افادت و افاضت دستگاه مهامی

[۴] شمساً للفضيلة والشرافة والافادة والافاضه^۴ آقا محمدبدیع^۵ خادم آستانه مقدسه منوره متبرکه سدره مرتبه عرش درجه

[۵] که جمال حالش به زیور دانش و کمال آراسته است فرموده، از ابتدای هشت ماهه اودئیل^۶ تدریس آستانه

[۶] مقدسه مزبوره را که با مرحوم میر محمد اکبر^۷ بوده و فوت شده به فضیلت و

۱. در بازنویسی این سند رسم الخط جدید رعایت شده است.

۲. منظور از دین مبین، دین اسلام است.

۳. ملتی که عقاید آن روش و واضح است، مراد از ملت مستبیین، مسلمانان هستند؛ این ترکیب برگرفته از قرآن است ← صافات: ۱۱۷.

۴. این القاب در دوره صفویه برای عالمان به کار می رفته است.

۵. هر چند شرح حال وی به دست نیامد، اما می توان گفت که وی از علمای بزرگ مشهد و مورد وثوق دولت صفوی بوده که پیش از مدرّسی، مقام خدمت در آستان قدس را داشته است.

۶. به معنای گاو. نام یکی از سال های منسوب به اقوام ختا و ایغور می باشد. ر.ک: مصاحب، دایرة المعارف، ذیل: سال های خطا و او یغوری و لغت نامه دهخدا ذیل: اودئیل.

۷. مدرس پیش از محمدبدیع.

افادت پناه مشارالیه که نایب مرحمت پناه

[۷] متولّی سابق آستانه متبرکّه مذکوره تصدیق نموده، مفوّض و مرجوع و آنچه به هر

جهت در ازای تدریس مذکور در وجه

[۸] مرحوم مزبور مقرر بوده به دستور در وجه مومی الیه^۱ عنایت و مرحمت فرمودیم

که در آستانه مقدسه مزبوره

[۹] به دستور مرحوم مذکور به امر تدریس و لوازم آن قیام و اقدام نماید. عالی جاه

متولّی جلیل القدر آن آستان

[۱۰] ملایک پاسبان و نایب السلطنه و ناظر سُمّوالمکان و مستوفی آن سرکار موهبت

آثار، فضیلت و افادت پناه مشارالیه را

[۱۱] در عوض مرحوم مزبور مدرّس آن آستان کربوبی مقام دانسته اعزاز و احترام و

توقیر و اکرام او را

[۱۲] به جای آورند و سال به سال آنچه در ازای تدریس مذکور در وجه مرحوم

مزبور مقررّ بوده واصل و عاید مشارالیه

[۱۳] ساخته موقوف ندارند و هر ساله رقم مجدد طلب نمایند. مستوفیان عظام کرام

دیوان اعلیٰ رقم این عطیه را

[۱۴] در دفاتر خلود^۲ ثبت نموده از شایبه تفسیر و تبدیل مصون و محروس شناسند.

تحریراً فی شوال المکرم سنه ۱۱۳۳.

پشت سند

حسب الامر الاعلیٰ، از قرار تعیین وزارت و شوکت و اقبال پناه و عظمت و حشمت و

اجلال دستگاه، رکن اعظم دولت ابد توأمان، صوفی زاده قدیم خاندان ولایت نشان،

۱. منظور محمدبدیع است.

۲. دفاتر دولتی.

عالی‌جاهی اعتضاد السلطنة البهية السلطانية العلیة العالیة، آصف‌جاهی اعتماد الدولة^۱
 [سج مهر:] أفوضُ أمري إلى الله^۲، عبده محمد قلی^۳ ۱۱۳۳ [ق.].
 ثبت دفتر موقوفات شد.^۴

۱. این عبارت برای وصف وزیر اعظم به کار رفته و القاب وی بوده است.

۲. کارم را به خدا وا می‌گذارم.

۳. وی وزیر اعظم بوده است. میرزا علی‌نقی نصیری در کتاب القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه در مورد وی چنین نوشته است: «محمد قلی خان بیگدلی شاملو، مشارالیه ولد محمد مؤمن خان وزیر سابق اعلی در زمان [نواب] مالک رقاب قورچی باشی و بعد از آن به رتبه وزارت اعظم سرافراز گردید. و القاب مومی‌الیه بدین طرز بود: وزارت و شوکت و اقبال‌پناه، عظمت و حشمت و اجلال‌دستگاه، شهامت و بسالت‌انتهایه، رکن اعظم دولت ابد توأمان، معتمد سلطنت راسخه البینان. صوفی‌زاده قدیم خاندان ولایت‌نشان، آصف‌جاهی اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیه، شمساً للوزارة والشوكة والعظمة والحشمة والجلالة والشهامة والبسالة والاقبال». (نصیری، علی‌نقی، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، تصحیح یوسف رحیم‌لو، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۷۱، ص ۷).

۴. از عبارت «ثبت موقوفات شد»، معلوم می‌شود پس از این که حکم از سوی شاه صادر شده به تأیید و امضای وزیر اعظم رسیده، و از آن‌جا که به موقوفات نیز مربوط می‌شده در دفتر موقوفات ثبت شده است.

● قاضی نورالله شوشتری (و: ۹۵۶ - د: ۱۰۱۹ ق)

● سید محسن ناجی نصرآبادی

هجوئیه قاضی نورالله شوشتری

نام قاضی نورالله شوشتری بر پویندگان طریق هدایت و جویندگان راه حقیقت پوشیده نیست. وی پاک‌مردی از قبیله ایمان و یقین بود که پس از عمری مجاهدت به جرم تبعیت حق و تبلیغ معارف خاندان رسالت و دفاع از حریم ولایت اهل بیت عصمت و طهارت زیر تازیانه‌های ستم‌کوردلان نااهل و جباران دنیاپرست به فیض عظیم شهادت رسید.

وی مشعل دین بود و دریای دانش، پرچمدار تشیع بود و نابغه‌ای بزرگ، در نظم توانا بود و در نثر دانا، زبان‌گویایش شمشیری برنده و قلم‌شیوایش نیزه‌ای فرورونده بر پیکر خصم بود. از آثارش دانایی، خرد و هوش می‌جو شد. مهمترین آنها عبارتند: احقاق الحق، مجالس المؤمنین، الصوارم المهرقه و مصائب النواصب و ...

قاضی نورالله شوشتری به سال ۹۵۶ ه. ق در شوشتر و در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. دانشهای روزگار را از پدر بزرگوارش و دیگر دانشمندان آن سامان فرا گرفت. در ربیع‌الثانی سال ۹۷۹ از شوشتر به عزم زیارت و تحصیل علم و دانش متوجه مشهد رضوی شد و در غره رمضان سال مذکور به مشهد رسید. در آنجا رحل اقامت انداخت و مطالعه علوم دینی و معارف یقینی را وجهه همت خویش ساخت. در خدمت

محقق نحیر مولانا عبدالواحد شوشتری و دیگر موالی آنجا به استفاده علوم اشتغال نمود. بعد از دوازده سال به سبب مشکلات زمانه در غرۀ شوال سال ۹۹۲ از مشهد به سوی هندوستان توجه فرمود و در آنجا در سلک مقریان اکبرشاه تیموری انتظام یافت و به مناصب ارجمند چون صدارت و قضای عسکر رسید.

سرانجام بر اثر حسادت قاضیان شراب‌خوار و سعایت بدکیشان روزگار و وساطت علمای زشت‌کار و حیلت بداندیشان غدار با تازیانه شاخه‌دار چندان بر بدن شریفش زدند تا گوشت‌های تنش پاره پاره گشت و خونس بریخت و به نیایش پیامبر ﷺ پیوست. سید حسن غزنوی از مشاهیر شعرا، عرفا و اکابر اهل سلوک قرن ششم هجری است. وی با حکیم سنایی غزنوی معاصر و در زهد و ورع و حسن اخلاق طاق و یگانه آفاق بود. در مقامات سیر و سلوک به مقامی بلند رسید تا مشمول مراحم سلطان وقت، بهرام شاه غزنوی گردید، لکن عاقبت سلطان بهرام از کثرت مریدان وی در اندیشه شد، بدین جهت او نیز راه سفر در پیش گرفت و به حجاز رفت، سپس به خراسان آمد و سرانجام در سال ۵۳۵ یا ۵۶۵ هجرت در جوین اسفراین درگذشت.

علت سرایش هجویه: چون سید حسن غزنوی در دیوان شعرش مدح مخالفان علی و غاصبان خلافت گفته، قاضی نورالله را خوش نیامد و وی را هجو گفت و به وی تاخت و او را «عاق والد و ننگ مادر» دانست و چنین سرود:

فرزند را که طبع پدر در نهاد نیست پاکی ذیل مادر او نیست باورم
برخی از فضلا به سبب سرایش این هجویه قاضی را مذمت کرده و این کار وی را سخت ناستوده و ناپسند دانستند.

سخن آخر: این هجویه و برخی اشعار دیگر قاضی نورالله با زحمت بسیار از «عرفات العاشقین» خوانده و تصحیح شد، اما با همه دقتی که در تصحیح آن انجام شد، نیک می‌دانم که کاستی‌ها و ناهمواری‌هایی دارد و نیازمند مراجعه به نسخه‌های دیگر است که امیدوارم به زودی به دست آید.

شکر خدا که نور الهی است رهبرم
 منت خدای را که نهانخانه ضمیر
 خرم ز ابر مذهب عدل است گلشنم
 توحید ذات گشته به برهان مبرهنم
 صوفی به حیرت است ز توحید صرف من
 هستم امیدوار به دیدار معنوی
 گسر رؤیت مجاهده دارم روا بر او
 سرّ قضا و [راز] قدر گشته روشنم
 جبری نیم، نیم قدری هم کز اعتدال
 این منتظم کلام خدا نشمرم قدیم
 سلطان عقل خادم دیرینه من است
 از شرک بر قدیم صفاتیّه ام بری
 نقدی که نیست سگّه اش از دین جعفری
 گر اندرین نبرد هم آورد من کس است
 داند جهان که نور خداوند اکبرم
 آن کوکب که جرم مه از بهر کسب نور
 چون گوی آسمان شود از شوق بی قرار
 دریاچه مسلسل شهر سلاسلم
 اندر حسب خلاصه معنی و صورتم
 دارای دهر، سبط رسولم بود پدر
 صاحب کمال فضل اساطین مرغیم
 هان ای فلک چو این پدرانم یکی بیار
 شکر خدا که چون حسن غزنوی نیم
 بادم زبان بریده چو آن ناخلف اگر

وز نار شوق اوست فروزنده اخگرم
 هست از نقوش ذات و صفاتش مصورم
 لبریز هم ز مشرب توحید ساغرم
 عینیت صفات به حجت مقّرم
 عدلی به غیرت است ز عدل مفسّرم
 ز ابروی بسته کم شود از خواب منظرم
 در دیده باد خط شعاعی چو گسّرم
 دانسته ام که مورد حکم مقدّرم
 مانند شمس واسطه این دو منبرم
 وین منقّری حدیث قدّم نیست باورم
 تا من کمینه خادم شرع پیمبرم
 در نسبت خطا به پیمبر مطهرم
 گر زَرّ جعفریست به یک جو نمی خرم
 خصمش خدای اگر بنماید برابرم
 رخشنده گوهر صدف چار گوهرم
 هر شام چون هلال زند حلقه بر درم
 گوی زمین اگر ببرد بوی مجرم
 آب رخ نفاست دیبای ششترم
 واند ر نسب سلاله زهرا و حیدرم
 بانوی شهر، دختر کسری است مادرم
 نازک نهال باغ سلاطین کشورم
 یسا سر به بندگی نه و آزاد زی برم
 یعنی نه عاق والد و نه ننگ مادرم
 مدح مخالفان علی بر زبان برم

دندان به فارسی نهی گر به مدح غیر
 داند جهان که او به دروغش گواه ساخت
 شایسته نیست این هم از آن ناخلف که گفت
 اندر جواب او که سؤال از همال کرد
 فرزند را که طبع پدر در نهاد نیست
 جدّم که بود شمع شب افروز شوشتر
 شمعی که بر فروخته اند از چراغ فضل
 بر آسمان فخر هلالی مشخصم
 دایم به فقر فخر کنم نه به مال و جاه
 در دوستی خلق امینم چو جبرئیل
 کم بسته خواب روزنه آشیا نهام
 قرآن فارسی به دل من کند نزول
 تا نور فهم بر افق علم اخترم
 چشم براه چرخ بوّد طفل مکتم
 بی نقش نار نور دهد شمع خانه ام
 ماهی و خضر مجمع بحر این کنایتی است
 با جم حریف صحبت ساغر نبوده ام
 با ساقیان پیاله نیامیختم ولی
 هر پرده ای که بر رخ فضل کشیده چرخ
 صدر وسیع عالم بالاست جای من
 جز ما نمانده مادر ایام را خلف
 برهان قاطع است مرا خنجر زبان

سین سیادتم شودی ازّه بر سرم
 ورز آنکه گفت قرّه عین پیمبرم
 شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
 ننگ آیدم که گویم اینک من ایدرم
 پاکی ذیل مادر او نیست باورم
 وان مام در بدر که بپرورد در برم
 رفته است در حراست آن خواب از سرم
 بر آستان قصر غباری مقرّم
 کین مکرمت به^۱ ارث رسید از پیمبرم
 در حفظ عرض دهر چو ناموس اکبرم
 بس کز مزار عرش در آمد کبوترم
 بر خصم چون زبان تحدی بر آورم
 تا روز طبع در تتق فصل ششدرم
 اوراق آسمان و زمین حشو و منبرم
 بی بوی نخل بار دهد نخل نوبرم
 از خامه و دوات من نکته پرورم
 لیکن خواص جام جم آمد ز ساغرم
 وز می فریب غمزه ساقیست مرمرم
 عینک صفت نموده بر اعیان عبا برم
 در تنگنای کلبه دنیا نه در خورم
 بر من گزندی ار برسد وای مادرم
 کو خون گرفته ای که در آید برابرم

سحبان سزد که غاشیه من کشد به دوش
گوید مرا روان «امامی» امام خویش
نخل ظلال گسترم از بوستان فضل
از بس که آه سرد ز دل بر کشیده‌ام
اندر سواد هند ز بخت سیاه خویش
چون کشت اشعریست ز بی حاصلی دلم
با آنکه پایمال غم غم نمی خورم
شاه ولایت آنکه بود ظلّ لطف او
گشت آنچنان ز صلب کمالش زمانه پُر
زین پیش اگر بر آتش غم سوختم چو عود
مدح و ثنای او نبود حدّ چون منی
ختم سخن کنم به دعایش که هست فرض

چون پای در رکاب فصاحت درآورم
خواند ز جان و دل «متنبی» پیمبرم
لیکن چو آب ترییتی نیست بی برم
تبلرزه‌ای گرفته به جان سمندرم
با رایستی چو صبح، سیاهی لشکر
چون حال بهشمی است ز غم حال آبترم
چون از ولای شاه بلندست افسرم
مضمون روزنامه خورشید خاورم
کز اشعری حدیث حلا نیست باورم
لطفش کنون شکوفه دماند ز اخگر
کو ز آفتاب بیش و من از ذره کمتر
چون در نماز گفتنِ الله اکبرم

عشق تو نهالاست که خواری ثمر اوست
آن نخل که شد مایه بسی برگی آدم
بر مایده عشق اگر روزه گشایی
وه کاین شب هجر تو بر ما چه دراز است
فرهاد صفت این همه جان کندن نوری

من خاری از آن بادیه‌ام کاین شجر اوست
عشق است که آشوب و بلا برگ و بر اوست
هشدار که صدگونه بلا ماحضر اوست
گویی که مگر صبح قیامت سحر اوست
در کوه ملامت به هوای کمر اوست

شبی که طلعت او پرتو چراغ من است
به این گمان که کشیدست باده با اغیار
گناه مستی من گر ملک نوشت چه غم
تو را چه شکر کنم ساقیا، سقاک الله
ز سیر باغ فراغم بود که چون نوری

ز شمع انجم و قندیل مه، فراغ من است
گل شراب به دامان یار، داغ من است
که او کهن عرض آلوده ایاغ من است
که نشه‌ای عجب از باده در دماغ من است
دل از خیال گل عارض تو باغ من است

ای در سر زلف تو، صد فتنه به خواب اندر	در عشق تو خواب من، نقشی ست برآب اندر
در شرع محبت ز آن، فضل است تیمم را	کز دامن پاکت هست، گردی به شراب اندر
در دفتر عشق او، چون صفر همه هیچند	کی من که کم از هیچم، آیم به حساب اندر؟

مجنون نهادِ عشقم و غم وادی من است	خوش وادی که تا نبرد شادی من است
باشد خزانۀ دل من مزرع غمش	کِشت فلک به رشک ز آبادی من است
از شعله گر به وادی ایمن گلی شکفت	دلهای چاک چاک، گل وادی من است
از قامت تو دلبری آموخت سرو و گفت	شاگردی تو مایۀ استادی من است

نامه‌ای به ممتاز العلماء

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

اگر در پیشینه نه چندان دور فرهنگی مان کتابخانه ناصریه لکهنو^۱ باشکوه‌ترین کتابخانه شیعی در شبه قاره به شمار آمده و از لحاظ کمیت و کیفیت در طراز نخست جای گرفته بود، بدون تردید کتابخانه ممتاز العلماء هم در خور این بود که در میان دیگر کُتُبخانه‌های آن دیار مقام دوم را به دست آورده و مکان شناخته شده‌ای برای تجمیع کُتُب و مصنّفاتِ دیرین و تجمّع دانشیان آن صوب و سرزمین بوده باشد.

۱. این کتابخانه که آوازه و شهرتش همپای صیّت خاندان بنیانگزارش - محمد قلی کنتوری، میر حامد حسین و فرزندش - است، روزگاری مایه مباحث و نازش شیعه در عرصه‌های فرهنگی آن سامان بل در اقلیم ایران و عراق بود و می‌رفت تا مانای کتابخانه‌های نیکانی چون صاحب بن عبّاد و شریف مرتضی گردد، اما سوگمندانه بعدها به خاطر نبودِ خلف صدق و کمبودِ سلف صالح دستخوش پراکندگی گشت و از کتابخانه پسان ویرانه‌ای شد. البتّه از بلند بختی می‌توان گفت امروزه کتابخانه‌ای که از لحاظ گرد همایی کتب و احتوا بر نقایس و نوادر مکتوب ناصریه عصر ما به شمار می‌رود و تلاشهای مستمرّ مدیر معظّمش در رشد و بهسازی بیشتر آن به کوششهای بنیانگزار ناصریه ماندگی دارد کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی نجفی در شهرستان قم است. طبعاً فهرست چند ده جلدی دستنوشته‌های این کتابخانه شاهد صدقی بر این مدّعا خواهد بود، صانها الله تعالی عن آفات الزمان و عاهات الدهر الخوان.

این کتابخانه بزرگ با کوششهای خستگی ناپذیر علامه فقیه جناب جنت مآب سید محمد تقی ممتاز العلماء در سالهای پایانی فرمانروایی پادشاهان آورده در شهر لکهنو بنا نهاده شد و دستنوشتهای نفیس و نادری به همت همو در آنجا فراهم آمد.

بر پایه نوشته استاد دکتر مهدی خواجه پیری: ممتاز العلماء فرزند سید حسین سید العلماء به سال ۱۲۳۴ هـ در لکهنو به دنیا آمد و دانشهای رایج اسلامی را در محضر پدر و عموی خود سید محمد سلطان العلماء فرا گرفت. وی در بیست و هشت سالگی به رتبه اجتهاد دست یافت و از پدر و عموی گرام خود اجازه دریافت نمود. همچنین، یکی از تألیفاتش را برای علامه شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام فرستاد، صاحب جواهر با دیدن کتاب برای او اجازه نامه اجتهاد و یک دوره جواهر الکلام ارسال داشت. ممتاز العلماء در سال ۱۲۵۹ هـ به عنوان مدرّس دانشهای اسلامی به مدرسه سلطان المدارس و جامعه سلطانیه فرا خوانده شد و این در حالی بود که دانشمندان بزرگی چون مولانا احمد علی محمد آبادی - از شاگردان علامه دلدار علی - در این مدرسه به تدریس می پرداختند. با ورود آن مرحوم به مدرسه سلطانیه از طرف امجد علی شاه فرمان فرمای آورده لقب ممتاز العلماء و فخر المدرّسین به او اعطا شد.

علامه مفتی محمد عباس شوشتی در أوراق الذهب از آن جناب این گونه یاد می کند: «أكبرهم في الهدى والساد وأبرعهم في الفقه والاجتهاد، ذو الفكر المتين والرأي الوزين، فخر الفضلاء والمدرّسين، التقي المتقي، السيد محمد تقی أعلى الله قدره ونور بدره، أحدث متي سنًا وأقدم فضلاً متًا».

ممتاز العلماء به مدت سی سال مدرّس مدرسه سلطانیه بود و همزمان با تدریس و تربیت دانشجویان علوم دینی به تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. شمار آثار علمی وی در زمینه معارف اسلامی افزون بر سی عنوان است.

او همچنین برای دسترسی بیشتر به منابع اسلامی و تکمیل کتابخانه‌ای که خود بنیانگذار آن بود دستنوشتهای نفیس و کمیاب را از سراسر هند و دیگر کشورهای اسلامی خریداری می نمود. تعداد نسخه‌های خطی این کتابخانه تا سال ۱۳۵۰ هـ ۴۲۴۱

جلد بوده است.^۱

آنچه در ذیل می‌آید رونوشتی است از نامهٔ میر اکبر شاه صاحب که در تاریخ ۲۰/ج/۱۲۷۹ هـ برای ممتاز العلماء فرستاده است. وی ظاهراً به سفارش ممتاز العلماء و اعجاز حسین به جمع آوری و خرید کتاب در برون مرز هندوستان اشتغال داشته، نسخه‌های پراکنده و نادر را از گوشه و کنار به جهت کتابخانهٔ آن دو بزرگوار دستیاب می‌نموده است.

سواد نامهٔ مزبور را در انتهای یکی از دستنوشته‌های کتابخانهٔ ناصریه^۲ یافته و نظر به اهمیتی که این دست از مراسلات و اسناد در تبیین تاریخ مجامع خطی و چگونگی شکل‌گیری کتابخانه‌های شیعی دارد آن را باز نویسانیدم، و به خاطر تحفظ بر اصالت که اصولاً در خور این نوع نوشته‌های سندگونه است در ریخت کتابتی نامه تغییر و تبدیلی روا نداشته و فقط به سجاوندی عبارات پس از چند مورد تصحیح ضروری لغات پرداختم، در موارد اندکی هم که کلمه‌ای پاک شده و یا خواندنش متعذر می‌نمود نقطه چین گذاشتم.

باز هم شایسته است که به نیکی یاد کنم از دوست گرامی ام کتابشناس نستوه دکتر مهدی خواجه پیری؛ کسی که دریچه‌های واری و پژوهیدن مخطوطات شیعی شبه قاره را به رویم واگشود و اهمیت و نفاست این برگهای پریشیده و پیر را به منش شناساند، خدایش یار و مددکار باد.

۱. برگرفته از: مقدمهٔ دکتر خواجه پیری بر فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ راجه محمود آباد لکهنو، مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو، بهمن ۱۳۶۶، صص ۱۶-۱۷، با اندکی دست‌زد و اصلاح. دکتر در پایان گفتار خود نوید داده که فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ممتاز العلماء را تهیه و به چاپ خواهد سپرد.

۲. این دست‌نوشته مشتمل است بر برخی فواید گوناگون و نیز سیاههٔ مفصلی از نسخه‌های خطی همان کتابخانه که عجالةٔ احتمال می‌دهم به وسیلهٔ علامهٔ اعجاز حسین کتوری فراهم آمده باشد، چرا که خط کتابت نسخه به خط آن مرحوم نزدیکی دارد، و البته بایستی تدقیق بیشتری انجام گیرد.

نقل خط میر اکبر شاه صاحب به نام جناب ممتاز العلماء - دام ظلهم^۱ -

مؤرخ ۲۰ جمادی الثانیه سنه ۱۲۷۹ هجری

قبل ازین بعد از مراجعت مشهد مقدس در کاظمین عریضه بخدمت والا ارسال نموده بودم و عرض کرده بودم که بعد ازین قیمت^۲ کتب مطلوبه از آقا محمد صاحب گرفته، کتب را ارسال خدمت خواهم کرد.

صورت اینست که بنده کمترین بذریعه یکی از احباب با جناب نواب میر محمد حسین صاحب که از اقارب خاص محل اند ملاقات کرده، کیفیت را بجناب ایشان اظهار کردم. ایشان فرمودند که من با جناب سید محمد تقی صاحب ارادت تامه دارم، شما کتابها را زودتر خرید کرده بدست من بدهید که دوازدهم ماه جمادی الثانیه روانه نجف اشرف میشوم. بنده از کاظمین بکربلا آمده باستعجال تمام در عرض چار پنج روز کتابها را خرید کرده و ملفوف و محکم کرده، سه بسته بدست جناب ایشان داده‌ام و بسته چارمی بدست قادر علی کشمیری ملازم ابوتراب خان داده‌ام. ولكن چون که بعد از روانگی بنده بطرف مشهد مقدس در ماه صفر در بنده خانه^۳ دزد ریخته بود، فهرستهای مشترکه و فهرست آخری که مفصل قلمی فرموده بودند در صندوقچه بود، دزد آنرا برده بود. باری از تکرار نظر در آن فهرستها چیزی یادم بود، موافق یاد خود عمل کرده‌ام مگر دو سه نسخه [که] بدست نیامد؛ یکی غایه المرام. دوم کشف اللثام. سیوم صحاح جوهری. و دو نسخه هیچ فرمایش نفرموده بودند، به جهت آنکه جز چاپ آنها بخدمت نرسیده بود لکن داشتن آنها اهم بود؛ یکی جامع الفقه که اکثر رسائل علما خصوصاً شهیدین در آن جمع کرده بودند. دوم ذکرئ. اینها را خود بنده مرغوب طبع مبارک آن قبله دانسته خرید کردم، إن شاء الله تعالی صحیح و سالم بخدمت رسند.

۱. ضمیر جمع به لحاظ توقیر و احترام است.

۲. در دستنوشست روی این کلمه خط خورده است.

۳. ظاهراً به تقدیم اخیر، یعنی: «خانه بنده» صحیح باشد.

و جناب میر محمد حسین صاحب معظّم إلیه رفتن دوازدهم موقوف کرده، بعد از زیارت اوّل رجب ازین ارض اقدس کوچ خواهد فرمود مگر مخدوماً^۱ چون که از وصول شدن پول از آقا محمد صاحب بنده مطمئن نبودم لهذا کتابها را از بیّاع کتب بوعده نیمه ماه رجب گرفته بودم و معهذا بنذر شرعی بر خود لازم کرده بودم که هرگاه کدام ماهی ادای ثمن تاجر افتد هر ده قرانی بیّاع کتب فی ماهی^۲ دو قمری یعنی خمس قران داده باشم برایشان صبر نمایند، بحمد الله از آقا صاحب بعد از ارسال چار قطعه خطّ پیش از انقضای اجل پول وصول شده و زمان نذر بعد حلول نیمه رجب بود. از برکات الهی و لطف و حسن نیت آن مخدومی از مؤنت ایفای نذر خلاص شدم و کیفیت را در عریضه مصحوبی میر محمد حسین صاحب و قادر علی نوشته‌ام، و جمله پولی که خرج شد مبلغ پنجصد و نود قران سیصد^۳ می باشد و از آقا صاحب پنج صد وصول شد و نود در آخر این ماه وعده داده‌اند ولیکن رسید تمام مبلغ از بنده گرفتند چنانچه بنظر آن مخدومی و... اعجاز حسین صاحب خواهد رسید.

از جمله این مبلغ سیصد و هشتاد و یک قران خرج جناب شده و دو صد و نه قران خرج کتب میر اعجاز حسین صاحب شده.

و فهرست کتابها علیحده مع قیمت آنها و جمع در پشت إحقاق الحقّ در بسته مصحوبی قادر علی مقدّم الذکر می باشد، ملاحظه خواهد شد.

مگر از میرزا اعجاز حسین صاحب بسیار خجالت دارم که کتب فرمایشی ایشان تمام و کمال ارسال نشده، عمده جهت آن اینست که پول وصول نشد، پس اینقدر نبود، حال اگر جناب ایشان خواسته باشند مجدداً برای آقا صاحب از میر باقر صاحب تأکید بنویسند و فهرست مجدّد هم بفرستند، اگر هر کتابی که نفرستاده باشم برای ایشان میفرستم و جناب هم هر چه منظور نظر شریف داشته باشند قلمی فرمایند موافق آن

۲. فی ماهی / در هر ماهی.

۱. در دستنوشست چنین است!

۳. در دستنوشست چنین است!

عمل نمایم و هر دو سه ماه زوار در اینجا هستند بدست ایشان میفرستم، اما زودتر از مرضی مبارک بنده را مخبر سازند و این دفعه خریدن فرمایند که بجان و دل کوشیده خدمتگزاری نمایم.

و در بسته‌ها چند کتاب که در ظاهر آنها نشانه کردم می‌باشد، بعد رسیدن مع سلامه بملا محمد طاهر صاحب جهانی عنایت فرمایند.

یک نسخه نوشته مع یک رساله با اصول و فروع در بسته مصحوب قادر علی می‌باشد [به] آقا سید ابراهیم صاحب مرحمت فرمایند.

کتابی که مختص آن مخدومی خریده شده تفصیل آنها باینطور است: کشف الغطاء، جامع المقاصد، شرح نهج البلاغة، تذکره، جامع الفقه، ذکرى، فقه الرضوى، لؤلؤة البحرين، نفس امام، مجمع الفائدة، مستند.

کتابی که مختص میر اعجاز حسین صاحب خریده شده: مجمع البیان، انوار نعمانیه، شواهد المغنی، جامع الأخبار، توحید مفضل، مغنی، شرح صمدیه کبیر، شرح صمدیه رضی، فصول، ضوابط، نهایه ابن اثیر.

کتابی که برای هر دو مخدومان یک یک نسخه خریده شده: إحقاق الحق، مقامات حریری، شمنی، شرح رضی، عناوین، معتبر، شرح جواد، سامی مع ...^۱، شرح بیست باب، جامع الشواهد، سبعة معلقة مع قصائد.

۱. در دستنویست پاک شده، اما بایستی «الهادی» بوده باشد که آن هم از مصنفات صاحب «سامی» یعنی ابوالفضل احمد بن محمد میدانی درگذشته ۵۱۸ هجری است، این دو اثر در دستنوشتهای متعددی توأماً کتابت گردیده‌اند.

● شیخ بهایی

● سید رضا صداقت حسینی

زندگینامه شیخ بهایی

مقدمه

بهاء الدّین محمد بن حسین بن عبدالصّمد حارثی عاملی جبعی^۱ معروف به شیخ بهایی در روز پنج‌شنبه هفدهم محرّم سال ۹۵۳ هجری در بعلبک لبنان، قدم به عرصه هستی نهاد^۲. تَسَبُّوی به حارث همدانی - از خواصّ حضرت امیر (ع) - می‌رسد^۳.

شیخ بهایی در کوچکی همراه پدرش به ایران مراجعت نمود. ایشان علوم عربیه و تفسیر و حدیث و فقه و امثال آنها را از پدر بزرگوار خویش - شیخ حسین - حکمت و کلام و قسمتی از علوم منقول را از ملاّ عبدالله مدرّس یزدی، طب را از حکیم عمادالدّین محمود، ریاضیات را از ملاّ افضل قاینی و ملاّ علی مذهب و برخی دیگر از اکابر و فضلای آن فن فراگرفت^۴. احادیث و مصنّفات شیعه امامیه را نیز از والد خود و میرداماد روایت کرده است^۵.

شیخ بهایی پس از تلمّذ و درک محضر تدریس بسیاری از علما و فضلاء و دانشمندان

۱. امل الآمل ۱/۱۵۵.

۲. اعیان الشّیعه ۹/۲۳۴.

۳. امل الآمل ۱/۱۵۵.

۴. تاریخ عالم‌آرای عبّاسی ۱/۲۴۶؛ ریحانة الادب ۳/۳۰۱.

۵. ریحانة الادب ۳/۳۰۱.

و ارباب سلوک عصر خویش و مصاحبت با آنها در اندک زمانی در علوم معقول و منقول به ترقیات عظیم دست یافت و در هر رشته و فن، سرآمد فضلالی عصر خود گردید به طوری که پس از وفات شیخ علی منشار - پدرزن خود - به منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدّی شرعیات اصفهان دست یافت.^۱

سید مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال خویش، شیخ بهایی را چنین می‌ستاید: «شیخ بهایی فردی جلیل القدر، عظیم المنزلة، رفیع الشان، کثیر الحفظ است. به کثرت علم و وفور فضل و علوّ رتبت در فنون اسلام، کسی را به رتبه وی ندیده‌ام».^۲

تألیفات شیخ در موضوعات مختلف از قبیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و درایه و ادبیات و ریاضیات و جبر و هندسه و اسطرلاب و هیئت و جفر، بسیار مفید و ارزشمند و در نهایت فصاحت و بلاغت می‌باشد. شیخ بهایی دارای قریحه و طبع شاعری نیز بوده و اشعاری به دو زبان فارسی و عربی از وی به یادگار مانده است.^۳

شیخ بهایی علاوه بر تألیفات متعدّد و نافعه خویش از قبیل اثنی عشریه، الجبل المتین، حقائق الصالحین، جامع عباسی، کشکول، الفوائد الصّمدیه، الوجیزه و... شاگردان زیادی را نیز به جامعه بشری تقدیم نمود که همگی آنها از فضلا و بزرگان و سرآمدان روزگار خویش بودند که از آن جمله به مجلسی اوّل، ملاّ خلیل قزوینی، سید ماجد بحرانی، ملاّ محسن فیض، نظام الدّین ساوجی، ابن خاتون عاملی، محقّق سبزواری، جواد بن سعدالله معروف به فاضل جواد، ملاّ حسن علی بن ملاّ عبدالله شوشتری، سید حسین بن حیدر حسینی کرکی و بسیاری دیگر از بزرگان می‌توان اشاره نمود.^۴

وفات شیخ بهایی در دوازدهم یا هجدهم شوّال هزار و سی و هجری و یا به قول نظام الدین ساوجی در هزار و سی و یک هجری در اصفهان اتّفاق افتاد. جنازه شیخ، پس از غسل در مسجد جامع عتیق اصفهان به مشهد مقدّس رضوی منتقل و در جوار حرم

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی ۱/ ۲۴۶.
 ۲. نقد الرجال ۴/ ۱۸۶.
 ۳. ریحانة الادب ۳/ ۳۰۱.
 ۴. ریحانة الادب ۳/ ۳۰۱.

مطهر حضرت رضا (ع) به خاک سپرده شد^۱.

تالیفات علما درباره کُر

علما و بزرگان شیعه در ارتباط با مسئله فقهی کُر آثار متعددی را به رشته تحریر درآورده اند که از جمله آنها به آثار زیر می توان اشاره کرد:

۱ - کتاب الکُر تألیف سید جمال الدین ابی الفضائل احمد بن موسی بن جعفر الطّاووسی (متوفی حدود ۶۷۳ق).

۲ - رساله فی الکُر تألیف شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی (متوفی ۹۴۰ق).

۳ - التحفة فی تحديد الکُر تألیف شیخ بهایی (متوفی ۱۰۳۱ق).

۴ - رساله فی الکُر تألیف علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱ق).

۵ - رساله فی الکُر و أحكام المیاه تألیف شیخ محمد علی بن شیخ ابی طالب الزاهدی الجیلانی (متوفی حدود ۱۱۸۱ق).

۶ - رساله فی الکُر و مقداره تألیف محمد باقر بن محمد اکمل وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ق).

۷ - رساله فی الکُر تألیف سید میرزا یوسف بن میر عبدالفتاح طباطبایی تبریزی (متوفی ۱۲۴۲ق).

۸ - رساله فی الکُر تألیف سید احمد بن محمد باقر موسوی بهبهانی حائری.

۹ - رساله فی الکُر وزناً و مساحةً تألیف سید محمود بن علی تبریزی (متوفی ۱۳۳۸ق).

۱۰ - رساله فی الکُر تألیف میرزا ابی الحسن بن عبدالحسین مشکینی (متوفی ۱۳۵۸ق).

۱۱ - رساله فی الکُر و تحدیده مساحةً و وزناً تألیف سید میرزا هادی خراسانی حائری

(متوفى ١٣٦٨ق).

١٢ - رسالة في الكر تأليف سيدابی القاسم بن ابراهيم اصفهانی موسوی (متوفى

١٣٦٩ق).

التحفة شیخ بهایی، رساله مختصری در تعیین مساحت گر^۱ و مسائل فقهی مربوط به آن می باشد^۲. در منابع و فهارس مختلف از این رساله با عناوین اوزانیه، اوزان شرعی و میزان المقادیر نیز یاد شده است. این رساله، مشتمل بر دوازده فصل به شرح زیر است:

فصل اول: در تقدیر گر به وزن؛ فصل دوم: در تقدیر گر به مساحت؛ فصل سیوم: در ذکر اوزان شرعی؛ فصل چهارم: در ذکر بعضی اعمال حسابی که به آن احتیاج است؛ فصل پنجم: در ذکر صور ضرب بر سبیل اجمال؛ فصل ششم: در کیفیت ضرب گر؛ فصل هفتم: در ذکر بعضی اصطلاحاتی که به آن احتیاج است؛ فصل هشتم: در بیان طریق اجمالی مساحت حوضها؛ فصل نهم: در بیان مساحت حوضهایی که به شکل دایره و صفت دایره و قطاع باشند؛ فصل دهم: در بیان مساحت حوضهایی که به شکل قطعه دایره و هلالی و نعلی و اهللیجی و شلجمی باشند؛ فصل یازدهم: در بیان مساحت حوضهایی که به شکل مثلث و مربع و مستطیل و غیر ذلک باشند؛ فصل دوازدهم: در بیان مساحت حوضی که در آن یک زینه یا بیشتر بسته باشند.

تعیین مقدار گر

با توجه به مطالب و مضامین مطرح شده در این رساله قبل از ارائه این اثر، لازم است مطالبی را پیرامون آب گر و تعیین و تقدیر آن با وزن و مساحت به طور مختصر مطرح نماییم.

در بحث تقدیر و تعیین گر با وزن، چند روایت وجود دارد که ما در زیر به مواردی از

۱. گر: منظور آب راكد است كه اندازه آن از نظر وزن ۱۲۰۰ رطل عراقی است. فرهنگ لغات و

۲. ریحانة الادب ۳/۳۰۸؛ الذریعه ۳/۴۰۲، ۲۳/۳۲۱.

اصطلاحات فقهی: ۴۱۳.

آنها اشاره می‌نماییم:

۱- عبدالله بن المغیره از امام صادق (ع) روایت کرده است که: «إِنَّ الْكُرَّ سِتْمَاءَ رَطْلٍ»^۱، کُر ششصد رطل است.

۲- در روایت دیگری محمد بن مسلم از امام صادق (ع) چنین روایت می‌کند که: «و الْكُرَّ سِتْمَاءَ رَطْلٍ»^۲، کُر ششصد رطل^۳ است.

۳- همچنین از امام صادق (ع) روایت شده است که: «الْكُرُّ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ أَلْفٌ وَمِائَتَانِ رَطْلٍ»^۴. کُر از آب که هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند، هزار و دویست رطل است. با وجود اختلاف در روایات مربوط به کُر وزنی روایت سوم که وزن کُر را ۱۲۰۰ رطل تعیین می‌کند بر دیگر روایات ترجیح داده می‌شود. زیرا مشهور فقها به مضمون آن فتوا داده‌اند و نقل اجماع نیز بر آن شده و مراد از رطل نیز رطل عراق است. شیخ بهایی در فصل اول این رساله به این موضوع نیز اشاره کرده و بر این مطلب، صحه گذارده است.

در تقدیر و تعیین کُر با مساحت، همانند تقدیر کُر به وزن نیز روایات مختلف و متعددی وجود دارد که ما به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱- «أَنَّ الْكُرَّ ذِرَاعَانِ وَشَبْرٌ^۵ فِي ذِرَاعَيْنِ وَشَبْرٌ^۶»

۲- «و الْكُرُّ مَا يَكُونُ ثَلَاثَةُ أَشْبَارٍ فِي عَرْضٍ، ثَلَاثَةُ أَشْبَارٍ فِي عُمُقٍ، ثَلَاثَةُ أَشْبَارٍ فِي طَوْلٍ»^{۷، ۸}

۳- روایت اسماعیل بن جابر از امام جعفر صادق (ع): قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ص): الْمَاءُ

۱. وسائل الشیعة ۱/ ۱۲۴ ح ۲.

۲. تهذیب الأحکام ۱/ ۴۱۴ ح ۲۷.

۳. الرّطل: چیزی که با آن وزن کردن صورت گیرد. فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی: ۲۳۷.

۴. تهذیب الأحکام ۱/ ۴۱ ح ۱۱۳.

۵. الشّبر: (مفرد اشبار) ما بین سر انگشت کوچک و سر انگشت شست از کف دست موقعی که باز است.

۶. المقنع: ۲۷۲. ۷. المقنع: ۳۱.

۸. المقنع: ۳۱؛ المعتمر ۱/ ۴۵.

۹. مطابق با ۲۷ و ۱۲۵ وجب است.

۱۰. مطابق با ۲۷ وجب است.

الذي لا ينجسه شيء؟ قال: «ذراعان عمقه في ذراع^۱ و شبر وسعته^۲»^۳.

۴- روایت دیگری از امام جعفر صادق (ع)، اسماعیل بن جابر عن ابی عبدالله (ع) قلت: ما الكر؟ قال: «ثلاثة أشبار في ثلاثة أشبار»^۴.

۵- ابوبصیر نیز روایت دیگری از امام صادق (ع) را به شرح زیر نقل می‌کند که: سئلت أبا عبدالله (ع) عن الكر من الماء كم يكون قدره؟ قال: «إذا كان الماء ثلاثة أشبار ونصف في مثله ثلاثة أشبار ونصف في عمقه في الأرض فذلك الكر من الماء»^۵. ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: یک کُر آب چقدر است؟ فرمود: وقتی که آب، سه وجب و نیم طول، ضرب در سه وجب و نیم عرض، ضرب در سه وجب و نیم عمق شود، این مقدار آب کُر است که حاصل ضرب آن ۴۲ وجب و هفت هشتم وجب می‌شود.

در این مبحث نیز، روایت ابوبصیر - که مساحت کُر را ۴۲ وجب و هفت هشتم تعیین می‌کند - با توجه به اجماع فقها بر این روایت، بر دیگر اقوال و روایات برتری دارد. شیخ بهایی نیز بنای این رساله را بر همین قول و روایت، قرار داده و بر مبنای آن به تألیف این اثر پرداخته است.

نسخه‌های موجود از التحفة في تحديد الكر

از التحفة شیخ بهایی چندین نسخه خطی در کتابخانه‌های ایران وجود دارد که این نسخه‌ها به ترتیب تاریخ کتابت عبارتند از:

۱ - نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی. نستعلیق، محمدباقر بن عبدالقادر الحسینی الاسترآبادی، کتابت ۱۰۰۲، ش ۳۹۵۱۸ (رویت).

۱. الذراع: از آرنج تا انتهای انگشت وسطی. فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی: ۲۲۳.

۲. المقنع: ۳۱؛ المعتبر ۴۶/۱. ۳. مطابق با ۳۶ وجب است.

۴. المعتبر ۴۵/۱. ۵. مطابق با ۲۷ وجب است.

۶. الکافی ۳/۳ ح ۵.

- ۲- نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی. نسخ و نستعلیق، محمدباقر بن کامران تبریزی، کتابت ۱۰۲۰، مجموعه ش (۲) ۱۰۱۹۵، فهرست مرعشی ۱۵۶/۲۶.
- ۳- نسخه عصر مؤلف، ریاض العلماء ۵/۹۶.
- ۴- نسخه کتابخانه مجلس. نسخ، شیخ محمدعلی بن محمود تبریزی، کتابت سده ۱۱، مجموعه ش (۳۹) ۱۲۳۱، فهرست مجلس ۲۳/۸۲۸.
- ۵- نسخه کتابخانه ملک. نستعلیق، کتابت سده ۱۱، مجموعه ش (۱۱) ۳۲۲۹، فهرست ملک ۶/۳۱۱.
- ۶- نسخه دانشگاه تهران. نستعلیق ریز، کتابت ۱۲۰۲، مجموعه ش (۳) ۹۵۷، فهرست مشکوة ۴/۸۳۸ (عنوان: اوزان شرعی).
- ۷- نسخه کتابخانه خاندان میبدی. نسخ، کتابت ۱۲۵۰، مجموعه ش (۳) ۴۱۲، فهرست خاندان میبدی ۲/۱۰۲.
- ۸- نسخه کتابخانه گوهرشاد. نستعلیق، عبدالصمد؟، کتابت ۱۲۶۸، مجموعه ش (۱۲) ۵۷۷، فهرست گوهرشاد ۲/۶۸۷.
- ۹- نسخه کتابخانه مجلس. تعلیق خوش، اسماعیل بن ابراهیم، بی تا، مجموعه ش (۴) ۳۵۲، نشریه ۶/۵۵۴.
- ۱۰- نسخه کتابخانه انجمن مفاخر فرهنگی. بی تا، مجموعه ش (۱) ۴۱/ف، فهرست مفاخر ۷۳.

این جانب، پس از بررسی نسخه های فوق، نسخه هایی از رساله تحفه را از کتابخانه های مختلف تهیه و آن را پس از استنساخ و مقابله، تصحیح نمودم. در تصحیح این اثر از نسخه های زیر استفاده نموده ام:

- ۱- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۳۹۵۱۸. از این نسخه به عنوان نسخه اساس با رمز (آ) یاد نموده ام.
- ۲- نسخه کتابخانه ملک به شماره (۱۱) ۳۲۲۹، که آن را با رمز (م) ذکر کرده ام.

٣- نسخه کتابخانه گوهرشاد به شماره (١٢) ٥٧٧، که آن را در پابرها با رمز (گ) آورده‌ام.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم مراتب سپاس و تشکر خود را از مساعدت و راهنمایی‌های دانشمند بزرگوار جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای الهی خراسانی در تصحیح و نشر این اثر اعلام دارم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ
 آلِهِ الطَّيِّبِينَ أَمَّا بَعْدُ فَيَا بَرِّ الْأَوَّلِي الْبَصَائِرِ يُودِعُ
 وَطَائِرِ اسْتِ كَيْفَ حَقِيقِ مَعْدَارِ كَرِازِ اِمَامِ مَهْمَاتِ
 اسْتِ وَدَائِسِ كُنَيْتِ سَاحِبِ اشْكَالِ اَلِ
 نَظَائِرِ كَيْفَ مُوَافِقِ وَلَعْدِ قِبَالِ وَمَطَائِرِ بَرِ اِبْنِ
 هِنْدِ كَيْفَ بَاشِدِ اَزْ جِلْدِ مَحْمَدِابِ وَتَقَاتِ اَكْرَامِ
 رَضِ اَللَّهِ عَنْهُمْ بِرِ دُرِّ بَعْضِ اَرِ اشْكَالِ اَنِ كَيْفَ بِرِ اَعْدِ
 حَسَابِ وَهِنْدِ سَهْ مَوْفِ بِسَبْ اَقْصَارِ نَمُودِ اِنْدِ
 وَ اَرِ اشْكَالِ هِنْدِ كَيْفَ دَرِ اَبِ مَقْصُورِ اسْتِ بِنْدِ
 سَكَلِ مَجِ نَوْضِ نَمُودِ اِنْدِ وَ مَسَاحَتِ بَاقِ اشْكَالِ
 مُحَمَّدِ حَوْلِ سِنْدِ بِرِ و مَسَدِ و مَمْنِ و عَرِ اَنِ مَوْضِ
 مَكْنَسِ اَبِ نَابِرِ سِ قَمَرِ خَفَرِ بَا اَللَّهِ مُحَمَّدِ الْعَالَمِ
 رَا اَخَا طَرِاطَرِ سِيدِ كَيْفَ دَرِ سِ مَخْصَرِ حَقِيقِ وَ زَنْ

کرد و اندر صاحب آنرا هم به صاحب معروف صاحب اسکال
 بختی مسوان کرد بطوری که بعد طری باشد طری در مکتبی
 فصل دوم در بیان صاحب حوصی که در آن یک زنیه با
 سر سر باشد طری صاحبی است که آن زنیه را بعد
 انکاسته صاحب حوصی معلوم کند و بعد از آن زنیه را
 به همانند و حاصل صاحب آنرا از صاحب حوصی بماند
 آنکه مانند صاحب آن باشد مثال حوصی بر می که طوش
 چهار سر و عرض یک سر و عمق چهار سر و هم باشد و در حوصی
 مذکور دو زنیه باشد طول یکی دو سر و عرض یک سر و
 در بعضی یک سر و هم و بر یک در طول و عرض یک سر و
 در بعضی یک سر و هم طول حوصی را در عرض هر یک کردم
 و دوارد حاصل را در عنوان بنام و چهار حاصل بعد
 از آن زنیه را صاحب کردم از صاحب یکی به سر حاصل
 و از صاحب دیگری سسی سر مجموع را که به سر است از بنام و
 چهارم کردم چنانکه بنامی مانند و آن بعد از صاحب آن
 سس حوصی مذکور را بدین که باشد بعد از
 دو سر یک سر و یک سر
 و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و اجمعین و بعد
 میگوید فقیر بهما الدین العالمی ابن رب اله البیت و تحقیق کرد و طریق
 ضرب این مشتمل بر دو ازده فصل فصل اول در تقدیر کردن وزن
 مقدار سبب از آب که وزن آن یکزار و دویست رطل باشد
 و این تقدیر در احادیث حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم
 آمده است مگر در کتاب چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب
 احکام آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 کرده که آنحضرت فرموده الکرمین الماء الذی لا یجسیه شیء و اینها رطل
 یعنی که از آب که هیچ چیز از آن نجس نمیکرد اند مقداری یکزار و دویست
 رطل است و قنهای ما رضوان الله علیهم برین قدر متفق اند اما درین معنی
 مختلف اند که ایاماد آنحضرت رطل عراق عتبت که عبارت
 از نود و یک مثقال شرعیست یا رطل مدینه غطیه است که عبارت

آبست پس حوض مذکور زاید بر کرباست بمقدار دو شبر
مکسر و نیکت فن شمیری و الحمد لله رب

العالمین و العاقبت المبین

بر مکتب یارم

ابراهن

۱
۱
۱
۱

[illegible]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين^۱، اما بعد بر ضماير اولی البصائر^۲ هویدا و ظاهر است که تحقیق مقدار کُر از اهمّ مهمّات است و دانستن کیفیت مساحت^۳ اشکال آن به طریقی که موافق قواعد حسابی و مطابق براهین هندسی باشد. از جمله منجّمان و فقهای گرام - رضی الله عنهم - بر ذکر بعضی از اشکال که بر قواعد حساب و هندسه موقوف نیست، اقتصار نموده‌اند و از اشکال هندسی که در آب [کُر] متصوّر است به غیر از شکل مربّع، تعرّض نفرموده‌اند و به مساحت باقی اشکال محتمله چون مستدیر و مسدّس و مئمن و غیر آن متعرّض نگشته‌اند، بنابراین فقیر حقیر بهاء الدّین محمد العالمی را به خاطر قاصر رسید که در این مختصر، تحقیق وزن و مساحت کُر را به طریقی که مطابق احادیث حضرات ائمّه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - باشد، مذکور سازد و کیفیت استعمال مساحت اشکال مختلفه آن را بر وجهی که موافق قواعد حسابی و براهین هندسی^۴ باشد، معروض گرداند تا طریق مساحت^۵ اکثر اشکالی که در آب محتمل است به اسهل و جهی معلوم گردد و کیفیت ضرب جمیع حوضها و غدیرها به اخصر طریقی واضح شود و از اصول هندسه و حساب، آنچه موقوف علیه این مطلوب است، مذکور سازد و در ذکر امثله که موضح آن قواعد باشد به قدر وسع کوشد و آن را به اسم سامی اعلی حضرت پادشاهی مزین گرداند که آسمان با سموی که دارد کمترین پایه‌ای است از درجات مرفات قدر و رفعت او و زمین با این قرار و تمکین، کمین قعری^۵ است فرسوده اقدام فرو شوکت او، مساحت میاه انهار سبحانه

۱. گ: الحمد لله رب العالمين و الصلوة على محمد و آله اجمعين.

۲. گ: اولی الابصار.

۳. گ: کیفیت مباحث.

۴. گ: منزلی.

۵. گ: «مساحت» را ندارد.

به اشباع^١ افکار، متعذّر است و سیاحت اقطار ممالک دولت بی انتهایش به اقدام او هام و افهام^٢ متعسّر.

هرچه اندیشه را بر آن دست است پیش قدر بلند او پست است و هو^٣ الملك الاعظم، مالک رقاب الامم، مولی^٤ ملوک العرب و العجم، محیی رسوم العلوم و الحکم، أعظم ملوک الأرض شأناً و أعلاهم منزلاً و مکاناً و أشملهم عدلاً و إحساناً الذی یفتخر الخواقین بتقییل سدّة بابہ و یتہج السلاطین بوضع الرؤوس علی تراب أعقابہ، المؤید بتأییدات اللہ، الملك القوی، المشرف بتشریف الحسب المصطفوی و النسب المرتضوی، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الملك العادل الغازی ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی الصفوی^٥ خلد الله تعالى علی مفارق العالمین، ظلّ سلطنته القاهرة و شید لاعلاء معالم الدّین أركان دولته الباهرة ما توالّت الشّهور و تعاقب الدّهور و چون این مور حقیر را جز این تحفه محقر^٦ وسیله خدمتی در حضرت آن پادشاه سلیمان حشمت نبود، این مختصر را به تحفه مسمی گردانید و بر دوازده فصل ترتیب نمود^٧.

فصل اول: در تقدیر کُر به وزن؛ فصل دوم: در تقدیر کُر به مساحت؛ فصل سیوم: در ذکر اوزان شرعی؛ فصل چهارم: در ذکر بعضی^٨ اعمال حسابی که به آن احتیاج است؛ فصل پنجم: در ذکر صور ضرب کُر^٩ بر سبیل اجمال؛ فصل ششم: در کیفیّت ضرب کُر؛ فصل هفتم: در ذکر بعضی اصطلاحاتی که به آن احتیاج است؛ فصل هشتم: در بیان طریق اجمال مساحت حوضها؛ فصل نهم: در بیان^{١٠} مساحت حوضهایی که به شکل دایره و

١. گ: به اشباع. ٢. گ: به اقدام او هام اولی الافهام.

٣. گ: و هذا. ٤. گ: «مولی» را ندارد.

٥. گ: ابوالمظفر سلطان محمد پادشاه خدای بنده الحسینی الصفوی.

٦. گ: جز از این تحفه خود. ٧. گ: داد.

٨. گ: «بعضی» را ندارد. ٩. آ و م: «کُر» را ندارند.

١٠. گ: «بیان» را ندارد.

صفت دایره و قطاع باشند؛ فصل دهم: در بیان مساحت حوضهایی که به شکل قطعه دایره^۱ و هلالی و نعلی و اهللجی و شلجمی باشند؛ فصل یازدهم: در بیان مساحت حوضهایی که به شکل مثلث و مربع و مستطیل و غیر ذلک باشند؛ فصل دوازدهم: در بیان مساحت حوضی که در آن یک زینه یا بیشتر بسته باشند.

فصل اول در تقدیر کُر به وزن

کُر مقداری است از آب^۱ که وزن آن^۲ یک هزار و دویست رطل باشد و این^۳ تقدیر در احادیث حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - مذکور است، چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی - علیه الرحمة^۴ - در کتاب تهذیب الاحکام از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرموده که: «الکُر من الماء الَّذي لا ینجسه شیء ألف و مائتا رطل»^۵ یعنی کر از آب که هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند مقدار^۶ یک هزار و دویست رطل است و فقهای ما - رضوان الله علیهم - بر این قدر متفق‌اند، اما در این معنی مختلف‌اند که آیا مراد آن حضرت، رطل عراق عرب^۷ است که عبارت از نود و یک مثقال شرعی است یا رطل مدینه^۸ معظمه که عبارت از یک رطل و نیم عراق عرب است. شیخ مفید و شیخ ابوجعفر طوسی - علیهما الرحمة^۹ - بر آنند که مراد، رطل عراق عرب

۱. نسخه «م» چنین آغاز می‌شود: «بسمله، الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین، اما بعد می‌گوید فقیر حقیر بهاء الدین العاملی، این رساله‌ای است در تحقیق کُر و طریق ضرب آن مشتمل بر دوازده فصل، فصل اول در تقدیر کُر به وزن، مقداری است از آب...».

۲. گ: او. ۳. گ: و آن.

۴. گ: شیخ ابوجعفر طوسی ره.

۵. تهذیب الأحکام ۴۱/۱ ح ۱۱۳؛ الاستبصار ۱۰/۱ ح ۱۵.

۶. گ: «مقدار» را ندارد. ۷. گ: رطل عراقی.

۸. رطل مدنی: برابر ۱۹۵ درهم شرعی و ۱/۵ برابر رطل عراقی است. فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی:

۹. گ: شیخ ابوجعفر طوسی رحمهما الله. ۲۳۷

است، چه آن شخصی که این حدیث را از^۱ حضرت نقل نموده، محمد بن ابی عمیر است و مشارالیه از عراق عرب بوده، پس ظاهر آن است که آن حضرت، کُر را بر رطلی که موافق عرف راوی است، تقدیر فرموده باشد^۲ و سید مرتضی علم الهدی و شیخ ابن بابویه قمی - علیهما الرّحمة - بر آنند که مراد رطل مدینه است، چه آن حضرت - صلوات الله علیه^۳ - در مدینه معظمه، متوطن بودند، پس غالب آن است که کُر را بر رطل شهری که خود در آنجا متوطن اند، تقدیر فرموده باشند^۴ و اکثر فقهای ما - علیهم الرّحمة - بر آنند که مراد، رطل عراق عرب است و متأخرین فقهای ما^۵ بر این متفق اند^۶.

۱. گ و م: + آن.
 ۲. المقتنعة: ۶۴؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی: ۳.
 ۳. گ: «صلوات الله علیه» را ندارد.
 ۴. الانتصار: ۸۴ - ۸۵؛ من لا یحضره الفقیه ۶/۱.
 ۵. گ: متأخرین فقها.
 ۶. المهذب لابن البراج ۲۱/۱؛ المبسوط ۶/۱؛ شرایع الإسلام ۱۰/۱؛ نهایة الأحکام ۲۳۳/۱.

فصل دوم در ذکر^۱ تقدیر گُر به مساحت

فقه‌ها را - علیهم الرّحمة^۲ - در آن چهار قول است. قول اوّل آن که گُر آن است که^۳ هر یک از طول و عرض و عمق آن، سه شبر و نیم باشد به اشبار مستوی الخلقه که مجموع آن چهل و دو شبر مکسّر^۴ و هفت ثمن و شبری باشد و این قول، مذهب شیخ مفید و شیخ ابوجعفر طوسی و اکثر فقهاست^۵؛ قول ثانی^۶ آن که گُر آن است که هر یک از طول و عرض و عمق آن^۷، سه شبر باشد، چنانچه مجموع آن بیست و هفت شبر مکسّر^۸ باشد و این قول، مذهب^۹ ابن بابویه قمی و باقی مجتهدین قم است^{۱۰} و شیخ جمال‌الدین مطهر^{۱۱} - علیه الرّحمة - در کتاب مختلف این مذهب را تقویت نموده^{۱۲} و شیخ علی - علیه الرّحمة - نیز در حاشیه مختلف به قوّت این مذهب قایل شده^{۱۴} و^{۱۵} قول ثالث^{۱۶} آن است که گُر مقدار ده شبر و نیم یک شبر^{۱۷} است و این قول مذهب^{۱۸} شیخ قطب‌الدّین

-
۱. گ: «ذکر» را ندارد.
 ۲. گ: «علیهم الرّحمة» را ندارد.
 ۳. گ: + از.
 ۴. گ: «مکسّر» را ندارد.
 ۵. النّهاية: ۳؛ مختلف الشّیعة ۱/۱۸۳؛ لم نعثر علی قول الشیخ المفید فی هذه المسألة.
 ۶. گ: دویم.
 ۷. گ: او.
 ۸. گ: «مکسّر» را ندارد.
 ۹. م: + شیخ.
 ۱۰. م: «و باقی مجتهدین قم» را ندارد.
 ۱۱. گ: «جمال الدّین مطهر» را ندارد.
 ۱۲. گ: داده.
 ۱۳. مختلف الشّیعة ۱/۱۸۳.
 ۱۴. مختلف الشّیعة ۱/۱۸۳؛ من لا یحضره الفقیه ۱/۶؛ المقنن: ۳۱؛ الأملی: ۷۴۴؛ جامع المقاصد ۱/۱۱۶.
 ۱۵. گ: «نیز در حاشیه مختلف به قوّت این مذهب قایل شده و» را ندارد.
 ۱۶. گ: قول سیوم.
 ۱۷. م: کر مقدار دو شبر و نیم مکسّر.
 ۱۸. م: «مذهب» را ندارد.

راوندی است که یکی از مشاهیر مجتهدین است^۱. قول رابع^۲ آن است که کُر یکصد شبر مکسر^۳ است تقریباً و این قولِ مذهب شیخ ابن الجنید است^۴ و اکثر فقها - علیهم الرّحمة^۵ - بر آنند که این دو مذهب آخر، به غایت ضعیفند و مشهور، قول اوّل است و مبنای^۶ این رساله بر اوست.

۱. نقله العلامة فی المنتهی ۴۱/۱.

۳. گ: «مکسر» را ندارد.

۵. گ: «علیهم الرّحمة» را ندارد.

۲. گ: چهارم.

۴. نقله العلامة فی المختلف ۱۸۳/۱.

۶. م: + بنای.

فصل سیوم

[در ذکر بعضی^۱ اوزان شرعی]

در ذکر بعضی^۲ اوزان شرعی که تحقیق وزن کر^۳ بر آن موقوف است رطل عراق عرب که کر به آن یک هزار و دویست رطل است، مقدار^۴ یکصد و سی درهم شرعی است و یک درهم شرعی شش دانگ است و دانگی هشت جو^۵، پس یک درهم شرعی، چهل و هشت جو باشد و چون یک مثقال شرعی یک درهم و سه سبع درهم شرعی است، پس شصت و هشت جو و چهار سبع جوی باشد، پس رطل عراقی^۶ نود و یک مثقال شرعی است، پس وزن کر به درهم شرعی، یکصد و پنجاه و شش هزار درهم است و به مثقال شرعی یکصد و نه هزار و دویست مثقال است و چون مثقال صیرفی، شش دانگ است و دانگی چهار نخود و نخودی چهار جو، پس مثقال صیرفی نود و شش جو باشد، پس یک درهم شرعی، نصف مثقال صیرفی باشد و ده مثقال صیرفی، چهارده مثقال شرعی باشد، پس وزن کر به مثقال صیرفی، هفتاد و هشت هزار و یکصد^۷ مثقال باشد و چون یک من به وزن تبریز، پانصد و شصت مثقال است، پس کر به وزن تبریز یکصد و سی و نه من و نیم باشد^۸ بیست مثقال کم.

۱. گ: + از.

۲. گ: + از.

۳. آ و گ: «کر» را ندارند.

۴. گ: + رطل.

۵. گ: + است.

۶. رطل عراقی: $۱۲۸\frac{۴}{۵}$ درهم = $۴۰۷/۵$ گرم و این رطل، مراد فقهاست هنگامی که سخن از اوزان به غیر

از نقره می زنند. فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی: ۲۳۷.

۷. گ: + به.

۸. گ و م: «و یکصد» را ندارند.

فصل چهارم

در ذکر بعضی اعمال حسابی که به آن احتیاج است

در ذکر بعضی اعمال حسابی که در ضرب کر به آن احتیاج است ضرب عدد در عدد عبارت از تحصیل عدد ثالث است که نسبت آن به یکی از این دو عدد، همچو نسبت آن عدد دیگر باشد به واحد و ضرب ما دون پنج^۱ احتیاجی به عمل ندارد و هر عددی را که در پنج ضرب کنند، برای هر یک از نصف آن عدد ده بگیرند و اگر کسری داشته باشد برای^۲ کسر پنج بگیرند و در ضرب ما فوق پنج تا ده عددین را جمع کنند و آنچه زاید بر ده باشد هر یکی را^۳ ده گیرند و ما بقی هر یک تا ده در یکدیگر ضرب کنند و بر حاصل افزایند و در ضرب ما فوق ده و تحت بیست در یکدیگر آحاد احد مضروبین را بر مجموع دیگری^۴ افزایند و هر یکی از حاصل را ده گیرند، بعد از آن آحاد را در آحاد ضرب کنند و بر حاصل افزایند و در ضرب اعداد کثیره به شبکه احتیاج می شود و عملش آن است که شکل ذو اربعه اضلاع رسم کنیم و قسمت کنیم، طولش را به عدد مراتب یکی از مضروبین که بر فوق آن نویسیم و عرضش را به عدد مراتب دیگری که بر یسار آن نویسیم، آحاد تحت عشرات و عشرات تحت مآت و هکذا و از مواضع انقسامات،^۵ خطوط اخراج کنیم تا شکل به مربعات صغار منقسم شود و هر مربعی را دو مثلث سازیم به خط^۶ مورب از زاویه راست فوقانی به زاویه چپ تحتانی، بعد از آن ضرب کنیم یک یک از مفردات مضروب را در یک یک از مفردات مضروب فیه و حاصل را در مربعی که

۱. گ: ما دون عشرة هیچ.

۲. گ: + آن.

۳. م: هر واحدی از آن را.

۴. گ: احد مضروبین را به رقم دیگری.

۵. گ: انقسام.

۶. گ: خطوط.

ملتقایین^۱ هر دو است نویسیم، آحاد در مثلث تحتانی و عشرات در فوقانی و مربعات محاذی صفر را خالی گذاریم، پس آنچه در مثلث تحتانی از مربع راست تحتانی باشد^۲ در تحت شکل نویسیم و اگر خالی باشد، صفر نویسیم، بعد از آن، جمع کنیم ارقامی را که مابین دو خط مورّب است، فوق مثلث مذکور و حاصل را بر یسار آنچه نوشته بودیم نویسیم، اگر کمتر از ده باشد و الاّ آحادش را نویسیم و از برای هر عشره، یکی رفع کنیم یا بر حاصل جمع ارقام سطر^۳ مورّب فوقانی^۴ افزایشیم و همچنین در جمیع سطور مورّب^۵ تا عمل تمام شود و اگر در یکی از سطور مورّب، عددی بیان و از سطر^۶ دیگر چیزی دفع^۷ نشده باشد یا جمیع ارقام آن سطر^۸ مرفوع شده باشد در سطر حاصل صفر نویسیم. مثال: خواستیم که هفتصد و سی و شش را در سیصد و هفتاد و دو ضرب کنیم، اعمال مذکوره را به جای آوردیم^۹ صورت عمل چنین باشد^{۱۰} و حاصل ضرب دویست و هفتاد و سه هزار و هفتصد و نود دو باشد.

۱. گ و م: ملقای.

۲. م: از مربع اخیر است.

۳. گ: جمیع ارقام آن سطر.

۴. م: سابق.

۵. م: «و همچنین در جمیع سطور مورّب» را ندارد.

۶. م: «مورّب عددی بیان و از سطر» را ندارد.

۷. م: وضع.

۸. گ: «مورّب فوقانی افزایشیم و همچنین در جمیع سطور مورّب تا عمل تمام شود و اگر در یکی از سطور

مورّب عددی بیان و از سطر دیگر چیزی دفع نشده باشد یا جمیع ارقام آن سطر» را ندارد.

۹. م: «اعمال مذکوره را به جای آوردیم» را ندارد.

۱۰. گ: + که در حاشیه مسطور شده.

	۷	۳	۶
۳	۲	۱	۹
۷	۴	۲	۴
۲	۱	۴	۶
	۲۷۳	۷۹۲	

تتمه در قسمت عددی بر عددی دیگر^۱، طلب عدد ثالث است که آن را در ثانی اگر ضرب کنیم، عدد اوّل حاصل شود، طریقه آن است که جدولی رسم کنیم و مقسوم را در اعلای آن نویسیم و مقسوم علیه را در اسفل به حیثی که آخرش در برابر^۲ آخر مقسوم واقع شود، اگر آخر مراتب مقسوم علیه زیاده نباشد از آنچه از مقسوم برابر او باشد و الا باید که آخرش برابر آخر ما قبل مقسوم باشد و اگر عددی از آحاد بیاییم که ممکن باشد آن را در یک یک از صور مقسوم علیه ضرب کردن و حاصلش را کم کردن از برابر آن از مقسوم و از یسارش اگر بر یسارش ضربی^۳ باشد، آن را فوق جدولی محاذی^۴ اوّل مراتب مقسوم علیه نویسیم و حاصل ضرب را در تحت مقسوم نویسیم و آحادش، محاذی مضروب فیه و آن چه بعد از کم کردن باقی ماند در تحت مقسوم به ترتیب نویسیم، بعد از فاصله، بعد از آن مقسوم علیه را به یک مرتبه به جانب یمین نقل کنیم، باز اگر عددی به

۱. آوگ: «دیگر» را ندارد.

۲. م: «آخرش در برابر» را ندارد.

۳. گ: چیزی.

۴. گ: جدول محاذات.

التحفة في تحديد الكثر □ ۳۰۵

همان صفت بیاییم بر یمین^۱ عدد اوّل نویسیم و اعمال مذکور به جای آوریم و اگر یافت نشود، صفر نویسیم و همچنین عمل کنیم تا مرتبه اوّل مقسوم علیه، محاذی مرتبه اوّل مقسوم شود، پس آنچه فوق مقسوم، نوشته شده باشد، خارج قسمت باشد از صحاح و اگر چیزی از مقسوم بماند، کسری بود که مخرجش مقسوم علیه باشد^۲. مثال^۳: خواستیم که سیزده هزار و چهار صد و هشتاد و نه را بر چهل و دو قسمت کنیم، اعمال مذکوره را به جای آوردیم، صورت عمل چنین شد و خارج قسمت سیصد و بیست^۴ و یک صحیح باشد و یک سدس شد چه بیست و^۵ هفت که باقی مقسوم است به چهل و دو که مقسوم علیه است نسبت واحد است به شش.

	۳	۲	۱	
۱	۳	۴	۸	۹
۱	۲			
۰	۰			
		۶		
		۸		
		۸		
			۴	
			۴	۲
				۷
			۴	۲
		۴	۲	
	۴	۲		

۱. گ: «یمین» را ندارد.

۲. گ: و اگر چیزی از مقسوم بماند، مخرجش کسری بود مقسوم.

۳. آ و م: حال.

۴. آ: شصت.

۵. گ: نسبت.

فصل پنجم در ذکر صور ضرب کر بر سبیل اجمال

صور متصوّر در ضرب کر^۱ نظر صحیح و کسر بودن هر یک از طول و عرض و عمق آن بیست و هفت است، چه طول آن یا صحیح است یا کسر یا مرکّب از صحیح و کسر و بر هر یک از این نه تقدیر عمق عرض آن نیز یا صحیح است یا کسر یا مرکّب و بر هر یک از این نه تقدیر عمق^۲ آن از سه حال مذکوره بیرون نخواهد بود و از این بیست و هفت صورت،^۳ یک صورت بغایت آسان است و احتیاج به عمل ندارد و آن، آن است که هر یک از طول و عرض و عمق، صحیح باشد و در یک صورت دیگر، یقین است که آب به سرحدّ کرّیت نمی‌رسد و آن، آن است که هر یک از ابعاد ثلاثه، کسر باشد و در بیست و پنج صورت^۴ باقی، گاه است که احتیاج به تجنّیس واقع می‌شود، آن وقتی است که احد مضروبین، مرکّب از صحیح و کسر بیش^۵ باشد و تجنّیس عبارت از آن است که صحیح را در مخرج کسر، ضرب نمایند و صورت کسر بر حاصل ضرب افزایند و مجموع را مجنّس گویند. مثال: خواستیم که چهار و دو ثلث را تجنّیس کنیم که چهار را در مخرج ثلث که سه است، ضرب کردیم و صورت کسر را که دو است بر حاصل که دوازده است افزودیم^۶ چهارده حاصل شد و هو المطلوب. تتمّه صورت بیست و پنج‌گانه مذکور را امثله^۷ جزئیّه غیر محصور است و آنچه در کتب فقهی مسطور است، مثال صورتی است

۱. گ: «اجمال صور متصوّر در ضرب کر» را ندارد.

۲. گ: «عرض آن نیز یا صحیح است یا کسر یا مرکّب و بر هر یک از این نه تقدیر عمق» را ندارد.

۳. گ: صور.

۴. گ: «صورت» را ندارد.

۵. گ: «بیش» را ندارد.

۶. گ: آوردیم.

۷. گ و م: مثلثه.

که هر یک از ابعاد ثلاثه، مرکب از صحیح و کسر باشد و آن، این است که هر یک از^۱ طول و عرض و عمق آب، سه شبر و نیم باشد و کیفیت ضرب آن به طریق مشهور، آن است که سه طول را در سه عرض ضرب کنند^۲ که شود باز در نیم شبر عرض، ضرب کنند یک و نیم شود و نیم شبر طول را در سه عرض ضرب کنند، یک و نیم شود، باز در نیم شبر عرض کنند^۳ ربع شود، پس این دوازده و ربع را در عمق ضرب کنند به این طریق که دوازده را در سه ضرب کنند، سی و شش شود، پس دوازده را در نیم ضرب کنند، شش شود و چون شش و سی و شش را جمع کنیم، چهل و دو حاصل آید و ربع را در سه ضرب کنند سه ربع شود و در نصف، ضرب کنند، ثمن شود و سه ربع و هفت ثمن است، پس مجموع چهل و دو شبر^۳ و هفت ثمن شود و کیفیت ضرب این مثال به قاعده حسابی در فصل آینده معلوم خواهد شد.

۱. م: «ثلاثه مرکب از صحیح و کسر باشد و آن این است که هر یک از» را ندارد.

۲. م: «یک و نیم شود و نیم شبر طول را در سه عرض ضرب کنند یک و نیم شود باز در نیم شبر عرض

۳. گ: وجب.

کنند» را ندارد.

فصل ششم^۱ در کیفیت ضرب گَر

در کیفیت ضرب که هر گاه که یکی از ابعاد ثلاثه کر را یعنی طول یا عرض یا عمق آن را در بُعد دیگر ضرب نمایند یا مجموعه^۲ دو بُعد آن را در بُعد ثالث ضرب کنند، اگر یکی از جانبین یعنی مضروب یا مضروب فیه صحیح باشد و جانب دیگر کسر صحیح را در صورت کسر، ضرب نمایند و اگر یک جانب صحیح باشد و جانب دیگر مرکب از صحیح و کسر، جانب صحیح را در مجنس و جانب مرکب ضرب نمایند و حاصل ضرب را در این دو صورت بر مخرج کسر، قسمت نمایند، خارج قسمت، جواب باشد. مثال: حوضی که طولش دوازده شبر است و عرضش سه ربع شبر و عمقش پنج شبر باشد، دوازده را در سه ضرب کردیم سی و شش حاصل شد بر مخرج کسر که چهار است، قسمت کردیم نه حاصل شد، این نه را در عمق که پنج است، ضرب کردیم چهل و پنج^۳ حاصل شد، پس آب مذکور از کر به پنج شبر مکسر^۴ و ثمن شبری زیاده است و اگر یک جانب کسر باشد و جانب دیگر مرکب از صحیح و کسر، صورت کسر را در جانب مجنس دیگر، ضرب نمایند و اگر هر یک از جانبین مرکب از صحیح و کسر باشد، مجنس یکی را در مجنس دیگر ضرب نمایند و حاصل ضرب را در این دو صورت، حاصل اول نامند و بعد از آن، مخرج کسر را در مخرج کسر دیگر ضرب کنند و حاصل را، حاصل ثانی قسمت نامند و حاصل اول را بر حاصل ثانی، قسمت نمایند، خارج قسمت جواب باشد. مثال: حوضی که طولش هشت شبر و ثلث شبری باشد و عرضش سه خمس شبری و عمقش

۱. گ: تتمه.

۲. گ: «مجموعه» را ندارد.

۳. آ و گ و م: چهل و هشت.

۴. گ: «مکسر» را ندارد.

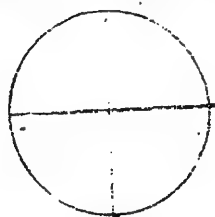
هشت شبر و دو خمس، مجنّس هشت و ثلث را که بیست و پنج است در صورت سه خمس که سه است ضرب کردیم، هفتاد و پنج حاصل شد، بعد از آن، مخرج ثلث را که سه است در مخرج سه^۱ خمس که پنج است، ضرب کردیم، پانزده حاصل شد، حاصل اوّل را بر حاصل ثانی، قسمت کردیم، پنج بیرون آمد^۲ به طریق سابق چهل و دو حاصل شد، پس حوض مذکور از کر به مقدار هفت ثمن شبری کمتر است. مثال دیگر: حوضی که طولش سه شبر و نیم باشد و عرضش دو شبر و سه ربع شبری و عمقش نیز پنج شبر باشد، مجنّس طول را که هفت است در مجنّس عرض که یازده است، ضرب کردیم هفتاد و هفت حاصل شد و مخرج^۳ نصف را که دو است در مخرج سه ربع که چهار است ضرب کردیم، هشت حاصل شد، حاصل اوّل را بر حاصل ثانی قسمت کردیم^۴ خارج قسمت^۵ پنج ثمن شد در عمق ضرب کردیم به طریق سابق، چهل و پنج^۶ شبر و ثمن شبری حاصل شد، پس حوض مذکور از کر به پنج شبر مکسّر^۷ بیرون آمد و ربع شبری زیاده است. مثال دیگر: حوضی که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه شبر و نیم باشد، مجنّس طول هفت است و هم چنین مجنّس عرض، پس حاصل اوّل چهل و نه است و حاصل ثانی چهار و حاصل قسمت دوازده و ربع است مجنّس آن چهل و نه است و مجنّس عمق هفت، پس حاصل اوّل، سیصد و چهل و چهار است و حاصل ثانی هشت و خارج قسمت، چهل و دو و هفت ثمن است^۸.

-
۱. گ: «سه» را ندارد.
 ۲. گ: «پنج بیرون آمد» را ندارد.
 ۳. م: «مخرج» را ندارد.
 ۴. م: «هشت حاصل شد حاصل اوّل را بر حاصل ثانی قسمت کردیم» را ندارد.
 ۵. م: + نه و.
 ۶. آ و گ و م: چهل و هشت.
 ۷. گ: «مکسّر» را ندارد.
 ۸. گ: باشد.

فصل هفتم

در ذکر بعضی اصطلاحاتی که به آن احتیاج است

در بیان بعضی اصطلاحاتی که در معرفت مساحت اشکال کر به آن احتیاج است، چون دو خط با یکدیگر بر وجهی باشند که هر نقطه‌ای که بر یکی از آن دو خط فرض کنند، بعد همه از آن خط دیگر برابر باشند، آن دو خط، متوازیان باشند و دو سطح نیز که چنین باشند متوازیانند^۱ و چون خط مستقیم بر خط مستقیم^۲ واقع شود بر وجهی که بعد از اخراج هر دو، چهار زاویه متساوی حادث شود، آن زاویه را قائمه خوانند و هر یک از آن دیگر خطین عمود بر خط دیگر و هر یک از آن دو خط را عمود بر دیگری^۳ دایره^۴ مسطح مستدیری است که در او نقطه‌ای فرض توان کرد که جمیع خطوط خارجه از آن نقطه به محیط آن سطح برابر باشد، آن نقطه را مرکز خوانند و هر یک از این خطوط را نصف قطر و خطی که دایره را به دو نصف سازد، قطر خوانند بدین صورت



و شکل حادث از قوس از محیط دایره و خط مستقیم آن شکل را قطعه گویند^۴ پس اگر^۵

۱. گ: متوازیان باشند. ۲. گ: «بر خط مستقیم» را ندارد.

۳. گ: «و هر یک از آن دو خط را عمود بر دیگری» را ندارد.

۴. گ: خوانند. ۵. گ: «اگر» را ندارد.

آن قوس، کمتر از نصف دایره است، آن را قطعهٔ صغری گویند



و اگر بزرگتر است، قطعهٔ عظمی بدین صورت



و شکلی که از احاطهٔ قوسی از محیط دایره و دو نصف قطر آن حاصل شود آن را قطاع گویند، پس اگر قوس از نصف دایره، کمتر باشد، آن را قطاع اصغر گویند



و اگر بزرگتر باشد، قطاع اکبر بدین صورت



و شکل حادث از احاطهٔ دو قوس از دایره، اگر انحذاب ایشان به یک جهت نباشد و هر یک از این دو قوس کمتر از^۱ نصف دایره باشد، آن را اهلیلجی خوانند بدین صورت



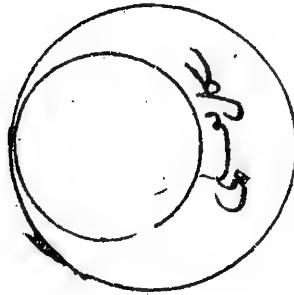
و اگر بزرگتر باشد آن را شلجمی خوانند بدین صورت



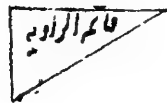
و اگر انحدا ب هر دو به یک جهت باشد و بر هیچ یک از نصف دایره ای بزرگتر نباشد، آن را هلالی خوانند بدین صورت



و الا نعلی گویند بدین صورت



و شکلی که از احاطه سه خط مستقیم حادث شود، آن را مثلث گویند و آن بر سه قسم است: قائم الزاویه



و حاد الزاویه



و منفرج الزاویه بدین صورت



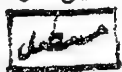
و شكلي که از احاطهٔ چهار خط مستقيم حادث شود و اضلاع آن متساوی باشد اگر زوایای آن قائمه باشد آن را مربع گویند^١، بدین صورت



و الاً معین گویند بدین صورت



و اگر اضلاع آن متساوی نباشد، اما هر دو ضلع متقابل، متساوی آن^٢ باشند بدین صورت و اگر زوایای آن قائمه باشند آن^٣ را مستطیل خوانند بدین صورت



و الاً شبیه به معین گویند بدین صورت



و شکل حادث از احاطهٔ پنج خط مستقيم، اگر متساوی باشند آن را مخمس گویند بدین صورت



و الاً ذو خمسة اضلاع گویند و آنچه از احاطهٔ شش خط مستقيم حادث شود، اگر خطوط متساوی باشند، مسدس گویند بدین صورت



و الاً ذو ستة اضلاع گویند و بر این قیاس مسبع و ذو سبعة اضلاع^٤ و مئمن و ذو ثمانية اضلاع.

٢. گ: «آن» را ندارد.

١. گ: خوانند.

٣. گ: و اگر اضلاع آن متساوی باشند.

٤. م: «گویند و بر این قیاس مسبع و ذو سبعة اضلاع» را ندارد.

فصل هشتم

در بیان طریق اجمالی مساحت حوضها

در بیان طریق اجمالی مساحت حوضهای آبی که در سطح اعلی و سطح اسفل آن متوازی و برابر باشند و در جمیع مراتب عمق و در طول و عرض تغییر نداشته باشند، یعنی تا قعر بر یک نهج رفته باشد همچو سایر حوضها^۱ آن آب^۲ را اسطوانه الشکل گویند و طریق مساحتش چنان است که در مساحت سطح ظاهر آن را معلوم نمایند که چند شبر است و حاصل را در مقدار عمق آن ضرب کنند، آنچه حاصل شود اگر از چهل و دو شبر و^۳ هفت ثمن شبری کمتر^۴ باشد، کر نخواهد بود و تفصیل این اجمال در فصول آتیه مذکور می شود و چون اکثر حوضها اسطوانتی الشکل اند در این رساله به بیان مساحت آنها اقتصار افتاد و معرفت مساحت باقی اشکال آب، مثل گره و قطعه گره و مخروط تام و ناقص را در رساله عربی بیان کردیم.

۱. گ: «همچو سایر حوضها» را ندارد.

۲. گ: شکل.

۳. گ: + نیم و.

۴. گ: «کمتر» را ندارد.

فصل نهم

در بیان مساحت حوضهایی که به شکل دایره یا صفت دایره و قطاع باشند

در بیان مساحت حوضهایی که به شکل دایره یا صفت دایره و قطاع باشند، اگر حوضی به شکل دایره باشد، طریق مساحتش، آن است که محیطش را معلوم نمایند که چند شبر است، به این طریق که قطر آن دایره، چند شبر است، ریسمانی بر دور آن بدارند و آن ریسمان را به شبر بپیمایند، بعد از آن به یکی از طرق مشهوره معلوم کنند که قطر آن دایره چند شبر است^۱ و اگر خواهند به این طریق معلوم کنند که چوبی بر دایره‌ای نصب کنند و از دو جانب بپیمایند تا ظن حاصل شود به آن که چوب مذکور بر وسط دایره مذکور واقع است، پس آن چه از چوب مذکور داخل آن دایره باشد، قطر آن دایره خواهد بود به تقریب، پس نصف قطر را در نصف محیط ضرب کنند تا مساحت سطح^۲ حوض معلوم^۳ شود و آن حاصل را در عمق آن حوض، ضرب کنند آن چه حاصل شود^۴ مساحت آن آب باشد. مثال: حوض مستدیری که محیط آن بیست و دو شبر و قطر آن هفت شبر و عمق آن دو شبر باشد، مقدار نصف قطر را که سه و نیم است، در مقدار نصف محیط که یازده است، ضرب کردیم سی و هشت و نیم حاصل شد، این حاصل را

۱. گ: «ریسمانی بر دور آن بدارند و آن ریسمان را به شبر بپیمایند بعد از آن به یکی از طرق مشهوره معلوم کنند که قطر آن دایره چند شبر است» را ندارد.

۲. گ: حاصل.

۳. گ: ظاهر.

۴. گ: + مقدار.

در عمق ضرب کردیم، هفتاد و هفت شبر^۱ حاصل شد، پس حوض مذکور یک کر است با زیادتى. تتمه و اگر حوض بر شکل نصف دائره باشد^۲ قطر آن را در ربع محیطش ضرب نمایند و حاصل را در عمق آن و اگر بر شکل قطاع اکبر یا اصغر باشد، نصف قطر قطاع را در نصف قوس آن ضرب نمایند و حاصل را در عمق آنچه حاصل شود، مساحت آن حوض باشد. مثال: حوضی که بر شکل قطاع اصغر باشد و نصف قطر قطاع سه شبر و قوس آن هشت شبر و عمق حوض، سه شبر و نیم، نصف قطر را که سه است در نصف قوس که چهار است، ضرب کردیم، دوازده حاصل شد و آن را در عمق ضرب کردیم، چهل و دو شبر حاصل شد، پس حوض مذکور از کر به هفت ثمن و شبری^۳ کمتر است.

۱. + و نیم.

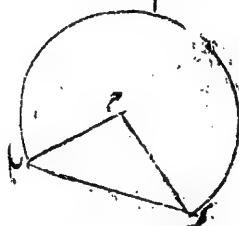
۲. گ: + نصف.

۳. گ: «شبری» را ندارد.

فصل دهم

در بیان حوضهایی که به شکل قطعه دایره یا هلالی یا نعلی یا اهلیلجی یا شلجمی باشند

در بیان حوضهایی که به شکل قطعه دایره یا هلالی یا نعلی یا اهلیلجی یا شلجمی باشند، اگر حوض بر شکل قطعه باشد، طریق^۱ مساحتش آن است که مرکز آن را بیابند به یکی از طرق مفید ظن در باب کافی است و دو خط از مرکز اخراج کنند به دو طرف قاعده تا قطاعی و مثلثی حادث شود و آن قطاع اکبر خواهد بود، اگر قطعه^۲ صغری باشد یا عظمی، بعد از آن، قطاع را به طریق سابق^۳ مساحت نمایند و حاصل مساحت مثلث را بر حاصل مساحت قطاع افزایند، اگر قطعه عظمی باشد از او نقصان کنند، اگر قطعه صغری باشد، آنچه حاصل شود یا بماند، مساحت آن حوض خواهد بود. مثال: حوضی که به شکل قطعه عظمی و مرکز قطعه نقطه و دو خط از مرکز قطعه به دو طرف قاعده قطعه، اخراج کنند، قطاع (آ ب ح ط) و مثلث (ب ح ط) حادث شد بدین صورت،



قطاع را به طریق سابق و مثلث را به طریق لاحق، مساحت کردیم و حاصل مساحت مثلث را بر حاصل مساحت قطاع افزودیم و مجموع پنجم را در عمق حوض ضرب کردیم و اگر

۱. گ: «طریق» را ندارد.

۲. گ: + عظیمی باشد در صفر و اگر قطعه.

۳. گ: + عظیمی باشد در صفر و اگر قطعه.

قطعه صغری می بود، مثل قطعه (ا ب ح) از مساحت قطاع (آ ب ح ط) نقصان می کردیم و باقی را در عمق حوض، ضرب می کردیم. تتمه: ^۱ و اگر حوض به شکل هلالی یا نعلی باشد، خط مستقیم مابین دو طرف آن کشند تا به دو قطعه منقسم شود بدین صورت.



بعد از آن مساحت قطعه صغیر را از مساحت قطعه کبیر کم کنند، آنچه بماند در عمق آن حوض ضرب کنند، حاصل مساحت آن خواهد بود و اگر حوض به شکل اهلیلجی یا شلجمی باشد، خط مستقیم از یک زاویه به زاویه مقابل آن کشند به دو قطعه، منقسم شود بدین صورت



و مجموع مساحت آن دو قطعه را در عمق آن حوض ضرب کنند، حاصل مساحت آن خواهد بود.

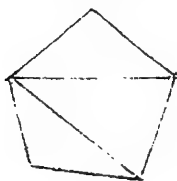
۱. م: «و باقی را در عمق حوض ضرب کردیم، تتمه» را ندارد.

فصل یازدهم

در بیان مساحت حوضهایی که به شکل مثلث و مربع و مستطیل باشند

در بیان مساحت حوضهایی که به شکل مثلث و مربع و مستطیل و معین و غیر ذلک باشند، اگر مثلث، قائم الزاویه باشد، یکی از دو ضلع قائمه را در نصف ضلع دیگر آن ضرب کنند و حاصل را در عمق، آن چه حاصل شود، مساحت آن حوض باشد، اگر منفرج الزاویه باشد، عمودی را که از آن منفرجه بر وتر آن اخراج کنند در نصف آن^۱ و تر ضرب کنند و حاصل را در عمق آن حوض. قاعده: دانستن آن که مثلث، قائم الزاویه، حاد الزاویه یا منسوخ الزاویه^۲ چنان است که طول اضلاع او را در نفس او ضرب نمایند، اگر حاصل ضرب، مساوی مربع ضلعین باقیین است، آن مثلث قائم الزاویه است و اگر کمتر است، حاد الزاویه^۳ است و اگر زیاده است، منفرج الزاویه است و اگر حوض به شکل مربع باشد، یک ضلع آن را در ضلع دیگر ضرب نمایند و حاصل را در عمق و اگر به شکل مستطیل باشد، یک ضلع آن را در ضلعی که مجاور^۴ اوست، ضرب نمایند و حاصل را در عمق آن و اگر به شکل ذواربعة اضلاع یا معین یا شبه معین باشد، به دو مثلث، قسمت نمایند و اگر به شکل مخمس یا ذوخمسة اضلاع باشد، به سه مثلث بدین

صورت نمایند



۲. گ: «منسوخ الزاویه» را ندارد.

۴. گ: محاذی.

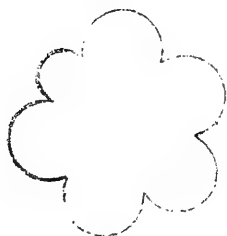
۱. م: در همان.

۳. آ و م: حاد الزاویا.

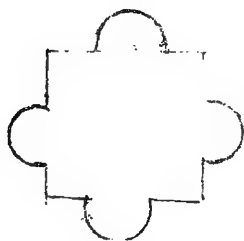
و اگر به شکل مسدّس یا ذر ستّ اضلاع باشد به چهار مثلث بدین صورت



و علی هذا القیاس و بعد از آن مثلثات را مساحت کنند و حاصل را در عمق آن ضرب کنند، حاصل ضرب، مساحت آن خواهد بود و اگر حوض، موافق هیچ یک از این اشکال مذکوره نبوده باشد به استعانت معرفت مساحت اشکال مذکوره، مساحت آن را معلوم توان کرد. مثلاً اگر حوضی به این صورت باشد



وصل ما بین قوسهای آن کنند تا نقطه‌های دایره باز گردد و در وسط^۱ آن مربّعی یا مسدّسی حادث شود



بعد از آن اشکال را به طریق سابق، مساحت نمایند و حاصل را در عمق آن حوض، ضرب نمایند و اگر آن را به هیچ یک از اشکال مذکوره باز نتوان گردانید، مساحت آن را هم به استعانت معرفت مساحت آن اشکال، تخمین^۲ می‌توان کرد به طریقی که مفید ظن باشد چه ظن در ما نحن فیه کافی است.

فصل دوازدهم
در بیان مساحت حوضی که در آن یک
زینه یا بیشتر بسته باشند

در بیان مساحت حوضی که در آن یک زینه یا بیشتر بسته باشند، طریق مساحتش، چنان است که آن زینه‌ها را معدوم انگاشته، مساحت حوض را معلوم کنند، بعد از آن زینه را بپمایند و حاصل مساحت آن را از مساحت حوض، نقصان کنند، آن چه بماند، مساحت آب باشد. مثال: حوض مربعی که طولش چهار شبر و عرضش سه شبر و عمقش چهار شبر و نیم باشد و در حوض مذکور دو زینه بسته باشند، طول یکی دو شبر و عرضش یک شبر و نیم، ارتفاعش یک شبر^۱ و هر یک از طول و عرض دیگری دو شبر و ارتفاعش یک شبر و نیم^۲ و طول حوض را در عرض ضرب کردیم دوازده، حاصل را در عمق آن پنجاه و چهار حاصل شد، بعد از آن زینه‌ها را مساحت کردیم از مساحت یکی سه شبر حاصل شد و از مساحت دیگری شش شبر، مجموع را که نه شبر است از پنجاه و چهار کم کردیم، چهل و پنج باقی ماند و آن مقدار، مساحت آب است، پس حوض مذکور زاید بر گُر باشد به مقدار دو شبر مکسّر^۳ و یک ثمن شبری. والسلام علی من اتبع الهدی^۴.

۱. گ: «ارتفاعش یک شبر» را ندارد.

۲. م: «و هر یک از طول و عرض دیگری دو شبر و ارتفاعش یک شبر و نیم» را ندارد.

۳. گ: «مکسّر» را ندارد.

۴. م: و یک ثمن شبری و الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقين برحمتک یا ارحم الراحمین.



منايع و مأخذ

- الاستبصار. أبوجعفر محمد بن الحسن الطوسي. تحقيق و تعليق السيّد حسن الموسوي
الخرسان، ١٣٦٣.
- أعيان الشيعة. السيّد محسن الأمين. تحقيق و تخريج حسن الأمين. بيروت: دارالتعارف
للمطبوعات.
- الأمالى. الشيخ الصدوق. قم: مركز الطباعة و النشر في مؤسّسة البعثة، ١٤١٧ق.
- أمل الآمل. محمد بن الحسن الحرّ العاملي. تحقيق السيّد أحمد الحسيني. بغداد: مكتبة
أندلس.
- الانتصار. الشريف المرتضى علم الهدى. تحقيق مؤسّسة النشر الإسلامى. قم: مؤسّسة
النشر الإسلامى، ١٤١٥ق.
- تاريخ عالم آراى عباسى. اسكندريك منشى. تصحيح دكتور محمد اسماعيل رضوانى.
تهران: دنيای كتاب، ١٣٧٧.
- تهذيب الأحكام. أبوجعفر محمد بن الحسن الطوسي. تحقيق و تعليق السيّد حسن
الموسوي الخرسان. تهران: دارالكتب الإسلامىة، ١٣٦٤.
- جامع المقاصد. علي بن الحسين الكركي. قم: مؤسّسة آل البيت (ع)، ١٤٠٨ق.
- الذريعة إلى تصانيف الشيعة. الشيخ آقابزرگ الطهراني. بيروت: دارالأضواء، ١٤٠٣ق.
- ريحانة الادب. محمد على مدرّس تبريزى. تهران: خيام، ١٣٦٩.
- شرايع الإسلام فى المسائل الحلال و الحرام. المحقّق الحليّ. تعليق السيّد صادق الشيرازي.
تهران، ١٤٠٩ق.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهيّ. سيد محمد حسيني. تهران: سروش، ١٣٨٢.

- الكافي. الشيخ الكليني. تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٧.
- المبسوط في فقه الإمامية. محمد بن الحسن الطوسي. تصحيح السيد محمدتقي الكشفي. تهران: المكتبة المرتضوية، ١٣٨٧ق.
- مختلف الشيعة. أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (العلامة الحلّي). تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي. قم، ١٤١٣ق.
- المعتبر. المحقق الحلّي. قم: مؤسسة سيّد الشهداء (ع)، ١٣٦٤.
- المقنع. أبو جعفر الصدوق. قم: مؤسسة الإمام الهادي (ع)، ١٤١٥ق.
- المقنعة. أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي الملقّب بالشيخ المفيد. تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢٠ق.
- متهى المطلب في تحقيق المذهب. الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر (العلامة الحلّي). مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٢ق.
- من لا يحضره الفقيه. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي. تصحيح على أكبر الغفاري. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- المهذب. عبدالعزيز بن البراج الطرابلسي. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٦ق.
- نقد الرجال. السيد مصطفى بن الحسين الحسيني التفرشي. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٨ق.
- نهاية الاحكام. العلامة الحلّي. تحقيق السيد مهدي الرجائي. قم: مؤسسة إسماعيليان، ١٤١٠ق.
- النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى. أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي. قم: انتشارات قدس محمّدي.
- وسائل الشيعة. الحرّ العاملي. بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.

Handwritten text, possibly a signature or date, oriented vertically.

